ماشاء اللہ لا قوۃ الا باللہ

از افادات زبدۃ الفضائل والمناقب جناب کپتان حاجی محمد عبدالکریم صاحب رسالدار فیض اسلوب

ترغیب القلوب

حسب الارشاد مصنف کے قلم بانظام احقر الانام [illegible] محمد عبدالصمد عفی عنہ الاحد

مطبع [illegible] دہلی

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا مر خالقی را سزد که خلقت کان مکین شئی را بر بسط بی بساط خلقنا اکمل صورة بتکوین معدود وجود فرموده فتبارک الله احسن الخالقین منعت کامله شایان حال خود بجز نیست که کلمه تشهید الله شهود و ذات همایونش سرمایهٔ امتثال ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و درود و ثنا معدود بر منظر بانی آن محبت اودود دیست که کان حجز احسیهم شکور را که با نابت خاتم النبیین آثار اشاعت کان حقیقیا ابرز و ده اهدنا الصراط المستقیم بر پای عالم فرموده ان الله لا یضیع اجر المحسنین اما بعد این بیچاره مانده سخن گستری عبد الکریم ابن عبد العظیم ولد محمد فائق ولد محمد صادق المرحومین المغفورین رضی الله عنهم و رضوا عنه الاحیدری عفی الله عنه و عن جاکفیر و قصیده بدء الامالی را بشرح منظومه بمصباح الجنان منتظم نموده پیش کش خوان ارباب فضل نمودم که بدستخط خیر یاد کارم باشند ان الله لا یضیع عمل عامل منکم و موهبا

یقول العبد فی بدء الامالی
لتوحید بنظم کاللآلی

نوشتم نامهٔ توحید یزدان	بشرح متن سطی ابن عثمان
بگوید بنده در آغاز تحریر	برای حق شناسی نظم تا باز

[illegible] قدیم
[illegible] صفات الکمال

خدا ے کو قدیم و خا[illegible]
منزه ذاتش از تجویز نقصان
نه چون و چه افسو[illegible]
کمال هر صفت در ذاتِ رحمان

[illegible] المدبر کل آمر
[illegible] المقدر ذوالجلال

زیک کن کرد پیدا هر دو عالم
حیات اقتضا ے وصف یزدان
زهے اندازه ساز هر [illegible]
بیک اندازه خلقت کرد امکان

[illegible] الشر القبیح
ولکن لیس یرضی بالمحال

[illegible] ید آرنده هر خیر و شر را
نباشد راضی از ما حق بعصیان
[illegible] بندش نیست اظهار محالات
ز اظهارش نه عاجز بود سبحان

صفات [illegible] لیست عین ذات
ولا غیر سواه ذو الانفصال

صفات منتسب در ذات باری
نباشد عین ذات ذاتِ منان
نباشد غیر ذاتش هم صفاتش
نباشد [illegible] چون وصف حدثان

صفات الذات کالافعال [illegible]
قدیمات مصونات الزوال

ولے اوصاف و افعالِ خجسته
شوند در ذات حق چون اتصالان
قدیم اندر زمان کاین [illegible]
منزه از زوال و شبه حدثان

[illegible] اشیا کالاشیا
وذات [illegible] استثنا [illegible]

[illegible] نام حق باشد و [illegible]
نباشد او چو شی ذات [illegible]

بذاتش شش جهت چهار گانند مبرا از نقائص ذات فیعنان [illegible]

وليس الاسم غير المسمى
لدى اهل البصيرة خير آل

نباشد نام غیر نام ذورا بود هر نام واعے بهر عد فا[illegible]
شد الله نام ذات عین باری تبرا ارباب فکر و اهل ایما[illegible]

وما ان جوهر ربي وجسم
ولا كل وبعض ذو اشتمال

همانا ذات حق نے جسم وجوهر نه جاے او نگردد بروے ازما
نه در کل منحصر ذاتش نه در جزء ز کل او مشتمل بے قید

وفي الاذهان حق كون جزء
بلا وصف التجزي يا ابن خال

جزئے باشد که او قسمت نیابد ثبوتش حق بود در پیش اه[illegible]
بود ثابت ازان جز رحشر اجساد اگرچه منکر انند اهل عد وا[illegible]

وما القرآن مخلوق تعالى
كلام الرب عن جنس المقال

کلام الله بود از جنس گفتار قدیم است و نه از مخلوق و با[illegible]
کلام حق بود گفتار نفسے که ترکیب و حروفش جمله حدثا

جميع العلم في القرآن لكن
تقاصر عنه افهام الرجال.

همه کان علم را فهم آن حاوی بهر حرفش هزاران علم نهان
نگردد واشگافت آن معانے شده عاجز عقول نیک مردا[illegible]

ورب العرش فوق العرش لكن
بلا وصف التمكن واتصال

خدای عرش بر عرش ست قائم
ولیکن نیست در ذاتش تمکن

بلا هیئت سکون و وضع اماکن
نباشد عرش حق را اتصالات

وما ان صورة ربی وعرض
تعالی الله عما فی الخیال

روا نبود تصور نسبت حق
بود برتر خداوند دو عالم

بطرز عرض حادث نیست رحمان
ز منسوبات این و آن نمایان

وما التشبیه للرحمن وجها
فصن عن ذاک اصناف الاهالی

خداوند جهان باشد منزه
خاموشی واجب آمد زین حکایت

ز تشبیه ید و رخسار و جولان
شده واجب ثبوت از قول نعمان

ولا یمضی علی الدیان وقت
واحوال وازمان بحال

روا نبود گذار حال و اوقات
منزه از سمات حادثه زا

برارباب دانش سوی دیان
نشد آن جان آزین انعدازمان

ومستغن الٰهی عن نسار
واولاد اناث او رجال

یقین بی آرزو ذات الٰهی
ملائک نی اناث و دختر انش

ز همتا خواستن از جنس [illegible]ان
بکس پورش نبودند از قوم مردان

کذا عن کل ذی عون ونصر
تفرد ذو الجلال ذو المعالی

منزه ذاتش از امداد دیگر
بفضل و رحمت و جود و نوازش

بی ایجاد و هم تکوین الوان
نیاز بندگی را نیست خواهان

یمیت الخلق قهرا ثم یحیی

مسیح ... قصیده

نیز ... | نمونہ ملمع و فن الخصال

همین مبنی بر تعلق انشان تهرشش
بخواهد داد پاداشے کہ شاید
کنندش باز زنده روز حشر انسان
سپے هر نیک و بد بر نمط احسان

لاهل الخیر جنات و نعمے
وللکفار ادراک النکال

نکوکاران را پاداش بخشد
بود کفار را جا در جهنم
پر از نعمت بهشت و حور غلمان
مقام مشرکان حق کہ نیران

وللجنات و النیران کون
علیها مر احوال خوال

بود جنات و دوزخ هر دو موجود
بران هر دو گذشت احوال ماضی
وجودے یافتہ از کون امکان
محقق شد براهین ... بر بیان

ولا یفنی الجحیم ولا الجنان
ولا اهلوهما اهل انتقال

جهنم را فنائے نیست هرگز
نباشد ساکنان آن دو جا را
... هر جا بود گلزار رضوان
ممات بر مثال این حیاتشان

یراه المؤمنون بغیر کیف
وادراک و ضرب من مثال

بما نا بے جهت بے مثل تشبیه
شود دیدار حاصل حضرت حق
بلا ادراک چون خورشید تابان
بجنت مومنان را نہج ایمان

فینسون النعیم اذا اراه
فیا خسران اهل الاعتزال

ز خاطر بگذرد از دیدن حق
شود کفار و مشرک را عزامت
بهشت و نعمت و رخسار حوران
بدیشان حال شان گردد پریشان

وما ان فعل اصلح ذو افتراض
علی الهادی المقدس ذی التعالی

بود از فرض لازم خاطر عبد — نمودن سوی بهتر کار میلان
نباشد بر خدا واجب چنین کار — ازین نسبت مبرا ذات یزدان

وفرض لازم تصدیق رسل
واملاک کرام بالتوال

رسولان را بود تصدیق کردن — ز فرض لازمی دین داران
ملائک را از اصحاب نوازش — شده تصدیق فرض از نص قرآن

وختم الرسل بالصدر المعلی
نبی هاشمی ذو جمال

محمد خاتم پیغمبران شد — شد از صدر الصدوری بار یابان
نبی هاشمی یثربی زا — سهی اوج شفاعت گشت تابان

امام الانبیاء بلا اختلاف
وتاج الاصفیاء بلا اختلال

شبی در مسجد اقصی محمد — امام انبیا شد قرب جریان
محمد تاج فرق اصفیا شد — خلافی را نباشد دخل آن

وباق شرعه فی کل وقت
الی یوم القیامة وارتحال

بود باقی همیشه دین احمد — بماند تا قیامت پایداران
نگیرد شرع احمد نسخ هرگز — شده باطل ز دینش جمله ادیان

وحق امر معراج وصدق
وفیه نص اخبار عوال

ثبوت امر معراج است تحقیق — بود تصدیق آن از نشان ایمان

شده ثابت ز گفتار متواتر ‖ نباشد اعتراض اهل ایمان

وان الانبیاء لفی امان
عن العصیان عمدا و انعزال

ز قصد و سهو باشد یا خطا را ‖ بمانند انبیا سالم ز عصیان
همانا انبیا معصوم ذات اند ‖ نگردد عزل خدمت هاے ایشان

وما کانت نبیا قط انثی
ولا عبد وشخص ذو افتعال

نگشته هیچ زن هرگز پیمبر ‖ نبی بے شک نبود آن دخت عمران
نه شد پیغمبرے بر عبد نازل ‖ پیمبر هم نشد بدکار مردان

وذو القرنین لم یعرف نبیا
کذا لقمان فاحذر عن جدال

گران در بستن از حجت نه آمد ‖ بگفت و گوے ذوالقرنین و لقمان
نبی بودند خود شان یا حکیمے ‖ چنین فرمود آن ختم رسولان

وعیسی سوف یاتی ثم یتوی
لدجال شقی ذی خیال

نه گردون باز مے آیند عیسی ‖ ز شرع احمدی می کرده اعلان
پے قطع سر دجال کافر ‖ ظهور عیسوی گردد نمایان

کرامات الولی بدار دنیا
لها کون فهم اهل النوال

کرامات ولی در دار دنیا ‖ شده ثابت بر ارباب عرفان
که عالی همت شان فی النوال ست ‖ کرامی ذات شان ست اهل احـ

ولم یفضل ولی قط دهرا
نبیا او رسولا فی اتحال

نخواہد بود ہرگز فضل اقطاب — مساوی یا فزون تر از رسولان
ولیکن ہا نبی ہمتا نباشد — ولی از نور شانند اقتباسان

وللصدیق رجحان وفضل
علی الاصحاب من غیر احتمال

فضیلت ہای بوبکر ست باسر — بر اصحاب دگر میداشت رجحان
خلافت مصطفیٰ خود داد او را — نبی صدیق گفتش از صدیقان

وللفاروق رجحان وفضل
علی عثمان ذی النورین عالی

پس از بوبکر فاروق عمر را — فضیلت بود بر دیگر ندیمان
مقام مصطفیٰ را دوسے بود — مفضل بود بر عثمان عفان

وذی النورین حقا کان خیرا
من الکرار فی صف القتال

شد ثابت کہ ذی النورین بہتر — ہمی بود از علی و دیگر اقران
کہ بود از صف کرار فائق — بمیدان وغا عثمان عفان

وللکرار فضل بعد ہذا
علی الاغیار طرا لا تبال

علی شیر خدا افضل تری بود — پس از عثمان از دیگر حبیبان
کہ نامش حیدر و غالب لقب بود — شد از حق سرفراز از شیر یزدان

وللصدیقۃ الرجحان فاعلم
علی الزہراء فی بعض الخصال

فضیلت داشت صدیقہ ز زہرا — بہ بعض خصلت پاکیزہ شو دان
عموما فاطمہ را ہست تشریف — یقینا در جہان از جنس نسوان

ولم یلعن یزیدا بعد موت

سوی المکثار فی الاکثار خالی

نمی کردند لعنت بعد مردن
یزید بد وسیه را نیک مردان

مگر آن کس که گوید لعنت از شوق
بگفت و گوے لعنت کرد غلیان

ودم المقتول مقطوع الاجل
سوی من عند اصحاب الضلال

بوقت مرگ خود هر کس بمیرد
نباشد وقت کس را دفع امکان

قتیلان مردگان وقت شانند
نکرد انکار کس جز اهل ضالان

وایمان المقلد ذو اعتبار
بانواع الدلائل کالنصال

شد ایمان مقلد معتبر هم
زحجتها حضور اهل ایمان

پے عرفان خاوند حقیقی
مقلد را نمے بایست برهان

وما عذر لذی عقل بجهل
بخلاق الاسافل والاعالی

نخواهد بود عذر جهل کافے
پے ذی العقل در توحید یزدان

بذات خالق بالا و پستے
گواهے مے دهد عقل از نمایان

وما ایمان شخص حال یاس
بمقبول لفقد الامتثال

نه کار آمد شود ایمان وایقان
بگاه مرگ در هنگام ذوبان

نشد فرعون مومن وقت یاس
که کم کردست وقت حکم ایمان

وما افعال خیر فی حساب
من الایمان مفروض الوصال

نکاری خیر بهتر در حساب ست
بجز ایمان بر عقل همه دان

یقین شد فرض لازم وصل کردن
عبادتهاے خالص راز ایمان

ولا یقضی بکفر وارتداد
بقهر او بقتل واعتزال

نباید کرد حکم کفر در وقت
زنا باشد غضب یا قتل و دزدی

برآنکس کو کنه یاور شد بعصیان
گنهگاران را امید غفران

ومن هو ابتدء او بعد دهر
یعرعن دین حق ذا انسال

کسی کو گفت خواهد گشت مرتد
همان فی الفور خواهد گشت مرتد

پس از چندروز و سال و از زمان
برون رفته بود از حد اذعان

ولفظ الکفر من غیر اعتقاد
بطوع رد دین باغتفال

روا نبود کلام کفر گفتن
ز خواهش یا ز غفلت گفته باشد

بغیر اعتقاد الفاظ ان
نباشد ثابت او دین و ایمان

ولا یقضی بکفر حال سکر
بما یهذی و یلغوا بارتحال

قضای کفر ناجائز به مخمور
ز مستی پا چو در لغزش در افتد

نباشد اعتبار قول سکران
اگرچه گفت کفر از لغو و هذیان

وما المعدوم مرئیا وشیئا
لفقه لاح فی یمن الهلال

نگردد هیچگاه معدوم مرئی
دلیل قول ما یمن هلال ست

بود معدوم لاشئ پیش نعمان
شده ظاهر بچشم نکته دانان

وغیر ان المکون لاشئ
مع التکوین خذه الاکتحال

تکون غیر تکوین ست بی شک
نباشد متحد این هم دو یکسان

نکوین حادث موجود باشد — بود تکوین قدیم ای نورچشمان

وان السحت رزق مثل حل
وان یکره مقال کل غال

حرام آمد خورش چون رزق حلت
خلاف کرده اند از گفتگوها — بود سحت ای پسر مرزوق انسان
باین گفتار ثابت اعتزالان

وفی الاحداث عن توحید ربی
سیبلی کل شخص بالسوال

همه کس در بلای پرسش افتد
جواب باصواب آن دو سائل — بقبر خویش از توحید یزدان
دهند از فضل بیچون اهل ایمان

وللکفار والفساق یقضی
عذاب القبر من سوء الفعال

بود کفار و فساق و شقی را
بماند تا قیامت لاحق حال — عذاب قبر از بدکاری شان
سزای گور چون تکلیف نیران

دخول الناس فی الجنات فضل
من الرحمن یا اهل الامال

دخول خلق در فردوس و جنت
عمل کاره آمد آنجا نباشد — ز افضال است ای امیدواران
بجز افضال بی پایان رحمان

حساب الناس بعد البعث حق
فکونوا بالتحرز عن وبال

حساب خلق خواهد گشت بی شک
از آن روز وبال و آفت انگیز — بروز حشر بعد البعث از عان
بباید بود دائم ترسناکان

ویعطی الکتب بعضا نحو یمنی
وبعضا نحو ظهر والشمال

در آید از یمین سوی خداوند
ز پشت و از شمال آید بر حق

نوشته نامهای نیک مردان
کتاب حفظ کا ن تیر و بختان

وحق وزن اعمال وجری
علی متن الصراط بلا اهتبال

عمل های کسان سنجیده گردد
بروز حشر بی شک گردد آخر

گذر افتد بجسر متن نیران
شده تحقیق پیش نکته سنجان

ومرجو شفاعة اهل خیر
لاصحاب الکبائر کالجبال

ز اهل خیر باشد بی شک امید
گناهای کبائر گرچه باشد

شفاعت خواهی ارباب عصیان
چو کوهستان بدون شرک یزدان

وللدعوات تاثیر بلیغ
وقد ینفیه اصحاب الضلال

بود دعوات را تاثیر جزمی
کمر بستند بر انکار صارف

پی ایصال خیر خیرخواهان
نهانا گمرهان کید شیطان

ودنیانا حدیث والهیولی
عدیم الکون فاسمع باجتدال

بود دنیا حدوث حادثه زا
هیولی ثابت موجود باشد

عدیم الکون ثابت شد باذهان
شنیدن باید این گفتار شادان

وللموتات اسباب کثیر
وقد ینفیه اهل الاعتزال

بود اموات را اسباب لاحق
کمر بستند در راه بغاوت

معین از حضور جل سبحان
عناد از راه حق اعتزالان

وذو الایمان لا یبقی مقیما

بشوم الذنب فی دار اشتغال

مقیم دائم درکات دوزخ
رسوم ذنب نفس معصیت زا
نباشد عاصیان اہل ایمان
جہنم جاے شان یک چند روزان

لقد البست للتوحید نظما
بدیع الشکل کالسحر الحلال

پے توحید ماتن کرد رنگین
بود سحر حلال این نظم تازی
مہیا صورتے از نظم تابان
پسند خاطر دانش پژوہان

یسلی القلب کالبشری بروح
ویحیی الروح کالماء الزلال

چنان کز مژده راحت فزاے
پے تشنہ لبان چون آب شیرین
نشود خود پسند طبع ناگواران
کند زنده روان تشنہ آبان

فخوضوا فیه حفظا واعتقادا
تنالوا جنس اصناف المنال

خیالی کرده باید اندرین نظم
که تا از خواندنش باشی بکونین
ز روے حفظ وطرز دینداران
بظل فضل ایزد جاے یابان

وکونوا عون ہذا العبد دہرا
بذکر الخیر فی حال ابتہال

پے این بنده باشے ابتہالا
رجاے ماتن است امید شارح
بذکر خیر دائم یادگاران
ز اخوان الصفا اے دوستداران

لعل الله یعفو بفضل
ویعطیه السعادة فی المآل

شد از ایزد مرا زین نظم امید
سعادت مآل کار ما نوازش
خط آزادگی بند عصیان
کند از فضل بے چون خویش رحمان

وانی الدهر ادعو الیه ولست
لمن بالخیر لو ما قد دعا لی

اگر روزی کسی ما را کند یاد — ز صدق دل دعای خیر گویان
کنم یادش همیشه تا قیامت — دعای دل کنم تا وسع امکان
شد از عبد الکریم این نظم منظوم — توجه شد پی تقریر ایمان
شود در بحث بحث عقائد — فروغ افزای طبع دوستداران
رئیس علم دین علم عقائد — مسائل های آن فن شد نمایان
نوشتم نسخه شرح اماسی — پی حفظ احبا و عزیزان
ز فضل حق شد انجام کتابت — بترک هزلیات اعتزالان
گرامی نامه را نامیده کردم — بمنصبات الجنان ای نکته سنجان

قَدْ صَارَ التَّمَامُ لِفَضْلِ مَالِكِ العَلَّامِ المَلِكِ

تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین المحمود بالمحامد الرحمن الرحیم مالک یوم الدین فی کل حال و مآل ایاک
نعبد و ایاک نستعین و نصلی علی خاتم الرسل الهادی المهدی الذی هدانا الی الصراط المستقیم صراط الذین
انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین المتجلی فی حظیرة القدس عن خلقناک بخلق عظیم المتفضل
فی جلابیب الشهود فی برزخ الجامع الفیض الاقدس و الفیض المقدس عن ما ارسلناک الا رحمة للعالمین
و الصلاة و السلام علی آله و اصحابه و ازواجه و جمیع المهاجرین و الانصار اللهم امطر علیهم شآبیب رضوانک
و جازهم احسن الجزاء یوم القرار **اما بعد** معرفت او تعالی جلشانه باسمائه و صفاته و عبادت و اطاعت
او تعالی سبحانه باخشوع و خضوع مقصود عبدیت انسان اشرف المخلوقات و غرض اصلی **فرزند آدم** است
لما فی فتاوی الشامیة و جه بان العباد لم یخلقوا الا لها قال الله تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون الآیة
لما فی روح البیان حلاوة العبادة الا بعد معرفة تامة بالله تعالی و الشهود الکامل له و فی ذلک لان
لذة المناجاة لا یصل الیها السائس فعبادة اهل الحجاب لا یخلو عن فتور و کلفة بخلاف اهل الکشف
الا آنکه بنده حلقه بگوش تا ضوابط اطاعت و شرائط عبادت و طرائق خوف و خشیت معلوم نکند
باداء عبادت و بجا آوری اطاعت قاصر خواهد بود و همین ضوابط عبادت و طرائق و شرائط
اطاعت را علم درایت علم وراثت نامند و علمای علم وراثت را علمای ظاهر و علمای علم وراثت ا

مقدمه

علمای باطن می‌گویند خوف و خشیت لازمهٔ عبدیت و ضروری آن طاعت و عبادت ست و علمای
علم و حکمت و دیانت از بن علیه خوف و خشیت ممتاز بارگاه حضرت کبریائی اند و جاهل ازان
بی نصیب لقوله تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء و لقوله علیه السلام اعلمکم اخشاکم بالله کما فی منهاج
العابدین لانه یثبت ان الخشیة من الله تعالی من لوازم العلم بالله فعند عدم الخشیة یلزم عدم العلم
بالله و هذه الآیة تنبهک علی ان العلم الذی هو سبب القرب من الله تعالی هو الذی یورث
الخشیة فی [illegible] لم یخف [illegible] منه قال الامام السخاوی معناه صحیح فان عدم الخوف
من الله تعالی [illegible] صاحبه [illegible] و ذکره فی المثنوی المعنوی - لاتخافوا مژده ترسنده است
هر که می‌ترسد مبارک باد و مهست :: لاتخافوا هست نزل خائفان :: هست در خور از برای خائفان
خوف و خشیت خاص دانایان بود :: هر که دانا نیست کی ترسان بود :: ترسکاری رستگاری آورد
هر که درد آرد علاجش در زمان برد :: هر که ترسد مر ورا ایمن کنند :: مر دل ترسنده را ساکن کنند
آنکه خوفش نیست چون گویی مترس :: درس چه دهی نیست او محتاج درس :: مامور عرفان باری و تکلیف
عبادات او سبحانه بر نهج شرعی تا از کیفیت مامورات و منهیات شرعی و رفعت و عظمت او تعالی
جلشانه که امر حقیقی جمیع مامورات ست بواسطهٔ علم دینی مکتسبه آگاهی ندارد از خوف و رجا نیز
خبری نخواهد داشت و علم باسرار اوامر و نواهی خشوع و خضوع بدل مکلف پیدا می‌کند کما لایخفی عند
ذوق سلیم علما می‌فرمایند که آگاهی از حال امر و آمر نخستین از اینان امر ضروریست که ازان
هیبت و رعب آمر و خواهش و رغبت امر و خواهش ضبط فرمان امر بدل حاصل شود و مذاق لاتقربوا الصلوة الا
بحضور القلب لقلوب مومنین نیکو صورتها صورت نسبت می‌گردد پس بحاصل و محصول این
قضیهٔ موجبهٔ کلیه واجب ترین افتاده که مسلمانان نخستین باسرار مرموزهٔ اوامر و نکات مخصوصهٔ
نواهی واقفیتی شایسته پیدا کنند تا بخشوع و خضوع و هول و ترسکاری بابیان و اجتناب مرتکب
باشند و سعادت ابدی بفنا فی الله و بقا بالله بخود حاصل کنند و خود را وارهان از نکال ابدی
سازند لحاظ برین تعلیم و تعلم علوم هادی الخیر و مانع الشر عموم مومنین و کافهٔ مسلمین باضروری
لابدیست و برادران دینی فی زماننا اکثری از بهرهٔ عربی بی بهره می‌باشند و در زبان فارسی این
گونه کتب این فن قلیل الوجود و کثیر الضرورت ست لاجرم بندهٔ ضعیف عاصی خاکپای علمای

حرمی وحلی عبد الکریم حاکی حنفی ابن شیخ محمد عبد العظیم بن شیخ محمد فائق بن شیخ محمد صادق بن شیخ محمد زاہد الرحمین المغفور بن رضی اللہ عنہم ورضوا عنہ الا ہجی پوری من متعلقات صناع ڈھاکہ بنگالہ مسائل مفتی بہا محصنہ با حکمت خاصہ مرموزہ از کتب متداولہ علمای این فن حکایۃ وتالیفا فراہم ساختہ مستنبط نمودہ خالصہ لوجہ اللہ تعالی وتقدس درج این اوراق نمودہ پیشتر زین بطور مختصر تالیف این ارجوزہ شدہ چاپ شدہ بود بآن ہنگام این گمنام بنوکری انگریزی پابند وبکثرت مشاغل وقلت فرصت وابستہ بود ازان انموذجہ کہن مختصرانہ تالیف بود والآن بفضل رحمان ازان مشاغل وارستہ بحصول فرصت تامہ آن کہن نامہ را بازدیاد فوائد زوائد باوراق قاطعہ ساطعہ صحیحہ تالیف نو ساختہ این مؤلفہ نورانیہ مشتبہۃ اللہ عز وجل ہمون تنویر القلوب موسوم ساختم **شعر** ہر کہ خواند دعا طمع دارم ✤ زانکہ من بندۂ گنہگارم

ان اللہ ولی التوفیق وہو خیر رفیق وہو حسبی ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر

پرتو اول در بیان علم دراست وعلم وراثت

دراستی ست کہ فحوای کلام معجز نظام نص قرآنی وآیت سبع مثانی ونظم واجب التعظیم والتکریم لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم نوع انسان مخلوق باحسن صورت ومجسم بجمیع کمالات صوری ومعنوی ست ومظہر اتم واکمل فیض نامتناہی وپیش محققین حقیقت حسن تقویم انسانی آن ست کہ او تعالی جل شانہ انسان را بصورت اوصاف کاینات آراستہ گردانیدہ بخلاصہ خصائص مبدعات شرف واختصاص بخشید تا نمودار جمیع موجودات باشد علوی وسفلی وملکی وملکوتی سیجی ذاکر فی ذکر حالہ انسان ضعیف البنیان از حضور خداوند انس وجان بدو وجہ تشریفی اتم وتعظیمی اعظم بر جمیع عالمیان یافتہ **اول** وجود باجود حضرت خیر البشر شافع یوم الحشر باین نوع انسانی موجود گردیدہ کہ آن فخر آدم وسبب ایجاد عالم باین نوع انسانی جلوہ ارای جمال شہودی وصدر پیرای ازلک وجودی شدہ نوع جنسی خود را از انواع واجناس دیگر ممتاز ساخت وشرافت وکرامت بخشید خداوندش خواہان وما اوراجویان **ع** بدرون الست معرفی کہ تو لی شکرستان چہ غم ست اگر ز بیرون مدد شکر نداری ✤ شدہ ام غلام صورت بمثال بت پرستان ✤ تو چہ یوسفی ولیکن سوی خود نظر نداری ✤ بخدا جمال خود را خود ز آینہ ببینی ✤ بت خویش ہم تو باشی بکسی گذر نداری

ثانیا اللہ رب العالمین انسان را بہ نشاط اولی بعطیہ خلق الانسان علمہ البیان از ملائک خلائق واز ہم جنسان دیگرش شرافتی وکرامتی کہ شکرش بگفتن در نیاید عنایت فرمودہ واز سرفرازی

لقد کرمنا بنی آدم از دیگرانش معظم و مکرم ساخته. چنانچه آدم علم اسما آموخت ملائک عرش و فرشش
سجده اش کردند و معترف بقصور شدند و خضر را علم خاص عنایت کرد موسی شاگردش شد و یوسف علم
تعبیر خواب آموخت سلطنت یافت از قید و از زندان رهان شد داؤد عشق علم صنعت کرد مالدار شد سلیمان آن
سبق منطق الطیر خواند وحوش و طیور و جن و انس زیر نگین فرمانش شد عیسی علم توریت و انجیل یاد کرد
نبی مرسل گشت بمهد خویش گواهی و صفائی ماد خودش داد سیدنا ابو القاسم علم لدنی دین و دنیا
تعلیم یافت از همگان مرسلین رسول معظم و امام مرسلین تحت لوای او شد ازین تصور تحال کمتسین
پدید است که این شرافت و اختصاص انسان را به تشریف علم و حکمت حاصل گردیده ان علم و حکمت
را علم درست و علم وراثت نامند سخن ذکره انسان بی بهره ازین علوم چون حیوان مطلق اند لاریب فیه
پوشیده مباد که شرف شے اما بذاته است یا بغیره بر بر عقلای اهل دخل علم ذو الشرفین است
چه خود بذاته شریف است و عالم را نیز شریف و معزز الکائنات می کرد اند چون آب طاهر و مطهر لما فی
مفاتیح الغیب ان شرف العلم لشرف المعلوم آه و علم غذای روح است و لذتی روحانی بخلاف لذات
دیگر که دافع الالام و فقط احال است و مفسد ایمانی ؎ همه تعلیم لا ینبغی له به لانه فالناس من تنزل العلم
کوا طبائع نا اهل علم ضائع میگردد آن قصور نا اهل است و نقص علم نیست ؎ گر نه بیند بروز شپره چشم
چشمهٔ آفتاب را چه گناه * لتقدر عمر واضع العلم عند غیر اهله کمقلد الخنازیر الجواهر واللؤلؤ والذهب و لما فی
قانون شیخ الرئیس و ما احسن قول افلاطون ان الفضیلة یستحیل فی نفس الردیة رذیلة کما یستحیل غذاء
الصالح فی نفس السقیم الی الفساد و لما فی تفسیر روح البیان قال بعض العلماء مزیادة العلم فی الرجل
السوء کزیادة الماء فی اصول الحنظل کلما ازداد ریا ازداد مرارة و مثل من تعلم العلم لاکتساب الدنیا و تحصیل
الرفعة فیها کمثل من رفع العذرة بمعلقة من الیاقوت و نظائرش بر دیده و تدقیق اهل تحقیق پوشیده نیست
بوده است علم حبیب است نفس انسانی را روحانی و جسمانی لقولهم العلم حبیب فی الغربة و انیس فی الغربة
و صدیق فی الغربة و راث لا علام التجرد و الوحشة و هو دلیل الی ان یوصل الی الحق حقیقتا علمای شریعت
وارث انبیاء اند و ترکه انبیاء درهم و دینار نیست و نتوانند شد ان جز علم حکمت لقوله ان العلماء ورثة
الانبیاء لم یورثوا دینارا و لا درهما انما ورثوا العلم فمن اخذه اخذ بحظ وافر و من سلک طریقا یطلب
علما سهل الله له طریقا الی الجنة در منقبت علم آیات قرآنی و احادیث نبوی کثیره وارد است چنانکه قوله

قوله تعالی رب زدنی علما و یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات و الله بما تعملون خبیر و علمک ما لم تکن
تعلم و قوله علیه السلام تدارس العلم ساعة من اللیل خیر من احیائها و عن معاذ بن جبل قال تعلموا العلم فان
تعلم العلم لله حسنة و طلبه عبادة و مذاکرته تسبیح و عن ابن مسعود من طلب العلم لیحدث به الناس
ابتغاء لوجه الله اعطاه الله اجر سبعین نبیا و اما الآثار فمن وجه و العالم اذا رفق بالتلمیذ من الاب
و الام لان الآباء و الامهات یحفظونها من نار الدنیا و العلماء یحفظونها من نار الآخرة و شدائدها
و فی النووی الاشتغال بالعلم من افضل القرب و اجل الطاعات و انواع الخیر و فی اللایحات ینبغی لطالب
العلم ان یختار الاستاذ الاعلم و الاورع و الاسن بعد التامل التام کما اختار ابو حنیفة حمادا و عن سیدنا
علی علم العلم افضل من المال بسبعة اوجه الی آخر القول العلم یقوی الرجل علی المرور علی الصراط و المال یمنعه

فصل در بیان تقسیم علم

علم منقسم بدو قسم ست دراست و وراثت قسم اول علم شرعی و مقاصد دینیه است چون علم فقه و غیره
و مبادی آن چون علم لغت صرف و نحو و این علم را علم دراست میگویند لما فی مفاتیح الغیب العلم علمان
علم الشریعة و علم الحقیقة و لکل منهما اهل فی مقامه و لما فی الفتح لقریب قال علم الشریعة اقوالی و الطریقة
اطواری و المعرفة راس مالی و الحقیقة نقد حالی و حصول این علم دراست غرض الکتاب علم وراثت
سنذکره انشاء الله تعالی و علم وراثت اصل علم دین ست و دراست فرع آن لما فی العوارف المعارف
الصوفیة اخذوا حظا من علم الدراسة فافادهم علم الدراسة العمل بالعلم فلما عملوا بما علموا افادهم
العمل علم الوراثة آه و لما فی اللایحات البرقیات المراد بالعلم علم الاشارة الوراثة و الباطن و الحقیقة
الی آخر القول العلم الباطنی من العلم الظاهری بمنزلة الروح و القلب من الجسد و القشر و بمنزلة المعنی من الصورة

فصل تعلیم علم

بر علمای ظاهر تعلیم علم ظاهر بقدر ضرورت امورات دینی فرض العین ست و زائد بران فرض کفایه
و زائد بران مباح ست و فلاسفه و شعبده و غیره علوم بی دینی آموختن حرام ست آموختن علم منطق جمهور
از کبار فقها حرام نگفته و علمیکه غیر ضروری ست و پنداری و معرفت پارسیست آموختنش البته حرام و غیر ضرور
فقها علم حدیث و تفسیر و فقه و علم کلام آموختن را فرض العین و کفایه گفته اند و علمای باطن علم توحید
و علم قلب و مکاشفه و معرفت الخواطر آموختن را فرض بیان کرده اند و بر جمیع مسلمانان طلب علم و

و آموختنش فرض ست لما فی فتاوی سراجیه روی انه عم قال طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة
و یوم فی طلب العلم افضل عند الله تعالی من عبادة عشرة الآف سنة آه و لقوله عم العلم ثلثة آیة محکمة
او سنة قائمة او فریضة عادلة و ما کان سوی ذلک فهو فضل و لما فی الاشباه تعلم العلم یکون فرض عین
و هو بقدر ما یحتاج الیه لدینه و فرض کفایة ما زاد علیه لینفع غیره و مندوبا و هو التبحر فی الفقه و علم القلب
و حراما و هو علم الفلسفة و الشعبدة و غیرهم الی آخر القول و لم ار فی کتب اصحابنا القول بتحریم المنطق

وصل در بیان عالم

عالم آن ست که پس از فراغ تحصیل علوم بر نهج علوم دینی عمل صالح بر طبق کتاب و سنت نموده غرق بحر معرفت
باری گردیده فنا فی الله شد احیانا اگر عالمی بخلاف علم دینی متوجه بعبادات و دینداری و عمل صالح
نشود از جاهل بدتر و شیطان مجسم ست و نیز عمل جاهل فرعی حاصل نخواهد بود و عملش رد و باطل ست
چه جاهل از کیفیت او و از ترتیب صورت و ترکیب شرعی آگاهی ندارد و چون متوضی که از احکام شریعت
وضو خبری ندارد بر نهج سنت وضوی او نخواهد شد نمازش نیز ناقص خواهد شد لما فی قسطلانی العمل
بلا علم لا یسمی عملا بل مردود و باطل آه صاحب روح البیان تقسیم علما بر چهار قسم نموده چون بیانش محتوی
بر علم باطن ست از آن تقریرش بلا ترجمه منقول شد لما فی تفسیر روح البیان قال بعض الکبار العلماء
اربعة عالم حظه من الله الله و هو مقام السر و الحقیقة قال الله تعالی شهد الله انه لا اله الا هو و عالم حظه
من الله العلم و المعرفة بالله و هو مقام الروح و المعرفة و عالم حظه علم السیر الی الله و هو مقام النفس و الطریقة
و عالم حظه علم السیر الی الآخرة و هو مقام الطبیعة و الشریعة آه صاحب [illegible] و تاویلات نجمیه
و عوارف المعارف و مفاتیح الغیب علما دین را سه گونه تقسیم نموده اند یعنی عالمی که آب بحر فنای معرفت الهیه
گردیده بی خبر از احکام شرعی اند ایشان را عالم بالله غیر عالم بامر الله گویند عالم ثانی بالکل بمعرفت محمود
نفرموده به تحقیق و تفتیش احکام شرعی مائل اند این بزرگ از خدا غافل و بدنیا شاغل اند ایشان را
عالم بامر الله غیر عالم بالله گویند عالم ثالث آن بزرگ اند که ایشان را هر دو حاصل و بدین و دنیا کامل
ایشان را عالم بالله و بامر الله می خوانند و شیخ [illegible] فرموده که هر یکی ازین وجود ثلاثه را علامتی و نشانی
جداگانه بوده است چنانچه عالم ثانی ذاکر بلسان اند دون القلب و خائف از خلق اند دون الرب و مستحیی
از انسان اند بظاهر و شرمی از خالق ندارند بسر و خلاصت عالم اول خلاف نشانیهای ثانی ست و عالم ثالث

لکونه جالسا على الحد المشترك بين العالم الغيب والشهادة وكونه معلماً للقسمين الذليلين وكونه بحيث
يحتاج الفريقان الاولان منه وهو مستغنى عنهما اه

وصل بیان علم وراثت

ثانیا علوم باطن بعلم وراثت وحقیقت علم لدنی نامزد گشت وعلم مکاشفه مشتمل این علوم هست وراثت
بردو نوع ست حسی ومعنوی وراثت حسی تعلق از قرابت نسبیه وسببی وعصبی شرعی میدارد که در کتاب
فرائض مرقوم خواهد شد وراثت معنوی آنست که علمای وقت بتمامه پیروی انبیا نموده وارث ترکه انبیا
بعلم وحکمت می شوند وترکه انبیا جز علم وحکمت نیست چون درین علم گفتگو است حقیقت معرفت او تعالی ست
ازان علم حقیقتش خوانند خود خداوند کریم بلا واسطه تعلیم علم لدنی می فرماید ازانش علم لدنی گویند کما ست
تعلمنا بلا حرف وصوت وقرأناه بلا سهو وفوت + علم وراثت بردو گونه است وهبی ومکتسبه وهبی چون
بوحی رسالت ومکتسبه علم حقیقت ست که بتقوی وپرهیزگاری واهل نیکو این نعمت کبری علم حقیقت
حاصل میشود کما قال بحر العلوم العلم علمان موهوب ومکتسب فالعلم الموهوب الميزان له والعلم المكتسب
وهو ما يحصل عن التقوى واهل الصلاح كذا صرح ابن عربي اهم المكتسبة التي بها حياة الابدية في الدنيا
والآخرة الى آخره انسان بذریعه علوم حقیقت ووراثت انسان کامل میشود وحقیقت این علم چیز ام علم
معرفت نفس ومتعلق آن ومعرفت الله تعالى با تعلقات آن ومعرفت آخرت ومتعلقات آن وشناخت
دنیای دون ولوازمه آن عالم باعمل بعرفان این اشکال اربعه فیض یاب رتبه حق الیقین وشهود عرفانی
می شوند ونتیجه کلیه این علوم مقوله قیل وقال نیست وایشان پیوسته بجهاد اکبر مصروف می باشند وحجوب
این علم باهره در دل راه نمود وامی کند وباقتضایه ربطی از عالم ملکوتی وعلوی پیدا می سازد واین علم علم غیبی
همان علم دراست نیست واین علم سینه بسینه میرسد ویا از ید رحمت باری وآن علم لدنی ست لما فی الاحکام
البرقیات ولفظ علم اللدنی لهذا العلم الباطنی الحاصل بمحض تعليم الله تعالى من لدنه بغير واسطة عبارت شیخ
زین الدین الحافی فرموده وهمانیکه صرف شغل بعلم دراست وارد وبمعرفت الله ومراقبه ربطی پیدا نکرد
بنا زیست نیست گو هزار سال زیست لما فی البرقیات النجمية لو عاش رجل الف سنة في تدارس
الاصطلاحات الى آخر القول لا يشم منها رائحة ولا تشاهد من آثارها وانوارها لمعة وعلم حقیقت ووراثت
عین شریعت غرای محمد بیست صلعم لما في فتح القريب الشريعة اقوالی والطريقة افعالی والمعرفة راس

ما لے والحمد لله تعالی بر علمای دین ... و نیز ربط بیعت سنت او اگر دین ضرورت دینی ست

لیس فیه الجعل و ... غیر ما ورد ... الکتاب والسنة و تمکن من العلماء الاولیاء الا دبار ❊

وصل بیان صنف انسان

صنفے از نوع انسان قائمون بالاوامر و شاغلین بالهوی اند و ایشان سه فریق اند قومی بر روش اهالی قیام باوامر بکسالت می کنند و مایل بهوای خویش اند ایشان در تحت قوله تعالی افرأیت من اتخذ الهه هواه اند و این قوم از راه مستقیم پس افتاده اند و قومی بطلب ثواب جنت با وراد و مراقبات گاهی مغلوب هوا و گاهی غالب بر هوا اند ایشان از اهل سیئا اند و جویا و ما تحت قوله ... و قومی که الله فی الله فانی فی الله اند و هوای خود را برباد کرده اند و ایشان بدار رحمت حق جای گرفته اند بمشار قوله تعالی و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی ... زین دنیا حاصل کرده اند لما فی روح البیان فمنهم القائم بامر ... فیه الفلاح من نفسه و تیسیره ... من القیام بالاوامر المؤدی الی محبة الله الموصلة الی الحیاة الباقیة و سعادة الدارین

وصل بیان استاد و شیخ و ضرورت آن

مخفی نیست که جهت تعلیم هر فنے که باشد نا آشنا استادی و معلمی و ادیبی و شیخی و پیری و مرشدی ضروریست که بدون تعلیم استاد عالم و واقف حال تعلیم علم غیر معاد ممکن نیست همانا برین تعلیم علوم دراست و حقیقت وراثت ضرورت استاد عالم ... بکار است استاد علم دراست را استاد و معلم نامند و علم وراثت و حقیقت را شیخ و پیر و مرشد میگویند لما فی فتوحات مکیة لا بد للعبد من استاد تعلیم صنعة التزکیة علی مراد الله الی آخر القول قابل الارشاد بداة طریق الدین و مفاتیح ابواب الیقین وجود الانسان الکامل غنیمة و فی السلسلة نعمة عظیمة

شعر

زمین ای دو دست این یک پند بیند
بر دفتر اک صاحب دولتے گیر که قطره تا صدف را در نیابد نگردد گوهر درخشان نیابد

متحقق است که بحصول علوم حقیقت و وراثت بیعت بشیخ و مرشد کامل و پیر دستگیر ضروری ست که براه نادیده و نارفته بار اه رو ره شناس راه رفتن احسن ورنه خوف غول بیابانی ست هر کس که شیخ نیست شیخش شیطانش بوده است شیخ بقوم خویش چون نبی بامت خود و از تعلیم و ادب شیخ استاد از تعلیم افضل بیعت از ید شیخ واصل و مرشد کامل عین بیعت از ید خدا و رسول خدا است

لقوله تعالی ید الله فوق ایدیهم ولقوله عم الحجر الاسود یمین الله فی ارضه فمن لم یدرک بیعة رسول الله صلعم
فمسح الحجر فقد بایع الله ورسوله انسان کامل از حجر افضل است لا کلام فیه لما فی اللمعات شرط المسافر
ان یطلب الرفیق ثم یاخذ الطریق ومن شرط الرفیق ان یکون احدهما آمرا والثانی مامورا ومتابعا
ولما فی روضة الخطیب من لم یکن له الشیخ فشیخه الشیطان وکل مرشد کامل عیسی وقت ولما فی روح البیان
کما قال عم الشیخ فی قومه کالنبی فی امته ولما فی تفسیر احمدی بل الاستاذ والشیخ افضل من الاب نادوبا
حسن ادبه قال عم من تعلم حرفا فهو مولاه وقال عم الشیخ فی قومه کالنبی فی امته در غیبت پیر وشاید تصور شکل
خیالی صورت مرشد برای همین مرید نفع کثیری می بخشد چون فایده صحبت حضوری پیر لما فی قول الجمیل
شاه ولی الله محدث واذا غاب الشیخ عنه یخیل صورته بین عینیه بوصف المحبة والتعظیم فتفید صورته
ما تفید صحبته وهکذا فی کتاب شیخ شهاب الدین سهروردی آنچه مولوی معنوی فرموده گفت پیغمبر
که شیخی رفته پیش * چون نبی باشد میان قوم خویش * ای خنک آن مرد کز خود رسته شد * در وجود
زنده پیوسته شد * وای آن زنده که با مرده نشست * مرده گشت و زندگی از وی برست * چون بحق
واگذیستی تو هیچ * هین مرو تنها ز پیر سر مپیچ * گر تو سنگ و صخره و مرمر شوی * چون بصاحب
دل رسی گوهر شوی * یار خندان یار را خندان کند * صحبت مردانت از مردان کند * که کوه گور را
مرد در کربلا * تا نیفتی چون حسین اندر بلا * تولد انسانی بچند وجه منشعب است اولا تولد صوری دوم معنوی
هر یکی ازین تولد دوگانه اضطراریست واختیاری وبه تولد اضطراری کسب عبد را هیچگونه بار ولادت
دخلی نبوده است واین تولد منحصر بر افضال ایزدیست وعنایتش چنانچه تولد عیسی صلعم وخلقت
نبوت انبیا وخلقت ولایت اولیا او تعالی سبحانه هر که را خواسته باشد رسول خود کند ولی خواهش
وبلا کسب احدی را ولی مادرزاد کند کسی را بدان گفتگوی نمیرسد ان الله علی کل شیء قدیر وولادت اختیاری
صوری انسانی آن است که رحم زنان صوری نطفه شوهران صوری خویش بقوت اخذه خود در گرفته
بترتیب اربعین های خویشش شکلی حیوانی پیدا می کند وباز بقوت واقعه خود از پرده جفای خویش
بعالم صورت صورتی پیدا می کند نامش دیده بگر است آنچنان از شیخ روح القدسی شیخ مرشد کامل
بعالم شهود وجود ثانی در گرفته نامزد خلف الرشید ومرید کامل شیخ بعالم وجود ظاهر میکرد ولما فی روح البیان
اب ولدک واب بارک واب علمک ولما فی تاویلات النجمیة ان الله تعالی کما یصور الجنین بصورة

الانسانیة على النطفة سقطت فی الرحم بتدبیه الاربعینات فلذلک اذا سقطت من صلب الولایة رجل من رجاله نطفة ارادة فی رحم قلب مرید صادق والمرید یسلم التصرفات ولایة الشیخ وهی بمثابة تلک الارحام ویضبط احوال ظاهره وباطنه علی وفق امر الشیخ ویختار الخلوة والعزلة کلا یصدر منه حرکة عنیفة او یجد بلیة غربیة یلزم منها سقوط النطفة وفسادها یقعد بامر الشیخ وتدبیره فالله تعالی یصرف ولایة الشیخ المؤید بتایید الحق بمرور کل اربعین علیه بشر الطلبة یحولها من حال الی حال وینقلها من مقام الی مقام الی ان یرجع الی حظائر القدس ورياض الانس التی منها صدر الی عالم الانس بقدم الاربعینات الاولی فلما وصل الی مقامه الاول ایضا بقدم الاربعینات کما جا. ثم خلق الجنین فی رحم القلب وهو یجعل خلیفة الله فی ارضه فیستحق الانسان ان ینفخ فیه الروح المخصوص بانبیائه واولیائه وهو روح القدس الذی متولی القلب کقوله تعالی یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده الی آخر القول فاذا نفخ فیه الروح یکون آدم وقته فیسجد له بالخلافة الملائکة کلهم اجمعون فاحفظ آه

وصل در بیان ولایت

شارح ولایت اولیای را بدو قسم منقسم نموده اند یکی ولایت عامه که بدان ولایت عوام مومنین نیز لقوله تعالی والله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و دیگر ولایت خاصه که واصلین بحق وعباد خواص واهل تحقیق بدین ولایت شامل ودخل اند لقولهم والولایة عبارة عن فناء العبد فی الحق والبقاء به لایشترط فی الولایة الکرامات ومدار این ولایت خاصه بر چار چیز سبت اجتهاد وسلوک وسیر وطیر خواص مومنین بقوت اجتهادی سلوک تحقیق حقائق ایمانی نموده بحصول ایمان تحقیقی وعین الیقین سر بر فلک برده اند وایمان عوام مومنین ایمان تقلیدی هست وهو غیر نافع للمعرفة طیاره قومی اند خواص که بقوت ایمانی تحقیقی وکیفیت عرفانی خاک بر فرق دنیا واهل دنیا ریخته بترک عوائق وعلائق دنیوی داخل صف اول ملأ اعلی شده اند کما قال صلی الله علیه وسلم رایت جعفر ابن ابی طالب یطیر فی الجنة مع الملائکة بجناحین قوم سیاره اند خیلی شغل دنیوی نیز میدارند اما عام واماده طیران اند بترک علائق آهسته آهسته فاسد ورنه خوف سوء خاتمه است اللهم احفظنا منهم ولا تجعلنا من الضالین

وصل در بیان ضرورت اربعین

علمای ربانی و مشایخ زمانی اطبای روحانی اند لحاظ با مراض قلبی مرید مسترشد شان دوای عملی و معاجین
مفرح قلبی شان می کنند و بسا اوقات بدفع خلط سوداوی رذالت نفس مرید سفوف سودای اربعین
تجویز می کنند و لحاظ بد ثقالت و خفت خلط سودای مرید همون دار وی اربعین را یک بار و سه بار استعمال
می نمایند و تکمیل هر شی که از اربعین حاصل است احدی ازین امور عامه منکر شدن نمیتوانند چون
خلقت انسان وغیرهم لما فی روح البیان کما قال عم من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت ینابیع
الحکمة من قلبه علی لسانه ولما فی عرایس البیان طریق تحصیلها لقوله عم من اخلص لله اربعین صباحا
ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه کما ان القلب مهبط الوحی من الحق کذلک مهبط الحکمة و ایة لقوله
تعالی فتم میقات ربه اربعین لیلة ناشی بحث که شب برای اربعین مخصوص ست چه شب را بر روز از
مضمون قرآنی فضیلتی ثابت چه خدای کریم شب را برای عبادت و روز را برای معیشت انسانی آفرید
عبادت که بر زمان معیشت تشریفی دارد لاریب فیه لما فی تاویلات النجمیة وان للیل خصوصیة
بتقرب لقوله عم ان اقرب ما یکون العبد من الله فی جوف اللیل وهکذا قوله عم ینزل الله
الی السماء الدنیا و بوجه تقرر چهل روزه علما تقریری کرده اند که اعداد چار درجه بیدا است یک
و ده و صد و هزار و ده را عدد کامله هم گویند که شاهد بران قرآن ست لقوله تعالی تلک عشرة
کاملة و اگران عشره کامله را بران درجات اربعه ضرب کرده شود اربعین حاصل ضرب است ازان اربعین مقرر شد

وصل در بیان مکاشفه

در شرح مکاشفه علما گفتگوها کرده اند لما فی القسطلانی شرح صحیح بخاری شریف فی شرح المکاشفة وهی
نور یظهر فی القلب عند تزکیته فتظهر به المعانی المجملة فتحصل له المعرفة بالله تعالی واسمائه وصفاته وکتبه
ورسله وینکشف له الاستار عن مخبآت الاسرار وقال بعض العارفین من لم یکن له من هذا العلم شیء
خشی علیه سوء الخاتمة ذلک سر لاهل العلم ینکشف لما فی فتوحات مکی واما علماء الکشف والشهود
وهم المؤمنون المتقون فان الله جعل لهم فرقانا وقصهم ذلک الفرقان علی الوحی اهل المکاشفة فی الله الی الاخرة

پرتو دوم در بیان عالم مثال

در وجود عالم مثال و موجودیت آن از قبیل وجود عالم تمثال احادیث کثیره بروایت صحیحه مروی است
که خداوند کریم جل شانه قبل از وجود موجودات حسی ارضی مثل الموجودات عالمی دیگر بمناسبات تام ساخته

این عالم اولاً پیدا نموده وموجود ساخته وان عالم را به عالم مثال نامزد فرموده وآن عالم عالمی ست
غیر عنصری ثم درین عالم عنصری بمثل العالم غیر عنصری مخلوقات را تخلیق فرموده و پدیدار ساخته کرد اصل
آن مناسبات تمثیلی عالم مثال هر خاص وعام را در قیامت قیامت حاصل خواهد شد چون رویت معرفت
ومنکر که معروف منکر را آن روز حسرت وبشاشت اهل هر دو عالم خواهند دید وحالیا غیر مرئی بودن
عالم مثال جای تعجب نیست چه بسا مجهوات که ناس متعارف فیما بین الناس ست چون عنقا
غیر مرئی ست وشکل شباهت خلقت این عالم حسی عنصری بعینه شکل وشباهت خودش نیست
بلکه شکل اصل شکل آن عالم مثال ست چون شکل زن مونسه فاجره شکل سگ دران عالم ست پس
همه با شکل اصلی خود با خود خواهند دید حین لا ینفع الندم خلاصه آنکه برارباب بصیرت صورت
آن عالم مثال ظاهر ومنکشف ست وعوام مومنین را تصدیق وتسلیم آن از ضروریات ایمان ست
کما فی روح البیان فلذلک خلق الله عالم المثال برزخا جامعا بین جامع بین عالم الارواح
وعالم الاجسام لیصح ارتباط احد العالمین بالآخر فیتاتی حصول التأثر والتأثیر ووصول الامداد والتدبیر
وهکذا شان روح الانسان مع جسمه الطبیعی العنصری الذی یدبره ویتشکل علیه وعلما وعملا فانه لما کانت
المباینة ثابتة بین روحه وبدنه وتعذر الارتباط الذی یتوقف علیه التدبیر ووصول المدد الیه
خلق الله النفس الحیوانیة برزخا بین البدن والروح المفارق فنفسه الحیوانیة من حیث انها قوة
معقولیة هی بسیط تناسب الروح المفارق ومن حیث انها مشتملة بالذات علی قوی مختلفة متکثرة
منبثة فی اقطار البدن متصرفة بتصرفات مختلفة ومحمولة ایضا فی البخار الضبابی الذی فی تجویف الایسر
من القلب الصنوبری تناسب المزاج المرکب من العناصر فحصل الارتباط والتأثر والتأثیر وتاتی
وصول المدد واذا وضح هذا فاعلم ان القوة الخیالیة التی فی نشاة الانسان من کونه نسخة من العالم
المثالی المطلق کالجزء بالنسبة الی الکل وکالجدول بالنسبة الی النهر الذی هو مشرعه وکما ان طرف
الجدول الذی یلی النهر متصل به کذلک عالم خیال الانسانی من حیث طرفه الاعلی متصل بعالم المثال
والمثال نوعان مطلق ومقید فالمطلق ما حواه العرش من جمیع الآثار الدنیویة والاخرویة والمقید
نوعان نوع هو مقید بالنوم ونوع غیر مقید بالنوم مشروط بحصول غیبة وفتور باین حس والله اعلم بالصواب

پرتو سوم در بیان ملاء اعلی

بنصوص قاطعه حضرت ربانی و آیات ساطعه قرآنی تحقیق ملأ اعلی به ثبوت پیوسته اهل ایمان را تصدیق و ایقان آن جزو ایمان ست و آن جای مستفاض شرعی جایی ست که افاضل ملائکه حضرت سبحانی و مقربان بارگاه صمدانی بدانجا جای و ماوای می دارند و ایشان بدانجای محمود همیشه بر مصالح نوع انسانی مامور اند و از برای نیکوکاران اهل ایمان دعای خیر دنیوی و دینی می کنند و از برای ایشان طلب رحمت و برکت از حق می دارند و عاصیان ساعی فساد را لعنت و به یمن دعای خیر ایشان نزول رحمت و برکت بر مطیعان می شود و خلاف آن حسب حال عاصیان ست خداوند کریم واجب التعظیم آنجای را به صلحای عاقبت اندیش و نیکوکاران اطاعت کیش نیز از عین عنایت و شفقت خویش بخشیده لقوله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة قال علیه السلام رایت جعفر بن ابی طالب ملکا یطیر فی الجنة مع الملائکة بجناحین و آن جا تسبیح و تحمید باری ست لقوله تعالی یسبحون بحمد ربهم و یومنون به ملأ اعلی ملجای اقسام ثلثه است اولا نفوس نوریه کریمه ودیعت کرده با جسام نورانی که آنجا مخلوق شده اند و نظام خیر موقوف بر همت ایشان ست ثانیا نفوس متبرکشاهده شدیده ملکه در افنی اقویه الوات بهیمیه موعود آنجا اند ثالثا نفوس انسانیه قریب لما خذ ملأ اعلی که دائما ایشان با عمال منجیه مصروف اند انان نیز مستحق آنجای همی باشند و روزی که این ثانی و ثالث جلابیب بدنی را از خود بر انداخته باشند بسلک قوم اول منسلک خواهند شد ان شاء الله المستعان لما فی فتوحات مکی و رویناه فی خبر عن بعض شیوخنا ان رسول الله صلعم قال ان الله فی السماء کما هو فی الارض و ان الملا الاعلی فی السموات العلی یطلبون ربهم کما تطلبونه انتم فساوی بین العالمین فی الطلب والله اعلم بالصواب

پرتو چهارم در بیان روح و قلب و نفس انسانی

گروه یهود از حضور رسول کریم بخصوص حقیقت روح سوال کرده بود خدای کریم جواب بایش فرمود لقوله تعالی یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا ترجمه روح امر او تعالی ست جل شانه رجال قلیل اند آگاه از کیفیت روح لما فی تفسیر المدارک فی ذلک تعجیز العقل عن ادراک معرفة مخلوق مجاور له لیدل علی انه عن ادراک خالقه اعجز و لما فی تفسیر الارشاد قل الروح من امر ربی من جنس ما استاثره الله بعلمه من الاسرار الخفیة التی لا تکاد یحوم حولها عقول البشر اه

وصل سبب ذکر مبهم روح در آیه قرآن

درین آیهٔ کریمه ذکر روح مبهم وگاهی مردمان قلیل از کیفیت روح بیان کردیده سبش این ست که غرض سوال یهود از روح امتحان والزام پیغمبر صاحب بوده چه در توریت ذکر روح بیان مبهم واقع ست باین جواب ابهامی قرانی یهود نادم وملزم شدند ویا بیان توریت نیز این بیان روح موافق شد وراهی آن بیان حقیقت روح بدون بیان عوارضش غیر ممکن لاجرم الله رب العالمین حقیقت روح را ابهاماً بیان فرموده لمافی البیضاوی ابهم الروح وهو مبهم فی التوراة وایضاً فیه ان الروح مما لایمکن معرفة ذاته الا بعوارض تمیزه عما یلتبس به فلذلک اقتصر علی هذا الجواب ولمافی المدارک وابهم امر الروح وهو مبهم فی التوراة فندموا علی سوالهم از حقیقت روح واقفیت پیغمبر صاحب وصحابه از الفاظ اخیر آیة بخوبی ثابت وباگاهی پیغمبر صاحب وصحابه وی از حقیقت روح قوله تعالی علمک مالم تکن تعلم برهانی ست سلطی لاریب فیه لمافی حجة الله البالغة لیست الآیة نصاً فی انه لایعلم احد من الامة المرحومة حقیقة الروح کما یظن آه

وصل بیان اختلاف روح عند الحکماء فریقین

حکمای یونانی وحکمای ایمانی وعلمای ربانی بر طبق اعتقاد وجدانی وکوالف ایمانی واتفاقی بمو شتن ها به بیان حقیقت روح مذاهب خودها بیان کرده اند از ذیل) یونانی اعنی مشائین واشراقیون یکی می گویند روح جسمی ست لطیف بخاری از مائدهٔ اخلاط محموده وهوای مستنشقه نظیفه پیدا می کرده حامل قوای غاذیه ونامیه بخود ست ودیگرے شان برانند که روح جسم هوائی ست مخلوط با حرارت غریزی متولده وقومی درمیانی این دو یونانی رای می زنند که روح خون جاری عروق ضاربه انسانی مولدش از غذا وفنایش از قضا وعوارض غیر طبعی لاحق بدنی ست که فنای حیات انسانی بفنای این خون جاری بالبدیهیة دیده مے شود وجهو یکی بوجود دیگری لازم محل ونشیمن این روح یکی قلب ودیگرے بدماغ مے گویند چون جزء لایتجزی الی ان نتهی ان کان لک مزید التحقیق فلینظر فی کتبهم

وصل فی بیان روح عند اهل الایمان

بر علمای ربانی وحکمای ایمانی واطبای روحانی وجسمانی ایقانی روح اثر امر مجرد او تعالی ست سبحانه ورجسد انسانی بلا حلول طریانی وسریانی وتعلق روح با بدن چون تعلق عاشق ومعشوق ست نیاز مندیم روح هم بعد تعالی قدیره ومشیر وصلیح جوی خیر طلب نیک وبد جسد انسانی ست وبغار قش نیز خرانند چه وقت

...ببعود از جسد خود دش جدا می گردد و آن وقت کو تصرف بجسد خویشتن نمی کند الا لکن با جسد خود خراب
نمیکردد و دورا که روح از مرگ انسان الی یوم القیامت باقی می باشد

وصل فی بیان تقسیم روح

روح سلطانی ست و حیوانی و هر دو روح لازمه زیست انسانیست سلطانی خاص امر الله ست
که حیات و موت انسانی باو متعلق و روح حیوانی دم مستوع عروق عنا ریه است که ذکرش بالا رفت
و امام غزالی تقسیم روح بروحانی و حیوانی می کنند و نفس ناطقه را روحانی و خون جاری شرائین را
حیوانی می فرمایند و بعضی نور کلمة الله را روح می دانند و وجودش از کن مجرد ثابت می کنند و روح
جوهر نورانی و لطیفهٔ ربانی از عالم امر یزدانی وجودی در گرفته متعلق وجود انسان شدن بعض می فرمایند
و محل و مورد روح سلطانی در روحانی بقلب و روح حیوانی بدماغ بودن ثابت لما فی البیضاوی
من الابداعیات الکائنة لکن متغیر مادة و تولد من اصل کاعضاء جسده و کما فی تفسیر احمدی ان الارواح
جواهر قائمة بانفسها یبقی بعد الموت دراکة کما فی المعارف ان الروح اثر مجرد غیر حال بالبدن علق
به تعلق العاشق بالمعشوق یدبر امره علی وجه لا یعلمه الا الله و کما فی اللائحات البرقیات ان الارواح
جواهر قائمة بانفسها مغائرة لما یحسن به البدن یبقی بعد الموت دراکة و علیه الجمهور کما فی مسلم الحکم
و الروح السلطانی محل تعینه هو القلب الصنوبری و الروح الحیوانی محل تعینه هو الدماغ و کما فی
الاحیاء الروح روحانی و حیوانی آه و کما فی روح البیان اعلم ان الروح الانسانی وهو اول شیٔ
تعلقت به القدرة جوهرة نورانیة و لطیفة ربانیة من عالم الامر آه

وصل فی بیان روح منعم و معذبه

بجمل بعض فحول علما روح منعمه است یا معذبه معذبه محبوس و باجو به جرائم پاربنه خویش مجبور و مشغول
و از سیر و زیارت و ملاقات احباب و اقارب محروم و منعمه از او از حساب و فارغ از جواب و بجوار
رحمت حق فیضیاب و از زیارات اقارب و ملاقات احباب کامیاب و ازین نفس متبرک اهل طلب
مستفاض لما فی روح البیان الروح قسمان منعمة و معذبة فالمعذبة فهی محبوسة مشغولة
من السیر و التلاقی و اما المنعمة المرسلة غیر المحبوسة و تبزاور و یتذاکر ما کان من الدنیا و ما یکون
من اهل الدنیا آه

وصل فی بیان محل روح و اقسام آن

نیز علمای دین باقسام قسم تقسیم روح کرده اند چنانچه روح طبعی فرودگاهش جگر ست و رپهلوی چپ
صنوبر و روح نفسانی محلش دماغ و روح انسانی محلش نفسانی ست و روح قدسی پایگاهش روح
انسانی ست و روح قدسی چون آتشی ست شمعدان و روح انسانی روغن و روح نفسانی فتیله
و روح حیوانی فانوس روح قدسی باین همه اسباب تایید خودش بفانوس روح حیوانی چون
روشن چراغی پیوسته روشن تا باد قضا سرو ش نکند جماهیر صناوید صوفیه روح الوصال و روح الجمال
و روح الانس و روح النظر و روح السجود وغیره اسامی اقسام روح بیان کرده اند و تصریح آن
در کتب متداوله آن بزرگواران دین مبسوط فلینظر فیه

وصل در بیان اینکه روح فرشته است

اهل تفسیر از صحابه کبار مثل مرتضوی رض روایت می کنند که روح فرشته ست هفتاد هزار وجه میدارد
و بهر وجه هفتاد هزار زبان و از هر زبان آن فرشته تسبیح خوان و بعضی قرآن مجید و بعضی حضرت عیسی
و بعضی نفس شد و آمد کن مردم را روح امر الله گویند و از روح بعضی مراد جبرئیل هم گرفته اند لما فی
معالم التنزیل البغوی اختلفوا فی الروح الذی وقع السؤال عنه روی عن ابن عباس انه جبرئیل وهو
قول الحسن وقتادة وروی عن علی انه قال ملک له سبعون الف وجه ولکل وجه سبعون الف لسان
یسبح الله تعالی بکلها وقال مجاهد هو خلق علی صورة بنی آدم ولهم ید و ارجل ورؤس لیسوا بملائکة
ولا ناس یاکلون وقال سعید بن جبیر لم یخلق الله تعالی خلقا اعظم من الروح غیر العرش لو شاء
ان یبتلع السموات السبع والارضین السبع ومن فیها بلقمة واحدة الی آخر القول وقیل الروح القرآن
وقیل المراد منه عیسی و هکذا فی المدارک

وصل انسان ممتاز از حیوانات دیگر باعتبار روح

انسان از حیوانات نوع دیگر بواسطه روح انسانی و روح قدسی ممتاز اند و مخصص و خواص
این امت علی حسب الدرجة از انسان دیگر بفیض روح قدسی منفرد و با اوون دیگر با حیوانات
دیگر مشترک الوجود و متفق المادة اند و بفیض همین روح قدسی انسان خلیفه ایزد سبحان اند در دین
و دنیا و مسجود ملائک عرش و فرش اند و آدم مکرم بود لما فی اللمعات خواص الانسان و بشارکون خواهم

ـث الابهجة المذکورة ویمتازون عنهم بالروح القدسی الذی ینفخه الله عند الفناء الی آخر القول فلما
کان الروح هو الفیض الاول کان خلیفة الله آه

وصل بیان آنکه روح را پنج حالت ست

روح سلطانی امر الله را حالات خمسه لاحق چنانچه حالت عدم کقوله تعالی هل اتی علی الانسان آه وحالت وجود کقوله علیه السلام خلقت الارواح قبل الاجساد بالفی سنة وحالت متعلق جسدی کقوله تعالی ونفخت فیه من روحی وحالت مفارقت کقوله تعالی کل نفس ذائقة الموت وحالت اعاده کقوله تعالی ثم یمیتکم ثم یحییکم ؎ الروح عند اله العرش مبدؤه + وتربة الارض اصل الجسم والبدن
فالروح غریبة والجسم فی وطن + فاعرف ذمام الغریب النازح الوطن +

وصل فی بیان قلب ومقام آن

ودانانکه روح سلطانی و روحانی قلبی ست نورانی و لطیفه ربانی درون قلب صوری صنوبری بجنب یسار صدر شکل صنوبری معلق جاگزین ست علما همین قلب لطیفه ربانی را قوت عاقله معرفت الله و عرش برین می خوانند محلش قلب صنوبری صوری را فواد می گویند حقیقة دماهیة انسانی همین قلب نورانی ست وبغنای این قلب درونی بقضایا بعوارض روح بالاخراجها می کند وبطن مالوف خود می رود قلب را قلب ازان گویند که هر فرد افراد آن بصورت ومراة عکسا وقلبا قلب ثانی ست چه عالم فرع قلبست وقلب اصل اوست وعالم همیشه متغیر می باشد وحکم فرع بر اصل نیز جاری شد لما فی انسان الکامل لما کان العالم سریع التغیر فی کل نفس انطبع عکسه فی القلب فهو کذلک سریع التغیر الی قوله علی هذا التقدیر صح فیه اسم القلب لان کل واحد من الصورة والمراة قلب الثانی ای عکسه فافهم ولیلاقی ان القلب هو الاصل والعالم هو الفرع لما فی تفسیر الکواشی القلب لطیفة ربانیة لها بهذا القلب الجسمانی الصنوبر الشکل المودع فی الجانب الایسر فی الصدر تعلق وتلک اللطیفة هی حقیقة الانسان قال المولوی الجامی ؎ نیست این پیکر مخروطی دل + بلکه هست این قفص طوطی دل + گر تو طوطی ز قفص نشناسی + بخدا ناس نه نشناسی + والمراد بالقلب فی الایة القوة العاقلة من الفواد وقد یطلق ویراد به المعرفة والعقل ؎ دل گذرگاه جلیل اکبر ست +
از هزاران کعبه یکدل بهتر ست + ولما فی روح البیان ثم اعلم ان البیت الذی شرف الله باضافته

الی نفسه و هویة القلب فی الحقیقة بامر الله تعالی بتطهیره الالتفات الی سواه فانه منظر الله تعالی
انسان الکامل عن شیخ عبد الکریم جیلی علم وفقک الله ان القلب هو النور الازلی والسر العالی المنزل
فی عین الاکوان لینظر الله تعالی به الی الانسان اسمه قوله و سمی هذا النور بالقلب ۔

وصل در بیان پرده هاے دل

و در تفسیر لمعات مذکور است که در درون دل پرده هاست اربعه یعنی پرده اولینش صدر است
محل اسلام کقوله تعالی افمن شرح الله صدره للاسلام ثانیش قلب مورد نور ایمان کقوله تعالی
اولئک کتب فی قلوبهم الایمان ثالثش فواد کقوله تعالی قد شغفها حبا صاحب عوارف المعارف
بر بالای این پرده های اربعه دیگر پرده های ثلاثه زائده بودن بیان می کند که پرده جهة القلب محل
محبت خاص الهی است و سویدا جای علم لدنی و بیت الحکمة و بیت العزة محل اسرار الهی است
ذکر کرده اند و بیت العزة و حکمت قلبی ست قلب واصلین بحق و کاملین علم لدنی سینه صاف
اینان مخزن علوم ربانی و معدن اسرار صمدانی بوده است از لب خاموش شان راز [illegible]
در درون سینه شان آگاهی افشا شدن ممکن نیست منصور دفعة رازی فاش کرد ناقص بر آمد مستوجب
عقوبت شد فلینظر حاله و اصحاب همین قلوب سابق الذکر انسانی صنف سه گانه اند صنفی اند چون
بهائم چیزی خبر از خورد و خواب دیگر نمی دانند کقوله تعالی لهم قلوب لا یفقهون بها و صنفی اند بصورت
انسان بسیرت شیطان بدتر از آن و شیطان از ایشان نادم و خجل و صنفی اند پیوسته بظل حمایت
او تعالی جل شانه اند الی یوم لا ظل الا ظله کذا فی الخلاصه

وصل قلب که به تحت حکومت امراء عشره است

الله رب العالمین همین قلب را به تحت حکومت امرای عشره محکوم فرموده احکامی که از حضرت
رب العزت بر این امرای عشره بر نهج قوت فکری شان صادر می شود هر فرد از امراء حسب
لیاقت خود با آن امور بر جسد ایشان نافذ می کنند خمسه از بین آن امراء حواس خمسه ظاهر اند که
حالش بر ارباب ظاهر ظاهر و خمسه ثانی روح حیوانی و روح خیالی و روح فکری و روح عقلی
و روح قدسی اند لما فی روح البیان قال البعض ارباب الحقائق فللقلب امراء خمسة بالحکومة یسمون
الحواس کحاسة البصر و حاسة السمع و حاسة الشم و حاسة الذوق و حاسة اللمس و امراء خمسة ملکیة

یسمون ارواحها کالروح الحیوانی والروح الخیالی والروح الفکری والروح العقلی والروح القدسی
فاذا انفذ الامر الالٰهی الی احدٍ هو الامر الامراء من القلب باذر الامتثال ما ورد علیه علی حسب حقیقته
ے القلب عرش الله ذی الاحسان ✦ وهو بیت المعمور فی الانسان ✦ خلق الله القلب مرکز
ومحیط دوائر الکون والاعلان ✦ چون نباشد نور دل دل نیست آن ✦ چون نباشد روح جز گل نیست آن
آن زجاجی کو ندارد نور جان ✦ بول قاروره ست قندیلش مخوان ✦ نفس انسان جسمی ست لطیف
عنایتی ودویعت ایزد سبحانه در جسد انسان که بجمیع اجزای بدنی انسان این نفس ساری وسایر
چون گلاب بکل خندان خود واین نفس مختلف الاسم واحد بالذات ست با دان مختلف باختلاف
اوصاف کیفی خویش مختلف الاسم میگردد وان نفس متحد الذات مختلف الاسم مخاطب ومکلف
معاقب ومعاتب ومثاب از حضرت او تعالی ست جل شانه واین نفس حقیقت انبیا واولیا
وماده گفتن انا وانت اعنی من وتو است ومدار ترتب آثار فاعلی وانفعالی همین نفس ست
این نفس در صلب آدم عم بود ملائکش سجده کردند بحقیقت این نفس معدن اخلاق ذمیمه و
مخزن افعال نامحمود ونامشره است کقوله تعالی ان النفس لامارة بالسوء وتفسیره فی معالم التنزیل
اعلم ان النفس عین لطیفة هی معدن الاخلاق الذمیمة آه

وصل در بیان نفس

نفس سابق الذکر مختلف الاسم بنفس اماره ولوامه ومطمئنه نامزد اند ولوامه را منتقضیه وبعض
جزء مطمئنه را ملهمه خوانند نفسیکه بطبیعت جبلی وفطری خویش مائل بسوی هوای طبعی وشهوات
اقتضای خودش گردد وگاهی روانه ماسوا الله نگرداند آن نفس اماره است که باماره این نفس
سور انسان مجرم حضرت ایزد تعالی وبدکار بر خلق وخلائق می گردد ونفسیکه مائل بسوی خیر وشر علی
سبیل تساوی باشد آن نفس را لوامه خوانند واگر غالبا مائل بسوی خیر باشد آن نفس را منتقضیه
گویند ونفس مزکی عالی که معصوم از جرائم صغیره وکبیره وبقوة ملکیه عالیه مجسم لطاعات وعبادات خفیه
باشد وآن نفس نفس مطمئنه است وآن نفس نفیس نفس انبیا ومرسلین ست لقوله تعالی یا ایتها
النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة آه ونفسیکه بقوت ملکیه سافله غیر معصوم از صغائر باشد
آن نفس نفس ملهمه ست ونفس اولیاء الله وعلماء ربانی ست وکذا فی نفس باکر مائل بسوی علویات

باشد آن نفس علویست و اگر شاغل بسفلیات باشد نفس سفلی ست

وصل در بیان نفس اماره بالسوء

بر علمای ربانی متحقق که نفس اماره شیطان مجسم و دشمن جانی انسان ست لقولهم و قوله علیه السلام اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک و شیطان ملقب بابلیس خادم و مدبر و مشیر و یا ذوه امورات اقتضای شهوانی ست و مزین و مشاطه افعال نامحمود و محرک امور هوای طبعی ست ورنه ابلیس بر آن نه فاعل مقتدر و نقوت جابرانه می دارد شیطان فقط وسوسه می دهد خیار قبول و عدم قبول وسوسه شیطانی مر نفس انسانی را ست و ان شاء فعل و ان شاء لم یفعل ولا للشیطان فیه مدخل و از حدیث شریف من عرف نفسه فقد عرف ربه متحقق که روح و نفس شی واحد ست و مختلف الاسم علما شق خامس نفس بیان می کنند که نفس حیوانی نیز بوده است چون فلاسفه لما فی روح البیان اعلم ان النفس الانسان و ذاته الذی هو مخاطب و مکلف و مامور و نهی باوامر الله و نواهیه جسمانی لطیف سار فی هذا البدن المحسوس کسریان الماء الورد فی الورد هو الذی یشیر الیه کل احد بقوله انا و هو الانسان حقیقة و هو الولی و النبی و المثاب و المعاقب علی اعماله و هو کان فی صلب آدم حین سجد له الملائکة و لما فی نفائس المجالس تدل الآیة علی کون النفس کلها حقیقة واحدة متحدة تختلف باختلاف توارد الاحوال و الاسماء فلان حقیقة النفس الناطقة من غیر اعتبار حکم معها اذا توجهت الی الله توجها کلیا سمیت مطمئنة و اذا توجهت الی الطبیعة توجها کلیا سمیت اماره و اذا توجهت تارة الی الحق بالتقوی و تارة اخری الی الطبیعة البشریة بالفجور سمیت لوامة الی ان نهی و لما فی الایجاز البرهانیة و الاشارة ان النفس سفلیة و طبعها سفلی و نظر سفلی و علوی له طبع علوی و نظر علوی لما فی عرائس المجلس و الروح هو نفسه و قد قال علیه السلام من عرف نفسه فقد عرف ربه و الارواح لما خلقت من روح النبی صلعم و ان روحه اصل للارواح و لهذا سمی امیا ای انه ام الارواح کما کان آدم علیه السلام ابا البشر کان النبی علیه السلام ابا الارواح آه لما فی انسان الکامل ثم اعلم ان النفس تسمی فی الاصطلاح علی خمسة اضرب نفس حیوانیة و نفس اماره و نفس ملهمة و نفس لوامة و نفس مطمئنة کلها اسم الرتب الاحدیة حقیقة النفس الا الروح ولیس حقیقة الروح الا الحق فافهم آه لما فی مفاتیح الغیب لا تاثیر لاغوار الشیطان و وسوسته و انما المؤثر قضاء الله و قدره

چیز توضیح در بیان موت و لوازم آن

باعتدال طبعی بقای حرارت غریزی درون قلب مودعه انسان و یا دم مسفوح عروق عناصر به صور حسی
هیاکل جسمانی را حیات طبعی نامند و با روح امر الله که کار فرمای درون و برون شواکل و کالبدانست
آن را حیات اقتضای شرعی می گویند آن حیات صوری باشد یا معنوی و طبعا خمود ان حرارت غریزی
و فنای آن خون جاری را موت طبعی می خوانند و فنای سببی را غیر طبعی می خوانند و روح کار کن
وجودی را چون خداوند کریم طلب فرماید و انجای جسدی و بجاوای اصلیش جای دهد آن تفرقه اعتنا
موت اضطراری صوریست لما فی انسان الکامل اعلم ان الموت عبارة عن خمود النار الغریزیة التی
تکون سبب الحیاة فی دار الدنیا الی قوله ما دامت علی حکم اعتدال الطبعی آه لما فی فتوحات مکی والموت
عبارة عن الانتقال من منزل الدنیا الی منزل الآخرة ما هو عبارة عن ازالة الحیوٰة منه لما فی روح البیان
وموتها عبارة عن مفارقتها جسدها الی قوله والموت صفة وجودیة خلقت ضد الحیاة آه ولما فی اللمعات
والروح الحیوانی الظلمانی السفلی الفانی لیقبل الفناء الذی یعبر عنه بالموت آه

وصل حقیقت موت بدو قسم عند اهل ایمان

فلاسفه دفتر کارگذاری انسان را بفنای طبعی یا غیر طبعی اختتام می کنند و خط نسخ دائمی بر انسان بر آن
دفتر می کشند حکمای ایمانی و علمای ربانی حقیقة موت را بدو قسم تقسیم فرموده اند یعنی اضطراری و اختیاری
موت اضطراری آن ست که هنگام اجل موعود بر بهر صورت شخصی انسان ملک الموت موجود می شوند
و قبض روح هر فرد از افراد انسان بزور می کنند صاحب علیین را بعلیین و صاحب سجین را بسجین
می سپارند لقوله تعالی اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون فی الحقیقت روح حیوانی
روشنگر کالبد انسانی ست چون جسد انسان ازان نور فی نور می گردد انسان مرده و جسدش نعش
بمثال هیزم خشک یا تصویر کاغذی یا جمادی می شود ولما فی العوارف المعارف الموت علی قسمین
اضطراری وهو المشهور فی العموم والعرف وهو الاجل المسمیٰ الذی قیل فیه اذا جاء اجلهم لا یستاخرون
ساعة الی قوله والموت الاختیاری وهو موت فی الحیاة الدنیا وهو الاجل المقضی فی قوله تعالی ثم
قضی اجلا آه ولما فی اللمعات الروح الحیوانی فهی جوهر مشرف للبدن فعند الموت ینقطع ضوءه
عن ظاهر البدن وباطنه آه ولما فی روح البیان وذلک عند الموت فیزول الحس والحرکة من
الابدان ویبقی کالخشب الیابس ویذهب العقل والایمان والمعرفة مع الارواح والیه فانی قوله

ویجعله جهادا کان لم یکن له حرکة اصلا اه

وصل در بیان موت اختیاری

ثانیاً موت اختیاری و قتیل جهاد اکبر را میة موت اختیاری علما می فرمایند و بمصداق حدیث شریف اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک نفس اماره و شهوانی خلوت گزین درونی هر فرد انسان دشمن قوی دین و ایمان ست قتل آن نفس اماره بالسوء را جهاد اکبر می گویند و آن قاتل را شهید می خوانند چنانچه مولوی معنوی می فرمایند ؎ قد رجعنا عن جهاد الاصغریم ٭ این زمان اندر جهاد اکبریم ٭ و بخلاف خواهش نفس اماره کار فرما شدن عین سعادت دینی و دنیوی ست و مقتول و قتیل جهاد صغری دیگری را شهید می نامند لما فی روح البیان لما قتل نفسه فی الجهاد الاکبر الذی هو جهاد النفس رزقه الله تعالی حکم الشهادة الله رب العالمین شهدای صغیر و کبیر را بشرافت حیات ابدی بذریعه کلام شریف خویش مشرف فرموده لقوله تعالی لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون و شیخ صاحب تاویلات نجمیه در تفسیر این آیت منیف بیان نموده لا تحسبوا من قتل من اهل الجهاد الاکبر بسیف جلال الله فی سبیل الله بالفنا بالله امواتا ولما فی انسان الکامل الشهادة الکبری قسمان اعلا و ادنی فالاعلی شهود الحق تعالی بعین الیقین فی سائر مخلوقاته الی قوله واما القسم الادنی من الشهادة الکبری فهو انعقاد المحبة لله تعالی من غیر علة آه ؎ هر که فانی شد از ارادت خویش ٭ زندگی یافت از مهمت خویش ٭ از عذاب و الم مسلم گشت ٭ در جوار خدا او منعم گشت ٭ کشتگان خنجر تسلیم را ٭ هر زمان از غیب جانی دیگر ست ٭ خواص مومنین بفحوای قوله علیه السلام موتوا قبل ان تموتوا بموت اختیاری و آزادی خویش جان داده کشته محبت گردیده فنا فی الله شده و باکی از موت اضطراری نمی دارند و نه پروای ملک الموت ازان به تمنای لقای باری بموت اضطراری نقل از داری بداری ساخته بجوار رحمت حق پیوسته اند چه لقای باری بدون موت صوری غیر ممکن الوقوع ست مومنین را از واجبات ایمانی لازم و ضروری ست که قبول موت اختیاری نموده از صدمه موت اضطراری نجات و از حصول دیدار ایزد سبحانه کامیاب شوند لما فی روح البیان عن ابی بکر الصدیق رضه الموت اشد قبله و اهون ما بعده الی قوله لایموت ابدا بعدها بل ینتقل المومن من دار الی دار فی جوار الحق و لا یعذب بنار الهجران

واخبۃ الحرمان لما فی اللمعات قال عمر المومن حی فی الدارین مثل من لہما موتا صغریا فی الدنیا کما اشار عمر بقولہ موتوا قبل ان تموتوا وہو الفنا فی اللہ باللہ فقد لما فی تاویلات النجمیۃ والموت بالاختیار حال الاحرار والموت بالاضطرار حال اہل الذنارۃ والاغیار والاول رجوع بوصال والثانی رجوع بفراق وایضا فیہ لان الموت نفسہ یوصل المومن الی لقاء اللہ فکیف یکرہہ المومن وفی الحدیث ان احدکم لن یری ربہ حتی یموت ولما فی روح البیان فعلی العاقل ان یسعی للموت بالاختیار قبل الموت بالاضطرار ویزکی نفسہ عن سفات الاخلاق آہ ؎ ہرگز نمیرد آنکہ دلش زندہ شد بعشق

ثبت ست بر جریدۂ عالم دوام ما +

وصل انبیا و علما کہ ہمیشہ زندہ اند

بمصداق کل نفس ذائقۃ الموت فنا ہی حیات بشری خواص ہست می گردد اما بحیات معرفت وحقیقی انان پیوستہ زندہ اند وہی لقولہ تعالی فلنحیینہ حیوۃ طیبۃ لما فی زہرۃ الریاض واہل الخصوص حی بحیاۃ المعرفۃ فحیاۃ البشریۃ تزول لقولہ تعالی کل نفس ذائقۃ الموت بخلاف حیاۃ المعرفۃ لقولہ تعالی فلنحیینہ حیوۃ طیبۃ وقولہ عم المومن حی فی الدارین انبیا و مرسلین و اولیاء اللہ پیوستہ بحیات حقیقی زندہ اند و موت صوری چیزی ہی تبدل و تغیر احوال حالی ... شان ... و جسد شریف طاہر مطہر آنان را زمین تیرہ نمی خورد و خراب نمی سازد آن اولو العزمان ... از موت صوری خود با شان از خدمت ... رسالت و ولایت معزول نمی شوند و این ... تعالی ... سلطان سیادت ... را فنا ہی نیست باقی ست الی ابد الابد لاجرم معجزہ و کرامات آن اساتین دین پس از موت شان نیز از ذات پاک ... والدنیا جاری و نافذ ست چرا کہ آن ستودگان بارگاہ صمدانی بہر دو حیات خود یکسان کار فرما اند لما فی روح البیان ان حیات الانبیاء والاولیاء حیوۃ دائمۃ لے الحقیقۃ ولا یقطعہا الموت الصوری فانہ انما یطرأ علی الاجساد بمفارقۃ الارواح مع ان اجسادہم لا تاکلہا الارض فہو بمنزلۃ الاحیاء من حیث الاجساد ایضا ولما فی کشف النور فالموت لا ینافی الکرامات فالاولیاء تظہر ونہا بعد وفاتہم الصوریۃ ایضا آہ ؎ مشو بمرگ ز امداد اہل دل ... کہ ... سبب بہر زم آگاہ ... سبیل ... ولما فی عمدۃ الاعتقاد للنسفی کل مومن بعد موتہ مومن حقیقۃ کما فی ... وکذا الرسل والانبیاء عم بعد وفاتہم رسل وانبیاء حقیقۃ لان المتصف

بالنبوة والایمان الروح آه ولما فی شفاء قاضی عیاض وان حرمة صلعم کحرمته حیا ہو لما فی نسیم الریاض شرح شفاء قاضی عیاض ای ما یجب ان یراعی من حقه فی حیاته یراعی بعد مماته آه +

وصل بیان چہار قسم موت

مردگان زنده در گور را نخستین قبول این اموات اربعه ضرور بهترین اموات اربعه اسباب مزین موت اختیاریست اول موت سفید وآن موت بجوع است که ... وگرسنگی سبب نور سواد القلب ست لقوله لکل شیء مصقلة ومصقلة القلب الجوع ... دوم موت سیاه وان موت تحمل اذی و رنج دادن خلائق بذریعه شکایت وطعن وغیبت باقی ... مگر این مرتبه تمام شد که حسد نیست ورافع معصیات صغائر تا کبائر ... سوم موت سرخ وآن بخلاف نفس اماره وشیطان عزیز وشهوت نفسانی کار کردن باشد اصل اصول موت اختیاری همین موت است رابع موت اخضر ... وآن پوشیدن جامه خود ست ولباس فاخره نه پوشیدن ست وآن اگر لباس شهرت ... آن که انسان بر عیشه معیشت دنیوی می کند بدان نتیجه موت وبعث ... خواهد گردید لما فی روح البیان ولا بد من مقاسات الموتات الاربع الموت الابیض وهو الجوع والموت الاحمر وهو مخالفة الهوی والموت الاسود وهو تحمل الاذی والموت الاخضر وهو طرح الرقاع بعضها علی بعض ای لبس المرقعة رضا لنفسه بالمرقوع لباس الشهرة آه لما فی ... فمن جعل فی نفسه ... من الموت الابیض والاحمر والاسود والاخضر الی قوله والاسود ذم الناس ... ان الانسان یموت کما یعیش ویبعث علی ما مات الی قوله قال رسول الله صلعم تموتون کما تعیشون وتبعثون کما تموتون آه

وصل بیان حالت خواب

حالت خواب انسان نیز یک قسم موت است لقوله تعالی وجعلنا نومکم سباتا ولقوله علیه السلام النوم اخ الموت بسبب غذا یا ضعفی که از محنت شاقه حاصل می گردد ویا بوجه دیگری که عاید می شود از ان بخارات مرطوب از معده بسوی دماغ صعود می کند عصبات دماغی را سست وناتوان می سازد وبسبب آن بیخبری تامه لاحق حال انسان می گردد آن بیخبری را نوم می نامند وبحالت نوم خداوند کریم بید قدرت خویش قبض روح خوابیده می سازد از ان تقبض روح حالت نوم صاحبی ... ...

بخوابیده حاکم می گردد و بموت حقیقے قبض روح ملک الموت می کند از ان مشتاقی و تکلیفے بر جان
مرده می گذرد لما فی روح البیان وعبر عن الموت والنوم بالتوفی تشبیها للنائمین بالموتی الی
قوله ولذا ورد النوم اخو الموت وایضا فیه وانما یستریح العبد ویجد اللذة فی النوم لانه فی ید الله
وهو ارحم الراحمین ویجد الالم فی الموت لانه فی ید ملک الموت وهو اشد الخلائق اجمعین آه
از حضرت سیدنا علی مرتضوی رضی الله عنه مروی ست که بخواب روح از جسد جدا می گردد
اما شعاع نور روح درون جسد باقی می ماند وچون خوابیده قصد بیداری می سازد روح رفته
بالفور همانوقت باز بجسد خود باز می آید وانقطاع تامه روح از جسد را موت ونا قصه را نوم میگویند
نوم موت خفیف ست خواب گران لما فی اللمعات وعن علی ان الروح یخرج عند النوم ویبقے
شعاعه فی الجسد فلذلک یری الرؤیا فاذا انتبه عاد روحه الی جسده باسرع من لحظة ولما فی تاویلات
النجمیة النوم موت خفیف والموت نوم ثقیل آه ودنیای قوت عاقله وقوت حاسه وقوت نامیه
موجوده غم ورنج لاحقه حال انسان را نیز موت مے گویند لقوله تعالی اعلموا ان الله یحیی الارض
بعد موتها آه واذا ما مت لسوف اخرج حیا آه وانک لا تسمع الموتی آه ویاتیه الموت من کل
مکان وما هو بمیت واز سیدنا امام جعفر صادق مروی ست که توبه هم موتی ست لقوله تعالی
فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم آه

وصل بیان موت بغتة اعنی فجارة

موت فجاره که بغتة کسی بمیرد آن را موت حماری اعنی موت خرمی گویند آن موتی ست شرعا
نهایت موت بد چه آن مرده را فرصت تجدید توبه وغیره حاصل نمی شود آن مرده بلا دفع بلیات
وابسته خودش وبلا توبه جان می دهد لما فی روح البیان فی الحدیث موت الفجارة الی قوله البغتة
دون تقدم مرض ولا سبب وفی الحدیث اکره موتا کموت الحمار وقیل ما موت الحمار قال موت
الفجارة وانما کره لئلا یلقے المومن ربه علی غفلة من غیر ان یقدم لنفسه عذرا ویجدد توبة ویرد مظالمه

وصل دربیان تعلق روح با جسد بعد موت

پس از فوت مومنین روح شان را با جسد خودش تعلق کمال تا یک یا دو یا سه روز باقی می ماند
وتعلق ضعیفی تا حشر باقی ست وروح کفار را بالکل تعلق از جسد خودش الی الابد بریده است لما فی تفسیر

روح البیان ولعل تعلق النفس ینقطع عن البدن بیوم او یومین او ثلاثة ایام وتعلقها عن اوصاف
المخلوقات لاینقطع بالسنین ولعله الی الحشر والکفار الی الابد ولما فی تفسیر الکواشی فی کیفیة تعلق الارواح
بالابدان وتوفیها عنها تارة بالکلیة کما عند الموت وامساکها باقیة بعد الموت لاتفنی بفناء الابدان
ویتقربها من السعادة والشقاوة

وصل بیان عدم سن و تاریخ موت

از سن و تاریخ و وقت و سبب و مرض موت احدی را آگاهی نیست غالباً گو در ام الکتاب بالتصریح
آن همه سانحه مرقوم ست و روزانه فرشته پیش هر فرد من افراد الانسان شعبیده می گوید
الموت الموت جمیع مومنین را لازم که آماده سفر آخرت باشند و طیار بموت و از طول املی خود درگذرند
لما فی روح البیان اعلم ان الموت لیس له سن معلوم ولا اجل معلوم ولا مرض معلوم وذلک لیکون
المرء اهبة من ذلک مستعد لذلک ولما فی اللمعات وفی بعض الکتب السالفة ان لله منادیا
ینادی کل یوم الی قوله الایاکم الساعة فخذوا حذرکم ــه الا یا ساکن القصر المعلے ٭ ستدفن عن
قریب فی التراب ٭ له ملک ینادی کل یوم ٭ لدوا للموت وابنوا للخراب ٭ مرا در منزل جانان
چه امن و عیش چون هر دم ٭ جرس فریاد می دارد که بر بندید محملها ٭ غافلان مرگ را موت
بلای سخت عظمی و مصیبتی سخت کبری و انسان را هنگام مرگ ۲ لاک ۴۴ هزار غم لاحق می شود و
پس از مرگ ۳ صد و ۶۰ هول عائد می گردد و اگر از ان غمی یا هولی بر اهل دنیا ظاهر کرده شود
اهمان ترسیده جان دهند و کسانیکه بموت اختیاری جان داده اند موت تحفه آنان ست
از خداوند خویش لما فی العوارف المعارف الموت تحفة المومن اما لو یطلعها الشبکة قبل الصید
مولوی روم بر رویت ملک الموت شادان فرحان ملک الموت را طلب نموده می فرمودند ــه
پیشتر آ پیشتر آ جان من ٭ پیک در حضرت سلطان من ٭ لما فی روح البیان اعلم ان الموت
هو المصیبة العظمی والبلیة الکبری واعظم منه الغفلة عنه والضا فیه قیل فی الموت ستمائة الف
واربعة عشرون الف غم وکل غم لو وضع علی اهل الدنیا لماتوا منه وبعد الموت ثلاثمائة و
ستون هولا وکل هول اشد من الموت آه

وصل بیان سکرات موت

بیگان مختصر موت را سکرات موت ضروری ست شرعاً و عرفاً قبل ثبوت پیوسته بحیرت و تعجب
افتادن و غشیان لاحق شدن انتهی معنی سکرات ست هنگام روا روی سفر قریب یا بعید
بوالنداشت اہل و عیال و مال و منال قلق و شورشی و تردد و تکلم که لاحق قلب انسان محتضر موت
میشود آن قلق و پریشانی را فلاسفه سکرات موت می گویند چه موت سفر نامه و خدمت عامه از
دار فانی بدنیوی ست ؎ فراق لیس یشبهه فراق ٭ وقد ینقطع الرجاء عن التلاق ٭ بر محتضر
موت وانگی قبل زمان تغرغر کشف قلب حاصل می گردد کافر باشد یا منافق مومن باشد یا فاسق
هر آن وقت بعینه برای العین رویت اعمال خود خواهند کرد اعمال حسنه و قبیحه خود را مشاهده
میکنند یکی شادان و فرحان باشند دیگری خاک بر سر ایشان ناله و فریاد و های های میزنند
لیکن آنوقت همه بی سود صرف برجان صدمات می کند و اہل و عیال و اسباب حیثیت دنیویه
بالکل آنوقت یکبارگی دفعه واحدة گذاشتن می شود قلق آن نیز صدمه کبیر قلب محتضر میکرد و چونکه بر
محتضر آن وقت را هول عظیم عائد حال گردد این جمله را سکرات موت می گویند لما فی روح البیان
والمیت یری الملائکة حینئذ علے صورة اعمال حسنة و قبیحة و ایضاً فیه وانما یکشف للمیت عن
الامر الملکوتی قبل ان یغرغر فاین الملائکة علی حقیقته لما فی اللمعات سکرة الموت ای شدته
التی تجعل الانسان کالسکران بحیث یغشاه آه ولما فی العوارف وقد قالوا ان سکرات الموت
بحیث الافعال والاحوال وقد تظهر صفات حسنها و قبیحها عند الموت آه ؎ الموت یاتی بغتة
والقبر صندوق العمل ٭ الموت کاس کل الناس شاربه ٭ والقبر باب کل الناس داخله سکرات
موت مصیبتی ست کبیر و بلای ست عزیز دامنگیر حال موت بر فرد بشر ست و کسی را این بلای
جناب رسالت مآب صلعم تخفیفاً للامة بخواستگاری خویشتن تمامه تکالیف شاقه سکرات را بخود
قبول فرموده هنگام موت رسول الله صلعم جامی پر آب پیش رو داشته بار بار بید شریف آب
ازان برمیگرفت و چهره منور مطهر را آب میداد و میفرمود و اکرباه لا اله الا الله حضرت فاطمة الزهرا
رضی الله عنها بدید حالت پدر بزرگوار بیقرار شده گریستن گرفت و میفرمود واکرباه تا هر گاه
فرمود که بر پدر تو را صرف تا امروز کرب ست و تکالیف لما فی روح البیان قد روی ان طلب
الله ان یحمل علیه بعض صعوبة الموت تخفیفا عن امته فانه بالمومنین رؤف رحیم آه ولما فی

تاویلات النجمیة ان النبی صلعم اخذ روحه اللطیف ببعض شدة حتی قال واکرباه وقال لا اله
الا الله وان للموت سکرات اللهم اعنی علی سکرات الموت ای غمراته وکان یدخل یده الشریفة فی قدح
فیه ماء ویمسح وجهه المنور بالماء ولما راته فاطمة رضی الله عنها یغشاه الکرب قالت واکرباه لکربتاه فقال
لها علیه السلام لا کرب علی ابیک بعد الیوم آه لمافی معالم التنزیل البغوی غمرة وشدة التی تغشی الانسان
وتغلب علی عقله وقلبه بالحق ای بحقیقة الموت آه سید عبد القادر جیلانی ومولانا حمید الدین قدس
سرهما بسکرات موت خیلی پریشان ومضطرب الحال شدند سید صاحب قدس سره چهره مبارک
بر زمین می نهادند ومی فرمودند که حق است که ما از وی در حجاب بودیم ومولانا صاحب قدس
سره می گفت که این قلب واحوال قلب ملک الموت میخواند وآن دو چیز نیم بیست واز جان
آن نیم واقف نیستیم از این صدمات والم پریشانیها است لمافی روح البیان قال بعض الکبار
سید عبد القادر جیلانی قدس سره لما حضرته الوفاة ووضع خده علی الارض وقال هذا هو الحق الذی
کنا منه فی حجاب ثم مد علی نفسه الی ان مات علی الکمال ولمافی العوارف المعارف مولانا حمید الدین
اخذه اضطراب فیلعون منه موته فقیل له این علامتک [illegible] فقال یطلبوا منا القلب واخذ
القلب وذلک غیر معلوم عندنا فالاضطراب من تلک الجهة آه ومصیبت دیگر وقت سکرات این است
که شیطان علیه اللعنة بشکل مادر وپدر وبرادر وزن وفرزند محتضر متشکل شده بر بالین محتضر مع قدح
پر آب می آید وترغیب وتحریض بمذهب یهودیة ونصرانیة وکفر می کند واز آن جام پر آب ایمان ما
ناقصین خرید می کند چنانچه آن مردود برسالت مآب صلعم بطریقه خویش یک پیاله آب حاضر شد وبهمت
که از این ایمان همگان خرید سے کنم آن صاحب فخر بشر وشافی یسین ومدثر بمعاینه آن هنگامه
مذمومه سخت تر از مرگ زار زار گریست واز این گریه کل اهل بیت بی تابانه گریستند خداوند کریم
بشارت داد که ما محافظت بنده خود از مکر این مردود وقت موعود خواهیم نمود لمافی روح البیان
ربما یتعرض الشیطان للمؤمن الضعیف الیقین والقاصر فی العمل اذا بلغ الروح التراقی فیاتیه
فے صورة ابیه وامه واخیه واخته [illegible] فیامره بالیهودیة او النصرانیة او نحو ذلک نسال السلامة
منه آه ولمافی العوارف المعارف حکی ان ابلیس علیه اللعنة تمثل للنبی صلعم ویده قارورة ماء
فقال اتبعه بایمان الناس حالة النزاع فبکی النبی صلعم حتی بکی اهل بیته فاوحی الله تعالی الیه

احفظا عبادی فی تلک الحالة من کیده آه

وصل بیان قبض روح و ملک الموت

فرشته با حریر مشک آلوده و عنبر و معطر ساخته بر محتضر مؤمن بقبض روح می آیند و کار خود ساخته
روح مؤمن را بدان حریر پیچیده بعلیین می برند و بقبض روح کافر آتشی می آرند کار کافر تمام کرده
روحش را در آتش انداخته بسجین سپارند لما فی تفسیر فقیه ابو اللیث رح فی الحدیث
ان المؤمن اذا احتضر اتته الملائکة بحریرة مسک وضبائر من الریحان الی قوله وطویت علیها الحریرة
وبعث بها الی علیین وان الکافر اذا احتضر اتته الملائکة بمسح فیه جمرة فینزع روحه انتزاعا شدیدا الی
قوله یطوی علیها المسح ویذهب بها الی سجین هکذا فی روح البیان آه ملک الموت جسم لطیف نورانی است
باشکال مختلف متشکل می شوند امام رازی می فرماید که ملک الموت ملائکه سیاست اند بقبض روح محتضر هیچگونه
فروگذاشت نمی سازند لما فی المصابیح والملک جسم لطیف نورانی یتشکل باشکال مختلفة الی قوله یقبض
عزرائیل الارواح بحیث لا یترک منها شیأ آه منقول ست که تابع ملک الموت خیلی اند ملائکه از جنس
رحمت و عذاب ملک الموت بذریعه همین خیل ملائک کار مؤمن و کافر تمام ساخته روح هر کس تا کس
را بجای ماوای اصلی بود و باش شان می رساند و مروی ست که خود ملک الموت وجه اربعه میدارد
بوجه ناری قبض ارواح کفار می کند و بوجه تاریک قبض روح منافق و بوجه رحمت قبض روح مؤمن
و بوجه نور قبض روح مرسلین و انبیا و صدیقین و اولیا و غیرهم من جنسهم میسازند و هر روحی را
علی قدر حیثیت بمرکز اصلی شان می رسانند لما فی روح البیان وروی ان الملک الموت علی معراج
بین السماء والارض وله اعوان من الملائکة الرحمة وملائکة العذاب فینزع اعوانه روح الانسان
یخرجونها من جسده آه وایضا فیه روی فی الخبر ان له وجوها اربعة فوجه من نار یقبض به ارواح
الکافرین ووجه من ظلمة یقبض به ارواح المنافقین ووجه من رحمة یقبض به ارواح المؤمنین ووجه من نور یقبض به ارواح الانبیاء
والصدیقین فاذا قبض روح المؤمن دفعها الی الملائکة الرحمة واذا قبض روح الکافر دفعها الی
ملائکة العذاب آه ملک الموت بحضرت باری تعالی عرضه داد که بلا سبب قبض روح شکایت شان
خلائق می کنند و ایشان مطعون و مورد ستم مخلوقات اند الله رب العالمین امراض واوجاع و
اسباب دیگر خاص را برید و قاصد موت مقرر فرمود و ملک الموت نیز از ید شکایت خلائق وا بان

شدند لما فی تاویلات النجمیه وکان الملک الموت یقبض الارواح بغیر وجع فاقبل الناس یسبونه
فشکا الی ربه فوضع الله الامراض والاوجاع فقالوا مات فلان من وجع کذا وکذا وفی الحدیث
الامراض والاوجاع کلها برید الموت ورسل الموت آه

وصل بیان قبض روح ملک الموت.

ملک الموت حین قبض روح منتظر حکم احکم الحاکمین می باشند بطوریکه تقضا نافذ می شود و ایشان نیز بدان نهج کاری کند وبعض اوقات خود خداوند کریم بید قدرت خویش قبض روح بنده خود میکند چنانچه قبض روح فاطمة الزهره رضی عنها وذو النون مصری وخیر نساج خود خداوند کریم بلا واسطه ملک الموت ساخت فاطمة الزهره رضی الله عنها وذو النون مصری از قبض روح ملک الموت نار اضی شدند وخیر نساج ملک الموت را سوبرو داشته خود بادای نماز وقتی برجای نماز ایستاده بعد فراغت نماز مناجات نمود وجان بحق تسلیم ساخت ورسول الله صلعم چون مقدم الامة بودند جمیع کار احتضار شان چون عوام مومنین بعمل آمد خداوند کریم حبیب خود پیغمبر ما صلعم را مختار ساخته که خود بذات شریف موت صوری ومعنوی دائم قائم باشند یا بقبول موت صوری وصل بحق شوند حضرت پیغمبر ما صلعم بوصال باری موت صوری قبول فرمود وهنگام موت صوری سرور کائنات ملک الموت بدر درآمد ومنتظر حکم قبض محکم شان ماند نخستین جبرئیل صلعم پیشتر شده عرضه دادند که ملک الموت بردر حاضر منتظر اجازت حضور است پیغمبر ما صلعم چون اجازت دادند بالین خود درداد ملک الموت حاضر شد وعرضه داد که ما ماموریم برای شریف حضور کار کنم پیغمبر صاحب صلعم بقبض روح پرفتوح خویش چون قبض روح عوام مومنین اجازت بخشید آن وقت ملک الموت کار خود تمام کرد وروح پاکش را بحضرت خدای پاکش برد لما فی شفاء قاضی عیاض وتخییر الله عنه موته الی قوله واستاذن ملک الموت علیه ولم یستاذن علی غیره قبله لما فی نسیم الریاض شرح شفاء قاضی عیاض ای لما قرب موته خیره الله بین البقاء فی الدنیا والرحیل للآخرة الی قوله وروی ان جبرئیل قال له صلعم ان ملک الموت بالباب فیستاذن علیک ولم یستاذن علی احد قبلک ولا بعدک فقال له اذن له فقال السلام علیک یا محمد ان ربی امرنی اطیعک فان امرتنی بان اقبض نفسک قبضتها وان امرتنی ترکتها فقال اقبض یا ملک الموت کما امرت آه لما فی روح البیان ومن

خواص العباد من یتولی الله قبض روحه کما روی ان فاطمة الزهراء رضی الله عنها لما نزل ملک الموت لم ترض بقبضه فقبض الله روحها واما النبی صلعم فانما قبضه ملک الموت لکونه مقدم الامة وکما قال ذو النون مصری قدس سره الهی لا تکلنی الی ملک الموت ولکن اقبض روحی انت الی قوله نسألک الفضل علی کل حال بیت یا رب ا.فانی کنی ما را به تیغ دوستی ... فرشته مرگ را با ما نباشد هیچ کار هرکه از جام تو روزی شربت شوق تو خورد چون نماند آن شراب او ماند آن رنج خمار لما فی النفحات البرقیات قال بعض الکبار ملک الموت هو المحبة الالهیة فانها تقبض الارواح عن صفات الانسانیه الی قوله یقطع تعلق الروح الانسانی عما سوی الحق تعالی آه

وصل قابض ارواح یک اند یا هفت

بعض علما بر انند که با ملک الموت هفت هفت فرشته عذاب و رحمة می آیند ملک الموت قبض روح هر انسان نموده حواله فرشتگان رحمت و عذاب می کند و بعض علما می فرمایند که صرف چار فرشته با ملک الموت بر محتضر می آیند دو از طرف راست از بن مو و سر انگشتان دست و پا و دو دیگر از طرف چپ از ان طریق از بن مو و سر انگشتان دست و پا قبض روح محتضر نموده می برند قبض روح مومنین نهایت آسانی می کند چون دلو از چاه می کشد و قبض ارواح کفار بسختی و تکالیف می سازند لما فی روح البیان قال الکلبی یحضر العبد عند الموت سبعة املاک من ملائکة الرحمة وسبعة من الملائکة العذاب مع ملک الموت و لما فی عرائس البیان اقسم الله بطوائف الملائکة التی تنشط ارواح المومنین ای تخرجها من ابدانهم برفق ولین کما ینشط الدلو من البیر الی قوله وانکانت یجذب من اطراف البنان ورؤس الاصابع والعصا فیه لکن الحس بالالم لما یحس به الکافر و لما فی النفحات البرقیات قالوا ینزل عند الموت اربعة من الملائکة ملک یجذب النفس من قدم الیمنی و ملک یجذبها من قدم الیسری و ملک یجذب من یده الیمنی و ملک یجذبها من یده الیسری فیجذبونها من اطراف البنان و رؤس الانامل آه

وصل بیان قبر که برزخ است

گور و دو فنگاه را برزخ می گویند برزخ عالمی است دائر فیما بین دین و دنیا و قیامت لما فی ... الکامل اعلم ان القیامة والبرزخ والدار الدنیا وجود واحد فمثاله مثال الدائرة فرض نصفها دنیا و نصفها اخری و فرض بینهما الی قوله لکن التفاوت ان امور البرزخ ضروریة لانها سفلیة

علی الدنیا و امور الآخرة ضروریة لانها مبنیة علی البرزخ آه و سکان برزخ بلا حجاب و بدون مانع و واسطهٔ غیری رویت حالات دینی و دنیوی و صورت حسنه و قبیحه خود ها می کنند و آن جا حصول نتیجه بشاشت و حسرت بکرده از اعمال و کردار خود است یکی بخواب عروسی الی یوم القیامة خوابان و دیگری بصدمات عذاب و آلام عقاب نالان و حیران و پریشان لما فی الانسان الکامل

اعلم ان احوال الناس فی البرزخ مختلفة فمنهم من یعامل فیه بالحکمة و منهم من یعامل فیه بالقدرة و من عمل بالحکمة فان تعذیبه فی البرزخ فی حقیقة عمله فی الدنیا آه و صاحب اسئلة الحکم می گویند که در برزخ راحت و زیست و عذاب و ثواب جسمانی انجا نیست و عذاب روحانی بدترین و شاقتر عذاب ست از عذاب جسمانی و حیات برزخی نصف حیوت قیامت ست چه در برزخ جسد صوری خسته و خراب می گردد و بقیامت روح با جسد بجنت و دوزخ خواهد رفت و منقول ست که از خاکیکه انسان مخمر میشود بهمان خاک مدفن او خواهد بود و در بقیع و معلا نفسیکه مدفون می گردد اگر خاک پاک آنجای مکرم قابل مدفنش نبود ملائک نعش او را از انجا بجای دیگرش می برند نعش قابل آنجا را بدانجای آرند لما فی روح البیان ای یمسک انفس الاموات عنده و لا یردها الی البدن و ذلک الامساک انما هو فی عالم البرزخ الذی یکون الارواح فیه بعد المفارقة من النشأة الدنیویة الی قوله یلحق الارواح فی البرزخ للاخر انما هی صورة الاعمال و نتائج الافعال السالفة فی النشأة الدنیویة بخلاف صور البرزخ الاول آه و لما فی اللمعات و دقت علی اسرار البرزخ و احوال القبر و ما فیه من الالم و اللذة الجسمانیین و اتحل عندک وجه کونه روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران آه و لما فی اسئلة الحکم ان امور البرزخ و الآخرة علی النمط الغیر المألوف فی الارواح بعد الموت لیس لها نعیم و لا عذاب حسی جسمانی لکن ذلک نعیم او عذاب معنوی نعش مرده را بخاک مدفون کردن شرعا و عقلا افضل و مناسب و بهتر ست چه جسد انسان که مولدش خاک ست خاک بجای مادر جسد انسان ست و روح بجای پدر چون روح بجای لیاقت پسر را حواله مادرش کردن واجب نه بآتشش که کار طباخی انسان می کنند از ان بخاک مدفون ساختن عند العقل نیز از واجبات ست که خاکی بخاکی پیوست نه بآتش تا که تعلق روح با جسد پیوسته میباشد بسوختن آن تعلق باقی نمی ماند بالتصریح و تفسیر فتح العزیز

فلینظر فیه ولما فی العوارف المعارف لاشک ان حیاة البرزخ علی نصف من حیاة یوم البعث فان الاولی حیاة البرزخ فقط والثانیه حیاة الروح والجسد معًا ولما فی روح البیان روی شف النوم وهو یقول للرای سلم علی اولادی وقل لهم انی قد حملت و دفنت بالبقیع عند قبر عباس فاذا ارادو زیارتی فلیقفوا هناک ویسلموا و یدعوا وهکذا فی المقاصد الحسنة آه ولما فی روح البیان فاذا مات یدفن فی الموضع الذی اخذت منه

وصل بیان تلقین میت

تلقین میت درست ست وبعد دفن میت تلقین بر قبر میت کردن مسنون از سنت بجوے بثبوت پیوسته باید که زنده حقیقی مردگانرا تلقین کند ورنه ضرور نیست زیرا چه مرده مرده را تلقین کردن چه فائده خواهد داد تعلیم جواب سوال منکر ونکیر که در قبر بر مردوں شود آنرا تلقین میت ست نامند هشت کسان اند که از سوال منکر ونکیر پاک بیباک اند و عذاب گور انان نمی شود یعنی شهدا و مرابط و مرده مرض طاعون و مرده مرض دیگر هنگام وبای طاعون که مؤمن صابر و ایمانا احتسابًا مرده باشد و صدیق و اطفال مرده روز جمعه و هر دو شب جمعه و کسانیکه سورة تبارک الذی هر شب خوانده باشد و بعضی سوره سجده را بان ضم کرده اند و کسانیکه بمرض موت پیوسته قل هو الله احد خوانده باشد لما فی مشکوة شریف عن ابی سعید الخدری وابی هریرة قالا قال رسول الله صلعم لقنوا موتاکم لا اله الا الله ولما فی فتاوی الشامیة وقد روی عنه علیه السلام انه امرنا بالتلقین بعد الدفن فیقول یا فلان ابن فلان اذکر دینک الذی کنت علیه من شهادة ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله وان الجنة حق وان البعث حق وان الساعة اٰتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور وانک رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا و بمحمد صلعم نبیا وبالقرآن اماما وبالکعبة قبلة وبالمؤمنین اخوانا و ایضا فیه ذکران من لا یسأل ثمانیة الشهداء والمرابط والمطعون والمیت زمن الطاعون بغیره واذا کان صابرا محتسبا والصدیق والاطفال والمیت یوم الجمعة ولیلتها والقاری کل لیلة تبارک الملک وبعضهم ضم الیها السجدة والقاری فی مرض موته قل هو الله احد ولما فی روح البیان تلقین المیت بعد الدفن للاستماع والا فلا ایضا فیه فکذا الاموات حین التلقین فانه فرق بین تلقین

العاقل المراهق [illegible] المستیقظ العالم بالقدر آه

وصل بیان سوال وجواب منکر نکیر

دو فرشته جهت سوال تقییدی مرده بگور مرده می آیند آن دو [illegible] منکر ونکیر [illegible]
هر دو سیاه رنگ چون [illegible] بدتر از آن دارزق چشم وخشم آلوده چشمان ایشان چون صاعقه برق
رخشان و آواز شان چون رعد غرنده شان بقبر می آیند مرده را نشانیده روح مرده را بجسد [illegible]
یا مابین کفن وجسد مرده روح [illegible] سوال می کنند که خدای تو کیست و رسول تو کیست
ودین تو چیست و [illegible] تو کدام قبله تو کدام هرف [illegible] مومن جواب باصواب چون در داد [illegible]
[illegible] علیهم [illegible] الی یوم [illegible] گویند مستحق عذاب [illegible] مورد انواع
عقاب [illegible] شعب [illegible] آن مصیبت [illegible] جن وانس [illegible] همکان [illegible]
[illegible] در قبر [illegible] شده [illegible] مصیبت آید
[illegible] فقیه ابو اللیث قد تکلم العلماء فی عذاب القبر
قال بعضهم یجعل الروح فی جسده [illegible] فی الدنیا [illegible] ویاتیه
ملکان [illegible] آثارهما فی الارض [illegible]
[illegible] فیقعدان المیت [illegible] ربک وما دینک ومن نبیک [illegible]
سمعها ما بین الخافقین الا الجن والانس وقال بعضهم [illegible]
فتاوی شامیة ان الذی یظهر السوال بالکفن [illegible]
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال یاتیه ملکان فیجلسانه فیقولان له من ربک
ربی الله فیقولان له ما دینک فیقول دینی الاسلام فیقولان ما هذا الرجل [illegible]
فیقول هو رسول الله صلی الله علیه وسلم فیقولان له وما یدریک [illegible]
[illegible] قوله یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت [illegible]
[illegible]
[illegible] قال [illegible]
قال [illegible] روحه فی جسده ویاتیه [illegible] فیقولان له من ربک فیقول هاه هاه لا ادری

فیقول ان لم تهدا الرجل الذی بعث فیکم فیقول هاه هاه لا ادری فینادی منادٍ من السماء ان
کذب فافرشوه من النار والبسوه من النار وافتحوا له بابا الی النار قال فیاتیه من حرّها و
سمومها قال ویضیق علیه قبره حتی تختلف فیه اضلاعه ثم یقیض له اعمی اصم معه مرزبة من
حدید لو ضرب بها جبل لصار ترابا فیضربه بها ضربة یسمعها ما بین المشرق والمغرب الا الثقلین
فیصیر ترابا ثم یعاد فیه الروح رواه احمد وابو داؤد ✿ نالهٔ او بوقت گرزخوری ✿
بشنود غیر آدمی و پری ✿ آدمی و پری اگر شنوند ✿ همه از خواب و خور نفور شوند ✿

وصل بیان شکل موت و حیات

خداوند کریم جل شانه مرگ را بر صورت کبشی املح آفریده و او بر هیچ چیز مرور نکند و رائحه
او بهیچ چیز نرسد الّا که بمیرد و حیات را خلق کرد بصورت اسپ مادیان ابلق او بر هیچ
چیز مرور نکند و رائحهٔ او بهیچ چیز نرسد الّا که زنده شود انبیا و جبرئیل صلعم بران اسپ مادیان
سواری می کنند و در آخر دار وهٔ فرعون جبرئیل عم بران مادیان سوار بودند قدمش بهر
سبزهٔ خشک که می افتاد زنده می شد سامری حالش دید خاک قدمش را در گرفت و با خود
داشت از ان خاک قدم آن مادیان گوساله خود را زنده ساخت قصه عجال سامری
مشهور لما فی روح البیان وان الله خلق الموت علی صورة کبش املح لا یمر بشئ ولا یجد
رائحته شئ الا مات وخلق الحیاة علی صورة فرس انثی بلقاء وهی التی کان جبرئیل
والانبیاء عم یرکبونها خطوتها مد البصر فوق الحمار ودون البغل لا تمر بشئ ولا یجد رائحتها
شئ الا حیی وهی التی اخذ السامری من اثرها قبضة فالقاها علی العجل الی قوله قوله
عم یذبح الموت بین الجنة والنار علی صورة کبش آه لما فی فتوحات مکی وتخلق الاعمال
یوتی بالموت فی صورة کبش املح آه هکذا فی تفسیر المعالم التنزیل البغوی والتفسیر
الکبیر وتفسیر ابی سعود وتفسیر حسینی فی عبارة واحدة

وصل بیان سه حالت که بعد موت رو میدهد

هر آدمی را بعد از موت که گویا نمونهٔ غروب آفتاب زندگی ست سه حالت رو میدهد اول

حالتی که مجرد جدا شدن روح از بدن خواهد شد که فی الجمله اثر حیات سابقه والفت تعلق بدن و
دیگر معروفات از ابنای جنس خود باقی ست وآن وقت گویا برزخ ست در میان زندگانی دنیا و
استغراق عالم قبر که چیزی ازین طرف وچیزی ازان طرف دارد وبعینه مثال وقت بقای شفق ست
هنوز تصرفات مخلوقات وآمد وشد آنها منقطع نگردیده وجانداران همه بیدار وحساس ومتحرک
و در بقایای اعمال روز مشغول ودرین حالت حالت انکشاف وجزای برخی از نیکیها وبدیهاست
ومدد زندگان بمردگان درین حالت زودتر میرسد ومردگان منتظر لحوق مدد ازین طرف می باشند
وچنان گمان می برند که هنوز زنده ایم ولهذا در حدیث شریف در احوال قبر وارد ست که
مرد مسلمان در آنجا می گوید دَعُونی اُصلّی یعنی بگذارید مرا تا نماز بخوانم ونیز وارد ست که مرده
دران حالت مانند غریقے ست که انتظار فریادرسی می برد وصدقات وادعیه وفاتحه درین وقت
بسیار بکار او می آید وازین ست که طوائف بنی آدم تا یکسال وعلی الخصوص تا یک چله
بعد موت درین نوع امداد کوشش تمام می نمایند وروح مرده نیز در قرب موت در خواب
وعالم تمثیل ملاقات زندگان می کند وما فی الضمیر خود را اظهار می نماید دوم حالتی ستکه
بعد از انقطاع تعلق زندگانی دنیا بالکلیه رو می دهد واستغراق عظیم در مشاهده کیفیات مکسوبه
خود از نیکی وبدی او را حاصل می گردد وقوای مدرکه ومتصرفهٔ او ازین عالم گسسته شده بآن طرف
متوجه می گردد وحس وحرکت معنوی او ازین جهان مطلقا بیکار می شود واین حالت مشابه
تاریکی شب ست که بعد از زوال شفق هجوم می کند ومردم را خواب وتعطل حواس وحرکات
لاحق می گردد واز مألوفات ومکسوبات روز غافل می شود وآری آن مألوفات ومکسوبات
از ظاهر بدن انتقال کرده در باطن بدن جمع می شوند وروح آنها را در صورتهای رنگارنگ
مطالعه می نماید ومتلذذ ومتألم می گردد واین حالت عوام مردگان ست وبعضے از خواص
اولیاء الله را که آلهٔ جارحهٔ تکمیل وارشاد بنی نوع خود گردانیده اند درین حالت هم تصرف
در دنیا داده واستغراق آنها به جهت کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه باین سمت نمیگردد
واویسیان تحصیل کمالات باطنی از انها می نمایند وارباب حاجات ومطالب حل مشکلات
خود از آنها می طلبند ومی یابند وزبان حال آنها دران وقت هم مترنم باین مقالات ست

مصرع من آنم که بان گر تو نکونی بر تن * سوم حالتی که بعد از حشر و نشر ظهور خواهد کرد مانند
ماهتاب ایام بیض که حجاب تاریکی را دور کرده نیک و بد این ها را با نواع اظهار جلوه گر
خواهد نمود و هر کس در نافع و ضار و دوست و دشمن و زهر و تریاق امتیاز خواهد کرد و
در همین حالت ست داد نامه های اعمال و ظهور عمل نیک و بد بصور متنوعه گوناگون
وزن اعمال و حساب نیکی یا بدی و دیگر وقائع بسیار و منتهای این حالت زندگانی
دیگر ست که اتم و اکمل از زندگانی این جهان ست اما چون آن زندگانی تغییر و تبدیل
ندارد و یکسان مستمر و غیر منقطع ست مثالی برای او نیست که در معرض قسم آورده شود بلکه
آن زندگانی از قبیل حالات متجدده متبدله هم نیست تا در مقام بیان آن حالات آورده شود

پرتو نهم در بیان احوال انسان

باید دانست که این جزو غرض بیان احوال انسان ست و آدم ابو البشر اند از ان بندی از احوال
خلقت شان مرقوم شد ایزد تعالی اراده خلقت آدم نموده فرمود که آدمی از خاک مخلوق
شدنی ست و اولادش دوزخی و بهشتی خواهد گشت و زمین بشنود این واقعه زار زار گریست
و تا قیامت در گریه و زاری ست ثم جبرئیل امین بحکم رب العالمین بر زمین آمدند و برای
مهیا کردن طینت آدم خاک ربودن خواستند از ناله و زاری زمین جبرئیل عم عاجز شدند
و تهی دست بحضرت رب کریم باز پس شده عرض حال کردند ثم اسرافیل ثم میکائیل
یکی بعد دیگری بر زمین در رسیده چون جبرئیل عم باز پس گردیدند بحضرت حق قصه پرغصه
ارض عرضه دادند ثم بر ملک الموت حکم نافذ شد. ملک الموت التفاتی بر سوز و گداز و شور
و شغب زمین ننموده از چار سوی جهان بمقدار چهل ذرع خاک در ربوده و آن خاک
را دو بهره نمودند. از یک بهره خمیر قالب آدم کردند و بهره دیگر را بقضا نصف ساخته نصفی
بجنت و نصفی بدوزخ در انداختند کالبد و خمیر قالب آدم بوادی نعمان مابین مکه معظمه
و طائف یا جنت عدن یا بآسمان دنیا یا بجنت [illegible] انهار نیل و غیره جا بست
بشدن قول مفسرین ست [illegible] قالب آدم مهیا
گردید [illegible] کالبد سی سال باز [illegible] یک سال باران حسرت باریده آن

کلا به طیار شد ثم نفخ روح آدم بدان قالب گردید و آدم آدم و زنده گردید شعر
انَّ مع العسر چو یسر ش قضاست + شاد بر آنم که کلام خداست

وصل در بیان وقت خلقت آدم

پس نماز عصر یوم الجمعه قالب آدم طیار و نفخ روح بدان قالب بی جان گردید روح جسد آدم را جای تنگ و تاریک دید بعمل تیره تا سه و بار به نفوذ انکار نمود کره ثالثه بمجرد تکلیف بدان قالب درچرید و آدم زنده شد ازان ست که عین موت روح بکشاکشی و تکلیف ها از تن جدا می شود آدم زنده شد عطسه داد بتعلیم رب الکریم الحمد لله برخواند خداوندش جواب یرحمک الله داد ÷

وصل در بیان سبب نام آدم آدم

آدم از ادیم روی زمین مخلوق شد یا آدم گندم گون بود ازان نامش آدم شد قالب آدم از اقسام رنگ زمین اعنی سفید و سرخ و سیاه. گندم گون مرکب بود و اولادش نیز برنگا رنگ رنگها و گوناگون الوانها پیدا می شود آدم زنده شد و قصد برخواستن کرد و از پا افتاد ربما لعز خلق الانسان عجولا انسان را منسوب فرمود لما فی روح البیان لما اراد بخلق آدم اوحی الی الارض الی قوله فقال ملک الموت وان اعوذ لعزته ان اعصی له امرا فقبض قبضة من وجه الارض مقدار اربعین ذراعا من زوایاها الاربع فلذلک یاتی بنوه اخیافا ای مختلفین علی حسب اختلاف الوان الارض و اوصافها فمنهم الابیض والاسود والاحمر واللین والغلیظ فصار کل ذرة من تلک القبضة آدم وایضا فیه فوتش ما اخذ من الارض فی وادی نعمان بین مکه وطائف آه وایضا فیه اختلفوا فی خلقة آدم ثم قیل فی سماء الدنیا وقیل فی جنة من جنات الارض کالجنة التی یخرج منها النیل وغیره من الانهار واکثر المفسرین انه خلق فی جنة عدن وایضا فیه وخلق آدم بعد العصر یوم الجمعة سمی بآدم لکونه من ادیم الارض لانه مولود من انواع ترابها الی قوله فلما بلغ قدمیه وثب فقال تعالی خلق الانسان عجولا فصار بشرا ولما فی اللمعات فامطر علیه مطر الحزن تسعا وثلاثین سنة ثم امطر علیه مطر السرور سنة واحدة فلذلک کثرت الهموم فی بنی آدم تصیر عاقبتها الی الفرج ولما فی مفاتیح الغیب ووعن

ملقى بين مكة والطائف اربعين سنة ... اربعين من حماء مسنون ثم خلقه بعد ما تم

و خمسين سنة فهو في هذه المدة ما كان شيئا مذكورا انتهى وكما في تاويلات النجمية كل طور لون تراب كما اشار

اليه بعض المفسرين في قوله تعالى في اي صورة ما شاء ركبك ولما في تفسير ابي سعود قبل ان

ينفخ فيها الروح وهو ملقى بين مكة والطائف اه لما في تفسير جلالين بان قبض قبضة من جميع

الوانها وعجنت بالمياه المختلفة وسواه ونفخ فيه الروح فصار حيوانا حساسا بعد ان كان جمادا

آدم آمدم كه خورد گندم ما تخم كاشت نسل آدم را +

وصل بيان خلافت آدم اعنے خليفة الله

لقوله تعالى اني جاعل في الارض خليفة آدم را حق تعالى خليفه خود ساخت و قائمقام خود

بزمين فرستاد و بعدول از لفظ خالق بجعل در آيه كريمه و بمعنے خليفه اختلاف علما بوده است

و باين مبحث لطيفه حكمت غامضه الهي مرموز ست كه ذكرش در تفاسير مطول بخوبي مرقوم

بحقيقت آدم و ذريات آدم قائمقام يعني ايزد سبحانه و پر تو انوار جمال و جلال يعني او تعالى

جلشانه و بجنسه صورت ان الله الجميل و متخلق باخلاق ستوده رب الجليل اند انسان

كامل فنا في الله چون مي شوند ان انسان را عين الحق گفتن مي سزد چون آهن

بر تافته آتش و همين ست كه حسين ابن منصور انا الحق گفت اما مودب بآداب شرعي

بهر نفس انسان را بظاهر بودن واجب و شريعت غراي نبويه مانع اين گفتار ست

و شرافت ذاتي انساني سبب رشك افزاي ملائك ارض و سموات شده بدان خصوص قصه هاروت

و ماروت مشهور فيما بين الناس ست لما في مفاتيح الغيب انما سماه الله خليفة لانه يخلف

الله في الحكم بين المكلفين من خلقه ولما في البيضاوي الخليفة من يخلف غيره وينا ب

منابه الى قوله كذلك كل نبي استخلفهم في عمارة الارض وسياسة الناس ولما في تاويلات

النجمية واذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة انما قال جاعل وما قال

خالق لمعنيين احدهما ان الجاعلية اعم من الخالقية فان الجاعلية هي الخالقية وشي

آخر وهو ان يخلقه موصوفا بصفة الخالقية اذ ليس لكل احد هذا الاختصاص اه ولما في

تفسير محي الدين ابن عربي الجعل اعم من الابداع والتكوين فلم يقل خالق لان الانسان

مرکب من العالمین ولمافی روح البیان بان جبله متخلقا باخلاق الملائکة لیکون خلیفة
الله فی الارض لهذه الاخلاق لیستعد بها الی ان یتخلق باخلاق الله فانها حقیقة کما
حکی ان هاروت وماروت لما انکر علی ذریات آدم والیصافیه ومنها ان نفس مرآة مستعد
مظهریة جمیع آیات الله آه

وصل بیان علم اسمای جمیع مخلوقات آدم

آدم را خدای کریم جمیع اسمای حیوانات ونباتات وجمادات وشجرات وماکولات ومشروبات
بانواع واقسام تعلیم درداد وتعلیم هزار قسم حرفه وصناعات نمود که ملائک ازان مرموزات
خبری نمیداشتند عند المعارضه مخجل وشرمنده شدند قصهٔ آن بالتصریح بقرآن مجید مندرج ست
وآدم هفت لک لغة السنه مختلف میدانست ملائک هیچ ازان نمیدانست چون بترغیب
وتحریض حوا آدم شجرهٔ مانعه خورد سوای زبان عربی بالکل السنه فراموش کرد وآدم توبه و
استغفار نمود عذرش پذیرا شد والسه منسیه بازیادش گردید لمافی روح البیان وعلم اسماء
الملائکة واسماء ذریاته کلهم واسماء المخلوقات والجمادات الی آخره ولمافی کشف الکنوز
اتفق جم غفیر من اهل العلم علی ان الاسماء کلها توقیفیة من الله تعالی الی قوله وفی الخبر
علمه سبعمائة الف لغة فلما وقع فی اکل الشجرة سلب اللغات الا العربیة فلما اصطفاه
بالنبوة رد الله علیه جمیع اللغات الی قوله قال بعض المفسرین علم الله آدم الف
حرفة من المکاسب آه ولمافی تفسیر معالم التنزیل فبادرت الحواء الی الاکل من الشجرة
ثم ناولت حواء آدم حتی اکل منها وکان سعید بن المسیب یحلف بالله ما اکل آدم من
الشجرة وهو یعقل ولکن حواء سقیه الخمر حتی اذا سکر اه

وصل بیان خلقت انسان بر دو قسم ست

خلقت انسان بر دو قسمست صوری ومعنوی بیان خلقت معنوی انسان در بیان علم مذکور شد وایجا بیان
خلقت صوری ست وبه بیان خلقت صوری حکمای یونانی وحکمای ایمانی اختلاف دارند
حکمای یونانی دو فریق اند اشراقیین ومشائین وبعض مشائین میگویند که خلقت انسان
از منی مرد میشود چه انثیین واوعیه زنان نیست وازان انزال زنان نمی شود لمافی [illegible]

شیخ الرئیس ان الانسان مخلوق من ماء ردافق والذی یوصف بذلک هو ماء الرجل
الی قوله وذلک یدل علی ان الولد مخلوق من ماء الرجل آه واین تقریر محض بی اصلست
و بسمع قبولش کردن نمیتوانند عیان را چه بیان و بر قول اکثر حکمای هر دو فریق تولید هر فرد آدم
از منی زن و مرد پیدا شود و منی مرد سفید لزج دار ست بجای دیگر اگر افتد گمش می خورد و
بو چون بوی یاسمین ست و منی زنان مائل برنگ زرد ست هرگاه انزال زن و مرد
متعامی گردد و آن هر دو منی زهدان قبول کند تا آن منی با غشاوه زهدان ملتصق گردید
بعرصه بست و چار ساعت سبز رنگ شده آهسته آهسته بچند اربعین و ترتیب رحم
و غذای حیض آدم زادی مجسم مخلوق می شود و بچه دانی که آنرا رحم و زهدان و مشیمه میگویند
غشاوه ست عضو عصبی زنان و آن رحم هرگاه مخلی از نطفه و علقه بیابا شد بقدر
دوازده انگشت هر ذی مشیمه طوالت میدارد و پس از حمل بقدر عرض و طول جنین ساعت
فساعت با بچه می بالد و دم آن زهدان از راه زیر مثانه و امعای مستقیم تا معده رسیده و
زهدان دو خانه دار ست که محتمل دو بچه شدن تواند و هر خانه او منفذی دارد و از ناف
و پستان حامله و از ان منافذ خون حیض بدهان جنین می آید و سبب پرورش و حیات
بچه می گردد و دهانه زهدان را با سوراخ فرج اتصالی پیدا ست هرگاه انزال زن و مرد
متعامی شود و هر دو منی داخل زهدان می گردد با قتضای طبعی یا بارادت ایزدی دهانه آن
زهدان بسته شود تا کدامی شی بالای آن زهدان خارج و داخل شدن نتواند و همین ست
تولید صوری و جنین تولید باعث حرکت انتشاری جنین حامله را دردی پیدا می گردد
آن درد درد و لادت ست و علم حمل نر با ماده بالاستقرار در بعلم فن طبابت و حامله را بذاته
بخوبی حاصل ست که شرح ان بفن طبابت مبسوطا من کان یرید التحقیق فلینظر فیه بعض
حکمای یونانی و حکمای منجمین می گویند که از ان علقه تا یوم ولادت جنین مربی جنین سبع
سیاره اند و بماه نهم مربی جنین مشتری می باشد و سبب تربیت مشتری جنین کامل الخلقت
و قوی الجثه می شود و بماه هشتمی مربی جنین زحل ست بدان سبب باعث برودت بجنین لاحق
می باشد که سردی طبعی وجه نقص وجودی جنین ست اگر بدان ماه جنین تولید شود اکثره

نمی زید واگر بزیست معطل الوجود و ناقص الخلقت می باشد لما فی الجمل للحکیم الکوشیار والشهر
الثامن یتولاه زحل ثانیا الی قوله لم یعش للحال التی ذکرناه آه لما فی فتوحات علی لهذا کان
المولود اذا ولد فی الشهر الثامن یموت ولا یعیش وعلی فرض ان یعیش یکون معلولا لاینتفع نفسه
ذلک لان الشهر الثامن تغلب فیه علی الجنین البرد وهو طبیع الموت ولما فی روح البیان
ان من یولد فی الشهر الثامن لایعیش آه لقوله تعالی انا خلقناکم من تراب ثم من نطفة
ثم من علقة ثم من مضغة مخلقة وغیر مخلقة لنبین لکم ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین
آه وخلق من ماء دافق آه ومن ماء مهین آه ویخلقکم فی بطون امهاتکم آه وقد خلقکم اطوارا
آه وانا خلقنا الانسان من نطفة امشاج جز این آیات آیات کثیره بخلقت انسان بقران مجید واقع است
که علمای ربانی وحکمای ایمانی به تفسیر آن بیان خلقت انسان تفسیر یکه بآن فرموده اند
آن این ست

وصل بیان خلقت آدم از خاک و اولادش از منی

خداوند کریم آدم را از خاک و اولادش را از منی آفرید و به بعض مقام قرآن مجید خلقت ربا
آدم از خاک شدن پید است بحقیقت انسان مولود از خاک اند نه از آب ازان انسان
موسوم بخاکی شده اند چه غذا بدل ما یتحلل معده ست وخون فضله هضم رابعه معده ان
اوعیه انثیین زن وشو چون بر میگردد منی نام زده میشود ورنگی دیگر پیدا می کند
آن فعل قوت فاعلی اوعیه ست چون شیر از حلمه پستان زنان وجود منی از غذا و غذا از
خاک ست فثبت منی از جنس خاک ست آب هرگاه خشک میشود با هوا همقرین شده
بران می گردد بخلاف منی چون بجای دیگر خشک میشود پارچه وغیره وا غدار میگردد وبجای
مثل خاک ریزه می افتد برهانی قوی وجود خاکی منی ازان ست که انسان از خاک میشود
لما فی التفسیر الکبیر فالانسان بالحقیقة یکون متولد من سلالة من طین ثم ان تلک السلالة
بعد ان تواردت علی اطوار الخلقة وادوار الفطرة صار منیا آه وایضا فیه فثبت ان کل
انسان متولد من طین وهکذا فی تفسیر ابو سعود وروح البیان حکمای ایمانی واطبا دهکا
خاکی اند که منی زن ومرد مولد هر فرد انسان است بحرکت انتشاری وانزعاجی جمیع ...

تولد هر فرد انسان ست بحرکت انتشاری از پشت و زنان از استخوان دردی سینه و
پستان جهنده با دعیه درخزیده با نزال متماطرفین چون آن منی داخل زهدان می گردد خلقت
وجودی هر فرد انسان می شود و صورت حامله میگردد شاه عبدالعزیز صاحب در تفسیر خود فرموده اند
که در عنق رحم زنان پشتین ست که انان با فوق منی زن نیز خارج شده برحم داخل می گردد که
شاهد بران قرآن مجید ست لقوله تعالی خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب والترائب
آه ازان ست که زنان را وقت انزال مسرتی وانزعاجی عائد حال می شود اگر منی مرد حین
دخول برحم بر منی زن غالب آید تا اولاد ذکور و همرنگ آبا یا اقارب ابا پیدا می شود و بر عکس آن
صورت برعکس پیدا می کند و بعض علما می فرمایند که چون منی داخل رحم میشود بفرمان ایزد توانا ولید
بانواع شکل متشکل می شوند واحدی بصورت شکل لطیفه جمالی واحدی بصورت قهری پیدا میشوند
لما فی البیضاوی وهی اقرب الی اوعیة المنی ولذلک خصا بالذکر ولما فی تفسیر مفاتیح الغیب
ثم قالوا والذی یدل علی ان الولد مخلوق من مجموع المائین ان منی الرجل وحده فلا یکفی
ولانه روی انه عم قال اذا غلب ماء الرجل یکون الولد ذکرا و اذا غلب ماء المراة فاشبهها
الی اقاربها لعود الشبه لما فی تفسیر شاه عبد العزیز منی زن راجهدنی ست الی قوله انزعاجی
و حرکتی که زن را وقت انزال مے شود الی قوله زن را از جانب سینه بهمین وضع گذشته
با پشتین که در عنق رحم موضوع اند آه ولما فی روح البیان فما بال الولد یشبه اعمامه لیس
فیه من شبه اخواله شئ او یشبه اخواله لیس فیه من شبه اعمامه شئ قال ایهما علا ماؤه ماء
صاحبه کان الشبه له قال صدقت یا محمد وایضا فیه ان النطفة اذا استقرت فی الرحم اے
قوله صور بعضهم علی صورة الجمالیة اللطیفة وبعضهم علی صورة الجلالیة القهریة آه +

وصل بیان رحم زنان بطریقه تولید بچه

رحم زنان عضله است که بارگهای چند و عصبه آمیخته و سران عروق تا بدماغ رسیده و
رحم چون کیسه هست خالی از دو بازوی او دو شاخ بالیده عضویست و دهانه آن تا سوراخ
فرج همتر بین گردیده خدای تعالی آن دو شاخ را قوت امساک وجذب منی بخشیده با آن
دو شاخ هرگاه آله بول مرد ضرب میزند طرفین را بآن ضربات حظ نفسے حاصل می شود قوت

فاعلی یعنی مرد و قوت انفعالی یعنی زن مودعہ رب کریم ست منی مرد براہ اعصاب و استخوان
پدر میشود از ان آن منی سفید و لزج وار ست از ان اعصاب و عروق و استخوان بچہ پیدا
مے گردد و منی زنان زرد رنگ ست از گوشت و خون بر می آید خون و گوشت و موو ناخن
یا بعضے تولید میشود و خون حیض غذای جنین ست و بکمابیشی حیض نفع و ضرر جنین ست و استمساک
حیض موجب نفع کثیر ولد ست ولما فی روح البیان اعلم ان رحم المرأۃ عضلۃ و عصب و عروق
و راس عصبہا فی الدماغ وہی علی ہیئۃ الکیس و لہا فم باز ار قبلہا و لہا قرنان شبیہ الجناحین
یجذب النطفۃ و فیہا قوۃ الامساک لئلا ینزل من المنی وقد اودع اللہ فی ماء الرجل قوۃ
الفعل و فی ماء المرأۃ قوۃ الانفعال و ایضا فیہ و اما العظم و العصب و العروق فمن الرجل
و اما الدم و اللحم و الظفر و الشعر من المرأۃ و ایضا فیہ لان دم الحیض غذاء الولد فی الرحم الی
قولہ نقصان خلقۃ الولد بخروج الدم و الزیادۃ و تمام خلقہ باستمساک الدم و لما فی معالم التنزیل
للبغوی ما کان من عصب و عظم فمن نطفۃ الرجل و ما کان من لحم و دم و شعر فمن ماء المرأۃ
و لما فی تفسیر المدارک العظم و العصب من الرجل و اللحم و الدم من المرأۃ آہ۔

وصل بیان علقہ و تولید ترکیبی بقول حکما ربانی

مفسرین بتفسیر قولہ تعالی ثم من علقۃ ثم من مضغۃ مخلقۃ و غیر مخلقۃ لنبین لکم بیان فرمودہ اند کہ
منی چون برحم مے آید ہمان وقت فرشتہ بانجا رسیدہ آن منی بدست خود گرفتہ منتظر حکم
مے شود اگر حکم غیر مخلق مے گردد تا بدو صورت فرشتہ کار بندے شود یا فی الفور منی را از رحم
میدہد و یا پس زمانی چند چون خون بستہ یا غیر بستہ از رحمش دور می کند اگر حکم قضا بخلق جنین
نافذ مے شود فرشتہ از حالت نر و مادہ و سعید و شقی و از ساعات تولد و وفات و جای فوت و
کیفیت رزق و عمر جنین سوال می کند و بروئیت ام الکتاب کار کردن حکم چون می شود فرشتہ
بدید ام الکتاب بر ناصیہ جنین چنان می نویسد و بدان وطیرہ جنین تولد میشود و آن منی
با نقضای مدت یکصد و بست روز مضغہ و علقہ وغیرہ گردیدہ انسانی بخلقت کاملہ پیدا میشود
و بدان جسد خاکی نفخ روح میشود از زمان نفخ روح جنبش جنین کہ حکم احدی دیگر را نصیب
نبودہ است ثم مسعود و لادت آن جنین مے شود و قبل ولادت سر جنین بطرف شکم مادر میل یابد

بعد ازین وقت ولادت بسوی هر دو پای مادر سر جنین منقلب میشود باتفاق علمای دین اقل مدت حمل شش ماه است و باکثر مدت اختلاف علمای دین ست نزد امام ابوحنیفه دو سال و امام شافعی چهار سال و مالک پنج سال ست و بلوح محفوظ دو کتاب یکی محو و اثبات را دخل ست و دیگر تغییر و تبدیل را دخل نبوده است آن کتاب ام الکتاب ست که بقرآن مجید بیانش واقع ست

لما فی معالم التنزیل قال ان النطفة اذا استقرت فی الرحم اخذ با ملک بکفه فقال ای رب مخلقة او غیر مخلقة فان قال غیر مخلقة قذفها الرحم دما ولم یکن نسمة وان قال مخلقة قال الملک ای رب اذکر ام انثی اشقی ام سعید ما الاجل ما العمر وما الرزق وبای ارض یموت فیقال له اذهب الی ام الکتاب فانک یجد فیها کلا ذلک فیذهب فیجدها فی ام الکتاب وایضا فیه عن ابن عباس رضی الله عنهما انهما کتابان فسمو اام الکتاب یمحو منه ما شاء ویثبت وام الکتاب الذی لا یتغیر منه شیء آه ولما فی تفسیر ابی سعود ان المراد بغیر المخلقة لیس من ولد ناقصا ولما فی البغوی راسه فی البطن امه الی صدرها فاذا امر الله فی خروجه انقلب راسه فی رجلی امه آه ولما فی تفسیر کبیر ای حولنا النطفة عن صفاتها الی صفات العلقة وهی الدم الجامد آه وفی تفسیر ابو سعود بان احلنا النطفة البیضاء علقة حمراء الی قوله ما یلیق به من اللحم علی مقدار لایق به وهیته ومناسبته له آه ولما فی روح البیان فان اقلها ستة اشهر عند الکل الی قوله الی خمس عند مالک آه ولما فی سراجیة اکثر مدت الحمل سنتان عند ابی حنیفة رحمه الله والی قوله عند الشافعی اربع سنین آه

وصل بیان جسم انسان و اسرار آن

جسم انسان چون عرش برین ست و نفس چون کرسی و قلب بیت المعمور و لطائف قلبی بر مثال بهشت ست و قوای روحانی چون ملائک و هر دو سوراخ بینی و گوش و بول و براز و هر دو پستان و دهن و سر چون دوازده بروج اند و قوت سامعه و باصره و ذائقه و شامه و لامسه و ناطقه و عاقله بر مثال سبع سیارگان اند و عقل و نطق چون آفتاب و ماهتاب ست و در عالم کبیر هرانچه موجود ست بذات انسان آن همه موجود چنانچه شب و روز به بست و چار ساعت منقضی میشود بست و چار هزار نفس انسان جاریست که شبانه روز بست و چار هزار انفاس جاری می گردد پاس انفاس بر هر فرد بشر واجب ورنه تا بقیام قیامت ندامت و خسران لاحق خواهد گردید

وحساب سال و ماه به سه صد و شصت روز ست بدان نیج هم به سه صد و شصت مفاصل انسان ست
لما فی روح البیان مجسم الانسان کالعرش و النفس کالکرسی آه و ایضا فیه فی الانسان ستون
و ثلاثمایة مفصل آه و ایضا فیه لکل یوم اثنا عشر الف نفس وفی کل لیلة کذلک فیوم القیامة ینظر
فی کل نفس اخرجه فی غفلة عن ذکر الله آه ؎ عجب تر از تو ندارد جهان تماشاگاه + بچشم
تعجب بخود نظر نکنی + ای راز نه فلک ز وجود ت عیان همه + دردانه تو حاصل دریا و کان همه
پیش تو سر بخاک مذلت نهاده اند + با آن علوم و رتبه روحانیان همه + در گوش کرده حلقهٔ فرمان تست
تست + خاک و هوا و آتش و آب روان همه + و معنے قوله تعالی وَقَدْ خَلَقَكُمْ اَطْوَارًا این ست که
انسان بچه بود جوان و پیر و طویل و کوتاه قد و قوی الجثه و ضعیف البنیان باطوار مختلف پیدا شده
یا انسان نخستین چند بار زیست و بمرد چنانچه به نمایش آدم در روز میثاق ذریاتش زنده و مرده
شدند باز بدعوت حج ابراهیم عم و شب معراج نبینا صلعم ذریات آدم دو بار زنده و دو بار مرده
شدند و این نیز اطوار خلقت انسانی ست و اهل معرفت مے فرمایند که اطوار محبت و حکمت و
توحید و عشق و ذوق و شوق و فنا و بقا و طی منازل ناسوتی و جبروتی و ملکوتی یا لاهوتے
نیز قسمے از اطوار ست یا بمنشای اطوار انسان دوزخی و بهشتی خواهد بود لما فی روح البیان
وقیل خلقکم صبیانا و شبانا و شیوخا وقیل طوالا و قصارا الی قوله من اهل المعرفة و من اهل المحبة
الی قوله و اجسام السعداء تقیین من تراب الجنة کل طور یرجع الی معدنه من الغیب ؎ چون
صورت تو بت بنگارند بکشمیر + چون قامت تو سر نه نگارند بکشور مگر نقش من تو بت آذر
بنگارند + از شرم فرو ریزد نقش بت آذر + و لما فی مفاتیح الغیب ان بقال الانسان
حصل له الحیاة اربع مرات اولها وقت المیثاق ثانیها فی الدنیا و ثالثها فی القبر و رابعها
فی القیامة و حصل الموت ثلاث مرات موت بعد الحیاة الحاصلة فی المیثاق الاول و
موت الدنیا و موت فی القبر

وصل بیان تکریم انسان از مخلوقات دیگر

انسان را او تعالی جل شانه بمنشای قوله تعالی لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم
مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا و قوله تعالى لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ جلا نما

و مخلوقات سفلی و علوی تشریف ما کلام اعزاز تمام عنایت فرموده تصریح آن زیر بین مرقوم
ے گرد و فہم و فراست و عقل گیاست حیوانات دیگر چون انسان نمی دارند و انسان بدست
خویش ماکول و مشروب ے خورد حیوانات دیگر بدہان خلق لکم ما فی الارض جمیعا مخلوقات
ارضی دیگر برای منفعت انسان مخلوق اند بر حیوانات دیگر انسان مسلط و امان مانند انسان انم
انسان بلند بالا بر پا میروند حیوانات دیگر منکوب مساوات دیگر حیوانات انسان اند کرشان
قرآن مجید ست ولما فی البیضاوی وقد اول الکثیر بالکل ولما فی التفسیر الکبیر ظهر ان الله فضل
الانسان علی اکثر المخلوقات ولما فی معالم التنزیل روی عن عباس انه قال هو انهم یاکلون
بالایدی وغیر الآدمی یاکل بفیه ولما فی تفسیر ابو سعود ای کرمناهم بالصورة والقامة المعتدلة
والتسلط علی ما فی الارض والتمتع والتمکن من الصناعات وایضا فیه ذلک انه خلق کل حیوان
منکبا علی وجهه للارض والانسان خلقه مدید القامة یتناول ماکوله و مشروبه بیده بالعقل والتمیز

وصل بیان تفرقه منافق و کفار بلحاظ کرمنا

اگرچه انسان بر جمیع مخلوقات کونی و ملکی و بر جمیع ملائک مرسلین و غیر مرسلین مشرف بالذات اند
اما بدین اعزاز و تکریم کفار و منافق ابتدا خارج اند آنان را خدای کریم بذریعه قوله تعالی
من یهن الله فما له من مکرم ان الله یفعل ما یشاء از منشای تعظیم و مجوای تکریم بدر انداخته
چراکه آنان به بت پرستی و شرک و نفاق اهانت خداوند کریم نموده از ان الله رب العالمین نیز
آنان را مهان از خلق ساخته لما فی روح البیان و هو الذی اکرمه الله مکرمته الی قوله فیکون
المبارز مقهورا مهانا بحیث لا یوجد له ناصر و مکرم ؎ اهل حق هرگز نمی باشد مهان ✤ اهل باطل
خوار باشد در جهان ✤

وصل بیان مخلوق که اقسام اربعه اند

جمیع مخلوقات علوی و سفلی بر چهار قسم مخلوق اند قومی که از عقل مجرد اند آنان ملائک اند و قومی
دوم از شهوت مجرد آن بهائم اند و قوم سومی ازین هر دو بی بهره مخلوق شده اند چون جمادات
نباتات و قوم چهارمی مرکب با عقل و شهوت بترکیب مخلوق شده اند آن قوم قوم انسانی است
انسان با وصف عقل اگر اتباع شهوت کند بدتر از بهائم ے گردد و اگر تبع عقل و حکمت

شده بهتر از ملائک سے شود و مذهب جمهور اهل سنت جماعت بران ست که انبیاء علیهم السلام
بنی نوع انسان از ملائک مرسلین افضل و اولیای بنی آدم از اولیای ملائک فائق و صلحای
مومنین از عوام ملائک بیشتر و معزز و مکرم حضرت حق تعالی اند و از مومن فاسق فاجر عوام ملائک
مشرف حضرت کبریای اند لما فی الکبیر ان المخلوقات تنقسم الی اربعة اقسام آه ولما فی المدارک
ان المراد بالذکر الجمیع وعنه عم المومن اکرم علی الملائکة وهذا لانهم مجبولون علی الطاعة ففیهم عقل
بلا شهوة وفی البهائم شهوة بلا عقل وفی الادمی کلیهما فمن غلب عقله شهواته فهو اکرم من
الملائکة ومن غلب شهوته عقله فهو شر من البهائم لان خلق الکل لهم وخلقه لنفسه آه ولما فی
معالم التنزیل وفیه دلیل ان الانبیاء افضل من الملائکة وانکانوا رسلا کما ذهب الیه
اهل السنة ؎ آدمی زاده طرفه معجون اند * از فرشته سرشته و ز حیوان * گر رود سوی آن

شود به از این * گر کند میل این شود بد از آن

وصل بیان سبب ثلاثه موجب تکریم انسان

شرافت ذاتی انسان بر جمیع مخلوقات بسه وجه بوده ست اول الوجه باوجود حضرت رسالت مآب
صلعم که از آدم بوجود موجود گردیده از آن آدم و ذریاتش بر جمله مخلوقات مفتخر گردیده و وجود
حضرت رسالت پناه صلعم سبب وجود و ایجاد و تکوین بوده اند لما فی روح البیان واعلم
ان لما تعلقت ارادة الحق بایجاد الخلق وابراز الحقیقة الاحمدیة من مکمون الحضرة الاحدیة
فمیزه بمیم الامکان وجعله رحمة للعالمین وشرف به نوع الانسان ثم انبجست منه عیون
الارواح ثم بدا ما بدا فی العالم الاجساد والاشباح کما قال عم انا من الله والمومنون
من فیض نوری فهو الغایة الجلیلة بترتیب المبادی الکائنات کما قال تعالی لولاک
لما خلقت الافلاک ؎ علت غائی هر عالم اوست * سر و ساولاد بنی آدم اوست * واسطه
فیض وجود همه * رابطه بود و نبود همه * ای شرف دودهٔ آدم بتو * روشنی دیدهٔ عالم بتو
کیست درین خانه که خیل تو نیست * کیست درین جان که طفیل تو نیست * از تو صلای
بالست آمده * نیست بهمانی هست آمده * ثانیا الله رب العالمین انسان را سرّ انی اعلم
ما لا تعلمون تعلیم فرموده ملائکه از ان بی بهره بودند و جاهل و این نیز وجه تعلیم عظیم و تکریم انسانست

که آدم بر فرق عالم بالا علم علم بلند بالا کرد ملائک سر بجیب حجت و خجالت در کشیدند الحمد لله علی کل حال
و لما فی تفسیر محی الدین بن عربی و اما افضلیة لبعض الناس کالانبیاء علی الملائکة المقربین فلیست
من جهة کونهم بنی آدم فانهم من تلک الحیثیة لا یتجاوزون مقام العقل بل من جهة السر المودع
فیهم المشار الیه لقوله تعالی انی اعلم ما لا تعلمون ؎ آدم خاکی ز حق آموخت علم + تا بهفتم آسمان
افراخت علم + نام ناموس ملک را در شکست + کوری آنکس که در حق در شکست + سوم انسان
بشرافت جسدی و روحانی از حیوانات دیگر فائق اند چه انسان بحسن صورت و سیرت نیکو شکل
و شمائل اند و خجسته خصائل و شرافت روحانی بر دو قسم ست عامه و خاصه و عامه آنست که انسان
نبی و رسول و غوث و قطب میشوند و بذریعه ذات پاک آنان معجزه و کرامات و فائده عموم عوام
خلائق پدیدار میگردد و بطی مقامات ناسوتی و غیره بمقام لاهوتی در رسیده واصل بحق شده اند
و این دولت نصیب ملائک هم نیست و خاصه نبوت و رسالت و حمل امانت و بیان اسلام
و هدایت الی طریق مستقیم شوند و وارث این دولت بجز وال نیز انسان اند دیگران ازان
محروم و لما فی روح البیان کما قال بحر العلوم الظاهر عندنا اکرمیهم بالایمان و العمل الصالح
بدلیل قوله عم ان المؤمن یعرف فی السماء کما یعرف اهله و ولده انه اکرم علی الله من الملک المقرب
انتهی و لما فی تاویلات النجمیة خصصناهم بکرامة یخرجهم من حیز الاشتراک وهی علی ضربین جسدانیة
و روحانیة الی قوله الروحانیة الحاصلة تاکرم له انبیاءه و رسله و اولیاءه و عباده المؤمنین
من النبوة و الرسالة و الولایة و الایمان و الاسلام و الهدایة الی طریق المستقیم و لما فی اللمعات
و فضل الانسان الکامل علی الملک بانه خلق فی احسن تقویم ؎ آدمی چیست برزخ جامع
صورتش خلق حق در و لامع + متصل با حقائق جبروت + مشتمل بر دقائق ملکوت +

وصل بیان خلقت انسان از منی ناپاک و پاکی ایشان

خلقت انسان از منی نجس ناپاک ست که از خروج منی غسل و شست واجب میگردد و غذای
نخستین انسان خون حیض ناپاک نسوان ست اصل خلقت صوری انسان موجب شرافت
شان نیست بلکه بخلقت معنوی انسان از دیگران محترم و محتشم اند و انسانیکه بواسطه همان
شرافت داخل رجال الله میشوند و از ملائک و مخلوقات شتی معزز و فائق اند و لما فی روح البیان

چنان تعرف الانسان وکرامته بالمعرفة والطاعة والا فهو وسائر الحیوانات سواء ولمافی تاویلات النجمیة

من کمالیة الانسان انه اذا بلغ مبلغ الرجال البالغین من الانبیاء والاولیاء ہے مظہر کلیست

کلی وجامع ہر سر ذات وصفات از ولا مع

وصل بیان انسان کامل

ودرین عالم کبیر بمنشای تولید جمیع مخلوقات مساوی الدرجه ورتبه اند انسان کامل باین عالم کثیر از همه فائق وانسان کامل فی الحقیقت نبینا صلعم اند وازپرتو انوار حمت وفیض نبینا صلعم بهر دور قطب عالم موجود می باشند که انسان نیز بانسان کامل ملقب اند وانسان کامل لطیفهٔ حقائق علوی وسفلی ومجمع جمیع صفات ربانی ومورد همگان اسماء حق سبحانه اند وحق تعالے انسان کامل را آئینه خود نمای خود ساخته ومظهر جلوهٔ جمالی وجلالی خود نموده انسان کامل مقامات ناسوتی وغیره طی کرده بمقام لاهوتی بطے حجابات برزخ ثلاثه بمقام ختام رسیده اند واین قوم از ملائک عرش وفرش وکرو بیان بالا رسیده اند وانسان اند محرم اسرار غیبی جلشانه وحامل امانت مودعه حق سبحانه ملائک پس دور ازین افتاده اند ہے زیرا که بدن پر جبرئیل شدست ولما فی

انسان الکامل ان الانسان الکامل هو القطب للذی یدور علا افلاک الوجود من اوله الی آخره

وایضا فیه الانسان الکامل مقابل بجمیع الحقائق الوجودیة بنفسه مقابل الحقائق العلویة بلطافته

وایضا فیه والانسان الکامل ایضا مرآة الحق فان الحق تعالی اوجب علے نفسه ان لا یری اسما

وصفاته الافی الانسان الکامل وایضا فیه وللانسان الکامل ثلث برزخ وبعده المقام المسمی

بالختام ولما فی سبع البیان ان الانسان الکامل لکونه حامل امانة الله ومظهر اسراره وخیر البریة

ولا اطلع علیه الملک ہے ملائک راچه سود از حسن طاعت

وصل بیان وجه تسمیه آدم از بشر

ایزد پاک آدم را بدست خاص خود آفریده بشر نام کرد یعنی باشره بخلقته بید ودست را مظهر جلال ساخت تا صورتش موجب تعجیز ملائک گردد وملائک آن تعجیز آدم را سجده کنند وملقب انسان انسان را مظهر جمال فرمود ولما فی فتوحات مکی ندل علی مباشره خلقته بیده وبجسب ما یلیق بجلاله فسماه بشر الذلک آدم

وصل بیان تفرقه درجات انسانی

فی التحقیقت انسان آئینه مستعده مظهر جمیع آیات سبحانی اند گویا عین حق اند و باعتبار عام وخاص واخص الخواص متفرقة الدرجات اند علی حسب درجه خودها قابل قبول سربانی می شوند و بطے ظلمات خودها وبعروج مقامات قاب قوسین وادنی بجوار حق واصل میشوند انسان مرکب از ماده نسبی وصهری اند نسبت از خدا ورسول ست وصهرت شان بزن وشو لاحق خواص بر نسبت خود قائم اند عوام تابع صهر عوام عبادت بالارویت باری می کنند وایمان تقلیدی بالغیب میدارند وانسان کامل را ایمان توحیدی وشهود مسبب انسانرا کیفیت حق الیقین وعین الیقین حاصل ست وایشان عبادت وبندگی برویت حق تعالی می کنند ومرجع قول الصلوة معراج المومنین ایشان اند وبکیفیت حاصله شان احدی دیگررا دخلی نیست وبلحوق آفات جسمانی وعلائق شهواتی خودها محروم از ترقی مدارج وترفع کمال اند وکما فی روح البیان و منها ان نفس الانسان مرآة مستعد لمظهریة جمیع آیات الله ومظهریتها بارادة الحق تعالی حتی یتبین له انه الحق ویتبین لغیره انه الحق وایضا فیه منها ان العوام تبین لهم باختلاف اللیل والنهار الی قوله منها الخواص یتبین لهم ببصائر قلوبهم بشواهد الحق الی قوله منها اخص الخواص یتبین لهم بالخروج من ظلمات حجاب الانسانیة الی نور حضرت الربانیة بتجلی صفات الجلال والجمال وکما فی تاویلات النجمیة اعلم ان الانسان مرکب من عالم الامر والخلق الی قوله لیتزکی النفوس عن ظلمة اوصافها لیستحق بها جوار رب العالمین وکما فی روح البیان کینسی له بعض الاوقات العلائق الجسمانیة وفترات العوائق الروحانیة فیحرم من بلوغ مطلوبه وکما فی فتوحات فکل من فی الوجود من المخلوقات یعبد الله علی الغیب الا الانسان الکامل المومن یعبد علی المشاهدة ولا یکمل العبد الا بالایمان فانه نور الساطع الذی یزیل کل کلمة ن ظ گر بصورت

آدمی انسان بدی ✤ احمد بوجهل خود یکسان بدی ✤

وصل بیان که آدم خلیفة الله ست

خداوند کریم انسان را بصورت پاک منزه عن الشبه والحوادث خویشتن آفریده خلیفه جانشین خود ساخته وبیان فرموده انی جاعل فی الارض خلیفة وبجای خالق لفظ جاعل استعمال نموده

بحقیقت انسان اکمل قائم مقام ایزد پاکست و پرتو مظهر انوار جمال و جلال و درین عالم کبیر الله رب العالمین آدم را بدل خود فرستاده خاص و خلیفه خود ساخت ذریات آدم بدل و جانشین آدم بدل عین حق اند و همین سبب خاص ملائک آدم را سجده کردند و آن سجده عین سجده حق تعالی بود چنانچه بسوی چار دیوار کعبه سجده می کنند و آن سجده نیز عین سجود رب کعبه ست ورنه آن چار دیوار خود مستحق سجده نیست بمصداق اَیْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰه چون ذریات آدم بدل و جانشین آدم اند بر مثال ایشان نیز استحقاق می دارند که آدم را بود لیکن شریعت غرای مصطفوی مصلحت للعوام و حکمت للخواص مانع سجود غیر ست از آن اتباع شریعت غرا پر ضرور و لحاظ آداب شرعی واجب للمولوی المعنوی ؎ بی ادب خود را نه تنها کرد ید ✤ بلکه آتش در همه آفاق زد
از گستاخی کسوف آفتاب ✤ شد عزازیل ز جرأت رد باب ✤ و خواص و اخص الخواص انسان لاریب عین بدل و جانشین ربانی اند چون ملائک سادن قبضه جمال و ید لطف و شیطان خادم جلال و ید قهر اند و لما فی انسان الکامل اعلم ان نسخة الحق کما اخبر صلعم حیث قال خلق آدم علی صورة الرحمن و فی حدیث خلق الله آدم علی صورته و لما فی فتوحات مکی فان الانسان الکامل الظاهر بالصورة الالهیة لم یعطیه الله هذا الکمال الا لیکون بدلا من الحق تعالی و لهذا سماه الخلیفة و ما بعده من امثاله خلفاؤه فالاول وحده و هو خلیفة الحق و ما ظهر عنه من امثاله فی عالم الاجسام فهم خلفاء هذه الخلیفة و بدلا منه فی کل امر یصح ان یکون له آه و لما فی اللائحات البرقیات اعلم ان الانسان عبارة عن الحقیقة الانسانیة الظاهر علی صورة الحقیقة الالهیة کما قال عم خلق الله آدم علی صورته الی قوله الملک سادن بقبضة الجمال و ید اللطف و الشیطان خادم قبضة الجلال و ید القهر و لما فی روح البیان قیل ان الانسان مخصوص بالخلافة و قبول فیضان نور الله و ایضا فیه ان الانسان الکامل الذی یصح بخلافة الحق هو مظهر صفات الحق الی قوله صلوتهم صلواة الحق فمن لعنوه فقد لعنه الحق آه و ایضا فیه لان العالم الکبیر باسره صورة الحضرة الالهیة فرقانا تفصیلا و آدم صورة جمعا و اجمالا للمولوی الجامی ؎ ای ز همه صورت خوب تو به ✤ صورک الله علی صورته ✤ روی تو آئینه حق بینی ست ✤ در نظر مردم خود بین منه ✤ بلکه حق آئینه و تو صورتی ✤ و هم تو ئی را بمیان

ره ده + صورت از آئینه نباشد جدا + انت به متحد فانتبه + هرکه سر رشته وحدت نیافت پیش وی این نکته بود مشتبه + رشته یکی دان دو گر صد هزار + کیست کزین نکته کشاید گره +
هرکه چو صد جا گره بند شده + گر نه سر رشته بود باز به +

وصل بیان انسان ماخوذ از نسیان ست

انسان ماخوذ از نسیان ست یا انس چون آدم بمصداق النفس حریص فیما منع شجره مانعة الاکل خورد از جنت بدر شد توبه و استغفار کرد منظور نگردید آدم و ذریات شان مخاطب بناسی شدند بمصداق الانسان مرکب مع الخطاء والنسیان وانسان مانوس از هوای نفسی خود اند از آنکه از انس مشتق شدند لما فی فتوحات مکی قال صلعم فنسی آدم فنسیت ذریاته ولما فی تفسیر ابو اللیث واذا کان الانسان من النسیان ففیه عتاب وتلقین الی قوله اعذرک لنسیانک وعفونا عنک لاینا تک آه ولما فی روح البیان ثم ابتلیت بصحبة نفوس الحیوانیة واستأنست بها لهذا سمی الانسان انسانا آه خداوند کریم انسان را بصفت هلوعا وجزوعا یاد فرموده این یاد فرمائیها از رسالت انسان نیست بلکه عین بیان شرافت ذاتی ست چه انسان پیوسته جهت ترقی مدارج کمال وقبول فیض اثر انوار جمال حضرت ذوالجلال مضطرب الحال وبی صبر می باشد احیانا اگر آفتی مانعه حائل شود بدان سبب سخت تر بیقرار میگردد و بعد وصول مدارج کمال از طالب مستحق کمال میسازد ولما فی تاویلات النجمیة یشیر الی هلع الانسان المستعد لقبول الفیض ساعة فساعة ولحظة فلحظة وعدم صبر عن بلوغه الی الکمال الی قوله اذا مسه الشر الواقعة فی الطریق یجزع ویضطرب بتعلیل واذا مسه الخیر من المواهب الذاتیة والعطایا الاسمائیة یمنع عن مستحقه ویبخل عن طالبیه آه

وصل بیان الست بربکم قالوا بلی

الله رب العالمین بمنشای قوله تعالی الست بربکم قالوا بلی از بندگان خود یوم المیثاق عهد وپیمان توحید والوهیت خود در گرفته آن روز تعیین وتحقیق سعید وشقی ومومن وکافر ومشرک ومنافق نموده بدان ظهور حیات وموت وسعادت وشقاوت وکفر وایمان میشود که احدی را بدان قیل وقالی ومجال گفتگوی نیست و نمیرسد یفعل ما یشاء وهو علی کل شئ قدیر تقریر

جای میثاق اختلافہاست بر زمین فرودگاہ آدم سرزمین ہند یا بآسمان یا بوادی بطن نعمان
یا بوادی جنب عرفہ محل میثاق شدن مذکورست ہنگام میثاق اللہ رب العالمین بید پاک خود
یمین پشت آدم مسح فرمودہ ازانجا خیل خیل ذریات آدم برنگ سفید برآمدند و بر جنب یمین
آدم قائم شدند وجنب یسار پشت آدم مسح فرمودہ ازانطرف جوق جوق اولادش سیاہ رنگ
برآمدند آنان بجنب شمال آدم بایستادند اہل یمین بہشتی و اہل یسار دوزخی اند الی یوم القیامۃ
بدان نہج حیات و موت خواہد شد و مے شود صاحب تفسیر احمدی میگویند کہ جملہ ذریات آدم بصفوف
اربعہ صف بمیثاق درزدہ بودند اہل صف اول بزبان و بدل بلی گفتند حیات و موت آنان
بسعادت شد چنانچہ سیدنا علیؓ ابن ابی طالب و فاطمہؓ بنت رسول اللہ و اہل صف ثانی بلی
بدل گفتند نہ زبان آنان شقی زادہ سعید مردند چنانچہ سیدنا ابوبکرؓ عمرؓ و عثمانؓ و اہل صف ثالث
بلے صرف بزبان گفتند آنان سعید زادہ بشقی مردند چون بلعم و برصیصا و اہل صف رابع
خاموش ماندہ ہیچ نگفتند یعنے بلی نہ بدل گفتند و نہ بزبان ولادت و موت آنان بشقاوت گردید
چون دجال و فرعون و نمرود و بعض علماے گویند کہ در صف اول انبیا بودند و بصف ثانی اولیا
و بصف ثالث مومنین و بصف چارمی کافران بودند و علماے باطن می فرمایند کہ بصف اول مومنین
بالمعاینہ و بصف ثانی مومنین بالمشاہدہ و بصف سیومے مومنین ایمان بالغیب و بصف
چارمی مومنین ایمان تقلیدی بودند و لما فی معالم التنزیل واختلفوا فی موضع المیثاق قال
ابن عباسؓ ببطن نعمان وادی الی جنب عرفۃ وروی عنہ انہ بدحنا من ارض الہند وہو
الموضع الذی ہبط آدم علیہ وقال الکلبی بین مکۃ وطائف وقال السدی اخرج اللہ آدم من
الجنۃ ولم یہبط من السماء حتی مسح ظہرہ و لما فی تفسیر محی الدین ابن عربی وقد ورد فی الحدیث
ان اللہ تعالی مسح ظہور آدم بیدہ واخرج ذریتہ منہ کہیئۃ الذر و لما فی تفسیر الرازی قال ہمعا
ان اللہ مسح صفحۃ ظہر آدم الیمنے فخرج منہ ذریاتہ بیضاء کہیئۃ الذر یتحرک ثم مسح ظہر الیسری فخرج
ذریاتہ سوداء الی قولہ فقال للبیض ہولاء جنتی برحمتی وہم اصحاب الیمین وقال للسود ہولاء
فی النار ولا ابالی وہم اصحاب الشمال واصحاب المشئمۃ و لما فی تفسیر احمدی وہکذا ذکر ابو حنیفۃ
فی الفقہ الاکبر و ذکر فی بعض الرسائل انہ لما قال اللہ تعالی الست بربکم قامت اربعۃ صفوف

فالصف الاول اقر باللسان والقلب جمیعا وهم ولدوا سعیدا وماتوا سعیدا کعلی بن ابی طالب
وفاطمة رضی الله عنهما والصف الثانی یقر بالقلب فقط ولدوا شقیا ماتوا سعیدا کابی بکر وعمر
وعثمان رض والصف الثالث یقر باللسان فقط وهم ولدوا سعیدا ماتوا شقیا کابلیس وبلعم والصف
الرابع لم یقر اصلا وهم ولدوا شقیا ماتوا شقیا کدجال وفرعون ولما فی تاویلات النجمیة ان الارواح
کانوا جنودا مجندة فی اربعة صفوف فکان فی الصف الاول ارواح الانبیاء وفی الثانی ارواح
الاولیاء وفی الثالث ارواح المؤمنین وفی الرابع ارواح الکافرین آه ولما فی روح البیان
اهل الصف الاول امنوا بعد ما عاینوا واهل الصف الثانی امنوا اذا شاهدوا واهل الصف
الثالث امنوا اذا سمعوا الخطاب واهل الصف الرابع امنوا تقلیدا ولا تحقیقا لانهم ما عاینوا والا
شاهدوا ولا سمعوا خطاب الحق آه از فحوای قرآن مجید متحقق که نخستین انسان جماعتی بودند که
بریک وطیره اوقات خود مسید اشتند آهسته آهسته یوما فیوما فیما بین آنان اختلاف حق و باطل
واقع شد جهت رفع آن خرخشه واقع فیما بین انان ودفعه خصومت متعلق حق و باطل شان
انبیا و مرسلین را مبعوث نموده که انبیا و مرسلین به بشارت و نذارت رفع اختلاف واقعه آن
جماعت مختلف فیه کرده دهند لقوله تعالی کَانَ النَّاسُ اُمَّةً وَّاحِدَةً فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِیّٖنَ مُبَشِّرِیْنَ
وَمُنْذِرِیْنَ وَاَنْزَلَ مَعَهُمُ الْکِتٰبَ بِالْحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ فِیْمَا اخْتَلَفُوْا فِیْهِ آه ❊

وصل بیان از کدام وقت اختلاف مذاهب و دین واقع شد

فیما بین شرذمه علما وجماهیر فضلا اختلاف براین معنی هست که این اختلاف مندرجه آیه کریمه
از کدامی وقت واقع گردیده بعضے از وقت قتل هابیل وقوع اختلاف بیان کرده‌اند وبعضی از زمان
ابراهیم عم داند کی قبیل نوح باتبدای اختلاف حاکی اند وبعض علمای فرمایند که بعد فوت آدم عم
قومی بر نهج صحف آدم خدا پرست بودند وخیلی باغوای شیطان از سنگ صورت آدم تراشیده
آنان صورت پرست شده بت پرستی رواج کردند و می گفتند که بصورت حضوری حضور قلب
مے بود بالاخره مختلف المذهب از اوائل ده قوم اند از ین ده قوم اقوام مختلفه منشعب گردیده
انواع مذاهب جدیده پیدا کردند چنانچه اسلامیون هفتاد وسه فرقه شده اند الی یومنا وز برنو
مذاهب نو بنو پیدا شده می آید مذهب عشره همین بود کفار طبعیه وفلاسفه وثنویه ومجوس ودهریه

و براهمه و یهود و نصاری و اسلامیون و محمدیه طبیعیه تقضای طبعی و حرارت و برودت را فاعل مختار میدانند و ثنویه نور را یزدان و ظلمت را اهرمن میگویند و فلاسفه سیاره پرستی میکنند و هیچ دکوفی را بر وجود ایشان مستقر میگنند و مجوس آتش پرست و دهریه قائل بالدهر اند و براهمه دین ابراهیمی مذهب خود میگویند ایشان قائل نبی و رسول نیستند عبادت توحیدی حق بجا می آرند بر شان کتاب ابراهیم علیه السلام بودن بیان می کنند و این قدر میگویند که کتاب ساخته ابراهیم است کتاب آسمانی نیست بوجود کتاب آسمانی منکر محض اند و لما فی معالم التنزیل کان الناس امة واحدة من وقت آدم الی مبعث نوح امة واحدة علی ملة الکفر امثال البهائم فبعث الله نوحا و غیره من النبیین آه و هکذا فی البیضاوی و لما فی المدارک متفقین علی دین الاسلام من آدم الی نوح آه و لما فی الکبیر کانوا علی دین واحد و هو الایمان والحق و لما فی الانسان الکامل الی ان صور شخصا من حجر علی صفة آدم لیحفظ حرمته بالخدمة الی قوله فهو اول من عبدة الاوثان آه و ایضا ان البراهمة فانهم یعبدون الله مطلقا لا من حیث نبی و لا من حیث رسول الی قوله لکنهم ینکرون الانبیاء والرسل مطلقا فعبادتهم للحق و ایضا فیه و هو الی عشر ملل اصول الملل المختلفة وهی لا یتناهی لکثرتها و مدار الجمیع علی هذه العشرة الملل و هی الکفار والطابعیة والفلاسفة والثنویة والمجوس والدهریة والبراهمة والیهود والنصاری والمسلمون آه و کما فی الکفایة قال علیه السلام ستفترق امتی من بعدی ثلاثة و سبعون فرقة کلهم فی النار الا واحدة فی الجنة و لما فی روح البیان ان الناس کانوا امة واحدة فی بدء الخلقة موجودین علی اصل الفطرة التی فطر الناس علیها فاختلفوا بحیث تربیة الوالدین کما قال علیه السلام کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه

وصل بیان خلقت انسان از دو قوت

انسان از قوت ملکی و حکمت و قوت بهیمی و شهوت مرکب پیدا شده اند این قوت بدو قسم تقسیم شده منقسم گردیده ملکی عالی و سافله و قوت بهیمی شدیده و بهیمی ضعیفه و بهیئت ترکیبی این هر دو صور اربعه حاصل می گردد یعنی ملکی عالی و بهیمی شدیده و ملکی عالی بهیمی ضعیفه و ملکی سافله بهیمی شدیده و ملکی سافله بهیمی ضعیفه اهل استعمال این قوای مختلفه دو قوم اند ارباب اصطلاح و ارباب تجاذب اهل اصطلاح آنانند که هر دو قوت معا استعمال می کنند یکی با دیگری خلافی نمی ورزند و اهل تجاذب

انا نند که بلا لحاظ دبالی پرداهی قوتی قوتی دیگر با استعمال میسازند اہل ملکی عالی باہیمی شدید
وضعیفه انبیا مدا ولیار وعلمای دین ومردان اولی العزم اند بحیثیت رتبه و درجه که بانہماک
بہیمی شدیده وضعیفه استعمال ملکی عالی می سازند و اہل ملکی سافله یا بہیمی ضعیفه را نیز امید
فلاح وترجی نجات ہست واہل ملکی سافله یا بہیمی شدیده را امید فلاح پس دور ست اللهم احفظنا
لقوله تعالی کل یعمل علی شاکلته قال نبینا صلعم الا ان بنی آدم خلقوا علی صفات شتی فمنهم من تولد
مومنا آه قال صلعم الناس معادن کمعادن الذهب والفضة آه انسان بصنف سه گانه اند
اول صنفی کالبهائم اند انان جز خورد و خواب وشهوت رانی از دیگر چیزی خبری نمی دارند صنف
ثانی بصورت انسان بسیرت شیطان اند وصنف سوم پیوسته بظل رحمت الهی می باشند
لما فی روح البیان خلق الله الانس علی ثلاثة اصناف صنفا کالبهائم کما قال الله تعالی
لهم قلوب لا یفقهون بها الی قوله اولئک کالانعام آه وصنفا اجساد هم کاجساد بنی آدم و
ارواحهم الشیاطین وصنفا فی ظل الله یوم لا ظل الا ظله آه انسان باعتبار قرب و بعد و
ترک سلوک طبقات مختلف بچار قسم اند قسمی علوم دینی حاصل نموده بذریعه عمل صالح نفع وتصدیق
علم حاصل کرده اند و بطریق ذوق وشوق مشربی کیفیتی بحال شان پیدا گردیده ست وآنان
واصل بحق اند قسم ثانی بلا ذوق وشوق علم وتصدیق علمی حاصل شان ست وسوای جز علم
کیفیتی دیگر انان را حاصل نیست وصنف چارمی ازین جمله بی بهره اند نعوذ بالله من ذلک لما
فی روح البیان الناس علی اربعة اقسام القسم الاول حصل لهم التصدیق بعلمهم والعلم بطریقهم
والذوق مشربهم واحوالهم الی قوله والرابع لم یحصل لهم من ثلاثة شئ نعوذ بالله من الحرمان
نسأل الله التوفیق والغفران آه انسان بلحاظ قرب و بعد وسلوک وترک مختلف الطبقات اند
که جهت تعلیم وتربیت انان انبیا ومرسلین مبعوث شده اند که بذریعه تعلیم تربیت انبیا ومرسلین
آنان نجات یابند ومخلصی از آفات دین ودنیا لما فی تاویلات النجمیة الناس فی القرب والبعد
والسلوک والترک علی طبقات آه ولما فی روح البیان لهذا السر بعث الله الانبیاء وامر الخلق
بطاعتهم وقال اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فمن کان موفقا من الله تعالی بالعنایة

وصل بیان سبب خلقت انبیا

خدا رب العالمین جهت رفع اختلاف امت انبیا و مرسلین را مبعوث فرموده آنان یک
لاک بست و چهار هزار نبی اند و سه صد و سیزده مرسل و بست و هشت پیغمبر اند که ذکر شان مع نام نامی شان
بقرآن مجید مندرج ست لما فی تفسیر محی الدین بن عربی وَکَانَ النَّاسُ اُمَّةً وَّاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا
فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِیّٖنَ جملتهم مائة الف و اربعة و عشرون الفا و الرسل منهم ثلث مائة و ثلثة عشر و المذکور
فی القرآن باسم العلم ثمانیة و عشرون نبیا آه و لما فی البیضاوی و عن کعب الذی جملته من
اعداد الانبیاء مائة و اربعة و عشرون الفا و المرسل منهم ثلاثمائة و ثلثة عشر و المذکورون
فی القرآن باسم العلم ثمانیة و عشرون هکذا فی البغوی و روح البیان و غیرهم آه

وصل بیان پابند مذهبی اهل اسلام

اهل اسلام که پابند مذهب اند آنان را خدای کریم بذریعهٔ آیات قوله تعالی کُنْتُمْ اَزْوَاجًا
ثَلٰثَةً فَاَصْحٰبُ الْمَیْمَنَةِ مَا اَصْحٰبُ الْمَیْمَنَةِ وَاَصْحٰبُ الْمَشْئَمَةِ مَا اَصْحٰبُ الْمَشْئَمَةِ وَالسّٰبِقُوْنَ السّٰبِقُوْنَ
اُولٰٓئِکَ الْمُقَرَّبُوْنَ و بقوله تعالی ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْکِتٰبَ الَّذِیْنَ اصْطَفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ
لِّنَفْسِهٖ وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَیْرٰتِ بِاِذْنِ اللّٰهِ ذٰلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیْرُ و نیز از آیات
کثیره تقسیم فرموده جمله مواد آن بقرآن مندرج ست مختصرش این ست درین آیه کریمه کو اقسام
اند از نیز ست لیکن شان نزول این آیه خاص برای امت مرحومه ست و از خاص فضل و کرم
نامتناهی و عنایت ایزد سبحانه فردی من الافراد این امت مرحومه یکبارگی دوزخی نخواهد شد
بلکه ظالم غایظه مغفور خواهد گردید ادای شکر گذاری این عطیه کبری بعید از طوق بشریست
خداوند کریم با کافر و منافق هر انچه سلوک خواهد کرد با این امت چنان نخواهد نمود لما فی
معالم التنزیل عن ابن عباس رضه قال السابق المؤمن المخلص الی قوله لانه حکم للثلاثة بدخول
الجنة لما فی روح البیان فادخلهم الله الجنة جزاء بما کانوا یعملون و اهل الفضل ثم اهل النعم
و فضله و ایضا فیه و کلهم فی الجنة بحرمة کلمة الاخلاص و قد روی عن عمر رضه قال علی المنبر
قال قال رسول الله صلعم سابقنا سابق و مقتصدنا ناج و ظالمنا مغفور آه +

وصل بیان اصحاب یمین و اصحاب شمال

الله رب العالمین در قرآن مجید این امت را بنام زد اصحاب الیمین و اصحاب الشمال و
ظالم و مقتصد و سابق بیان فرموده اصحاب یمین آنانند که در نمایش آدم ذریات شان
که بسمت دست راست شان بودند یا نامهٔ اعمال کسانیکه بقیامت بدست راست
شان داده شود یا اصحاب یمین بلا حساب در قیامت بجنت خواهند شتافت یا بطاعت و
عبادت زندگی بسر کرده با توبه از دنیا درگذشتند و آنانیکه بطرف دست چپ آدم نمایش
بودند یا نامه اعمال شان بدست چپ شان داده شود یا اندکی با آنان بقیامت حساب کتاب
خواهد شد ثم ناجی خواهد بود یا عمر خود بلهو لعب رایگان داده بلا توبه از دنیا درگذشتند اینان
اصحاب شمال اند و کسانیکه بآمد و رفت دنیا خوفی و باکی نداشتند آنان قوم سابق اند و
اهل بهشت یکصد و بیست صف خواهد بود از انجمله هشتاد صف از قوم این امت بوده اند و

لما فی روح البیان و لصاحب کل مقام من هذه المقامات الثلاثة جنة مخصه به جزاء وفاقا

وایضا فیه قال اهل الجنة مائة وعشرون صفا و هذه الامة منها ثمانون ~~~ نماند بزندان
دوزخ اسیر + کسی را که باشد چنین دستگیر + نماند بعصیان کسی در گرو + که دارد چنین سیدی
پیش رو + و آن یکی را از ازل لوح سعادت برکنار + و این یکی را تا ابد داغ شقاوت بر جبین +
عدل او میزند این را سوی اصحاب الشمال + فضل او میخواند آن را سوی اصحاب الیمین +

وصل بیان سابق و مقتصد و ظالم

بآیه کریمه خداوند کریم این امت مرحومه را وارث جنت نمودن بیان کرده این امت را
برسه قسم تقسیم فرموده ظالم مقتصد سابق چنانکه قومیکه بلا حساب بجنت روند یا پیوسته
هوشیار حال خود اند یا جویای مولی یا ثابت بر توبه یا با علم و آگاهی معانی دراز و کیفیات
صوری و معنوی و کنهیات ظاهر و خفی سر اسرار غیبی قرآن مجید قرآن تلاوت کرده باشند و
با قوت روحانی ایشان بر قوت حیوانی غالب باشد و غاذی غذای روحانی آنانند قوم سابق
قومیکه بقیامت اندکی حیات مبتلا شوند یا طالب جنت و آخرت یا منتهی اول یا صرف عالم
بمعنی لفظی قرآن مجید خوان و عابد مجاهد ثابت بر توبه یا مخلوط بعمل صالح و غیر صالح عمل شان
و خدای کریم توفیق توبه بایشان عنایت فرموده آنانند مقتصد و کسانیکه بطول محشر محبوس

شوند ثم نجات یابند یا پیوسته خوابیده غفلت یا طالب دنیا یا مصر بر ذنوب و تائب یا ظالم
مغفور بفضل خدای کریم یا جاہل معنی ومضمون قرآن مجید خوان یا قوت حیوانی شان غالب
بر روحانی یا غاذی غذای جسمانی وشہوانی یا پیوستہ بہوا وہوس مصروف شہوت ران قوم ظالم
یا ظالم زائد وظالم فوتیده انان اہل کبائر اند خاص رسول اللہ صلعم وغیرہ شفاعت این قوم
بنفس نفیس خود خواہند فرمود لما فی معالم التنزیل قیل الظالم التالی القرآن والمقتصد القاری
له العلم به والسابق القاری له العالم بما فیه ایضا فیه فاذا عصی دخل فی حیز الظالمین فاذا مات
دخل فی جملة المقتصدین واذا صحت التوبة بکثرة العبادة والمجاہدة دخل فی اعداد السابقین
ولما فی البیضاوی وہو معنی قوله عم واما الذین سبقوا فاولئک یدخلون الجنة بغیر حساب
واما الذین اقتصدوا فاولئک یحاسبون حسابا یسیرا واما الذین ظلموا فاولئک یحبسون
طول المحشر ثم تتلقیهم الله تعالی برحمته ولما فی تفسیر محی الدین بن عربی ومنهم سابق بالخیرات
التی ہی تجلیات الصفات الی الفناء فی الذات لما فی روح البیان خلق الخلق علی ثلاثة
اصناف الی قوله فمنهم ظالم لنفسه وہو الذی غلبت حیوانیته علی روحانیته فبالغ فی غذاء جسمانیته
الی قوله ومنهم مقتصد وہو الذی تساوت روحانیته وحیوانیته الی قوله خلطوا عملا صالحا وآخر سیئا
الله ان یعبث علیهم ومنهم سابق بالخیرات وہو الذی غلبت روحانیته علی حیوانیته وہو الذکر الی
قوله اولئک ہم خیر البریة ولما فی اللمعات فان من ولد ظالما وعاش ظالما ومات ظالما من
من ہذه الامة فہو من اہل الکبائر الذین قال النبی صلعم شفاعتی لاہل الکبائر من امتی

وصل بیان ورثه کتاب

خداوند کریم لقوله تعالی ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا بیان فرموده از
منشای این نظم متین کیفیات ثلاثه حاصل نخستین ازین آیت تحقق که برای ظالم ومقتصد
وسابق جنت وراثت ست ووراثت بر دو قسم ست نسبتی وسببی ست فضل خداوند نسب
وسبب طاعت وبندگی او تعالی جلشانه ست ثانیا سابق ومقتصد وظالم را یکجا بیان
نموده که سابق معجب وظالم مایوس نشود سوم ظالم را بر مقتصد وسابق بمقدم بیان مؤد
اگرچه ذکر ظالم رتبة موخر ست ورتبه سابق مقدم الذکر ست خداوند تعالی صرف بجهت تلمیحا

بخشایش خویش انجنین بیان نموده کما فی روح البیان ذکر بلفظ المیراث الی قولہ من لا سبب لہ ولا نسب لہ فلا میراث لہ فالسبب ہہنا طاعۃ العبد والنسب فضل الرب الی قولہ فادخلہم اللہ الجنۃ جزاء بما کانوا یعملون واہل الفضل وہم اہل اللہ وفضلہ آہ وکما فی تاویلات النجمیۃ الذی ذکر من الظالم مع السابق فی الایراث والاصطفاء ودخول الجنۃ ومن دقائق حکمۃ اللہ تعالی ما قال فی ہذا المعرض لفضل العظیم لان اہل الفضل العظیم فی حق الظالم ان یجمعہ مع السابق فی الفضل والمقام کما جمعہ معہ فی الذکر وکما فی العوارف وقسم من فضل الرب بجواتر الجذبات الی ان یسبق علی الظالم لنفسہ وعلی المقتصد بالسیر بالعد فی اللہ وان کان مسبوقا بالذکر فی الآخر وکما فی روح البیان قولہ نحن الآخرون السابقون ای الآخرون خروجا فی عالم الصورۃ السابقون وصولا الی عالم الحقیقۃ آہ ؎ نیامد از من آلودہ طاعتی خالص ✽ ولی برحمت وفضلت امیدوار بہات ✽

وصل بیان ملائک کہ محافظ ہر فرد انسان اند وکرام کاتبین

جہت حفاظت ہر فرد انسان از آفات سماوی وارضی بست بست فرشتہ پاسبان وجود انسان از حضرت خالق انس وجان متعین اند وکراما کاتبین ازان قوم اند ہرگاہ قضاء کند بوقت موعود ورود میشود آن ملائک پاسپان دست بردار از پاسبانی می شوند حضرت رسول اللہ صلعم بسوال سید نا عمر رضؓ فرمودہ کہ دری وقدام ویمین ویسار انسان روزانہ دہ دہ ملائک پاسبان ودہ دہ پشت حفاظت جسد وروح انسان می سازند کرام کاتبین یمین امیر وامین نامہ نویس یساری اند چون عمل خیر کردہ میشود صاحب یمین عشر امثالہا مے نویسند وبعمل سو نامہ نویس یساری بحکم صاحب یمین ہفت ساعت توقف مے کند چون توبہ واستغفار فاعل سو نمود ان گناہ مرقوم نمیشود چون نوشتن می گردد صرف جرم واحد نوشتہ می شود این معنی عنایت افضال او تعالی سبحانہ ست بر بندۂ خود والبیس بزور باغوا کمر بستہ میباشد واولادش بشب کار فرماست وکما فی روح البیان منہا قال مجاہد ما من عبد الا ملک یتوکل بہ یحفظہ من نومہ ویقظتہ من الجن والانس والہوام فما یاتیہ منہم شیء یریدہ الا قال وراک الا شیء باذن اللہ فیہ فیصیبہ وروی عن عمرو ابن ابی جندب

قال کنا جالسا عند سعید بن قیس بصفین فاقبل علی رضی اللہ عنہ یتوکا علی عنزۃ لہ بعد اختلط الکلام فقال سعید امیر المومنین قال نعم اما تخاف ان یقتلک احد قال انہ لیس من احد الا ومعہ من اللہ حفظۃ الی قولہ اذا جاء القدر خلوا بینہ وبین القدر کما فی اسلۃ الحکم اختلف العلماء فی اعداد الملائکۃ التی وکلت علی کل انسان فقال عشرون ملکا وقال ملک عن یمینک علی حسناتک وھو امیر علی الملک الذی عن یسارک کما قال تعالی عن الیمین وعن الشمال قعید وملکان بین یدیک ومن خلفک لقولہ تعالی لہ معقبات من بین یدیہ ومن خلفہ الی قولہ فھولاء عشرۃ املاک علی کل ادمی فتنزل ملائکۃ اللیل علی ملائکۃ النہار فھولاء عشرون ملکا علی کل آدمی وابلیس بالنہار واولادہ باللیل کما فی معالم التنزیل عن ابی القاسم بن محمد بن امامۃ قال قال رسول اللہ صلعم کاتب الحسنات امین علی کاتب السیئات فاذا عمل حسنۃ کتب صاحب الیمین عشرا واذا عمل السیئۃ قال صاحب الیمین لصاحب الشمال دعہ سبع ساعات لعلہ یسبح اللہ او یستغفر اللہ آہ ہکذا فی تفسیر محی الدین بن عربی وغیرہم

وصل بیان آنکہ بر رسالت مآب صلعم اللہ تعالی بشب معراج شکایت امت نشان نمودہ

بشب معراج خداوند کریم بر حضرت رسالت پناہ صلعم شکایات امت نشان نمودہ اولا من امت شمارا تکلیف عمل فردا ندادم و امت شما رزق فردا از من می جویند دوم کافل رزق بندہ خود منم و کشایش رزق بندہ بید خود میدارم دی ماسوای من از غیر دشمن ما رزق طلب دارند سوم رزق عطیہ مامی خورند ادای شکر احسان غیر مامی سازند با خلق معاصی مے کنند و خیانت از مامی سازند چہارم ناہم عزت امت شما اند و اکرام خود از دیگری ماسوای مامی جویند پنجم دوزخ را معد کفار کردم امت شما قاصد دوزخ بخود اند کما فی تاویلات النجمیۃ ثم اعلم ان اللہ تعالی جعل ہذہ الامۃ آخر الامم فضلا وکرما الی قولہ کما قال نعم شکا ربی من امتی شکایات الاولی انی لم اکلفہم عمل الغد وہم یطلبون منی رزق الغد والثانیۃ انی ادفع الیہم ارزاقہم الی غیرہم ویدفعون عملہم الی غیری والثالثۃ انہم یاکلون رزقی ویشکرون غیری ویخونون معی ویصالحون مع خلقی والرابعۃ ان العزۃ لی وانا المعز وہم یطلبون العز

سواهی والنجاسته الی خلقت الناریکل کافروهم یجتهدون ان یوقعون انفسهم فیها
فغان از بدیها که در نفس ماست • نفعل نکو هست وگفتار راست • دو خواهنده بودن بمحشر
فریق • ندانم کدامی دهندم طریق • خدایا دو چشمم زباطل بدوز • بنورم که فردا نیارم مسوز •

پرتو ششم بیان سعادت وشقاوت

بیان سعادت وشقاوت در کتب علمای دین چون پند نامه های فرید الدین عطار و سعدی و کتب حجة الاسلام ومحی الدین بن عربی وغیرهم من اکابر اساطین دین بالتصریح مبوبا ومفصلا مرقوم ومندرج ست لهذا سطری چند درج این اوراق نموده شد ان الله ولی التوفیق وهو خیر رفیق ظاهر که سعادت وشقاوت هردو امر تقدیریست که در ام الکتاب از نخستین خلقت انسان نام بنام هر فرد بشر مرقوم ومندرج هست ودر روز نمایش آدم وغیره چند بار بمصداق قوله تعالی اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین واصحاب الشمال ما اصحاب الشمال تفاریق سعید وشقی ست فیها قائم شده بود وتحقیق سعید وشقی همانوقت گردیده ونیز هنگام علوق رحم مادر تخصیص سعید وشقی هر بچه میکرد والقوله تعالی افعل ما یشاء وهو علی کل شی قدیر بمرضیات ایزدی گفتگوی نمیرسد ونه قیل وقالی وظهور سر مخفی سعادت وشقاوت درین عالم وجودی از کفر وایمان ایشان هویدا میگردد که این ست سعید وآنست شقی وبعض اوقات بترتیب ابوین یا به تقلید غیری باین عالم کبیر حسی ایشان موسوم بسعید وشقی مے شود ومثالش براهل تبصر مستقر ست فاعل مختار جز حضرت رب کریم احدی دیگر نیست لقوله تعالی فعال لما یرید وبشر را بر نفع وضر خود اقتداری نیست کامله ازان هر فرد بشر را جز بجا آوری شرائط عبدیت گریزی نیست دیگر وجز بسکوت تدبیری نیست نیکو
کس را نرسد که بر سلسله زکلاک • از بهر حرامی کنی ومی شکنی • ولما فی تاویلات النجمیة فی الختم اشارة الی بدایة سوابق احکام القدر بالسعادة والشقاوة علی وفق الحکمة والارادة الازلیة للخلقة کما قال فمنهم شقی وسعید مع حسن استعداد جمیعهم لقبول الایمان والکفر ولما فی روح البیان فسر القدر مستور لا یطلع علیه احد الا الله فیظهر اثار السعادة باقرار السعداء ویظهر اثار الشقاوة بانکار الاشقیاء وکفرهم من القدر کالبذر فی الارض مستور فتظهر الشجرة منه والعصا فیه فعلی العاقل ان یجتهد

طریق العبودیة وهی رفض المشیة لان العبد لا مشیة له لانه لا یملک ضرا و لا نفعا آه ولما فی روح البیان ما من قلب الا وهو بین اصبعین من اصابع الرحمن فان شاء اقامه وان شاء ازاغه آه

وصل بیان اصل سعادت

اصل سعادت آن انسان اند که از ماسوی الله یکبارگی فارغبال گردیده از منهیات شرعی مجتنب و با خشوع و خضوع بارتکاب اوامر مرتکب گردد و هیچگونه اتباع شهوات نفسانی و هوای قوت حیوانی نکند و بقوت قاهره عقل و حکمت قوت بهیمی شدیده و ضعیفه را یکبارگی منفعل سازد و قوت بهیمی را نوع من الانواع بجود راهی و جای ندهد ولما فی حجة الله البالغة ان السعادة الحقیقیة هی انقیاد البهیمیة للنفس الناطقة واتباع الهوی للعقل وکون النفس الناطقة قاهرة علی البهیمیة والعقل غالبا علی الهوی وسائر المخصوصات آه ولما فی روح البیان والسعادة لیس الا عبودیة الله تعالی فلا یکون العمل آخر دیا الا بان یطلب فیه رضی الله تعالی وایضا فیه ان یجتنب عن الاعمال القبیحة المؤدیة للرین والروی والاخلاق الردیة

وصل بیان آنکه حصول سعادت بر چار چیز است

مخفی نیست که حصول سعادت بر چار چیز منحصر است اولا و ثانیا طهارت ظاهر و باطن و بهر نفس مجاهد انسان را ضرور که تطهیر نفس خود از خبث ظاهر و باطن سازد و تطهیر نفس ظاهر از آب وضو و غسل شرعی شرعا است که این طهارت ظاهر مؤید طهارت باطن ست و بدفع خبث باطن این طهارت صوری نیز اثری نیکو پیدا می کند که در میان وضو و غسل جایش بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و انفعال فعل بهیمی شدیده و ضعیفه خبث باطن ست خبث باطن ناپاکی قلب مؤمن ست که همیشه دل ناپاک مے باشد و ناپاکی دل بپاکی ظاهر نیز فتوری می اندازد مانع وصول دل حضرت حق میشود و ناپاکی دل از اثر قبول نتیجه عبادت محروم میدارد و نجاست و حسب باطن عبادت بی فائده میگردد تا انسان بذریعه عقل و حکمت جوهر هادی و قوت جبلی فطری خود را که قوت بهیمی شدیده و ضعیفه ست رام نکند و منهمک نسازد تا آن زمان از حصول اثر عبادت بی نیل مرام میباشد ثانیا کفون از منهیات شرعی گردیده بصدق و اعتقاد اوامر شرع بجا آوردن ست ثالثا عدالت یعنی حفظ مراتب هر امور شرعی بلا افراط و تفریط معادلت

دانستن از امور لازمه سعادت شرعی ست که بسا مسائل فقهیه باین اصول مربوط ست و
پیدا ست که شرافت انسان بر قد و قامت و حسن صورت و وجاهت صوری نیست بلکه کمالات
ذاتی و شرافت انسانی عبادات دینی و معرفت ربانی و توحید ایمانی ست که بدون آن انسان
موسوم بسعید شدن نمی تواند ازان سعادت ابدی را همین امور عامه ثلاثه لازم اعنی اعتقاد کامل
حق و عمل صالح باخشوع و خضوع لوجه الله و خلق خوش شرعی و همین سه را دیگر پنج چیز ضروریست
صحت بدنی و جمال ظاهر و استقامت و عمل صالح و قوت بدنی بحصول نتیجه این دولت سعادت
طلب امور اربعه دیگر ضرور نخستین بذریعه احکام شرعی واقفیت خیر و شر حاصل کردن ضرور و بالدوام
دلیل شرعی بر قبح عقل مجرد کار فرما نشود ازان دانستن بیان حسن و قبح اصول فقه واجب افتاده
دوم بذریعه مجاهدات نفسی و روحانی نور قلبی حاصل نموده بترقیات مدارج وصول حضرت کبریا
ترقی نماید سوم بیعت از ید مرشد کامل نیز از ضروریات دین ست که بلا توسل مرشد کامل الوصول
وصل بحق شدن بس دور گویا کوه کندن گاه برآوردن باشد چهارم توفیق و عنایت ایزد تعالی جل شانه
اگر رفیق و شفیق حال مجاهد نشود محنت برباد گناه لازم اما امید قوی ست که خداوند کریم محنت
کسے رایگان فی الحال نمی دهد لقوله من جد وجد و لما فی فتوحات مکی من اراد طریق العلم و السعادة
فلا یضع میزان الشرع بیده نفسا واحدا الی قوله و الشهود الکانت نفسه مرآة فهو الصادق
و ایضا فیه کما ان الحق جلیس من ذکره ربه الی قوله فالمآل الی السعادت الابدیة و لما فی فتوحات
و الواجب علی العبد ان یسارع الی الاعمال الصالحة فانها من علامات السعادة و التاخیر
و طول الامل من علامات الشقاوة و ایضا فیه کما جاء فی الحدیث الربانی انا ملک حی لا اموت
ابدا عبدی اطعنی اجعلک ملکا حیا لا تموت ابدا فعند هذا الکمال یکون خیر البریة و عند اتصافه
بالصفات البهیمیة یکون شر البریة و ایضا فیه فعلی العاقل ان یجتهد مع النفس و الطبیعة لترک
الهوی و الشهوات و البدعة و تمکین فی القلوب حب العمل بالکتاب و السنة ؎ جز عنایت
کے کشاید چشم را + جز محبت کی نشاند خشم را + جهد بی توفیق خود کس را مباد :: در جهان و الله
اعلم بالرشاد + حب خدا و رسول و حب صالحین بزرگواران دین و ارباب سلوک و پیوسته
از صحبت بزرگواران تمتعی برگرفتن و تلاوت قرآن و بیداری شبها و رقت قلب و رنج

شرعی اسان عمل صالح و پیوسته توبه از معصیت آجل و عاجل نمودن و قناعت بر سعی خفیف
نموده طلب مال حلال کردن و به اتباع سنت از بدعت اجتناب ساختن و مخالف نفس اماره
نمودن علامت سعادت ست سعادت ابدی بر دو قسم ست دنیوی و اخروی سعادت دنیوی
سعادت نفسانی و بدنی و خارجی ست و سعادت اخروی نیز برین منوال بر سه قسم ست و
سعادت نفسانی چون عفت و حیا و عرفان توحیدی و بدنی چون صحت و جمال و طول عمر و
خارجی چون کثرت اولاد صالح وغیره و علامت سعید مهدی آن ست که پیوسته به ترک
عادت قوت حیوانی هوای بهیمی با طهارات شرعی مائل بطاعات و عبادات مفروضه و شاغل
بوظائف و کثرت نوافل باشد و با نفس رذیل خود جهاد اکبر نموده ترقیات بحصول دولت عظمی
عرفان حق نمودن عین سعادت ست اعنی مجاهد یکبارگی از هر دو جهان دست بردار گردیده چون
فنا فی الله میگردد عبادت و طاعت را شغل خود سازد تا آن مجاهد سعید الکونین میشود
چه حب دین موجب ضرر دنیاست و حب دنیا موجب ضرر دین یقیناست لقولهم الدین
والدنیا ضرتان لا یجتمعان معا صحبت علمای دین و ورثه رحمة للعالمین نفع انگیز سعادت
چنانچه سگ اصحاب با مردمان نشسته مردم شد ه سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت مردم شد
و بدون انفاق مال دعوی جنت نارواست و بغیر از لحاظ محرمات دعوی محبت خداوند تعالی باطل و بدون
محبت با فقرا دعوای محبت رسول خدا کذب ست و آنانکه بسعادت اخروی فیض یاب
شده اند باعث شکرگذاری آن الله رب العالمین بعنایت ترقی ایمان آنان را معزز ساخته
و چون ادای شکر آن عطیه نمودند بجزای شکر ان بعنایت قرب بارگاه خود و سرفرازی ولایت
سرفراز فرموده تا نفس خود را مجاهد از بوی ریاست پاک و پیوسته طلب مغفرت نکند تا
آن زمان قابل مکرمت او تعالی و موجب مرحمت ایزد پاک آن نفس نمی شود در یکجا بنیاز و
انکسار گنهگاران را پسند میکند و از دعوی ارچه گناهگاران بعذر تقصیر پناه می آرند او
بخود جای مید هد آه لقولهم انکسار العاصیین احب الی الله من افتخار المطیعین و لما فی

روح البیان من ادعی ثلاثا بغیر ثلاث فهو کذاب من ادعی حب الجنة من غیر انفاق ماله
فهو کذاب و من ادعی محبة الله من غیر ورع عن محارم الله فهو کذاب و من ادعی

محبت النبی صلعم من غیر محبة الفقر فهو کذاب وایضا فیه واعلم ان مراتب السعادات
اما نفسانیة کذکاء التام والحدس الکامل والمعارف الزائد علی معارف الغیر بالکمیة والکیفیة
وکالعفة والشجاعة وغیر ذلک واما بدنیة کالصحة والجمال آه وایضا فیه فما دام لم یخرج
حب الریاست من القلب لا یکون النفس مؤمنة بالایمان الکامل الی قوله واوصی ابراهیم
بن ادهم لبعض اصحابه فقال کن ذنبا ولا تکن راسا فان الراس یهلک والذنب یسلم
ناتوانی بنده شو شیطان مباش ❊ زخم کش چون گوی شو چوگان مباش ❊ اشتهار
خلق بند محکم ست ❊ در ره این از بند آهن محکم است ❊ ولما فی تاویلات النجمیة اعلم ان
اهل السعادة قد شکر الله علی نعمة الوجود فزادهم نعمة الایمان الی قوله نعمة الجوار فی الآخرة
آه ولما فی روح البیان واعلم ان حاصل الکلام ان حب الدنیا لا یجتمع مع سعادة الآخرة
فبقدر ما یزداد احدهما ینقص الآخر وذلک لان سعادة الدنیا لا تحصل الا باشتغال القلب
لطلب الدنیا وسعادة الآخرة لا تحصل الا بفراغ القلب من کل ما سوی الله وایضا فیه
حب الله وحب الآخرة لا یتم بالدعوی الی قوله فالدولة العظمی هی سعادت الآخرة فانها
باقیة ودولة الدنیا فانیة ولما فی تاویلات النجمیة واعلم ان المهدی هو الذی ترک الدنیا
والعادة ثم اشتغل بوظائف الطاعة والعبادة لا من اتبع کل ما هواه خلط هواه بهداه و
لما فی اللمعات حرث الآخرة القناعة فی الدنیا والمغفرة فی الآخره والرضی من الله فی
کل الاحوال ولما فی لا نحات البرقیات فعلی العاقل تحصیل الجاه الاخروی لاعمال
القناعة الباقیة فان الدنیا وما فیها باسرها زائلة فانیة ولما فی روح البیان اعلم
ان الاطاعة سبب لنیل المطالب الدنیویة والاخرویة ویرشدک علی شرف الاطاعة
وان کلب اصحاب الکهف لما اتبعهم فی طاعة الله وعدله دخول الجنة آه جهان

مثال چراغیست در رهگذر باد ❊ غلام همت آنم که دل بر و ننهاد ❊

وصل کمال سعادت بر دوام منحصر ست

کمال سعادت بر دو امر منحصر ست یکی تعظیم امر الله دوم شفقت بر خلق الله اما تعظیم امر الله
مقدم بر جمیع مراتب عبدیت لقوله تعالی یسبحون بحمد ربهم ویؤمنون به کما قال عم من لم یرحم

صغیرنا ذلم یوقر کبیرنا ولم یجل علمائنا فلیس منی و از ضروریات تعظیم امر الله اینکه مجاهد
پیوسته بر کردار خود مخجل و از افعال ناشائستهٔ خود منفعل بوده همیشه توبه و استغفار کرده باشد
لیکن مجرد قول لسانی و فعل نمایش راثمر نما اعتمادی و اعتباری نیست باید که از دل و زبان
قائل توبه و استغفار باشد و بگریه و زاری مخفی و ملوام بذکر الهی شاغل گردد لقوله تعالی
اذکر ربک تضرعا وخفیة اهل سعادت بقوت اقتداری و اختیاری خویش متوجه حضرت
رب جلیل میشوند و اشقیا باضطراری فردای قیامت اشقیا را بسلاسل و اغلال بابی
کشان کشان ملائک جهنم بجهنم خواهند برد و اکثر سعدا را ملائک رحمت بسلاسل و اغلال
نوری رحمت بجبر و عنف بفردوس بریده خواهند برد شاهد بران قصهٔ بشر حافی ست بسا اوقات
بلطافت نفس سعدا و خساست نفس اشقیا ترتب آثار عنایت و خطاب ست و بعض
اوقات اشراف قوم اعنی سعدا را سزای جرم باعتبار اجلال مضاعف داده میشود چنانچه
سزای حر و عبد و اهل سعادت بر دو قسم اند سعید و اسعد سعید اهل جنت اند و اسعد اهل الله
احیانا اگر جرمی از سعید صادر شود بجزای واحد ان محرومی از جنت نصیب شان میگردد
اعنی محرومی از نصیب جنت و بعد از قرب حضوری دو سزای بعد سزای ست معلوم چه
بعد از بساط قرب ربانی سزای ست روحانی مشرقین بساط قرب را چه بدتر از ین
سزای شدن می تواند مثال آن قصهٔ ابراهیم عم و عبد الواحد و میمونه مشهور ست
بیت جد تو آدم بهشتش جای بود ؛ قدسیان گردید بهر او سجود ؛ یک گنه چون کرد گفتند ش
تمام ؛ مذنبی مذنب برو بیرون خرام ؛ تو طمع داری که با چندین گناه ؛ داخل جنت
شوی ای روسیاه ؛ و قصهٔ ابراهیم عم حواله اصل عبارت عربی نموده شد آدم عم گریه و زاری
بلغزش خود ساخت خداوند تعالی از نکال ابدی وارهانش فرمود اما بار چون نخستین
بر بساط قرب جای نداد گو حکمت نامعینه آخر بدان منوط بود معهذا صورت ظاهر معامله
عکس مدعا بظاهر ساخت فی الحقیقت آن نبی اولو العزم براسه و باختیاره مرتکب آن امر
بود لما فی فتوحات مکی خلیله فی الوجل من الله تعالی لما قال الله تعالی لابراهیم الخلیل
عم یا ابراهیم ما هذا الوجل الشدید الذی اراه منک قال فقال ابراهیم یا رب کیف لا اوجل

ولا الکون علی وجل وآدم ابی کان محلہ فی القرب منک خلقتہ بیدیک ونفخت فیہ من روحک
وامرت الملائکۃ بالسجود لہ فمعصیۃ واحدۃ اخرجتہ من جوارک اوحی اللہ یا ابراہیم اما
علمت ان معصیۃ الحبیب علی الحبیب شدید ولما فی روح البیان قال الامام قد ثبت
ان کمال السعادۃ مربوط بامرین التعظیم لامر اللہ والشفقۃ علی خلق اللہ ویجب ان یکون
الاول مقدما علی الثانی ولما فیہ فاہل السعادۃ یرجعون اللہ بالاختیار علی قدم الشوق
والمحبۃ والعبودیۃ واہل الشقاوۃ یرجعون الیہ بالاضطرار بالموت بالسلاسل والاغلال یسحبون
علی وجوہہم الی قولہ یقول الفقیر الرجوع بالاضطرار قد یکون نافعا محمودا مقبولا وہو ان
یجذب العبد لجذبۃ الالہیۃ ویجر الی اللہ جبرا وعنفا ولما فی روح البیان وذلک لان
اہل السعادۃ علی صنفین صنف منہم السعید والآخر الاسعد فالسعید من اہل الجنۃ والاسعد
من اہل اللہ فاذا صدر من السعید طاعۃ فاعطی بہا اجرا واحدا من الجنۃ وان صدر
منہ معصیۃ فاعطی بہا عذابا واحدا من الجحیم واذا صدر من اہل الاسعد طاعۃ الی قولہ
او عذاب من الم مس النار وعذاب من الم مس البعد وذل الحجاب ولما فی تاویلات النجمیۃ
ان اہل السعادت علی ضربین سعید واسعد فالسعید من یبقی فی الجنۃ ودرجاتہا وغرفاتہا
الی علیین بحسب العبادۃ والعبودیۃ والاسعد من یدخل الجنۃ ویعبر عن درجاتہا وغرفاتہا
الی مقامات القربۃ بحسب المعرفۃ والتقوی والمحبۃ لقولہ تعالی ان المتقین فی جنات و
نہر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ولقولہ عم ان اہل الجنۃ یسیرون الی اہل العلیین کما
یری احدکم الکوکب الدری فی افق السماء آہ بتماشای قولہ تعالی کنتم خیر امۃ اخرجت
للناس دین اسلام بہترین ادیان ست بالکل اہل اسلام سعید ابدی اند و اسعد فی الکونین
و این قوم امت واسطہ باعث حب خدا و رسول بلا کدامی محنت و مشقت ناجی اند و جنتی
و در اصل سعادت ابدی از حضرت کبریای شدہ اند و گناہگاران این امت مرحومہ نیز
مغفور اند خود خدا اکریم بقرآن مجید بیان فرمودہ کہ بیان آن پیشتر گردیدہ سعادت ابدی
اسلام و ایمان بخدا و رسول ست وبخوف رجاء اتیان جمیع عبادات شرعی کردنست و
و استقامت برین اشیای ہفت گانہ کردن یہ ضرور اعنی توبہ و انابت و زہد و توکل و

رضا و تفویض جمیع مراتب بر مرضیات خداوند کریم ساختن ست و هر عمل شرعی را با خلاص
اتم بجا آوردن می باید انسانیکه از دین اسلام برگشت او عدو خدا و رسول شد و از سعادت
ابدی محروم گشت و از طریق مستقیم پس دور افتاده و منحرف گردیده و لما ان انسان الکامل المسلم
کلهم سعدا بمتابعة النبی صلعم لانه قوله هو الطریق الموصل الی السعادة من مشقة و العیاء فیه
لانه جهارة اعظم من فوت السعادة المنزلة لمصاحبها فی درجة القرب الالهی نودوا من بعید

وصل بیان حجابات مانعہ حصول سعادت

حجاب مانعه حصول سعادت کثیر اند منجمله آن پرده ثلاثه که سخت ترین حجاب حصول سعادت ست
آن این ست که حجاب الطبع و حجاب الرسم و حجاب سوء المعرفت هر فعلیکه انسان جهت
نام آوری و بلند نامی دنیوی و شهرت و ثروت دنیوی ساخته باشند یا زیست دنیوی
خود های شان را سبب خوشی و خرمی دنیوی خیال کنند و برای این کار با خداوند کریم ایشان
با فریب و تصور رسانند آن پرده را حجاب الطبع میگویند و اگر باتیان این امور متذکره بالا
محض بی پروا از شریعت غرا شده باشند و آن افعال شنیعه را نیکو پندارند و بی باک
از ملامت ناصح واقف کار شوند آن پرده را حجاب النفس می نامند تدبیر دافعه این دو
حجاب سوء آن ست که پیوسته با نفس اماره با مجاهده و جهاد اکبر نموده باشند و شاغل به صوم
و صلاة و کثرت نوافل گردیده و بعبادت شب زنده داری را شعار خود کنند الی ان یتوفی
و ایشان افعالیکه خواه عبادت باشد یا عادت کرده باشد لیکن قصد ایشان و اراده ایشان شهرت
فی ما بین الناس و نام آوری برارباب دنیا بوده باشد این پرده را حجاب الدنیا نامند
و دفع این پرده آن ست که پیوسته بر نهج کتاب و سنت و باتیان بدعت با خشوع و خضوع
عبادت دینی و ذکر الهی نموده باشد و عبادت را رسم فاش گرداند و همیشه شاغل بذکر خداوند کریم
بوده باشد و انسانیکه خالق خلق را چون خلائق قیاس کند و بظهور خرق عادات از خلائق چون
کرامات و سحر وغیره آن همه افعال را قدرتی و اختیاری آن فاعل ناقص تصور
کنند و خلائق را فاعل مختار خیر و شر چون خداوند کریم دانند آن پرده را حجاب سوء معرفت
علما می فرمایند علاج دافعه این پرده آن ست که همیشه مجاهد از شرک خفی و جلی و کفر دنیا

و شرک باز ماند و بر طبق کتاب و سنت پیوسته بعبادت و طاعت معروف باشد و بیعت
از مرشد کامل نموده آن بیعت را وجه خاص ایصال بحق بیقین پندارد تا از حجاب ظلمت مانع سعادت
و ارهان شدن ممکن بوده است و لما فی حجة الله البالغة اعلم ان معظم الحجة ثلثة حجاب الطبع
و حجاب الرسم و حجاب سوء المعرفة الی قوله و تدبیر هذا ریاضات و اعمال یستعد به الانسان تحلیا
الشامخة و لو فی المعاد و مکافات و ازالة الشاغل بقدر الامکان کما هتک رسول الله صلعم
القرام المصور و نزع خمیصة فیها اعلام والله اعلم و لما فی روح البیان و انما اصل الحجاب هو
الغفلة و الضافیه الحجب فیقطع العبد عن الله تعالی و یبقی محجوبا معذبا فی النار خالدا مخلدا الخ
و لما فی تاویلات النجمیة الخلاص من حجب النفس و صفاتها هو الفوز العظیم لان اعظم الفوز علی
قدر اعظم الحجب و لا حجاب اعظم من حجاب النفس و الفوز منها یکون فوزا عظیما و لما فی اللمعات
و الواجب علی العبد ان یسارع الی الاعمال الصالحة فانها من علامات السعادة والتاخیر
و طول الامل من علامات الشقاوة ؎ چون حسن عاقبت نه برندی و زاهدیست ؞
آن به که کار خود بعنایت رها کنند ؞ صورت کثرت حجب وحدت ست ؞ دیده دل باز کشا
و به بین ⁜ غیب ما مانع نور حضور ⁜ سر الی الله یفید الامور ⁜

وصل بیان تقوی و پرهیزگاری

اصل سعادت تقوی و پرهیزگاریست و زهد فی العبادة و شرعا مراتب تقوی سه گونه
بوده است اولا بر طبق شرع شریف عبادات بجا آورده از عذاب ابدی و نکال سرمدی
وارهان شدن باید و بر هر فرد انسان ضرور که پاس انفاس جاریه خود نماید که اوقات عزیز
رایگان نرود لقوله تعالی وَ اَلْزَمَهُم كَلِمَةَ التَّقْوٰى ثانیا از جرائم کبیره و صغیره خود را نگهدارد لقوله
تعالی وَ لَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُرٰى اٰمَنُوْا وَ اتَّقَوْا سوم بر هر انسان ضرور که از شبهات شرعی پرهیز کند و
بعض اوقات از اتیان مباحات نیز ممتنع گردد چه اکثر اوقات اتیان مباحات موجب عقوبات
و ابتلای جرائم کبائر و صغائر میشود و اعضا جوارح خود را از مفسدات شرعی کف کند که این
مرتبه رتبه اولو العرفان صاحب ولایه و مرشد است و تقوی و پرهیزگاری موجب کشایش رزق
می گردد و استقامت بامورات دینی و دنیوی پیدا می کند و متقی آن ست که خدا را برای خدا

می پرستند از خلائق یکبارگی یکسو شده باشد و اجتناب از اکثر حلال بخوف وقوع حرام
کند و از جمیع مکاسب و طمع دنیوی یکبارگی یکسو گردیده بعوض دنیای دون امل بسوی
آخرت شود و از معصیت های کبائر و صغائر پرهیز نموده انانیکه به پناه طاعت و عبادت
خداوند کریم می باشند اتانند اشیای تقوی و از عذاب و ثواب تقوی و پرهیزگاری نموده
قومیکه بحفاظت و احتیاط اند انان خادمان تقوی اند چون پرهیزگاران از گناه قومیکه از
خیال طاعت و عبادت خودها پرهیزگارانند انان عاشقان تقوی اند کما فی روح البیان
والتقوی فی عرف الشرع عبارة عن کمال التوقی عما یضره فی الآخرة له ثلاث مراتب الاولی
التوقی عن العذاب المخلد بالتبری من الکفر وعلیه قوله تعالی والزمهم کلمة التقوی والثانیة
التجانب عن کل ما یوثم من فعل او ترک حتی الصغائر عند قوم وهو المتعارف بالتقوی فی الشرع
فهو المعنی لقوله تعالی ولو ان اهل القری آمنوا واتقوا والثالثة ان یتنزه عما یشغل سره
عن الحق عز وجل ویتبتل الیه بکلیته وهو التقوی الحقیقیة المامور بها فی قوله تعالی یا ایها الذین
آمنوا اتقوا الله حق تقاته وکما فی تاویلات النجمیة المتقون هم الذین وفوا بعهد الله من
بعد میثاقه ووصلوا ما امر الله ان یوصل به وکما فی روح البیان ان التقوی سبب لتوسعة
الرزق واستقامة الامر فی الدنیا والآخرة لقوله تعالی ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه
من حیث لا یحتسب وکما فی اللمعات قال بعض الکبار المتقی اما ان یتقی بنفسه عن الحق
تعالی واما بالحق عن نفسه والاول هو الاتقاء باسناد النقائص الی نفسه عن اسنادها الی
الحق سبحانه فیجعل نفسه وقایة له تعالی والثانی هو الاتقاء باسناد الکمالات الی الحق سبحانه
عن اسنادها الی نفسه ه متقی شاجنت الماوی ست سرهٔ تقا و یقین تقوی ست ۰

وصل مدار فلاح بر سه چیز ست

باعث سعادت و تقوی سعید متقی فلاح دارین حاصل نموده اند و مدار فلاح بر سه چیز ست
اول بجهاد اکبر از نفس اماره ظفریاب گردیده و نفس اماره دشمن صعب ست لقوله اعدا
عدوک نفسک التی بین جنبیک دوم آنکه از شهوات و اشغال دنیوی یکبارگی قطع نظر
نموده دست بردار گردیده باشد سوم آنکه از وسوسه شیطان و صحبت اشرار حذر باید برد

قوله تعالی إن الشیطان للإنسان عدو مبین ؏ یار بد بدتر بود از مار بد ✤ که باجتناب
این امورات ثلاثه فلاح دین و دنیا حاصل می گردد از وسوسه شیطان و دغدغه یار بد چنان
احتیاط و پرهیز باید نمود که این دو رهزن مراد مستقیم فرصت رهزنی نیابد و اجتناب این
امورات مرقومه بالا باعث نجات از شرک و نفاق و کفر و ضلالت و بدعت و جهالت و غرور
نفس و وسوسه شیطان و آفت و زوال ایمان و وحشت قبور و بعد دربار حضرت ایزد پاک
ست و محبت دنیا و سعادت آخرت معا جمع نمی شود چه اگر محبت احدهما غالب گردد بالضرور
محبت دیگری کم می شود خداوند تعالی جمیع مومنین را از محبت دنیای دون محفوظ و مامون
دارد تا زمانیکه از ماسوی الله مومن فارغ البال نشود و فنا فی الله نگردد تا آن زمان محبت
الله رب العالمین و عشق حقیقی بر دل مومن دائم قائم نگردد و محبت و عشق باری دل مومن را
کماهی گرداند ؏ نفس از همنفس بگیرد خوی ✤ پر حذر باش از بقای خبیث ✤ باد چون
بر فضای بد گذرد ✤ بوی بد گیرد از هوای خبیث ✤

وصل بیان حصول سعادت کبریٰ

حصول سعادت کبری مجاهدان ست که با مخالفت نفس اماره غالب بر نفس خویشتن گردد و
جز محبت باری تعالی تقدس با غیری هیچگونه محبت خود ندارد و محبت بر سه قسم ست محبت فعلی
با خداوند کریم مے دارند که شکر احسان او تعالی جلشانه بجا می آرند و خواص را محبت صفاتی
با او تعالی و تقدس ست که ایشان متجلی تجلیات جمالی و جلال باری تعالی می شوند بلا کشف
حجاب و رفع نقاب خالصة لوجه الله با خدا تعالی محبت مے دارند خاص الخاص محبت ذاتی
با رب کریم مے دارند که نسبت عاشقی و معشوقی فیما بین ست چون تعشق و تعلق روح با جسد
خویش و ایشان بجمیع انوار معشوق خود پیوسته منور چون ؏ رگ از لیلی کشود خون ز مجنون
صورتی پیدا انسان کرده اند و اینان مقربین بارگاه حضرت صمدیت اند و همین ست اصل
کیفیت سعادت ابدی و لمامی انسان الکامل من جملة شروط اهل السعادة الکبری القیام
علی النفس بالمخالفات من غیر رخصة و الصافیه اعلم ان المحبة علی ثلثة انواع محبة فعلیة
و محبة ذاتیة آه و لما فی روح البیان الفلاح یرجع الی ثلاثة اشیاء احدها الظفر علی النفس ا

فلم یتابعوا هواها والدنیا فلم یطلعوا زخارفها فلم یفتنوا بوسواسه وقرنا رالسوء فلم یبتلوا بکدورتهم

آه ولمافی الکبیر المفلح الکافر بالمطلوب کانه الذی تفتحت له وجوه الظفر ولم تستغلق علیه ولما

فی المدارک ای الکافرون باطلبوا الناجون عما هربوا فالفلاح درک البغیة هوالمصلح

الفایز بالبغیة کانه الذی انفتحت له وجوه الظفر ولمافی البیضاوی بان المراد بالمفلحین انکاملون

بالفلاح ولمافی معالم التنزیل الناجون والفایزون فازوا بالجنة ونجوا من النار آه ولما

فی روح البیان النافی النجاة من الکفر والضلالة والبدعة والجهالة وغرور النفس ووسوسة

الشیطان وزوال الایمان وفقد الامان ووحشة القبور واهوال النشور ۵ چو انسان را

طریق رستگاریست نه سرائے رستگاری رستگاریست +

وصل بیان شقاوت

شقاوت از خداوند تعالی جلشانه غافل بودن یعنی خلاف سعادت ست علامت شقاوت

اتباع هوائے نفسانی نمودن و باداء فرائض و نوافل سستی کردن و باجرای حقوق واجبه

وخیرات تکاسل ساختن ست و به مشاغل دنیوی مبتلا گردیده بطول املی خویش بضلالت

ابدی گرفتار شدن می گردد قوله تعالی فما ربحت تجارتهم وما کانوا مهتدین بعضر رجاء وا نی

افتادنی ست علامت شقاوت پنج چیز ست قساوت قلب وخشکی چشم که اثر آب در چشم

باقی نباشد و بلا لحاظ حلال وحرام باموارت و مشاغل دنیوی خواهش مند گردیده مرتکب

افعال دنیوی شدن وطول املی وقلت حیاء انسانیکه باین صفات مذمومه موصوف اند

آنان شقی اند شقی بر دو قسم ست شقی واشقی واهل توحید باعث شقاوت بمعصیت مبتلا

مے شوند و بدرکه دوزخ مے روند و توحید شان موجب نجات شان می گردد چنانچه الله رب العالمین

بقرآن مجید اهل توحید را ناجی شدن بیان فرموده و اشقی کفار اند که انان بمنشاے

اولئک هم شر البریة بوده خلود فی النار جزای اعمال شان ست الله رب العالمین انبیا

ومرسلین وشیاطین راجهت فرق امتیازی سعید و شقی مخلوق فرموده کو سعادت و شقاوت

امر تقدیریست مند رجه ام الکتاب ست ذکرش بالا رفت معهذا اهم اسباب وجودی

دنیوی جهت هدایت اهل سعادت انبیاء ومرسلین مبعوث شدند و بسبب سعادت و ضلالت

اشقیا شیطان مخلوق گشت تا شناخت دشمن و دوست خداوند جلشانه بآسانی هویدا گردد
دسم قاتل و زهر ملاهل سعید و شقی بعالم دنیوی چار چیز اند اولاً دنیا سلاح او ملاقات با خلق
و آمیزش با خلائق ست و علاجش خلوت و عزلت و اجتناب از اهل دنیاست دوم شیطان
سویدش پرشکم بودنست دوای او گرسنگی ست سوم نفس اماره سویدش با رام خفتن باشد قوت و علاجش
آن بیداری شبهاست بعبادت و طاعت خداوندی چارم هوای نفسانی لقوله تعالی
افرأیت من اتخذ الهه هواه بازار گرمیش گفتگو و قیل قال امور دینی با اهل دنیاست و
علاجش خاموشی ست از هر سخن و لما فی تاویلات النجمیة و ذالک لان اهل الشقاوة علی
ضربین شقی و اشقی یکون اهل التوحید شقی بالمعاصی و سعید بالتوحید یخرجه منها و یکون من
اهل الکفر والبدعة اشقی یصلیه کفره و تکذیبه النار فیبقی خالدا مخلدا انتهی الی قوله ذالک
الترقی کان فی الدنیا بسبب الایمان غیر ان ظهوره کان فی الآخرة تعذب او لا ثم دخل الجنة
و لما فی المفردات الشقاوة خلاف السعادة آه و لما فی روح البیان علامة الشقاوة خمسة
اشیاء قساوة القلب و جمود العین والرغبة فی الدنیا و طول الامل و قلة الحیاء و ایضا فیه
اعداؤک اربعة الدنیا و سلاحها لقاء الخلق و سجنها العزلة ؎ جامی بباکی مال چو هر سفله
دل مبند + کنج فراغ و کنج قناعت ترا بس ست + والشیطان سلاحه الشبع و سجنه الجوع
؎ جوع باشد غذای اهل صفا + محنت و ابتلاے اهل صفا + والنفس سلاحها النوم
و سجنها السهر ؎ هر کس اندر خواب غفلت یافت بلبل صد وصال + خفته تا بینا بود دولت
به بیداران رسد + والهوا سلاحه الکلام و سجنه الصمت ؎ اگر بسیار دانی اندکی گوی +
یکے را صد مگو صد را یکی گوی + و لما فی تاویلات النجمیة علامة الشقاوة الاعراض عن الحق
و طلبه والاصرار علے المعاصی من غیر ندم علیها والحرص علی الدنیا حلالها و حرامها و اتباع
الهوی والتقلید والبدعة آه و لما فی اللمعات یعنی جلاء البصر فی الفقر والقناعة و ترک
زینة الدنیا لا فی الدولة والسلطنة والنعیم الفانی فان الدنیا کدر بما فیها علے العاقل لخفیف
الثقال بلا وزار و تکمیل الجزء الی آخر جزء من عمره السیار ؎ تا ز خاک پای درویشی توانی سرمه کرد
خاک در چشمت اگر در بادشاهی بنگری + شقی القلب همیشه قسی القلب میشود که دلش از

سنگ خارا سخت تر گردیده وخشک محض شده که از آب خوف خدا و شفقت خلق بر آن سنگ
نمی باقی نمانده و بر آن دل اشد قسوة من الحجارة آب خوف خدا و آب شفقت خلق الله گذری
نمی کند و در مجری آمده و گرچه ذکر الٰهی بکثرت گفتگو حشویه دنیاوی قلب بالکل قسی میشود و بچشمان
شان گذر آب عجز و انکسار هم نمی کند و گاهی دیدگان شان آب نمی بارد و حرص دنیا و طول امل
انّا فانّا ساعةً فساعةً رو بازدیاد می نهد و ذکر قرآن مجید و وعظ و نصیحت علمای دین بر دل
سنگین شان اثری پیدا نمی کند دل شان از قلوب کافر و منافق بس تیره و تار است و
از انان عمل زشت و ناشایسته اکثر بعمد و رمی پیوند و بتحقیق الله رب العالمین فاعل مختار است
هر کرا خواهد بجای دارد و هر کرا خواهد برباد دهد و بقیامت هر کسی را حسب کردار خود جزای
اعمال خود خواهد داد و لما فی روح البیان قال بعض الحکماء معنی قوله فیبست ویبس القلب
ان یبس من ماءین احدهما ماء خشیة الله تعالى والثانی ماء شفقة الخلق وکل قلب لا یکون
فیه خشیة الله ولا شفقة فهو کالحجارة او اشد قسوة قال رسول الله صلعم لا تکثروا الکلام بغیر
ذکر الله فان کثرة الکلام بغیر ذکر الله قسوة القلب وان ابعد الناس من الله القلب القاسی
قال ایضا اربعة من الشقاوة جمود العین وقسوة القلب وطول الامل والحرص على الدنیا
ولما فی تاویلات النجمیة وبعض القلوب بمرتبة الحجر القاسی الذی لا یؤثر فیه القرآن والاخبار
والحکمة والمواعظة الى قوله قال عم ما من قلب الا وهو بین اصبعین من اصابع الرحمن فان
شاء اقامه وان شاء ازاغه و اما اجلافیها فیکم یوم القیامة على قدر سیئات اعمالکم ؎

در سرای این غافلان طول الامل دانی که چیست * آشیان کرده ست بازی در کبوترخانه

وصل بیان خلقت انبیا برای صلحا و خلقت شیطان برای اشقیا

الله رب العالمین انبیا علیهم را مبعوث فرموده که خاص الخاص و خواص و عوام سعدا را توحید
و وحدانیت وحدت تعلیم و تربیت کنند انبیا صلعم مهدی و سعید و ناجی مغفور و اهل نجات شوند
و ورثه انبیا نیز بر آن خدمت تعلیم و تربیت مامور اند و بشیه جهت ضلالت و گمراهی شقی و اشقی
شیطان و ذریاتش پیدا شده اند که قوم اشقیا با غوا و وسوسه شیطان پابند گردیده بسوی
ضلالت و بی دینی شتابند و بدرکه سفل السافلین جهنم بتافتند شیطان فاعل مختار نبود مستجاب

مجرود لاله و شمسار هر کاره ست و هر افعال زشت را با آراستگی تمام پیش هر کس می کند و بدان
اغوا و وسوسه بدل هر ناکس می اندازد و از ان اغوا برار کار خود می کند شیطان نخستین دنیا
برارباب ذوق آن با آرایش تمام و کمال پیش می آرد هر که از وجه دنیای دون خرید بخسران و زیان
ناجائز مدام درافتاد و پایمال اخروی شد لقوله تعالی اولئک هم شر البریة زهاد و عباد اعراض
از دنیا کردند و اصل بحق شدند و بدین و دنیا کامل الوجود بر آمدند لقوله تعالی اولئک هم خیر البریة
قومیکه بے زمانی چند جهت حصول رمقی لذت دنیوی و ذائقه چشی دنیا دنیا از شیطان در خواست
شیطان برهن چشم و گوش آن طالب راهن دنیا با و حواله می کند آن طالب خائن مغبون
آهسته آهسته بلذات حالت فانیه دنیوی لذت گیر گردید غرق شهوات دنیوی شده بمصداق
حبک الشی یعمی ویصم مستغرق بذایقه چشی دنیا گشت و شیطان شی مرهونه خود را قبض ساخت
و آن راهن از دید و شنید آیات و آثار اخروی صم و بکم شده بخسران جاویدانی در می افتد و
شیطان بخرسندی تمام برخود می بالد که انسان را جهنم واصل کرد قلیل الوجود مردمانی اند که
بهمت مردانگی خود ها دنیا را باهانت تمام بشیطان باز پس نموده شئی مرهونه خود را واپس
مے گیرند و این کار هر خسی نیست کار کسی هست که بجان مزبله ها کرده باشد و وسوسه و اغوای
شیطان اقسام قسم ست اولا هر فرد انسان را شیطان باغوای کفر و نفاق و انکار رسول خدا
تعلیم مے کند چون بآن اغوا شیطان ظفر یاب گردید و خاطر جمع شد و مخلصی از محنت شاقه
خود یافت و آن انسان را مخلود فی النار و السقر ساخت و اگر ازان ترغیب و تحریض شیطان
باد در مشت شد تا انسان را بسوی بدعت صریحه ترغیب مید هد که بدعت از فسق و فجور
و معصیت بدتر ست چه گناهگاران را خوف می باشد و مشغول توبه و استغفار می شوند
و اهل بدعت افعال زشت و نامحمود خود را نیکو و فعل محمود می پندارد و مادام بارتکاب آن افعال خود بدینسان
شاغل میباشد چون شیطان بآن کار کار انسان تمام کرد فهو المراد و ورنه بسوی جرائم کبیره ترغیبی می دهد
ازان نیز اگر کاری کردن نتوانست تا بسوی صغائر مائل میسازد اگر بآن وسوسه نیز عاجز شد تا ترغیب
اینان افعال مباح میباید که امر مباح نه ثواب ست و نه عذاب بلکه اتیان آن افعال از
ثواب محرومی ست این هم یک نوع شیطان ست اگر بدان کند نیز قادر بر مجاهد نشود تا

تحریص امورات فضولی در عبادات امید بود که پیوسته با مور فضولی عبادات آهسته آهسته عبادات اصلی بر مجاهدگران میشود که از ان از نفع یا بی اصل عبادات تهی دست شدن می افتد واگر ازین کید نیز شیطان غالب آمد تا کار او میشود که گاهی غالب و گاهی مغلوب میگردد پیوسته با جنگ وجدل با مجاهدان بالنفس کمر بسته می باشد جز بعنایت وفضل ایزد سبحانه تعالی جلشانه از کید وشید شیطان مخاصی یافتن ممکن نیست الله رب العالمین جمیع مومنین را از مکاید شیطان وارهاند وکثرت عبادات وریاضات شاق اکثر اوقات مفید مطلب مجاهد میشود ودر حدیث شریف آمده انسانیکه دیدهٔ خود از دیده دری حقارت مردم ودیده بازی محرمات کف کند ودل خود را از بغض وحسد وکینه صاف دارد وزبان خود را از غیبت وکذب وبهتان باز دارد تا با پیغمبر صلعم بجنت خواهد رفت وکما فی روح البیان وانما خلق الله ابلیس لتمیز به العدو من الحبیب والشقی من السعید فخلق الله الانبیاء لیقتدی بهم السعداء وخلق ابلیس لیقتدی به الاشقیاء ویظهر الفرق بینهما فابلیس دلال وسمسار علی النار والخلاف وبضاعة الدنیا لما عرضها علی الکافرین قیل ما ثمنها قال ترک الدین ولا الدنیا فقالوا اعطناه مذاقة منها حتی ننظر ما هی فقال ابلیس اعطونی رهنا فاعطوه سمعهم وابصارهم لذا یحب ارباب الدنیا استماع اخبارها ومسارها ومشاهدة زینتها لان سمعهم وبصرهم رهن عند ابلیس فاعطاهم المذاقة بعد قبض الرهن آه وکما فی تاویلات النجمیة وینحصر ما یدعوا الشیطان الیه ابن آدم ویوسوس له فی ست مراتب المرتبة الاولی مرتبة الکفر والشرک ومعاداة رسوله فاذا ظفر بذلک من ابن آدم برد انینه واستراح من تعبه معه لانه حصل منتهی امنیته وهذا اول ما یریده من العبد المرتبة الثانیة البدعة وهی احب الیه من الفسق والمعاصی لان المعصیة یتاب منها والبدعة لا یتاب منها الا ان صاحبها یظنها حقیقة صحیحة فلا یتوب فاذا عجز عن ذلک ینتقل الی المرتبة الثالثة وهی الکبائر علی اختلاف انواعها فاذا عجز عن ذلک ینتقل الی المرتبة الرابعة وهی الصغائر التی اذا اجتمعت صارت کبیرة والکبائر ربما اهلکت الی قوله ینتقل الی المرتبة الخامسة وهی الاشتغال بالمباحات التی لا ثواب فیها ولا عقاب بل عقابها فوت الثواب الی قوله الی المرتبة السادسة وهی ان یشغله بالعمل المفضول عما هو افضل منه ۵ نفس وشیطان زد کریما

ادین + به رحمت باشد شفاعت خواه من + به مغفرت وارد امید از لطف تو + زانکه خود فرموده لا تقنطوا

پرتو هفتم - در بیان نیکی و بدی

انسان نخستین خلقت باخلاط قوت روحانی وحیوانی مخلوط و مخلوق اند و قوت حیوانی نفس اماره بالسوء است که بسوی مشاغل ومآرب سوء همیشه انسان را متوجه می کند و به دعوت و شهوت نفس اماره والمیس به تلبیس انسان بافعال شنیعه نامرضیه ایزد پاک و شقاوت دارین مبتلا میگردد و بدان نهج قوت عقلی روحانی ایمانی انسان را کشان کشان سوی صراط المستقیم سعادت می کشند بتحقیق سعادت و شقاوت امر بالمعروف ونهی منکر بوده است خداوند انس وجان باتیان احکامیکه حکم فرموده نامش امر ست بجان تعمیل آن موجب سعادت ثقلین ومنشای نجات اخروی ست وافعالیکه ازان کف کردن واجب آن نهی منکر ومنهی عنه شرعی ست ارتکاب منهی عنه بدنامی وخرابی دنیوی وعذاب مولم اخرویست وآن اوامر شرعی بنفسه حسن لذاته ولعینه می دارند چه امر حکیم علی الاطلاق ست برای بندگان خود جز امر سودمند امر دیگر تجویز نموده و باجتناب از مهلک حکم حکیمانه ساخته ومنهی عنه براسه قبیح وقبح لذاته ولعینه می دارد و مرتکب منهی عنه کافر ومنافق ومشرک وفاسق وفاجر ومجرم جرائم کبیره و صغیره وشقی واشقی علی حسب الدرجه والرتبه بوده اند چه انبیا سادن ید رحمت ولطف خداوندی وشیطان علیه اللعان خادم ید غضب وقهر حضرت ایزد سبحانی اند اتباع انبیا وپیروان شان موجب سعادت ونجات فی الکونین ست ومتابعت شیطان ونفس شیطان وجه تو به ضلالت دگمراهیست اتانکه باغوای این دو شیطان هم نفس از مادر افتاده اند باسفل السافلین جهنم واصل شده وخسته خراب هر دو جهان گردیده اند وآن افعال شنیعه را اثم وگناه بدرگاه خلائق وخالق میگویند چون از مهلکات وارستن ابلق واقدم ازان بر منهیات مهلکات را سبق البیان نموده شد ولما فی نور الانوار ولابد للمامور به من صفة الحسن ضرورة ان الآمر حکیم یعنی لابد ان یکون المامور حسنا عند الله تعالی قبل الامر الی قوله وانه یقتضی صفة القبح للمنهی عنه ضرورة حکمة الناهی والحکیم انما ینهی عن الفحشاء والمنکر وهکذا فی کثیر من الکتب المعتبرة بهذا الفن ولما فی حجة الله البالغة ما البر کل عمل

یفعله الانسان قضیة لانقیاده الملائ الاعلی الی قوله کل عمل یفعله الانسان قضیة لانقیاده الشیطان وصیرورته فانیا فی مراده ؎ بحساب خودی قلم درکش ٭ در ره پی خودی علم برکش تا محو نگردد لانزولی راه ٭ کی رسی در حریم الا الله ٭

وصل سبب اعظم شقاوت

سبب اعظم شقاوت ملوین وصورت اینان بدترین منهی عنه وحجب اکبر مفارقت حضرت صمدیت وغالب وجه غضب وقهر آلهی کفرست که بدترین بلای مهلک دین ودنیا جهانیست بدبلا بلای دیگر نیست کفر لغة بمعنے سترست وشرعًا منکر پاک ماجاء به الرسول وخدا ورسول شدست بعدم بجاآوری کدامی اوامر شرعی احدی کافر نمیشود تا زمانیکه منکر احکامات متمشیه شرع نگردد بقرآن مجید بیان اقسام کفار بر چار قسم آمده اولا خلاف مومن لقوله تعالی اَلَّذِیْنَ کَفَرُوْا وَصَدُّوْا عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ ثانی کافر منکر لقوله تعالی وَمَنْ کَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعٰلَمِیْنَ ثالث نقیض شکرست لقوله تعالی وَاشْکُرُوْا لِیْ وَلَا تَکْفُرُوْنِ رابعًا کافری از کافری دیگر بقیامت جدا ومتبری خواهد شد لقوله تعالی یَکْفُرُ بَعْضُکُمْ بِبَعْضٍ علمای مفسرین وفضلاے شرع متین کفر را بچار قسم تقسیم فرموده اند کفر انکار وکفر جحود وکفر عناد وکفر نفاق انکار منکر الوهیت ووحدت ووحدانیت الله رب العالمین لاشریک ولا ثانی را کفر انکار مینامند وگروهی که قائل الوهیت بدل گردیده بزبان انکار الوهیت حق تعالی می کنند آن کفر جحودست چون ابلیس تلبیس راست وصنفی که قائل الوهیت وربوبیت رب الارباب شده بقبول دین حق انکار مے کنند آن کفر کفر عنادست چون ابی طالب را بود وابی طالب بزبان خود می گفت ؎ لقد علمت بان دین محمد ٭ من خیر ادیان البریة دینا ٭ وقومی اند که قائل الوهیت او تعالی بزبان نه بدل چون عبد الله بن ابی بود آن کفر کفر نفاق ست غرض کفر باقسامه بدترین اثم هست وسوء خاتمه این همگان کفار شدن منقول شرعی ست وعمل خیر ونیکیهای کفار هیچ کار آمد آخرت شان نیست بلکه رد وباطل ست والفاظ وکلمات کفر بالتصریح در کتب فتاوی مرقوم ست وهزل از کلمهٔ کفر نیز کفرست اگر هزلا احدی شد زنار کند یا تاج مخصوص کفار بر سر نهد شرعًا حکم کفر براو نافذ خواهد شد ولما فی در المختار والکفر لغة الستر وشرعًا تکذیبه

صلعم في شئ مما جاء به من الدين ضرورة والفاظه عرف في الفتاوى وفي فتاوى شامية منه
كفر النعمة وهو موجود في المعنى الشرعي لانه ستر ما وجب اظهاره ولما في تفسير التيسير الكفر لغة
الستر والتغطية وفي الشريعة انكار ما علم بالضرورة مجيء الرسول الله صلعم وانما عد لبس الغيار
وشد الزنار بغير اضطرار . فظاهرها كفر الدالة على التكذيب ولما في البغوي الكفر على اربعة
اقسام كفر انكار وكفر جحود وكفر عناد وكفر نفاق الى قوله وجميع هذه الانواع سواء في ان من
لقي الله بواحد منها لا يغفر له ولما في روح البيان والحاصل ان العمل المقارن بالكفر باطل
وان كان طاعة ولما في فصول العمادي وهذا استخفاف بسنة رسول الله صلعم وهذا كفر ولما في
در المختار من هزل بلفظ كفر ارتد وان لم يعتقده والاستخفاف وفي فتاوى شامي بل قد يكون
استخفافا من قول وفعل كما مر ؎ غير حق را اميدي ره در حريم دل چرا ٭ مي كشي بر صفحه خاطر
خط باطل چرا ٭

وصل در بيان منافق

منافق درين زمانه موجود نيست منافق هنگام بعثت پيغمبر صاحب وجود بودند كه بخوف
برق آب شمشير اسلاميه وبباني مؤمن وبدل كافر دين حق جل وعلى بودند خداوند كريم بترقي
دين حق ورونق اسلام منافقين را بد وسزا فضيحت ساخت وذليل نمود وجمله منافق
جهنم واصل شدند ولما في اللمعات اي النفاق وحكمه عدم التعرض لاهله والستر عليهم كان
على عهد رسول الله صلعم بمصالح كانت مقتصرة في ذلك الزمان اما اليوم فلم يبق تلك الاحكام

وصل بيان شرك خفي وجلي

قسم دوم شرك وشرك نيز چون كفر بلائيست روحاني ومعصيتي ست ايماني علماي دين شرك
را بچند قسم تقسيم فرموده اند جلي وخفي واخفى واصغر شرك جلي بر ارباب شرع متعارف بشرك
عظيم ست لقوله تعالى إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ عموما شرك جلي آن ست كه باسواي الله رب العالمين
ديگري را بت باشد يا بشر يا حجر يا شجر يا ديگر كدامي شئ مخلوق را چون خداي رب العالمين
پنداشته طاعت وبندگي آن مخلوق چون پرستش معبودانه پيوسته كنند وبحقيقت آن شرك
اكفر صريح ومرجع خلود في النار ست وشرك خفي واخفى عموما وخصوصا اينكه بزبان قائل وحدت

وخداوندی خداوند کریم گرویده التفات طبیعت وتعلق خاطر با دگری داشتن ست وردیت ومحبت
اغیاری جز خداوند کریم بدل جای دادن باشد دل که عرش رب العالمین وجای قیام
وگذرگاه ایزد پاک لاثانی مسلم ومقوله هر صغیر وکبیر ست وبانجای شریف وگذرگه لطیف محبت
اولاد وازواج واموال یعنی الی شی دیگر شهوت دنیوی راجای دادن وبر مسند خالق احسن جامع
قایم حادثی نوزادی را مسند نشین کردن باشد وبمحبت مطیع مخلوقی چون مطیع خالق عرش
سما شدن می شود چه از انکه محبت خالق باشد با مخلوق جز دل جای دیگر نیست ونکسی گفتن
تواند وهمچون شرکت راخدای وحید بقرآن مجید ناپسند فرموده واین قسم شرکت مخلوق با
خالق خود نمودن بعید از مروت ودورتر از شریعت وبدتر از شرکها بوده ست العیاذ بالله
منه وباعتبار شخصیت اشخاص اعنی عوام وخواص وخاص الخاص تفرقه درجات وطبقات
شرک چنانچه شرک خفی واخفی خاص الخاص مباحات عوام ست وشرک خفی واخفی عوام
شرک جلی خاص الخاص ست باعتبار مدارج وطبقات بوده است ونیز شرک خفی خاص
شرک جلی خاص الخاص ست وشرک خفی خاص الخاص التفات بسوی آخرت کردن ست
وشرک اصغر ریا وسمعت بوده است سیاتی ذکره وعبادت وبندگی هر قسم مشرکین بلا توبه
غیر کار آمد آخرت ست ورد وباطل بوده است واجب ترین بر مومنین آن ست که پیوسته
خود ها را از بلای شرک وارهان دارند وبلا توبه وتجدید ایمان توحیدی وفنای ناسوتی
امید نجات ومغفرت هر قسم مشرکین بالکل منقطع است لقوله تعالی اِنَّ اللّٰہَ لَا یَغْفِرُ اَنْ
یُّشْرَکَ بِہٖ وَیَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَّشَاءُ وسوای مشرکین کبائر گناهگاران کبائر بلا توبه عفو میشود
بقرآن مجید خداوند کریم بیان فرموده وشفیع اهل کبائر شفیع المذنبین خاتم النبیین خواهد شد
لقوله عم شفاعتی لاهل الکبائر من امتی خداوند کریم جمیع مومنین را ازین بلای جانی رستگار
بخشد آمین آمین ولما فی روح البیان فمراتب الشرک ثلاث الجلی والخفی والاخفی الی قوله
وهو للعوام وذلک بان یعبد شیأ من دون الله تعالی کالاصنام والکواکب وغیره فلا یغفر
بالتوحید ولما فی تفسیر راغب شرک الانسان فی الدین ضربان احدهما الشرک العظیم وهو
شریک الله تعالی یقال اشرک فلان بالله وذلک اعظم کفر والثانی الشرک الاصغر وهو مراعاة

غیر اللہ معہ فی بعض الامور ولما فی تاویلات النجمیۃ یقال الشرک ثلاثۃ اولہا ان یعبد غیرہ
تعالی والثانی ان یطیع مخلوقا بما یامرہ من المعصیۃ والثالث ان یعمل بغیر وجہ اللہ ولما فی
روح البیان قال النبی صلعم ان اخوف ما اخاف علیکم الشرک الاصغر قالوا یا رسول اللہ ما الشرک
الاصغر قال الریاء آہ ولما فی مشکوۃ مصابیح عن عبد اللہ بن مسعود قال رجل یا رسول اللہ
ای ذنب اکبر عند اللہ قال ان تدعو اللہ ندا وہو خلقک ولما فی المرقاۃ وقولہ ندا ای مثلا
ونظیرا فی دعائک وعبادتک ولما فی تفسیر محی الدین بن عربی ای من تعبد من دون اللہ
اشیاء اما اناسی من جنسہم کالازواج والاولاد والاباء والاجداد والاخوان والاحباب الی
قولہ فیکون تلک الاشیاء عندہم مساویۃ فی المحبۃ مع اللہ فیکون اندادا اوشرکاء اللہ
بالنسبۃ الیہم اذ تکون ہی محبوباتہم ومعبوداتہم لاغیر فہی آلہتہم کما ان اللہ الہ الخلق فہم جعلوا
لانفسہم آلہۃ اندادا لہ سائر الخلق الہ العالمین ولما فی تفسیر بیضاوی شریف ولعل المراد
اعم منہما وہو ما یشغلہ عن اللہ تعالی یحبونہم یعظمونہم ویطیعونہم کحب اللہ وایضا فیہ صنما
او غیرہ او شیئا من الاشراک جلیا او خفیا ولما فی تفسیر مدارک ولا تشرکوا شیئا صنما وغیرہ
ولما فی تفسیر مفاتیح الغیب وہو ان کل شئ شغلت قلبک سوی اللہ فقد جعلہ فی قلبک
ندا للہ تعالی وہو المراد بقولہ تعالی افرایت من اتخذ الہہ ہواہ ولما فی تفسیر روح البیان
محبۃ الاولاد والازواج والاموال تمنع عن محبۃ اللہ ومن احب یری ما سوی اللہ بنظر
العداوۃ کما قال خلیل اللہ فانہم عدو لی الا رب العالمین الی قولہ تلک المحبۃ مرآۃ قلبہ و
لا یتعلق بغیر اللہ لانہا من عالم الوحدۃ فلا یقبل الشرکۃ والاعداد والانداد بمحبۃ فانیۃ
نفسانیۃ آہ وایضا فیہ ان الشرک جلی وخفی فالجلی من العوام الکفر والخفی منہم التوحید
باللسان مع اشتغال القلب لغیر اللہ وشرک جلی من الخواص والخفی منہم الالتفات
الی الدنیا واسبابہا وہو جلی من اخص الخواص ومنہم الالتفات الی آخرۃ وایضا فیہ
فعلیک بقطع التعلق من الاغیار وایضا فیہ فالشرک مغفور بالتوبۃ وما سواہ مغفور
سواء حصلت التوبۃ او لم یحصل لکن لا لکل احد بل من یشاء اللہ مغفرتہ ولما فی تفسیر المدارک
الی ما دون الشرک وان کان کبیرۃ مع عدم التوبۃ والحاصل ان الشرک مغفور بالتوبۃ الی

قوله لا یغفر لمن یشرک وهو مشرک ویغفر لمن یذنب وهو مذنب ولما فی تاویلات النجمیه والحاصل ان العمل المقارن بالکفر باطل وان کان طاعة وکذا العمل المقارن بالشرک الخفی واذا کان ما طاعة مردودة کما فی روح البیان وان الشرک محبط الاعمال کقوله تعالی لئن اشرکت لیحبطن عملک آه للمولوی المعنوی سے نیستی جولانگہ اہل دل ست * شاہراہ عاشقان کامل ست چون وجود ت محو کردی ازمیان * نور وحدت چشم دل را شد عیان * شرک رہزن باشد ایدل درطریق * ذکر توفیق خدا را کن رفیق * غیر حق را میدہی رہ در حریم دل چرا * میکشی بر صفحہ ہستی خط باطل چرا * تادم وحدت زدی حافظ شوریدہ حال * خامہ توحید کش بر ورق این وآن *

وصل بیان ریا وسمعت

باقسام معصیت ریا وسمعت بدترین معصیت ست کہ قباحت ورزالت ریا وسمعت بر ہر کس وناکس هوا رستہ واشکارا بودہ است وریا مشتق از رویت ست وفاعلش را ریاکار بگویند ریاکار افعال نیکو وعبادت دینی را باین ارادہ ونیت بجامی آرد کہ مردمانش مردم خوشخصال ونیک کار پندارند عامل عباوات وافعال مرضیہ ربانی ہمیشہ بجامی آرد وقصد ونیتش آگاہی مردمان باشد وجہت نمایش خود می سازد آن افعال طاعت ریا بودہ است اگر بحقیقت ریاکار کدامی عبادت نمی کند وعمل نیکو نمی سازد مگر برمردان دیگر کمال ذاتی خود برمی سازد ووا مے کند آن ریا نیست بلکہ کذب ونفاق ست حال ریاکاران آن ست کہ احدی بہ بازار بیع وشرا میرود وکیسہ خود پر از سنگ ریزہ ساختہ رفت آن تہی مایہ را نفعے دران بازار نیست وتحزیدن تواند ونفر خلق برنمط آن ریاکاران را در بازار قیامت بداد وستد ہمین قسم سود نامحمود کردن وفضیحتے ورسوائی ناملائم برداشتن خواہد شد وسمعت بضم سین ست فاعل سمعت عمدا وجزئا لا یزال عملا مریدان ست کہ عبادت وبندگی خود راگوش خلائق رساند وشہرتے نیکو عملے خود درخلق اندازد وگوش خلائق را پر از شہرت نیکونامی خود سازد انان را نیز بفضای رستاخیز باد درشت بردن وملامت وغرامت کشیدن ست فی الحقیقت ریا وسمعت نیز شرک اصغر ست وجرائم کبیرہ انامرد مانش یاکا

داخل سمعت خواہد گفت ازان ترک عمل طاعت و مشاغل عبادت شرک خفی ریا و سمعت
و موافقت شیطان نمودن ست لاکلام ریا و سمعت منحصر بر نیت و ارادت فاعل فعل ست
بر نهجیکه نیت خود خواہد داشت اثر بهجت آن ہمان خواہد بر داشت بخوف اظہار ریا و سمعت
واگذاشت عمل تقرباً لله دو کیفیت حاصل میشود نخستین خود فاعل بلحاظ تقوی مرتکب شرک اصغر
و ریاکار مے شود ثانیاً مسلمانان را به تہمت غیب خود که ریاکار ست انداختن میشود
آن نیز معصیت کبیره است که بر برادران دینی خود ظن بد نباید داشت الله رب العالمین
لحاظ بر صورت و شباہت و عمل احدی نمی فرماید بلکه بر نیت و ارادت فاعل حکم مے کند لیکن
احتیاطاً ہمی قدر ست که بر مردمان دیگر فاعل عمل زاید بر مقدار معتاد بلا سبب نکند که قدر زاید
داخل بر ریا خواہد گشت لما فی زاد المسیر والریا مشتق من الرویة و اصله طلب المنزلة فی قلوب
الناس بر ؤیتهم الخصال الخیر و ہکذا فی فتح القریب ولما فی اللمعات من سمع فی القاموس
التسمیع والتشلیع والتشهیر ازالة الخمول بنشر الذکر للاستماع ای من شهر نفسه فقد اشتهر
و من سمع الناس فضائله و احواله شهر الله عیوبه یوم القیامة و فضیحته ولما فی احیاء العلوم
اعلم ان الریا مشتق من الرویة والسمعة مشتقة من السماع و انما الریاء اصله طلب المنزلة
فی قلوب الناس باراتهم خصال الخیر ولما فی روح البیان قال مثل من یعمل الطاعة
للریاء والسمعة کمثل رجل خرج الی السوق وملا کیسه حصی فیقول الناس ما املاء کیس هذا الرجل
ولا منفعة له سوی مقالة الناس ولما فی احیاء العلوم ان الناس من یترک العمل خوفاً من
ان یکون مرائیاً و ذلک غلط و موافقة للشیطان ولما فی مشکوٰة المصابیح عن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلعم ان الله لا ینظر الی صورکم و اموالکم ولکن ینظر الی قلوبکم و
اعمالکم ای نیاتکم رواه مسلم ولما فی المرقاة و اعمالکم من صلاحها و فسادها فیجازیکم علی وفقها
آه ولما فی تاویلات النجمیة ترک العمل لاجل الناس شرک الی قوله ان من عزم علی عبادة
الله تعالیٰ ثم ترکها مخافة ان یطلع الناس علیه فهو مرائی لانه لو کان عمله لله تعالیٰ لم یضره
اطلاع الناس علیه و من عمل لاجل ان یراه الناس فقد اشرک فی الطاعة آه و ایضاً فیها
فترک العمل لاجله موافقة للشیطان و تحصیل تعرضه نعم علیه ان لا یزید علی معتاده و ان

یحبد باعشاآه ولمافی روح البیان قال فی بحر العلوم ان قلت ما معنی الریا قلت العمل لغیر الله فی الحدیث انما حرم الله الجنة علی کل مرائی ے مرائی ہرکسی معبود سازد ومرائی را ازان گفتند مشرک * مولوی فرموده ے گفت پیغمبر بیک صاحب ریا * وصل انکم لم تصلوا فتا * ازبرای چارهٔ این خوفها * آمد اندر هر نمازی اهدنا * کین نمازم را میامیز ای خدا * با نماز ضالین اہل ریا *

وصل بیان فسق

فسق لغةً بمعنے نافرمانی از عبدیت و برون شدن از اطاعت مولی ست شرعًا مجرم بجرائم کبیره گردیده از اطاعت وفرمان برداری شرع بدر شدن باشد وفسق برسه قسمست اعلے گاه گاه از فاعل کدامی معصیت سرزد شود وآن معصیت را فاعل بذات خود افعال شنیع پندارد وثانیاً بجرم صغیره وکبیره مستغرق گردیده بلذات معصیت از خود بی خبر شود وثالثاً بانکار ضرر وبدی معصیت مرتکب جرائم هر قسم گردیده باشد وباین قسم ثالث مرتکب بے ایمان وکافر مے گردد وجهنم واصل مے شود وفجور لغةً بمعنے خواهش بامری نمودن وصاف دروغ گفتن ست وشرعًا شق ستر دیانتداری بوده است اکثر فاجر منکر حشر ست وفجور دو قسم ست صوری ومعنوی وبیان رسم فجور صوری بحد صوری مبین گردیده فجور معنوی آنست که فاجر منکر اہل الله واولیاء الله اند وبر افعال آن اساطین دین تعرض میسازند وبر قیل وقال آن رکن رکین شرع متین گفتگو های ناسزا بر می آرد وتاویلات شنیع می آورند ولما فی روح البیان والفسق فی اللغة الخروج وفی الشریعة الخروج عن طاعة الله بارتکاب الکبیرة التی من جملتها الاصرار علے الصغائر وله طبقات ثلاث الی قوله والثالث التشهر المشاجرة علیها مع جحود قبحها وهذه الطبقة من الکفر فما لم یبلغها الفاسق لا یسلب عنه اسم المومن لاتصافه بالتصدیق الذی علیه مدار الایمان آه ولما فی روح البیان جمع فاجر والفجور شق ستر الدیانة ولما فی اللمعات فی قوله تعالے ان الفجار لفی جحیم والفجور نوعان صوری وهو ظاهر وفجور معنوی وهو انکار اہل الله والتعرض لهم بسوء بوجه من التاویل ونحو ذالک هکذا فی تفسیر محی الدین بن عربی

وصل بیان گناه صغیره و کبیره

جمیع معصیت ورای شرک و نفاق و کفر بر دو قسم است کبیره و صغیره گناه کبیره کبیره و اکبر
الکبائر است و صد و جمیع معصیت منحصر بر افعال سه گانه است اولاً اتباع و پیروی هوای
نفسانی کردن و از شهوات دنیوی لذات جسمانی برداشتن چون در بدعت و ضلالت و ارتداد
و غیره افتادن است و ترک عبادات دینی نموده لذات جسمانی را عین مایه زیست خود تصور
کردن است و ثانیاً حب دنیا که مقدمة الخبیث جمیع موبقات شهوانی و عیش است حب دنیا
بجای نور ایمانی بدل جای داده و بلذات آن پایمال نکال ابدی شدن است و حب دنیا
راس کل خطیئة است و از حب دنیا کثیر معصیت کبیره سر زده می گردد چون قتل و ظلم و دزدی
و نهب و غیرهم میشود ثالثاً رویة الغیر که منشای شرک و نفاق و ریاست و دار مدار این امور
عامه ثلاثه بر امور ثلاثه دیگر است اولاً جرائم بین الله و بین العبد چنانچه با زن شوهر دار زنا
کردن و لواطت و غیبت و بهتان و غیره که با این جرائم حق الله و حق الناس است که با این
جرائم بدون عفو صاحب حق خالی توبه کافی مغفرت نیست ثانیاً معصیت فیما بینی و بین احکام
الله است یعنی ترک صوم و صلوة و حج و زکوة که بدون قضای مافات صرف توبه کافی
نجات نیست ثالثاً بینه و بین عباد الله چنانچه ملازم و نوکر و چاکر و غلام و کنیز را بی فائده
تکلیف دادن و در واداری مشقت نامناسب آنان شدن است بلا عفوی ذی حق مجرد توبه
کافی وارهان شدن نیست و ذریعه همین امور ثلاثه وقوع اکثر موبقات کبیره و اکبر الکبائر
می شود و حاصل اصول جرائم همین جرائم عامه است علمای محققین و مفسرین اهل دیانت در
تعریف و تقسیم کبائر تحقیق محققانه همین مثبت و مقرر فرموده اند یعنی جرائمیکه بپاداش
آن حدود و قصاص و عقوبات شرعی بدلیل قطعی مقرر گردیده و وعید شدید شرعی
قطعی بهت مرتکبین آن جرائم مفروض گردیده و از آن جرائم هتک حرمت الله تعالی و
آبروریزی شریعت الله و دین الله شده باشد و بارتکاب آن جرائم فاعل مستحق عذاب
الیم جحیم و مورد لعنت خلق و رب کریم بودن قطعی منقول است و خلائق آن جرائم و افعال
شنیعه میخوانند و آن جمله جرائم جرائم کبیره است و باعتبار درجات و احوال طبقات

معصیت و فاعل آن ہمہ معصیت کبیرہ و اکبر واکبر الکبائر مے شود چنانچہ زنا زن محصنہ و غیر محصنہ و زن ہمسایہ قرابتدار و قرابتدار ذی رحم محرم کردن ست کہ ہمین یک زنا باعتبار طبقات و درجات مختلف بمراتب خود ہا گردیدہ ہمچنان قتل وغیرہ جمیع کبائر مختلف الدرجات والعقوبات اند و اسو ء الکل و اعظم اکبر الکبائر شرک باللہ است جلی باشد یا خفی کہ ذکرش بالا رفت و تبصیح و تقسیم اعداد کبائر علما مختلف فیہ اند و بیان فرمودہ اند کہ کبائر ہفت یا ہفتاد یا ہفت صد بودہ باشد مرتکب کبائر ہرگاہ مبتلی بکبائر مے شود بدان حالت ایمان از دل او جدا گردیدہ چون سایہ بر سرش قائم میباشد و بعد مباشرت کبیرہ اگر فاعل توبہ نمود و مغفرت خواست باز نور ایمان بدل عود می کند ورنہ استمرار بکبائر آناً فاناً ساعت فساعت یکبارگی نور ایمان زائل از قلبش شود و دل سیاہ و تار میگردد و ظلمت کفر دلش را در گرفتہ بالکل سیاہ مے کند و فاعل کبیرہ بارتکاب معصیت دلیر و شیر بر افعال نامحمود خود مے شود رفتہ رفتہ بزوال ایمان خستہ و خراب ہر دو جہان می شود ہمہ را نخصوص قصہ شجر جاہ بابل مشہور السنہ است و معصیت بدست و پا و گوش و چشم وغیرہ جوارح نیز سر زد میشود و لباس صوفیہ بحصول دنیا پوشیدن و دعوی محبت صالحین نمودہ و افعال محمود شان نکردن و شکایت اغنیا کردہ از انان روپیہ و اشیا گرفتن و خود را کسبی نکردہ اوقات بسر ی از کسب دیگری ساختن جرائم کبیرہ است بالخصوص وعید قطعی موجود ست و جرم مستحلین جرائم جرائم کبیرہ است چون جرم ابلیس علیہ اللعان و جرم مستغفرین جرائم جرائم صغیرہ است چون لغزش آدم بود رفیع چند از تفاصیل جرائم کبیرہ منتجہ علمای دین زیرین مرقوم شدہ و رای آن بالکل جرم جرائم صغیرہ است و حدیث نفس و لمم نیز بصغائر محسوب اند مجتنب کبائر را صغائرش خدای کریم خود بخود برحمت خود عفو خواہد فرمود جرائمیکہ فاعل بلحاظ عبدیت کبیرہ میداند خدای کریم آن را صغیرہ میکند بخلاف آن خلاف آن می شود تفصیل مختصر انہ این ست عقوق الوالدین و قذف محصنات و قطع رحم و قتل نفس و ظلم صریح و غصب و غارتگری و دزدی و رشوت گرفتن و بلا وجہ خاص مال یتیم گرفتن و خوردن بدادن زکوۃ منع کردن و شہادت زور دادن و اخفای شہادت کردن و حیف بر وصیت کردن و حرام را حلال و حلال را حرام دانستن

و اصرار بر صغائر کردن و حرام خواری کردن و خمر و هر چه بران حکم خمر جاریست خوردن
و غیبت و بهتان و شرک بالله و فرار از جهاد کردن و باز آمدن از هجرت و سحر و استحلال
محرمات کعبه نمودن و ناامید از رحمت حق شدن و ناامون از مکر خداوندی گردیدن و زنا و لواطت
و خیانت و زن وکیل کردن و نماز قبل وقت و بعد وقت گذاردن و افترا بر پیغمبر صاحب نمودن
و ستم صحابه کردن و رشوت گرفتن و فیما بین زن و مرد جنگ انداختن و ترک امر معروف کردن
و قرآن حفظ نموده فراموش ساختن و زن خود را بمرد دیگری داده روپیه کرایه گرفتن و
ظهار با زوجه خود کردن و اهانت عالم و حافظ قرآن نمودن و پدر و مادر دیگری را دشنام داده
مادر و پدر خود را دشنام دهانیدن و باقی بیان کبائر کلیة مرقوم شد و لما فی روح البیان
جملة الکبائر مندرجة فی ثلاثة اشیاء احدها اتباع الهوی والهوی میلان النفس الی ما یستلذه
من الشهوات الی قوله ثانیها حب الدنیا فانه مظنة کثیر من الکبائر الی قوله وقال عم
حب الدنیا راس کل خطیئة وعنه صلعم اتانی جبرئیل وقال ان الله تعالی قال وعزتی و
جلالی لیس من الکبائر کبیرة هی اعظم عندی من حب الدنیا ؎ عاقلان میل بسوی
نکنند ای دنیا * هم امید کرم و لطف تو جاهل دارد * هر که خواهد نکند از تو مرادی حاصل *
حاصل آن ست که اندیشهٔ باطل دارد * الی قوله ثالثها رؤیة الغیر فانه منشاء الشرک والنفاق
والریاء وامثاله ؎ گرچه زندان ست بر صاحبدلان * هر کجا بوی ز وصل یار نیست *
هیچ زندان عاشق محتاج را * تنگ تر از صحبت اغیار نیست * عاشق که ز هجر دوست
دادی خواهد * یا بر در وصلش استنادی خواهد * ناکس تر ازو کس نبود در عالم * کز دوست
بجز دوست مرادی دارد * وایضا فیه واعلم ان الذنوب علی ثلاثة اوجه الاول فیما بین العبد
وبین الله تعالی کالزنا واللواطة والغیبة والبهتان الی قوله والثانی ذنب فیما بینه وبین اعمال العبد
وهو ان یترک الصلوة والصوم والزکوة والحج فان التوبة لا یکفیه ما لم یقض الصلوة
وغیرها الی قوله والثالث فیما بینه وبین عباد الله وهو ان یغصب اموالهم ویضربهم او
یشتمهم او یقتلهم فان التوبة لا یکفیه الا ان یرضی عنه خصمه آه ولما فی الکفایة شرح الهدایة
اختلفوا فی تفسیر الکبیرة قال بعضهم هی السبع التی ذکره رسول عم فی الحدیث المعروف وهو

الاشراک باللہ والفرار من الزحف وعقوق الوالدین وقتل النفس بغیر حق ونہب المؤمن والزنا
وشرب الخمر الی قولہ ما کانت شنیعا بین المسلمین وفیہ ہتک حرمۃ اللہ تعالی والدین فہو من
جملۃ الکبائر وکما فی فتح القدیر شرح الہدایۃ وفی البخاری عنہ علیہ السلام اجتنبوا السبع الموبقات الحدیث
وکما فی فتاوی شامیہ والاصح انہا کل ما کان شنیعا بین المسلمین وفیہ ہتک حرمۃ الدین
کما بسط القہستانی وکما فی البیضاوی الشریف اختلف فی الکبائر والاقرب ان الکبیرۃ کل
ذنب رتب الشارع علیہ الحد او صرح بالوعید فیہ وقیل ما علم حرمتہ بقاطع وعن النبی صلعم
انہا سبع الاشراک باللہ وقتل النفس التی حرم اللہ تعالی الی قولہ صغیر الذنوب وکبیرہا
بالاضافۃ الی ما فوقہا وتحتہا فاکبر الکبائر الشرک واصغر الصغائر حدیث النفس الی قولہ و
لعل ہذا مما یتفاوت باعتبار الاشخاص والاحوال آہ وکما فی الکبیر ان الذنوب کلہا کبیرۃ
من حیث انہا ذنوب ولکن بعضہا اکبر من بعض وکما فی تاویلات النجمیۃ والسیآت علی وجوہ
کاکل الحرام وشرب الخمر والغیبۃ ونحوہا لکن اسوء الکل الشرک باللہ ولذلک لا یغفر وہو جلی
وخفی حفظنا اللہ منہا آہ وکما فی مفاتیح الغیب وذکر عن ابن عباس انہا سبعۃ ثم قال ہی الی
السبعین اقرب وفی روایۃ اخری الی السبعمایۃ اقرب آہ فکذا فی البغوی وکما فی الاتحاف الترغیب
کقولہ علیہ السلام من اکبر الکبائر ان یسب الرجل والدیہ الی قولہ فیسب اباہ فیسب اباہ ویسب امہ فیسب امہ
وکما فی مشکوۃ المصابیح عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلعم اذا زنی العبد خرج منہ
الایمان فکان فوق راسہ کالظلۃ فاذا خرج من ذلک العمل رجع الیہ الایمان رواہ الترمذی
وابوداؤد وکما فی المرقات خرج منہ الایمان ای نورہ وکمالہ واعظم شعبۃ وہو الحیاء من
اللہ تعالی آہ وایضا فیہ لا یزنی الزانی الخ ہذا واشباہہ لنفی الکمال ای لا یکون کاملا فی
الایمان حال کونہ زانیا آہ وایضا فیہ ومعنی کتب انہ ذنب فیہ الشہوۃ والمیل الی النساء
وخلق فیہ العین والاذنین والقلب والفرج ہی التی تجد لذۃ الزنا وعن ابی ہریرۃ
قال قال رسول اللہ صلعم ان اللہ کتب علی ابن آدم حظہ من الزنا ادرک ذلک
لا محالۃ فزنا العین النظر وزنا اللسان المنطق والنفس یتمنی تشتہی والفرج یصدق ذلک
او یکذبہ متفق علیہ وکما فی تاویلات النجمیۃ اربعۃ من الکبائر لبس الصوف لطلب الدنیا

وادعاء محبة الصالحین وترک فعلهم وذم الاغنیاء والاخذ منهم لا یری الکسب ویاکل من کسب الناس وکما فی اللمعات البرقیات فان الاصرار علی الصغائر یفضی الی مباشرة الکبائر والاستمرار علیها الی الکفر فان من توغل فی المعاصی والذنوب واستمر علیها لا جرم تتراکم ظلمات المعاصی علی قلبه حالا فحالا فیضعف نور الایمان فی قلبه ولم یزل الامر کذلک الی ان یبطل نور الایمان ویحصل ظلمة الکفر نعوذ بالله من ذلک آه وکما فی البغوی قیل الکبائر ذنوب المستحلین مثل ذنب ابلیس والصغائر ذنوب المستغفرین مثل ذنب آدم علیه السلام وایضا فیه ولم یجعلوا اللمم من الکبائر والفواحش لقوله قال الحسین بن الفضل النظرة من غیر تعمد فهو مغفور فان عاد النظر فلیس بلمم وهو ذنب وکما فی تفسیر کبیر اللمم الصغیر من الذنب من الم اذا نزل نزولا من غیر لبث طویل وکما فی تفسیر ابی سعود ای الا ما قل وصغر فانه مغفور ممن یجتنب الکبائر وکما فی روح البیان لان المراد باللمم الصغائر وهی لا تدخل فی الکبائر وکما فی احیاء العلوم کلما استعظمه العبد من نفسه صغیر عند الله تعالی کلما استصغره کبیر عند الله آه ست تا بکی در تفرقه سوزی چو شمع ۞ غرقه شو در لجه سوریای جمع ۞ ای در دل تو هزار مشکل زهمه ۞ مشکل شود آسوده تر اول زهمه ۞ چون تفرقه دل است حاصل زهمه دل را بیکی سپار و بگسل زهمه ۞

وصل بیان نیکی اعنی برّ

نیکی که آن را شرعاً برّ گویند لغةً برّ بالکسر بمعنی فرمان برداری و احسان ونیکوئی کردن ست و شرعاً جمیع اعمال خیر و طاعت که سبب وصول جنت بود و روز میثاق وعده که رب کریم انسان نموده بوده ایفای آن وعده کرده صادق القول باشد واعمالیکه ازان سبب تقرب حضرت حق تعالی بوده باشد وایمان توحیدی که ازان از جمیع شائبه شرک وارهان شدن تواند وعلمیکه ازان صفای قلب وتزکیه نفس ناطقه گردد ودل را منور سازد وآن جمله اعمال محموده برّ ست وبرّ الوالدین نیز بان داخل ست که بیان هر هر اعمال مبرور و فتوی مرقوم ست فلینظر فیه و در ینمقام موجز بالاجمال این ست

اولاً جمله عبادت دینی فرضاً و نفلاً که ازان مقصود تقرب حضرت او تعالی ست ثانیاً پیوسته
بحضرت رب بی نیاز استغفار از معصیت و عرض احوال بی کسی خود کردن ست لقوله اجیب
دعوة الداع اذا دعان که دعوت موجب کشایش قلب و سبب بخشایش حضرت رب کریم ست
ثالثاً تلاوت قرآن و سماعت وعظ و نصیحت چهارم صله رحم و بر الوالدین ست چه والدین
هنگام ناشسته روی اولاد با آن ضعف و ناتوانی صغائر از مهد مشیمه بر مهد آغوش بفضل
و مرحمت پالیده و پرورش نموده به نشو و نما آورده بر نمط آن حین کبر سنی ابا و وقت عدم تعب
و توانائی ابا خدمت و پرورش ابا نمودن واجب ست ابا باین امید پرورش می کند که اولاد شان
دیروزی و شادزی باشند و اولاد خدمت ابا باین بر حق می کند که ابای رنجور فرش مجبوری
شان با سرعت از منه دار فانی را خیرباد گفته بعالم جاودانی منزل گزین شوند و اینان از صدمه
بار تکلیف ابا دار هان شوند و حق مادر زاید از همگنان ست چه مادر از هنگام استقرار رحمی اولاد
با نشو نمای صدر شهودی بار حمت و محنت زادن و صدمه بارکشی آغوش و رضاعت زمانی
دراز مادر بر خود گوارا نموده ازان حق مادر زاید ست و بهر پنجگانه جهت آنان دعای خیر کردن
و بهر جمعه زیارت قبور ابا و الدین یا احدهما نمودن افضل و انسب ست و بر ابوین همچنان باید بود که چون
بنده گناهگار بر آقای پر غصه ترش روی و ترش خوی میباشد و از قذورات شان اعنی
بول و براز و غیره شان نفرت نباید ساخت چون ابا بیشتر از اولاد این صدمه بکشیده
و نفرت نساخته اند و نیکوئی با ابا نمودن افضل از صوم و صلوٰة و حج و زکوٰة ست و آبا را
بنام زد شان خواندن ظلم صریح و بی ادبی محض ست و رضامندی و خشنودی شان عین رضامندی
و خوشنودی خداوند کریم ست بعد ابوین رتبه برادر کبیر ست بر برادر صغیر چون ابوین باید بود پنجم جهاد
و اصغر ست که ازان قتل نفس اماره و اعلای کلمة الله و اعلام الله ست ششم صبر بر مصائب دنیا هر قسم مصائب
چون مرض و غیره چنانچه ایوب علیه السلام نموده بودند و قصهٔ شان مشهور السنه ست هفتم جمله افعال
خود را خطا و سهو دانسته راضی برضیات باری تعالی باید شد کما فی البغوی قال ابن عباس

اللطیف وقال الضحی اک الصادق فیما وعد و ایضا فیه البر کل عمل خیر یفضی صاحبه الی الجنة

کما فی روح البیان وهو کل فعل یفضی لصاحبه الی الجنة وکما فی کبیر اسم جامع للطاعة

والاعمال الخیر المقربۃ الی اللہ تعالی ومن ہذا بر الوالدین ولمافی تفسیر ابی سعود البراسم
جامع لمراضی الخصال ای بر من امن باللہ وحدہ ایمانا بریا من شائبۃ الاشراک ولما
فی تفسیر محی الدین ابن عربی الذی ہو الفعل الجمیل الموجب لصفات القلب وزکوٰۃ النفس
الزائد منہا بالنور ولمافی روح البیان والاحسان الی الوالدین معاشرتہما بالمعروف وہو
التواضع لہما والامتثال الی امرہما الی قولہ والدعاء بالمغفرۃ بعد مماتہما آہ ولمافی تاویلات
النجمیۃ ولکن ینبغی ان یحسن الیہما بعد خروجہ من عہدۃ عبودیۃ ربہ اذ ہو موجد وجودہ ووجود
والدیہ فی الحقیقۃ ولمافی روح البیان واعلم ان اہم الواجبات بعد التوحید بر الوالدین
الی قولہ ثم قال عم طوبی لمن بر بوالدیہ وایضا فیہ فی الحدیث بر الوالدین افضل من الصلوٰۃ
والصوم والحج والعمرۃ والجہاد فی سبیل اللہ وایضا فیہ قال ابن العباس رض کن مع الوالدین
کالعبد المذنب الذلیل الضعیف للسید الفظ الغلیظ ای فی التواضع والتملق وایضا فیہ
فی الحدیث من زار قبر ابویہ او احدہما فی کل جمعۃ کان بارا ولمافی البغوی عن ابی الدرداء
قال قال رسول اللہ صلعم الوالد وسط ابواب الجنۃ الی قولہ عن النبی صلعم قال رضی اللہ
تعالی فی رضی الوالدین ولمافی مفاتیح الغیب معناہ انہما یبلغان الی حالۃ الضعف والعجز
فیصیران عندک آخر العمر کما کنت عندہما فی اول العمر الی قولہ لا تتقذرہما کما انہما لم یتقذراک
حین کنت تخرا وتبول ولمافی تفسیر ابی سعود ولا یدعوہما باسمائہما فانہ من الجفاء وسوء الادب
الی قولہ عن النبی صلعم رضی اللہ فی رضی الوالدین وسخطہ فی سخطہما آہ ولمافی فتاوی العالمگیری
ویکرہ ان یدعو الرجل اباہ والمرأۃ زوجہا باسمہما کذا فی السراجیہ ولمافی روح البیان فی
الحدیث حق کبیر الاخوۃ علی صغیرہم کحق الوالدین علی ولدہما ولمافی احیاء العلوم قال عم حق کبیر الاخوۃ علی
صغیرہم کحق الوالد علی ولدہ آہ ولمافی در المختار ویکرہ ان یدعو الرجل اباہ وان تدعو المرأۃ زوجہا
باسمہ آہ للمولوی آنکہ تنت پارہ از جان اوست ✤ قطرۂ از چشمۂ حیوان اوست ✤
آب از دو دیدہ نہال برت ✤ شیر ز خوردہ لبان ترت ✤ چو دلشیریت قوت بود ✤ خوش
خوزانی چہ مروت بود ✤ جنت کہ سرای مادران ست ✤ زیر قدمات مادران ست ✤

پرتو ہشتم - بیان توبہ

از آیات کثیرہ قرآن مجید و احادیث صحیحہ معتبرہ نبینا صلعم وجوب و ثبوت توبہ بثبوت پیوستہ
و ازان براہین ساطعہ و حجج قاطعہ بتشبیر کنندہ توبہ ثابت و باحسن وجوہ متحقق کما قال تعالی
توبوا الی اللہ جمیعا ایہا المؤمنون لعلکم تفلحون و قولہ تعالی ان اللہ یحب التوابین و یحب
المتطہرین و قولہ تعالی انما التوبۃ علی اللہ للذین یعملون السوء بجہالۃ ثم یتوبون من قریب
فاولئک یتوب اللہ علیہم و کان اللہ علیما حکیما و قولہ تعالی فانہ کان للاوابین غفورا
و قولہ تعالی من تاب و عمل صالحا فانہ یتوب الی اللہ متابا و قولہ تعالی یا ایہا الذین
امنوا توبوا الی اللہ توبۃ نصوحا حدیث نبوی عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلعم یا ایہا الناس
توبوا الی اللہ فانی اتوب الیہ فی الیوم مائۃ مرۃ و عن انس قال قال رسول اللہ صلعم اللہ
اشد فرحا بتوبۃ عبدہ حین تاب الیہ من احدکم آہ و عن علی رض قال قال رسول اللہ صلعم
ان اللہ یحب العبد التواب و سنن بخاری شریف عن انس رض قال قال رسول اللہ صلعم
اللہ افرح بتوبۃ عبدہ الحدیث شعر توبہ چون باشد پشیمان آمدن + بر در حق تو مسلمان آمدن
خدمتے از سر گرفتن با نیاز + با حقیقت روی کردن از مجاز +

وصل بیان ضرورت توبہ

بلحاظ مضامین فیض آگین آن نصوص ظاہرہ و دلائل باہرہ بر جملہ عام و خاص مومنین
صلحا و فساق توبہ واجب دینی فرض لازم یقینی ست جز انبیا علیہم فرداً من افراد البشر
و احد من الناس معصوم و مامون از جرائم صغائر و کبائر نیستند و ان الانبیا لفی امان
عن العصیان عمدا او الغزل ازان ضرورت وقتے و لازم حالی ہر فرد بشر توبہ و استغفار ست
حالانکہ نبینا صلعم افخر الانبیاء و اشرف المرسلین اند و بسہ بارہ شق صدر بشرف عصمت و عفت
و صنعے و خلقے مشرف شدہ اند باین شوکت و صولت سرور کائنات صلعم صد بار روزانہ توبہ و
استغفار بذات شریف خود می کردند دیگر کرا میرسد کہ سر از توبہ بادارد نظر بران عموماً فرض
بر ہمگان بنی آدم ست و توبہ سبب مغفرت و رہائی از معصیت صغائر و کبائر عوام مومنین
ست و باعث جلای نور ایمان صلحای و ذریعہ ترقی مدارج قرب و شہود حضرت حق جلشانہ
خواص و خاص الخاص مومنین بودہ است دل و زبان کاذہ مشترک از توبہ شرعی ملیہ د

ے گردد خصوصاً کافر و مشرک را جز در توبه و استغفار جای نیست و ماوای نه توبه چون صابون
که چرک وجود ظاهر را پاک و صاف می کند همچنان او شاخ باطن و گرد و غبار معصیت زدای
قلبی را توبه شرعی غسال و مطهر ست و از معصیت قلوب مومنین غبار آلوده و سیاه میگردد
توبه و گریه چشم تر آن آلایش قلبی را شست و شو میکند و معصیت بد حجابی ست فیما بین عبد
و معبود حقیقی از بساط قرب ایزدی دور می اندازد توبه شرعی بقطع آن حجاب السو بحجاب رحمت
حق در جوار فضل رب واصل می کند و باتیان معصیت نقطه سیاه بر قلب می افتد آهسته آهسته
ببالیدگی آن نقطه قلب تیره و تار میشود که ذکر آن بالا گذشت و دران هنگام جز باتش روغن
توبه سودمند دفع آن بهق اسود نیست و بلا توبه آن سیاهی سفید نمی شود علمای دین میفرمایند
که تا بنده زیر سایه فضل ایزدانی و منظور نظر کرم ربانی ست تا آن زمان ازان عبد مومن
عصیان و معصیت سرزد نمی شود چون بنده از بندگی دور افتاد مورد ملامت خلق و خالق
شد و مصدر عصیان و معصیت گشت نسبت توبه بهر دو سو یعنی خلق و خالق میگردد چون
توبه منسوب سوی خالق میشود یعنی توبه آن وقت آن می شود که الله رب العالمین از
عقوبت و پاداش جرائم بنده باز آمده بسوی مغفرت بندهٔ خویش رجوع گردیده و بنده را
ببخشایش نامتناهی مشرف و معزز فرموده توبه عبد خویش به پایهٔ قبول در گزیده و چون
نسبت توبه بسوی خلق می شود آنوقت مقصود میشود که آینده از معصیات و سرکشی حق
باز گردیده بسوی طاعت و بندگی حق مائل و متوجه گردیده ست توبه عجب نوش دارو ست
که بسبب صحت تامه قوت کامله بنی آدم گردیده و همین توبه است که از مخلوقات شتی دیگر
کونین بنی آدم معزز و مفتخر شد آدم صفی الله قبل ارتکاب معصیت واقعه حال شان
بخدمت خلافت حق لقوله تعالی إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً مقرر شده بودند معصیت
شان موجب عزل خدمت شان نگردیده بلکه توبه سبب عنایت خلعت و تمغه اجتبای
شان واقع شده وسیلهٔ مزید احتشام و احترام شان گردیده لقوله تعالی ثم اجتباه ربه فتاب علیه وهدی
عبد عاصی تائب محبوب و عزیز خاص حضرت حق تعالی جل شانه ست که از فحوای آیات
مافوق الذکر ثابت و متحقق بوده است کسانیکه بنام مغروری خود با خیال عدم ضرورت

توبه خود ها می کند آن خیال فاسد شان ست بران کسان ناپخته دماغ خام مغز بر آن و هر لحظه
توبه ضروری ست خداوند کریم عموماً همگان مومنین را بلا قید و تخصیص حکم تعمیل توبه فرموده
تا عاصی به نیکوکار مخجل و رسوا و نیکوکار بر گناهگار مفتخر و نازان نشوند این همه عنایت پرده پوشی
و بنده نوازی منعم بنده پرور حقیقی لاثانی ماست که شکرش بعید از طوق بشریست کس نتواند که بجا آورد

وصل بیان آنکه قتل نفس درین امت توبه مقرر شد

بادیان انبیای سلف قتل نفس ظاهر توبه معصیت و جنایت امت شان بود بدان واقعات
طویله به بنی اسرائیل واقع شد تعظیماً و تکریماً و تشریفاً لنبینا صلعم و تفخیماً لشانه عم ان قتل ظاهر
باین امت مرحومه شان موقوف گردیده بعوض ان قتل نفس اماره باطن حکم نافذ شده قتل
نفس ظاهر شان کاریست که دفعةً واحدةً بیک چشم زدن تمام می شود که صدمه اش بعدش
حالش گفتن نمی تواند بخلاف قتل نفس باطن که هر آن و هر لحظه قتل آن قتیل صورت می بندد
و ازان مهلکه بپای رفتن و بجای گفتن ست مقتول ظاهر بحساب مردگانست و مقتول باطن
زنده ابدیست که موتش را موت حسی در رسیده ه به بین تفاوت راه از کجاست تا بکجا
من مات فاستراح بمیت * انما المیت میت الاحیاء * و عذاب معنوی باطن اشد عذابست
از عذاب صوری ظاهر لاکلام فیه و حاصل وصول توبه گریه و زاری شبها ست و آن آه
و زاری و ناله فریاد شب غسال رجس و ناپاکی قلبی ست نصیب جمیع مومنین آن ناله و
فریاد خداوند کریم کناد چون بخار بوی شور از معده برمیخیزد اکثر گنده دهنی بمردم ازان لاحق
می شود بر طبق آن چون غبار معصیت و عصیان ته نشین قلوب مومنین می گردد بتخیر آن
قلب ناملائم عاصی گنده دهن می شود علمای آن گنده دهنی را حیض الرجال می خوانند
مناجات این دهن ناپاک قبول حضرت حق نمی شود و ازاله آن بوی دهن جز مسواک
توبه و استغفار داروی دیگر سودمند نیست و باستعمال این مسواک چون تطهیر دهن
گردیده لامحاله مناجاتش بحضرت حق تعالی قبول شدن امید ست و لما فی احیاء العلوم
الی وجوب التوبة ظاهر بالاخبار و الآیات هو و یتضح بنور البصیرة عنده من انفتحت بصیرته
و شرح الله بنور الایمان صدره و لما فی منهاج العابدین فان سموم الذنوب یورث الحرمان

ويعقب الخذلان وانه عند الذنوب يمنع عن المشي الى طاعة الله عزوجل الى قوله وكيف يتقرب
للمناجات من هو متخلط بالاقذار والنجاسات فقى الخبر عن الصادق المصدوق رسول الله صلى الله عليه وسلم انه
قال اذا كذب العبد تنحى الملكان عن نتن ما يخرج من فيه فكيف يصلح هذا اللسان لذكر الله عزوجل
الى قوله اذا لم تقوموا على قيام الليل وصيام النهار آه وكما في انسان كامل فاما التوبة فلانه متى
عاد الى الذنب لم يكن مراقبا ولا ناظرا الى نظر الحق اليه لان من يرى ان الله يراه لا تطاوعه
قواه ولا قلبه على المعصية وكما في الكبير والتوبة لفظة يشترك فيها الرب فاذا وصف لها العبد
فالمعنى رجع الى ربه وكما في اللمعات وقد يستند التوبة الى الله تعالى ويقال تاب الله ووفقه
التوبة او رجع عليه بفضله وقبوله او رجع من التشديد الى التخفيف وكما في البيضاوي اصل
التوبة الرجوع فاذا وصف بها العبد كان رجوع عن المعصية واذا وصف بها البارى تعالى
اريد به الرجوع عن العقوبة الى المغفرة هكذا في تفسير ابي سعود وكما في البغوي وقيل التوبة
ترك المعاصي نية وفعلا والاقبال على الطاعة نية وفعلا قال سهيل بن عبد الله التوبة الانتقال
من المذمومة وكما في الكبير ان السيئة تمحى بالتوبة وتكتب الحسنة مع التوبة وكما في فتوحات
ان الله يقول وتوبوا الى الله جميعا ايها المومنون لعلكم تفلحون اوصى المومنين جميعا بالتوبة
فامر بالتوبة عباده وكما في المدارك العبد لا يخلو عن سهو وتقصير في اوامره ونواهيه
وان اجتهد فلذا اوصى المومنين جميعا بالتوبة الى قوله وقيل احوج الناس الى التوبة
من توهم انه ليس له حاجة في التوبة وكما في قسطلاني والتوبة اهم قواعد الاسلام
وهي مقامات سالكي الآخرة بها سعادة الابد وكما في روح البيان ذلك النهي عن
اكل الشجرة عصيانا ونسب النسيان ثم توبته بسبب العصيان محبة بسبب التوبة ثم
طهارته بسبب المحبة وايضا فيه والتوبة بمنزلة الصابون فكما ان الصابون يزيل الاوساخ
الظاهر فكذا التوبة تزيل الاوساخ الباطنة والعبد اذا رجع عن السيئة واصلح الله شانه
واعاد عليه نعمة الفانية وايضا فيه التوبة اثمر منها ثمرة الهداية وهي المعرفة كما قال ثم
اجتباه ربه فتاب عليه وهدى وكما في تفسير امام قشيري التوبة بقتل النفوس غير منسوخة
في هذه الامة الا ان بني اسرائيل كان لهم قتل انفسهم جهرا وهذه الامة توبتهم بقتل انفسهم

فی انفسهم سلاول قدم ہو القصد الی الله والخروج من النفس لله قال ولقد توہم الناس ان توبة بنی اسرائیل کانت اشق ولیس کما توہموا فان ذلک مرة واحدة واہل الخصوص من ہذه الامة قتل انفسهم فی کل لحظة کما قیل

قوت ازوی خواہم وتوفیق لاف + تابسوزن برکنم این کوه قاف + سہل شیری دانکه صفها بشکند + شیر آنست آنکه خودرا بشکند + زاہد غرور داشت سلامت نبرد راه + رندان زره نیاز بدار السلام رفت + مرکب توبه عجائب مرکبست + برفلک تازد بیک لحظه زپست + چون برارند از پشیمانی انین + عرش لرزد ازانین المذنبین + ای خنک چشمی که در گریان اوست + ای ہمایون دل که او بریان اوست + آخر ہر گریه آخر خنده ایست + مرد آخر بین مبارک بنده ایست + چو رسوا بکردی بچندین خطا + درین عالم پیش شاه وگدا + دران عالم ہم بر خاص وعام + بیامرز ورسوا مکن والسلام

وصل بیان تصریح توبه واستغفار وانابه

بازاله خسائس حیوانی شهوانی وبدفع رزائل نفسانی مترجی مغفرت ورحمت ربانی شدن را توبه واستغفار وانابت وادبیت می نامند توبه لغةً بمعنے از گناہان وکردار سوء باز آمد نست اعنے عبد مؤمن که بجہالت نفسانی واغوای شیطانی بجرائم صغائر وکبائرش پیش ازین مبتلا شده بخوف وعذاب ربانی وبجذبه محبت رحمانی ازان معصیات سر باززدن را شرعًا توبه میگویند وتوبه مشروط بچند شرائطست یکے ذکروبار از مذموماتِ شرعی سرکشیده متوجه بسوی محبت محمودات شرعے شدن وتعذرات قصورات خویش بر حضرت جلشانه در پیش نمودن حقیقت توبه ہست عذر تقصیرات بر ئله گوست اولاً منکر از جرائم شدن باشد ثانیًا بر بنای سبب خاص وجه تقصیرات خود کردن باشد ثالثًا معترف بقصورات خود گردیده واجتناب از منہیات نموده امیدوار عفو ومغفرت حضرت حق تعالیٰ شود وشیطان درونی وبرونی را بدل خود جائی ندہد وبتحقیق ہمین شق ثالث توبه واستغفار بوده ہست وبلا ریا وسمعت عبادت وبندگی وعمل صالح نمودن سبب قبول توبه ہست وبدون عمل نیکو مجرد توبه کافی نجات وسبب مخلصی از جرائم نیست واستغفار لغةً بمعنے ستر وپرده ہست وشرعًا عفو جرائم خود از حق تعالیٰ درخواستن ہست باجماع علما بنده از ہویت وانانیت ذاتی خویش گریزانی

تا تائب نمودہ و روی از خلق گردانیدہ بحق رو آوردن استغفار ست و استغفار توبہ نیست
بمعنے بگوید کہ توبہ کردم و از حق مجرد عفو جرائم خود خواستن استغفار ست انابت از توب لغۃً
نفس امارہ توجہ بحق نمودن باشد قاطبۃً بترک دنیا و مافیہا بتہذیب و اصلاح نفس ناطقہ پیوستہ با
بالسوء جہاد اکبر نمودن شرعاً انابت ست و انابت صفات قلبی ست کہ جز قوم مطیع و منقاد
حق و اہل اسلام قوم دیگر با انابت داخل نیستند و مقام انابت مقام خواص امت ست و
در ضمن توبہ کافر و مشرک و منافق و مؤمن جملہ داخل اند توبہ عام ست و انابت خاص و
جز توبہ کفار را مفری دیگر نیست اوبیت لغۃً بمعنے زود نمود ست و با اندا ختن ستر باشد
و شرعاً انانیکہ روزانہ صد بار گناہ می کند و توبہ پس پس آن می سازند آن توبہ را اوبیت
مے خوانند و آن تائب را اواب گویند خدای غفار الذنوب جرائم آن گناہگاران اواب عفو و
مغفرت فرمودن وعدہ فرمودن ست لقولہ تعالیٰ کَانَ لِلْاَوَّابِیْنَ غَفُوْرًا توبہ سہ درد ارد
ابتدا و انتہا و اوسط ابتدای را توبہ و اوسط را اوبیہ و انتہا را انابت علما می فرمایند و لما
فی روح البیان التوب مصدر کتوبۃ ترک الذنب علی احد الوجوہ وہو ابلغ وجوہ الاعتذار
فان الاعتذار علی ثلاثۃ اوجہ اما ان یقول المعتذر لم افعل او یقول فعلت لاجل کذا
او فعلت و اساءت و قد فعلت و لا رابع لذلک ہو الثالث ہو التوبۃ ہی الرجوع
عما کان مذموما فی الشرع الی ما ہو محمود فی الدین و ایضا فیہ مجرد التوبۃ لا یحصل النجاۃ
فلا بد من الثبات علیہا و تخلص العمل من شوب الریاء و السمعۃ و تصفیۃ القلب عن
الہواء و البدع و لما فی اللمعات و الاستغفار طلب المغفرۃ و الستر و لما فی انسان الکامل و اما
الانابۃ فاشتراطہا فی مقام الاحسان لانہ ما لم یرجع عن النقائص ہیبۃ من اللہ تعالیٰ و
و ینیب الی اللہ تعالیٰ لم تصح لہ المراقبۃ و لما فی البغوی قال سعید بن المسیب الاواب
الذی یذنب ثم یتوب ثم یذنب ثم یتوب قال سعید الاواب الراجع الی الخیر و لما فی فتوحات
قال ابو علی الدقاق التوبۃ علی ثلاثۃ اقسام لان لہا بدایۃ و اوسط و نہایۃ فبدؤہا یسمے
توبۃ و وسطہا یسمی انابۃ و ثالثہا یسمی اوبۃ فالتوبۃ للمخالف و الانابۃ للمطیع و الاوبۃ للراعی
للامر الالٰہی اہ و کما فی روح البیان اعلم ان الاستغفار فرار العبد من الخلق الی الخالق

ومن الانابة والهوية الذاتية وذلک عند صدق الطلب ولما فی اللائحات البرقيات
والاستغفار عبارة طلب المغفرة بعد روية قبح المعصية والاعراض فالتوبة مقدمة علی
الاستغفار والاستغفار لایکون توبة بالاجماع مالم یقل معه تبت ولما فی الکبیر ولفظ الاواب
علے وزن فعال وهو یفید المداومة والکثرة *

وصل بیان اقسام توبہ باعتبار شخصیت

توبہ باعتبار شخصیت اشخاص بر اقسام متنوعہ گردیدہ چنانچہ توبہ عامی کہ ذکرش بالا گذشت
وتوبہ علماء قاطبتا بسوی حق رجوع شدن ودل از کل کائنات برداشتن باشد فنا فی اللہ
وبقاء باللہ گردیدہ باعادہ مقام صحو استغفار از ان صحو نمودن توبہ عرفا ست واز زلات
غفلت ذکر حق توبہ نمودن توبہ خواص مومنین ست واز رویت اعمال حسنات خود
توبہ کردن توبہ اکابر دین وخاص الخاص مومنین ست واز افعال ناشایستہ توبہ ساختن
توبہ ظاہر وتوبہ از غفلت ذکر قلبی الٰہی توبہ باطن ست بقطع علائق دنیوی باندک کفایتی
صبر کردن وسوال ناکردہ توبہ نفس ست وبر آثار صنعت ایزد جلشانہ فکر نمودن توبہ عقل
واز انوار معارف الٰہی تنویر وجلای روح ساختن توبہ روح ست واز دین ودنیا سر
برکشیدن وشاغل بشغل دگر خود بودن توبہ سر ست بدون عمل صالح توبہ لسانی ساختن با خدای
خویش سخریہ واستہزا کردن ست مقدمات توبہ سہ چیز ست اولا قبح لغتیہ معصیت را
یاد کردن ست ثانیا عذاب مولم ونار موصدہ خداوند کریم کہ سخت ترین عذاب ست
آن مہلکہ ہولناک را ترسان ترسان یاد کردن ثالثا ضعف ونا توانی وبیچارگی جسد
خویشتن یاد کردن مناسب ست چہ اینجا کہ لحم وشحم چہ ملینہ تابش وتمازت آفتاب
را گوارا نمی کند واز گزیدگی موری بیقرار مے گردد بعنا نے قیامت باقسام قسم عذاب
مولم وشدت اتم افتادن خواہد شد لحاظ بران واقعات خوفناک ہر فرد بشر را توبہ نمودن
ضرورت خواہد گشت عنایت وفضل ایزد توانا را پایانی نیست کہ از توبہ صبح گناہان
ہمہ شب واز توبہ شام گناہان ہمہ روز را خداوند کریم فضلا وکرما عفو می فرماید
وہر دو ید کرم خود مبسوط وواکردہ داشتہ است کہ گناہگاران بدرش درایند وتوبہ کنند

او تعالی مغفرت فرماید وهر تائب را ضروریست که بر کردار سوء خود نادم و بحضرت حق تعالی جلشانه گریه وزاری نموده اظهار عبدیت خود قرار واقعی کند و نبینا صلعم را شفیع قبول توبه خود سازد و بران سرور کائنات مفخر موجودات پیوسته درود خوانده باشد امید قوی هست که آن توبه بدرجه اجابت مقرون گردد نبینا صلعم شفیع کل انبیاء و اولیای یوم الجزاند لاریب فیه جمیع مومنین و تائبین را خداوند کریم توفیق رفیق توبه عنایت کند و توبه قبول فرماید و بنده سر بصدق اعتقاد قلبی توبه کند که بدون اتمام این همه مراتب توبه درست نمی شود و ادای قضای صلوة وقتی از شرط اعظم قبول توبه هست که بدون ادای قضا توبه هیچکاره است اگر تعیین قضای صلوة وقتی ننموده باشد تا باید که روز جمعه مابین عصر و ظهر دوازده رکعت نماز خوانده باشد بهر هر رکعت سوره فاتحه و آیة الکرسی و قل هو الله احد و معوذتین یک یک بار خوانده باشند تا رجای واثق از حضرت حق تعالی آنست که ببرکت همین صلوة قائمقامی مافات از گرفت مافات دست بردار شده قلم عقو بان جریده فائته درکشد توبه و استغفار شباب وجوانی اولی که در جوش شباب لقوله عم الشباب شعبة من الجنون الحدیث داعیه مقتضیات شهوانی وجوشش هوای نفسانی غالب وجودی می باشد آنوقت انهماک آن دواعی وقتل نفس اماره وکف از معصیت جوانمردی ست و کار مردانگی ست و آن افعال افعال اختیاری نوعی ست بخلاف اوان پیری که طبعا مضطر بر کف معصیت ست از پیر فخر گران جانی چون دیگر هیچ کاری شدن نمی تواند ازان احتراز و اجتناب و تقوی با دبیری چندان سودمند نیست آهستگی و تاخیر جمیع امورات دینی و دنیوی لازم ست امابا نکاح نیت بالغه وادای صلوة وقتی و دفن میت و توبه بعد معصیت فی الفور بلاجواز توقف نمودن مشروع ست و توقف بآن خصوص اغوای شیطان ست چون از زمان موت احد من الناس را خبری و آگاهی نیست الغیب عند الله اگر بوقوع معصیت فی الفور توبه نگردد و فوت نموده تا بلا توبه فوت بار ربار ملامت و غرامت از دنیا رفت مشکل ورش و معصیت افتاد شرعیت و تعجیل باین همه امور مقتضای هوشیاری و عقلمندی و عین دینداریست و لما سنی

فتوحات مکی والعارفون رجعوا الیہ والعلماء باللہ رجعوا الیہ من رجوعہم الیہ واما العامۃ فانہا
رجعوا من المخالفۃ الحق عز وجل رجع عنہم من کتابۃ ان یجد لہم لرجعوا الیہ بحسب ما یقتضیہ
مقاماتہم الی قولہ قال اللہ تعالی ان اللہ یحب التوابین فہذا یحب منہ ما ہو الاول
ولما فی الکبیر ان الغین عبارۃ عن الشکر الذی کان یلحقہ فی طریق المحبۃ حتی تصیر فانیا
عن نفسہ بالکلیۃ فاذا عاد الی الصحو کان الاستغفار من ذلک الصحو الی قولہ فکان
نستعین بالرب تعالی فی دفع تلک الخواطر ولما فی منہاج العابدین للغزالی رح ان مقدمات
التوبۃ فثلث احدہا ذکر غایۃ قبح الذنوب والثانیۃ ذکر شدۃ عقوبۃ اللہ تعالی والم سخطہ
وغضبہ الذی لا طاقۃ لک بہ والثالثۃ ذکر ضعف قلۃ حیلتک فی ذلک فان من لا یحتمل
حر الشمس واللطمۃ شرطی وقرص نملۃ کیف یحتمل حر نار جہنم آہ ولما فی روح البیان والتو
فرض علی المومنین الی قولہ وان یکون ذلک حیاء من اللہ تعالی وخوفا منہ لا من
غیرہ وایضا فیہ بسط الید کنایۃ عن الجود یعنی یجود الیہ بمسئ اللیل وبمسئ النہار بالامہال
لیتوب ؎ بر غفلت سیاہ دلان خندہ میزند ✢ غافل مشو زخندہ دندان نما ی تیغ
ولما فی تاویلات النجمیۃ التوبۃ ضربان ظاہر وباطن فالظاہر ہو التوبۃ من الذنوب
الظاہرۃ وہی مخالفات ظواہر الشرع وتوبتہا ترک المخالفات واستعمال الجوارح بالطاعات
والباطن ہو توبۃ القلب من الذنوب الباطن وہی الغفلۃ عن الذکر حتے یصیر
بحیث لو صمت لسانہ لم یصمت قلبہ وتوبۃ النفس قطع علائق الدنیا والا... بالیسر
والعصف وتوبۃ العقل التفکر فی بواطن الآیات وآثار المصنوعات وتوبۃ الروح
التحلی بالمعارف الالہیۃ وتوبۃ السر التوجہ الی الحضرۃ العلیاء بعد الاعراض عن الدنیا
والعقبی ؎ گر سیہ کردی تو نامہ عمر خویش ✢ توبہ کن زانہا کہ کردستی تو بیش ✢ والفیض
التوبۃ فضل من اللہ ورحمۃ مخصوصۃ بہ لینعم بذلک علی عبادہ ولما فی روح البیان
اعلم ان ہہنا امور ثلاثۃ التوفیق للتوبۃ وہو ما دل علیہ قولہ ثم تاب ونفس التوبۃ
وہو ما دل قولہ لیتوبوا وقبول اللہ تعالی ایاہا ؎ گر لطف تو زنماید زنخست
ہم توبہ شکستہ ست ہم پیمان سست ✢ چون توبہ نامید پذیرفتن سست ✢ تا توبہ

نشود توبہ درست + وایضا فیہ ینبغی للتائب ان یکثر البکاء والتذلل عند التوبۃ ویصلے
علے النبی صلعم فانہ شفیع لکل نبی و ولی ہ جائیکہ برق عصیان برآدم صفی زد + ما را چگونہ
زیبد دعوای بی گناہی + ولما فی اللمعات التوبۃ علی اقسام فتوبۃ العوام من السیآت
وتوبۃ الخواص من الزلات والغفلات وتوبۃ الاکابر من رویۃ الحسنات والالتفات
الے الطاعات الی قولہ فی الحدیث المستغفر باللسان المصر علی الذنوب کالمستہزی بربہ
ولما فی روح البیان ینبغی للعبد ان یسارع الی التوبۃ والاستغفار فان توبۃ الشاب احسن
من توبۃ الشیخ فان الشاب ترک الشہوۃ مع قوۃ الداعی الیہا والشیخ قد ضعفت شہوتہ
وقل داعیتہ فلا تستویان و ایضا فیہ والتانی فی کل شئی حسن الا فی ثلث خصال عند وقت
الصلاۃ وعند دفن المیت والتوبۃ عند المعصیۃ الے قولہ فان الموت یجئ الیہ اذا فنی العمر
امتلاء الانار آہ وایضا فیہ کما فی الحدیث الصحیح ما من عبد یذنب ذنبا فیحسن الطہور ثم یقوم
فیصلے رکعتین الی قولہ فلیصل یوم الجمعۃ بین الظہر والعصر اثنے عشر رکعۃ یقرء فی کل
منہا الفاتحۃ وایۃ الکرسی والاخلاص والمعوذتین مرۃ لایحاسبہ اللہ تعالی یوم القیامۃ
ودجہ صحیفۃ سیاتہ حسنات ولما فی احیاء العلوم قال عم والفرح وادار القبول فہو دلیل علے
القبول وزیادۃ قال عم ان اللہ عز وجل یبسط یدہ بالتوبۃ لمسی اللیل الی النہار ولمسی
النہار الی اللیل حتی تطلع الشمس من مغربہا آہ ہ دارم جہان جہان گنہ ای شرم
روی من + چون روی ازین جہان بجہان دگر کنم + بازان دو اسپہ عازم ملک یقین
شدند + تاکی عنان عقل بدست گمان وہم + باخلق لاف توبہ و دل بر گنہ مصر + کس
پی نمی برد کہ بدینگونہ کم رہم + در جوانی کن نثار دوست جان + رو عوان بین ذلک را
بخوان + نیر چون گشتی گران جانی مکن + گوسپند پیر قربانی مکن +

وصل بیان انابت و اوابیہ

انابت از مقتضیات نفس لوامہ بودہ است اعنی ترک دنیا بتمامہ نمودہ تہذیب اخلاق
بخلق محمود شرعی ساختن وہمیشہ جہاد اکبر بانفس امارہ بالسوء کردن اصل اصول
انابت انابت یعنی از صفات قلبی ست کما قال اللہ تعالی وجاء بقلب منیب و انابت

ہر چند قسم ست انابت انبیاء و انابت عرفاء و علمای ربانی و انابت توحیدی
و انابت عوام المؤمنین از دل و زبان نمودن و توحید حضرت حق تعالی نمودن
انابت توحیدی ست و با این انابت دوست و دشمن ہمگان شامل اند لقولہ تعالی
انیبوا الی ربکم و اسلموا لہ و انابت انبیا آن ست کہ با بشارت از اوگی خود ہا ز اندازہ است
خویش خوف خشیت رب العالمین بدل و جان داشتن و با شرافت نبوت بطاعت
خدمتگزاری حق پیوستہ مشغول بودن و باخورسندی خاطر و رضا و رغبت طبعی توحیدہ
حالی و خوشی قلبی صدمات آفت و بلا برخود گوارا نمودن ست جز انبیای برحق این قدر
منزلت و رتبہ بدیگری حاصل نیست و انابت عرفا آن ست کہ از جمیع معصیت برکنار
شدہ بعبادت و بندگی خود و مخجل حضرت حق تعالی بودنست و خالصۃً لوجہ اللہ انس
باحق داشتن باشد باین طبقات بزرگواران انابت نیز نہج طبقات متفرق بودہ است
چنانچہ انابت شہدای کہ آن بزرگواران دین بالکل بواگذاشت ارادہ و قصد خویش
مرید ارادۃ اللہ بودہ اند و خیال معصیت نیز گاہی بخاطر شریف شان در نمیگذرد و
انابت صدیقین آن ست کہ آنان بترک خلق با خالق می پیوندند کہ نام خلق یاد شان
ہم گاہی نمی شود و انابت مقربین از حال و احوال در گذشتن ست و متفرد بتفرد
وصف و اسماء الالہیۃ گردیدہ واصل بوصل حق شدن انابت محققین ست و اعراض از
منہیات شرعی و معصیات نفسانی و وقوف باوامر و استقامت بطاعت عبادت
انابت عوام مؤمنین ست و کما فی روح البیان الانابۃ وہی للنفس اللوامۃ وہذہ
مرتبۃ خواص المؤمنین من الاولیاء والانابۃ الی اللہ بترک الدنیا والزہد فی ملاذہا وتہذیب
الاخلاق وتطہیر النفس بمخالفۃ ہواہا والمداومۃ علی جہادہا الی قولہ لان الانابۃ من صفات
القلب و کما فی انسان الکامل وان الانابۃ فاشترطہا فی مقام الاحسان الی قولہ و انابۃ
المحققین رجوعہم من الاسماء والصفات الی الذات و کما فی فتوحات مکی واما توبۃ المحققین
فلا ترتفع دنیا ولا آخرۃ فلا بدء ولا نہایۃ لہا آہ ؎ اگر در قصر مشتاقان ترا یکروز بار ستی +
ترا آن در ہان عشق این جہاد چہ کار ستی + و اگر رنگی ز گلزار حدیث او بدیدی تو + بچشم تو

تو همه گلها که در باغ است خارستی * از شومی نفس نابکار و از کوفی شهوت ناهنجار روزانه
صد بار بمعصیت مبتلا گردید صد بار پی در پی بمعصیت توبه ها کند و بتوقع رحمت و مرحمت خداوند
کار خود که تواب و رحیم و رحمان و غفور غفارست که توبه او قبول خواهد کرد توبه ها کند و توکل
قوی و یقین کلی بران دارد که جز او تعالی جلشانه دیگری نیست که قبول توبه بنده خود کند
یا معذب بعذاب پاداش جرائم سازد و بزبان حال و قال گویان باشد که انت مولانا
لیس احد سواک ولیس باب سوا بابک باب التضرع آنوقت بعزت غفاریت و عین رحمت
و شفقت خداوند تعالی بفرماید که بنده ما بر ما توکل کرده امید چشم بر من می دارد ازان گناهان
او را بخشیدم و عفو کردم اگر بنده من ظالم ست من غافرم اگر ظلوم ست عفورم اگر ظلام ست
غفارم تا بعفوی جرائم این بنده خط بر دفتر سیات او کشیدم ازان جمله تائب را واجب
که بصدق دل توبه کند و قصد دارد که شومی نفس شوم دیگر بار د[illegible] عمدا مبتلا نخواهد شد
کو روزانه صد بار گناه کند و توبه کند اواب یعنی توبه کن و توبه شکن صد باره بدرجه اتم
محبوب و عزیز حضرت حق تعالی ست لقوله تعالی انه کان للاوابین غفورا خداوند کریم
[illegible] فرماید که اگر بنی آدم عاصی و خاطی نمی شدند تا خلقت دیگر پیدا میکردم که آنان معصیت
[illegible] کردند و من عفوی کردم شاهد بران قصه آدم ست که حضرت حق تعالی جلشانه آدم را نخستین
منصب خلافت و قائمقامی مشرف فرموده ثم بجرمی در انداخته که ذریات شان عاصی باشند
و خاطی که خداوند کریم مغفرت کند قاعده کلیه آن ست که بنده بر منیب انصاف دوست
باظهار تقصیرات خویش امیدوار عفو آن شود تا آقای او خوش می شود و عفو می کند خداوند کریم
که احکم الحاکمین و رب العالمین ست بحضرت او اعتراف جرائم و استغفار موجب مزید حضور سلک
اوست تعالی شانه بهمی قدر تقریر علمای ظاهرست و علمای باطن او ابین را نفس ملهمه
میخوانند و رتبه و این رتبه کمل اولیاست که آنان بشوق لقای باری غریق بحر معرفت گشته اند
و بمقام روح روحانی آنان در پیوسته اند لقولهم اواب اناند که آنان از خلق خدا بگریخته
بعزلت و خلوت جا گرفته اند و پیوسته از مجاهده نفس تعلق از کونین برداخته اند و از حب
دین و دنیا متوحش و با حق مستانس گردیده اند و ظاهر که نبینا صلعم معصوم بالذات والصفات

[illegible] کرده‌اند و اخوان بر تبعیت مومنین توبه فرض [illegible]
بود واجب قبول توبه بر ایزد پاک فرض [illegible] است اما بقرآن مجید وعده قبول توبه و عفو [illegible]
[illegible] خلاف وعدگی از حق تعالی ممکن نیست و شیطان ملعون پیوسته بانواع [illegible]
[illegible] توبه اغوای میدهد و خدعه شیطان و در بستگی مومنین را واجب است که مسارعت
بر توبه بود واجب توبه که از صدق دل کرده شود لا کلام قبول حضرت حق می گردد کما فی مشکوة
المصابیح عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم ان عبدا اذا اذنب ذنبا فقال رب
اذنبت فاغفره فقال ربه علم عبدی ان له ربا یغفر الذنب ویاخذ به غفرت لعبدی ثم مکث
ماشاء الله ثم اذنب ذنبا فقال رب اذنبت ذنبا آخر فاغفره له فقال علم عبدی ان له
ربا یغفر الذنب ویاخذ به غفرت لعبدی فلیعمل ماشاء متفق علیه الحدیث وعن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلعم والذی نفسی بیده لو لم تذنبوا لذهب الله بکم ولجاء بقوم یذنبون
فیستغفرون الله فیغفر لهم رواه مسلم الحدیث وعن عایشة قالت قال رسول الله صلعم
ان العبد اذا اعترف ثم تاب تاب الله علیه متفق علیه الحدیث وکما فی المرقاة فلیفعل ماشاء
هذه الصیغة للتلطف واظهار العنایة والشفقة الی قوله ولو عاد فی الیوم سبعین مرة وکما فی
فتوحات مکی ورد فی الحدیث لو لم تذنبوا لجاء الله بقوم یذنبون ویتوبون یستغفر الله لهم
ویتوبوا الیه فیتوب علیهم حتی لا یعطل حکم من احکام الالهیة فی الدنیا وکما فی البغوی والتوا
هو الذی کلما اذنب تاب نظیره لقوله تعالی فانه کان للاوابین غفورا وکما فی الکبیر ان رجلا
سال امیر المومنین علیا عن الرجل یذنب ثم یستغفر ثم یذنب ثم یستغفر ثم یذنب
ثم یستغفر فقال امیر المومنین یستغفر ابدا حتی یکون الشیطان هو الخاسر فیقول لا طاقة
له معه وروی ابوبکر الصدیق قال قال رسول الله صلعم لم یصر من استغفر وان عاد فی
الیوم سبعین مرة الی قوله ولفظ الاواب علی وزن فعال لهو یفید المداومة والکثرة
وکما فی تفسیر احمدی [illegible] فی قوله تعالی علی الله لیس للایجاب اذ لا یجب علی الله
شی [illegible] کما فی احیاء العلوم واما الآثار [illegible] قال سعید بن
المسیب [illegible] للاوابین غفورا فی الرجل یذنب ثم یتوب ثم یذنب [illegible]

یتوب قال بشر المذنبین بانهم تابوا فبلت بینهم آه وفی الکبیر فقال یقول تعالی ان کنت
ظالما فانا غافر وان کنت ظلوما فانا عفور وان کنت ظلاما فانا غفار وانی غفار لمن تاب
وآمن وانما فیہ کلما ذکرہ ای یجد دعنہ التوبۃ لانہ یلزمہ ان یستمر علی ندمہ الی ان یلقی ربہ
ولما فی المدارک فانہ کان للاوابین غفورا الاواب الذی اذا اذنب بادر الی التوبۃ فیجاز
ان یکون ہذا عامل الکل من فرطت الیہ خیانۃ ثم تاب منہ ولما فی احیاء العلوم واعلم انک
اذا فهمت معنی القبول لم تشک فی ان کان توبۃ صحیحۃ فہے مقبولۃ ولما فی روح البیان
وہی النفس الملہمۃ وہذہ مرتبۃ خواص الاولیاء والاوبۃ الی اللہ من آثار الشوق الی لقائہ
فالنفس اذا تجلت بالاوبۃ دخلت فی مقام الروح ومن امارات الاواب المشتاق
ان یستبدل المخالطۃ بالعزلۃ ومنادمۃ الاخلاق بالخلوۃ ویستوحش عن الخلق ویستانس
بالحق ویجاہد نفسہ فی اللہ حق جہادہ ساعیا فی قطع تعلقاتہا عن الکونین آه فرق
مابین توبہ واوبہ وانابہ آن ست کہ تائب بخوف عذاب ایزدی بسوی حق مائل میشود
منیب از شرم وحیا وشوق لقای باری بسوی باری تعالی متوجہ میگردد واواب از دنیا
بسوی آخرت میلان می کند توبہ درجہ ابتدائی واوبہ درجہ اوسط وانابت درجہ آخر توبہ ست
ومنیب از جمیع ماسوی اللہ منفر گردیدہ فنا فی اللہ وبقا باللہ می شود ولما فی اسئلۃ الحکم
الفرق بین التوبۃ والانابۃ ان التائب یرجع الی اللہ خوفا من العقوبۃ والمنیب یرجع
حیاء منہ وشوقا الیہ قال ابراہیم ادہم قدس سرہ اذا صدق العبد فی توبتہ صار منیبا
لان انابۃ ثانی درجۃ التوبۃ ولما فی تاویلات النجمیۃ التوبۃ لاہل البدایۃ وہی الرجوع من المعصیۃ
الی الطاعۃ ومن الاوبۃ للمتوسط وہی الرجوع من الدنیا الی الآخرۃ ومن الانابۃ
لاہل النہایۃ وہی الرجوع ماسوی اللہ الی اللہ بالفناء فی اللہ آه +

وصل بیان استغفار

استغفار طلب مغفرت ست مستغفر بر دیت قبائح معصیات اعراض از معصیت ہا نمودہ در
عفو جرائم خویش از حضرت حق تعالی نمودن استغفار ست وتوبہ مقدم بر استغفار ست د
پردہ پوشی گناہان مورد استغفار ست وتوبہ محو جرائم می کند ومورد استغفار گناہ بر حیثیت

خود باقی وثابت مے ماند واصحاب کبائر بذریعہ توبہ بی عیب محض می شوند چنانکہ گاہی گناہی نکردہ اند لقولہ علیہ السلام التائب من الذنب کما لاذنب لہ الحدیث وعبد عزیز حق تعالے انانند کہ بصدور گناہ از ایشان بہ نیت خالص توبہ از صدق دل کردہ باشند وبندہ مومن چون بصدق دل تقربا للہ تعالی ذکر کلمہ طیب لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ می کند عرش بریں بحرکت مے آید اللہ تعالی بقیام حکم میساز د عرش عرضہ میدہد کہ یارب العالمین عبد مومنی ذاکر ست تا گناہان صغائر وکبائرش را عفو نکنی قائم نے شوم خداوند کریم میفرماید گناہانش را بالکل عفو کردم میفرماید عرش ہمان دم از حرکت ارتعاشی باز مے آید واستغفار عوام از گناہان است واستغفار خواص از رویت اعمال حسنہ خویش واستغفار خاص الخاص مومنین از رویت جمیع ماسوی اللہ استغفار شان ست کما فی روح البیان استغفار العوام من الذنوب واستغفار الخواص من رویۃ الاعمال دون رویۃ المنۃ والفضل واستغفار الاکابر من رویۃ شی سوی اللہ وایصا فیہ فالمغفرۃ بمحو الذنوب بالتوبۃ والقبول یجعل تلک التوبۃ طاعۃ مقبولۃ الی قولہ لان غفر ہو الستر مع بقاء الذنب وذلک لمن لم یتب من اصحاب الکبائر فان التائب من الذنب کما لا ذنب لہ کما فی عرائس البقلے غافر الذنب یستر ذنوب المومنین وکما فی روح البیان فاذا قال العبد لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ عن نیۃ صادقۃ اہتز العرش فیحرک لہ الحرکۃ والعمود فیقول اللہ تعالے اسکن یا عرشی فیقول العرش کیف اسکن وانت لا تغفر لقائلہا فیقول اللہ تعالے اشہدوا یا سکان سمواتی انی قد غفرت لقائلہا الذنوب صغیرہا وکبیرہا وسرہا وعلانیتہا۔ گفت حق آمرزش از من میطلب ٭ کان طلب مر عفو را باشد سبب ٭ از پے زہر گناہ ار بشنوی ٭ ہست استغفار تریاق قوی ٭

وصل بیان توبہ نصوح

لقولہ تعالی یٰاَیُّھَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا تُوْبُوْا اِلَی اللّٰہِ تَوْبَۃً نَّصُوْحًا لفظ نصوح از نصح لغۃ بمعنے نصیحت پذیر شدن آمدہ وعلمای مفسرین ومحدثین بیان می کنند کہ توبہ نصوح آنست کہ توبہ کنندہ از گناہان خود قاطبۃ چنان باز آمدہ کہ طبیعت او گاہی بسوی معصیت مائل نشود ومعصیت را دشمن جانی خود پندارد وبر عود معصیت خیال نیز نکند وعود نیز بان استغفار

بنزنکند آن تائب از گناه چنان نیز باز ماند که چون شیر در ضرع نمی رود و استغفار بزبان و قلع معصیت بارکان دینی بکند و نفس خویش را یکبارگی فراموش نمود و خالصةً لوجه الله از جرائم سرًا و علانیةً و قولاً و فکرًا و خیالاً توبه از معصیات کند و توبه نصوح چون تقوی و پرهیزگاری هاست و آن توبه نخستین رجوع از معصیت فعلی و آخر آن توبه از ذنب وجودست که ذنب وجودی امهات جمیع کبائرست فی الحقیقت توبه نصوح آن توبه ست که زمین بر مجرم تنگ گران گردیده و ملجای و ماوای و مامنی او بنظر نیامد و راه گریز پای او مسدود شده باشد و جان و نفس خود بر خود تنگ و گران گذشته چون قصه کعب بن مالک و صحبه شان مشهور السنه قوم ست مولوی معنوی در مثنوی خود قصه بیان فرموده آن این ست بیت

بود مردی پیش ازین نامش نصوح + بد ز دلاکی زن او را فتوح + بود روی او چو رخسار زنان + مردی خود را همی کرد او نهان + او بحمام زنان دلاک بود + در دغا و حیله بس چالاک بود + سالها می کرد دلاکی و کس + بو نبرد از حال و سر این هوس + زانکه او آواز و رخ زن وار بود + لیک شهوت کامل و بیدار بود + دختران خسروان را زین طریق + خوش همی مالید و می شست آن طریق + توبه ها می کرد و پا در میکشید + نفس کافر توبه اش را می درید + رفت پیش عارفی آن زشت کار + گفت ما را در دعاے یاد دار + سر او دانست آن آزاد مرد + لیک چون حلم خدا پیدا نکرد + سست خندید و بگفت ای بدنهاد + زانکه دانی ایزدت توبه دهاد + آن دعا از هفت گردون درگذشت + کار آن مسکین عاجز خوب گشت + یک سبب انگیخت صنع ذوالجلال + که رهانیدش ز نفرین و وبال + اندر آن حمام پر می کرد طشت + گوهری از دختر شه یاوه گشت + گوهری از حلقهای گوش او + یاوه گشت و هر زنی در جست و جو + پس در حمام را بستند سخت + تا بجویند اولش در پیچ رخت + رختها جستند و آن پیدا نشد + دزد گوهر نیز هم رسوا نشد + پس بجد جستن گرفتند از گزاف + در دهان و گوش و اندر هر شگاف + بانگ آمد که همه عریان شوند + هر که هستند از عجوز و گر نوند + یک بیک را حاجب جستن گرفت + تا پدید آید گهردانه شگفت + آن نصوح از ترس شد در خلوتی + روی از ذلت کبود از خشیتی + گفت یا رب بارها برگشته ام + توبها و عهدها بشکسته ام + کرده ام آنها که از من

می سرید * تا چنین سیل سیاهی در رسید * نوبت جستن اگر در من رسد * ده که جان من چه سختیها کشد * تا چنین اندوه کافر را مباد * دامن رحمت گرفتم داد داد * گر مرا این بار ستاری کنی * توبه کردم من ز هر ناکردنی * من اگر این بار تقصیری کنم * پس دگر مشنو دعا و گفتنم * در میان یا رب یا رب بود او * بانگ آمد از میان جستجو * جمله را جستیم پیش آای نصوح * گشت بیهوش آن زمان پرید روح * بعد آن خوف و هلاک جان مده * مژدها اند که اینک گم شده * از غریو و نعره دستک زدن * پر شده حمام قد زال الحزن * آن نصوح رفته باز آمد بخویش * دید چشمش پا بس صد روزه بیش * می حلال خواست از وی هر کسی * بوسه می دادند بر دستش بسی * الی قوله آفرین ها باد بر تو ای خدا * ناگهان کردی مرا از غم جدا * توبه کردم از حقیقت با خدا * نشکنم تا جان شود از تن جدا * بعد آن محنت مرا بار دگر * پا رود سوی خطر الا که خر * ولما فی تفسیر محی الدین بن عربی فامام اتب التوبة کمراتب التقوی الی قوله فکذلک التوبة اولها الرجوع عن المعاصی وآخرها الرجوع عن ذنب الوجود الذی هو من امهات الکبائر الی قوله من النصوح بمعنی الخلوص آه ولما فی الکبیر نصوحا من صفة التوبة والمعنی توبة تنصح صاحبه بترک العود الی ما تاب منه ولما فی احیاء العلوم معنی النصوح الخالص لله تعالی خالیا عن الشوائب ماخوذ من النصح ویدل علی فضل التوبة آه ولما فی البیضاوی بالغة فی النصح وهو صفة التائب فانه ینصح نفسه بالتوبة وصفه به ولما فی تفسیر المدارک ان توبة النصوح ان یتوب ثم لا یعود الی الذنب الی ان لا یعود اللبن فی الضرع ولما فی القسطلانی شرح بخاری شریف وقال الحسن النصوح ان یبغض الذنب الذی احبه ویستغفر منه اذا ذکره آه ولما فی تفسیر المدارک عن ابن عباس وهی الاستغفار باللسان والعزم بالجنان والاقلاع بالارکان آه ولما فی البغوی النصوح ان یتوب ثم لا یعود الی الذنب کما لا یعود اللبن الی الضرع *

وصل بیان شرط اول توبه

جمیع توبه مشروط بشروط چند است که بدون وجود آن شروط توبه تمام و کمال قابل قبول حضرت حق نمیشود شرط اول اینکه فی الحال ترک و اجتناب از معصیت نموده که

از جمیع معصیت باز آمدن باشد و معصیت از بساط قرب حضرت ربانی بابعاد لاتعد ولاتحصی
سے انداز دو عاصی پیوسته مخجل و شرمنده حضرت حق ست ازان از خوف و خشیت حق و شرم
و حیای خالق نموده اجتناب و کف از معصیت نمودن موجب نجات ابدی و خوشنودی حق سبحانه
و تائب بآن ذریعه واصل بحق می گردد از معصیت قلب عاصی ناپاک و پلید مے شود و
نقطه سیاه بران می افتد و حین ارتکاب معصیت کبیره چون ظل بر سر میباشد ازان واقعه
هولناک احتراز از جرائم صغائر و کبائر نخستین نمودن شرط و رکن اولین توبه ست و بدون
طهارت قلبی عبادت دینی سودمند و نفع خیز نیست چون بدون طهارت ظاهر کدامی عبادت
ظاهر صحیح و درست نمی شود و ماسبق ذکره علمای شریعت غرا شغل دنیوی را نیز زلات معصیت
شمرده اند اجتناب و تقوی ازان حتی الوسع مرتائب را ضروریست ❊

وصل بیان شرط دوم توبه

و شرط و رکن دوم توبه این ست که تائب بر کردار بد ماضی و سوء الفعالی مافات ندامت
و خجالت و پشیمانی بردارد و باتیان معصیت گردی و غباری و سوادیکه جاگزین قلب و نشین
دل گردیده آن همه آلائش ناشنه را بآب گرم چشم ترکلیة شست و شو نموده تطهر از رجس عامده
ساختن ضروریات توبه بوده است هنگام ارتکاب معصیت مرتکب مدهوش و دیوانه و جاهل بی خبر
از خود گذشتن بود و نفس اماره شهوت زا و شهوات حیوانی نفسانی متصله جرائم مرتکب را
چنان مست و مخمور و سرشار نموده بود که بی باکانه بمعصیت ها مبتلا گردیده و از مقتضیات
جهالت نادانی نفسانی حیوانی مضرت گناهان بالکل فراموش کرده و بخلاف آن که منفعت
با مست بدان سوء التفات و خیال آن وقت مرتکب را بخیال نمی گذاست که به بلیات معصیات
مبتلا گردیده هرگاه خمار شهوات نفسانی و نشاء لذات حیوانی از سرش دور شد از بیهوشی بهوش
آمده و از بی خبری باخبر گشت سر فرو کرده عذر تقصیرات خود ساخته بخدمت خود بحضرت حق
جلشانه در پیش کرد و توبه نمود توبه او لامحاله قبول حضرت ایزد تعالی خواهد شد از قرآن مجید
ثابت بوده است همین اعتراف تقصیرات را علمای دین ندم علی الماضی می نامند که رکن
دومی توبه ست درگاه حضرت صمدانی پیوسته گریه و زاری و آه و ناله اصل اصول توبه است

خداوند تعالی بلاجبر و اکراه برضامندی خود وعده قبول توبه همچون تائب فرموده لقوله تعالی
ان الله یحب التوابین آه وقوله تعالی لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک بخصوص اعتراف
جرائم وعدم اعتراف فیما بین سر زمره علما وجماهیر فضلاء اختلاف کثیر واقع ست که شرح آن
علی سبیل البسط بفتوحات مکی ابن عربی مندرج ست فلیطالع ثمه منجمله آن اکابر دین فریقی
می گویند که اعتراف و ندامت بر افعال ماضی نامناسب لقولهم ذکر المعصیة معصیة و این
قسم اعتراف گناه ثانی ست فریقی دیگر حاکی اند که بنیاد گناهان پارینه گریه وزاری و ندامت
برداشتن تضییع اوقات عزیزه حالیه است بمصداق قوله علیه السلام التائب من الذنب کما لا ذنب له
بمجرد توبه و ترک معصیت تائب مورد مراحم ایزدانی و محل لطف و کرم ربانی می گردد چون
پیشتر مورد غضب و محل قهر الهی بود با آن وقت صفا ذکر جفا جفا ست بلکه آن وقت وقت
فراموشی گناهان ست لقولهم لا شک ان ذکر الجفاء فی حال الصفا جفا ینبغی له ان ینسی
ذنبه و علمای عقائد و شریعت ظاهر این هر دو شرط را جزء اعظم توبه پنداشته اند مقالا
قومی دیگر اینکه که اعتراف گناهان خویش نموده ندامت ایتان فعل بد خویش گریه وزاری
حضرت حق نمودن همین توبه ست و بدون یاد گناهان و اعتراف و ندامت چشم خشک تر
نمی شود و از آن یاد آوری معصیت پیش هر وقت ضروری لقولهم التوبة ان لا تنسی ذنبک
از آن بگریه وزاری درخواست عفو جرائم حضرت حق واجب ثم یفعل ما یرید خداوند کریم
ارحم الراحمین ست الله گناهان بنده خود را درگذر خواهد نمود لقولهم وحدها ترک لذته
فی الحال والندم علی ما فات والعزم انه لا یعود بما رجع عنه ویفعل الله بعد ذلک ما یرید
آدم صفی الله گناهی کرد معترف بقصور شد و گفت ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا
لنکونن من الخاسرین دانی ظلمت نفسی ظلما کثیرا لا یغفر الذنوب الا انت انک انت الغفور الرحیم
رب العالمین خوشنود شد و قصورش معاف کرد و مسند نشین خلافت خود ساخت البته
اولادش نیز بذریعه توبه باین کرامت خواهد نواخت ⁜

وصل بیان شرط سوم توبه

رکن و شرط سومی توبه اینکه تائب قصد و عزم بران دارد که دیگر باره بران اشتغال نگاهی

بگناهی عمداً مبتلا نخواهد گشت و جمیع معصیت را عدو و جانی خود خیال کند و قصداً و عزماً
و اراده و خیالاً و وهماً و فکراً معصیت مخطور خاطر او نخواهد شد قصد اهم ان دارد لقولهم العزم
ان لا یعود همین مذهب ارباب عقائد و علمای ظاهر ست ارباب عدل و تمکین و کملاء و
فضلای دین می فرمایند که شرط سومی توبه شرط فضول و شرط فاسد ست و بواسطه
همین شرط ناجائز باشد دست اندازی بر علم غیب کردنست و از علم غیبی جز علام الغیب
احدی دیگری را خبری نیست لقوله تعالی و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو و بی ادبی
با خدای تعالی ست و قبائح چند بران شرط سومی لاحق می شود اولاً اگر تائب از علم غیب
آلهی واقف ست که آینده گاهی گناهی از وسر زد نخواهد شد پس بدان خصوص العزم ان لا یعود
فعل لغو و تحصیل حاصل و عزم بیفائده محض ست چه عزم بفعل ناکردنی واقع گردیده و اگر تائب
از علم آلهی و غیبی واقف نیست جاهلانه عزم ان لا یعود بر خود قرار داد قضاءً و اضطراراً آن
معصیتے مبتلا شد دروغ گو شد و قول قراریکه با حضرت حق نخستین توبه نموده بود آن عهد
را بشکست و کذاب حضرت حق گشت یک نشد دو شد بمعصیت کبیره دیگر مبتلا شد و نتیجهٔ این
اقرار این چنین برآمده که بزمان واحد بدو معصیت کبیره مبتلا شدن صورت بست
از ان همچون شرط فاسد کمر بسته شدن خلاف عقل و نقل ست و رای آن فرد امن افراد البشر
را اتیان و عدم اتیان کدامی فعل اقتدار اختیاری کلیهٔ نیست بلکه چون اقتدار ید و کلید
فعل یک اقتدار اختیاری اضطراری حاصل ست لقوله تعالی فلم تقتلوهم و لکن الله قتلهم و
ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و ازین قسم آیات قرآنی دیگر مضمون قوت اختیاری
و اضطراری بخوبی ثابت ست ذکرش اینجا غیر ضروری بدان صورت بلا مرضی رب العالمین
قول و قرار فاسد با خداوند کریم نمودن عین بی ادبی ست و دست اندازی بر علم غیبی ست
بترک معصیت عبادت و بندگی نمودن توبه ست و همی قدر بس ست چنانچه در توبه یاس
کدامی شروط دیگر یافته نمیشود شرافت و منزلت و قدر و مرتبت آدم علیه السلام از بیشتر گردیده
لقوله تعالی ثم اجتباه ربه فتاب علیه و هدی بزبان حال آدم علیه السلام شاعری بیان کرده است
فیا طاعتی لو کنت کنت بحسرة ٭ و معصیتی لولاک ما کنت مجتبی ٭ آه و کما فی فتوحات مکی

فمن الاصحاب من رای انه تضییع للوقت فان مافات لایسترجع الی قوله واذا کانت التوبة تحب الاجل الوصلة فالمتصل المعبر فهو اشد فی المحبة ناظم فی اللذة وهو المعبر عنه بترک التوبة ا

وصل بیان شرط چہارم توبہ

شرط چہارمی آنکہ عبادات فریضہ انچہ کہ بایام جہالت قضا کردہ باد یگر اعمال صالح قضای آن مافات واجب کہ بدون آن توبہ قبول نمی شود پنجم رد مظالم کردن ست ششم ہر قدر عیش وعشرت وعیش وخوشی کہ بایام جہالت خود نمودہ شدہ ہست یاد اش آن بگریہ وزاری نمودہ از لذات معصیت دل را پاک وصاف کردہ بلذات عبادت دل را اسودہ وروشن کردن خواہد شد ہفتم از غذای حرام گوشت وخونیکہ پیدا گردیدہ آن گوشت وخون را بالکل خشک وزائل کردن از ضروریات توبہ ہست ورنہ توبہ بدرجۂ اجابت ہمقرین نمی شود وتائب کذاب ولاغی ست وفحول علمای ربانی از توبہ نمودن واجب دینی خیال کردہ اند واین طریقہ دیگر ست وکاریست سخت مشکل واین کار ہر خسی نیست کار کسی ست کہ بجان مزبلہ ہا کردہ غریق بحر توحید وواصل بوصل حق شدہ واز دین ودنیا بیخبر شدہ ہست اللہم ارزقنی نصیب ہذا لما

فی روح البیان اعلم ان التوبة علی مراتب اعلاها الرجوع عن جمیع ماسوی اللہ تعالی الی اللہ وہذا المقام یعنی لبیان المعصیة والتوبة عن التوبة فان وقت القضا یقضی نسیان الجفا ولما فی تفسیر بغوی الا من تاب من ذنبه وامن بربه وعمل عملا صالحا فیما بینه وبین ربه ا قوله ان اللہ عز وجل یمحوا بالندم جمیع السیئات ثم یثبت مکان کل سیئة حسنة ولما فی تفسیر الی التوبة التی ہی عبارة عن الاعتراف بالذنب والندم علیه والعزم علی عدم العود الیه ولما فی تفسیر رازی لابد فی التوبة من ترک ذلک الذنب ومن الندم علی ما سبق ومن العزم علی ان لا یعود الی مثله وایضا فیه واما الاثار سئل عن الذہن عن التوبة فقال انها اسم جامع لمعانی ستة اولهن الندم علی ما مضی والثانی العزم علی ترک الذنوب فی المستقبل والثالث اذا کل فریضة ضیعتها فیما بینک وبین اللہ تعالی والرابع رد المظالم الی المخلوقین فی اموالهم واعراضهم والخامس اذابة کل لحم ودم نبت من الحرام والسادس اذاقة البدن الم الطاعات کما اذاق حلاوة المعصیة ولما فی البیضاوی سئل علی رض عن التوبة فقال یجمعها ستة اشیاء

على الماضي من الذنوب للندامة وللفرائض الاعادة ورد المظالم واستحلال الخصوم وان يعزم
على ان لا يعود وان تربي نفسك في طاعة الله كما ربيتها في المعصية وكما في الكبير واذاقتها النفس
مرارة الطاعة كما اذقتها حلاوة المعصية والبكاء بدل كل ضحكة آه وكما في اللمعات والتوبة الرجوع
عن المعصية والندم عنها من حيث انها معصية مع صدق العزم بقلبه على ان لا يعود وقضاء
ما فات فيما يمكن قضاؤه في حقوق الله ورد المظالم في حقوق العباد وكما في قسطلاني فالتوبة
رفع مهي في الشرع ترك الذنب لقبحه على ما فرط منه والعزم على ترك المعاودة بذلك ما امكنه
ان يتدارك من الاعمال وبالاعادة ورد المظلمات لذويها وتحصل البراءة منهم وزاد عبد الله
ابن مبارك وان تعمد الى البدن الذي رباه بالسحت فيذيبه بالهم والحزن حتى ينشأ له لحم
طيب وان تذيق نفسه الم الطاعة كما اذاقتها لذة المعصية وعن انس رض قال قال رسول الله
صلعم كل بني آدم خطاء وخير الخطائين التوابون رواه الترمذي وابن ماجة والدارمي وكما في
البغوي قال القرطبي يجمعها اربعة اشياء الاستغفار باللسان والاقلاع بالابدان واضمار
ترك العود بالجنان ومهاجرة شي من الاخوان وكما في روح البيان وعن علي رض انه
سمع اعرابيا يقول اللهم اني استغفرك واتوب اليك فقال يا هذا ان سرعة اللسان بالتوبة
توبة الكذابين الى قوله التوبة اثنان البكاء على ما سلف من الذنوب والخوف من الوقوع
فيها وهجران اخوان السوء وملازمة اهل الخير وكما في فتوحات مكي استحى الله منه ان يوخذ بذنب
كما ان العبد يستحيي من الله في حال توبة الى الله ان يقع منه زلة آه ::

وصل بیان ابتدا و انتہای توبہ

شرعا جہت توبہ حد انتہائی و ابتدائی مقرر ست حد ابتدای وقت توبہ از تاریخ حصول
قوت اقتداری اختیاری یعنی عقل و بلوغ ست و حد انتہائی توبہ ما قبل اندک زمان موت
و قبل وقت تغرغر یعنی رسیدن روح تا بحلقوم ست و از زمان ابتدائی تا وقت انتہائی زمان
قبول توبہ تائب ست و بزمان ابتدائی خلافی نیست اما بزمان انتہائی فیما بین علما
اختلاف ہاست بعض بر آنند یعنی تا زمانیکہ رویت ملک الموت نشود و شہود اضطراری
علامت موت مشہود نگردد تا آن زمان امید قبول توبہ بودہ ہست و بعض تا آن قبل تغرغر

بعد قبول توبه می گویند و نیز این توبه را توبه قریب میخوانند علمای عقائد و فقه توبه یاس را
مقبول گفته اند و اتفاق برآن هست که بحین بقای رمقی حیات تا بقای اندکی قدرت حالت
اختیاری نوعی توبه کرده شود تا آن توبه قبول رسیدن تواند و توبه بحالت اضطراری موت
کار آمد هیچگی کافر و مؤمن نیست بذریعهٔ قبول رسیدن ممکن نیست که رهائی و نجات از جرائم
شدن تواند و توبه تغرغر بلا وجود ارکان و شرائط توبه توبه صورت می بندد دلا کلام آن توبه توبۀ
ناقص و ناتمام ست اینقدر فرصت وقت وقت توبه ماضی ضروریست که گرد و غبار معصیتها
که ته نشین و جاگزین قلب شده است بآب دیدگان ترشست و شو نموده نظر از حسب و غسل
از ناپاکی کردن تواند تا تمکن که توبه بدرجهٔ قبول جای یابد و همان قطرات گرم گرم چند چشمان تر
بالکل ارکان و شرائط توبه را تمام میکنند و بدرجهٔ قبول خلق می دهد که قد سبق ذکره و رنه معصیت
بر مصیبت پیش آید نهایت اللهم احفظنا منها خدا حافظ و ناصر مصرع چشم گریان مددی سیلی بار آن
مددی + و از زمان معین موت فرد من الناس را خبری نیست از آن مسلمانان را هر وقت
توبه و استغفار نمودن واجب و ضروریست چون نبینا صلعم روزانه صد بار توبه می کردند
حالانکه معصوم خلقی بودند و در بیان قبول توبه یاس صاحب تفسیر احمدی تقریری برجسته
بیان نموده آن اینکه بوجود ایمان تائب توبه یاس اگر خداوند کریم قبول فرماید عین فضل او ست
بران جبر احدی نیست اگر بسبب غفلت و تراخی تائب توبه اش قبول نکند عدل او ست
بالخصوص نه دعوی کسی ست و نه گفتگوی می رسد و از زمان هبوط ابلیس و آدم عم خداوند کریم
امتحاناً لبنی آدم شیطان را اقتدارات کثیر بر آدم زاد ورداد که کار اغوای او بر آدم زاد کار میشود
آدم عم بدیدا این نادیدنی بر ناتوانی و بیچارگی فرزندان خود زار زار بحضرت رب کریم گریست
خداوند تعالی بتسلی آدم عم فرمود که بر هر هر فرزند تو ملائک را بپاسبانی محافظ معین خواهم ساخت
که ملائک همگان شما را از آفات ارضی و سماوی حفاظت کنند و توبه عنایت کردم که فرزندان
شما قریب موت اعنی قبل تغرغر توبه که خواهند ساخت و پیشتر از پیشتر ایمان موجب مزید فر
یابی ما خواهند گشت و بجوار رحمت و فضل خود امان تائبین را جای خواهم داد الا که توبه یازده
کس از همگان تو مقبول حضرت ما نیست مرتد بار بار ساب النبی ساب الشیخین یا احدهما

ساحر. زندیق خناق کاہن ملحد اباحی منافق منکر بعض ضروریات باطن استاذ
استاذ العصر فی عصرہ عمی افضل الفضلاء و اکمل الکملاء و الازمان فخرا با الاجی پور لا ثانی لہ بذلک
الکفو اولا و اخرا المولوی محمد رکن الدین اسکنہ اللہ فی فرادیس الیقین تقریری غریب و بیانی
اریب بدیخصوص بیان فرمودہ کہ خداوند کریم بیوم القیامۃ باکافر و مؤمن سلوک واحد
نخواہد فرمود البتہ مؤمن مورد مراحم و شفقت بقیامت خواہد شد ورنہ کفار آنروز بر مؤمنین
سخریہ خواہند کرد لقولہ تعالی لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ فانہ ارحم الراحمین وکما فی معالم التنزیل
النیشاپوری قال السدی والکلبی ان یتوب فی صحتہ قبل مرض موتہ وقال عکرمۃ قبل الموت
وقال الضحاک قبل معاینۃ ملک الموت وہو الصحیح الی قولہ عن عبد اللہ بن عمر عن النبی صلعم
قال ان اللہ یقبل توبۃ العبد قبل ان یغرغر وکما فی تفسیر ابی سعود صرح ان الوقت الاحتضار
ہو الوقت الذی لا یقبل فیہ التوبۃ فبقی ما وراہ فی حیز القبول وعن ابن عباس رض قبل
ان ینزل سلطان الموت وعن الضحاک کل توبۃ قبل الموت فہو قریب وکما فی الکبیر
ان ابلیس قال یارب انک خلقت آدم وجعلت بینی وبینہ عداوۃ فسلطنی علیہ وعلی
ولدہ الی قولہ قال فعند ہا شکی آدم ابلیس الی ربہ تعالی الی قولہ قال لا رجحت عن احد من
ولدک التوبۃ مالم تغرغر الی قولہ ای مالم تتردد الروح فی حلقہ الی قولہ قال المحققون قریب
الموت لا یمنع من قبول التوبۃ بل المانع من قبول التوبۃ مشاہدۃ الاحوال التی عندہا
یحصل العلم باللہ تعالی علی سبیل الاضطرار وکما فی البیضاوی ان اللہ یقبل توبۃ عبد
مالم تغرغر سماہ قریبا وکما فی المدارک من زمان قریب وہو ما قبل حضرۃ الموت الی قولہ
وعنہ عم ان اللہ یقبل توبۃ العبد مالم تغرغر وکما فی الدر المختار توبۃ الیاس مقبولۃ دون ایمان
الیاس وکما فی شامیۃ وکل مسلم ارتد فتوبتہ مقبولۃ الا احد عشر من تکررت ردتہ وساب النبی
صلعم وساب احد الشیخین والساحر والزندیق والخناق والکاہن والملحد والاباحی والمنافق
ومنکر الضروریات باطنا وکما فی تفسیر احمدی توبۃ الناس فی مشیۃ اللہ تعالی ان شاء قبل
بشرط ایمانہ وکان فضلا منہ وان شاء لم یقبل بتقصیرہ وتاخیرہ کان عدلا وکما فی اللمعات
فما استغفرونی الی مادامت ارواحہم فی اجسادہم کما یفہم من سیاق الحدیث فیفہم منہ ان التوبۃ

والاستغفار فی حالة الحیاة الا ان یقید بقید اختیار الاعتبار ہکذا فی شرح العقائد

وصل بیان مغفرت بلا توبہ واستغفار بدو سبب

لقوله تعالى رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا الى اخر
الاية بمضمون این آیہ متحقق کہ حق جلشانہ بلا توبہ نیز گناہان عبد مؤمن خویش حسب حکم
ومقتضای وقت معاف خواہد فرمود آن جرائم خواہ کبیرہ باشد ویا صغیرہ ونبینا صلعم امت
اہل کبائر خود را عموما شفاعت خواہند فرمود لقولہ عم شفاعتی لاہل الکبائر من امتی کہ آن
شفاعت عامہ موجب نجات ورستگاری گناہگاران خواہد شد حقیقت آن ستکہ او
تعالى جلشانہ بلا توبہ عفو جرائم کہ خواہد کرد فضل اوست واگر محاسبہ کند ومواخذہ نماید عدل
اوست ہیچکس را بدان جای دم زدن نیست وہو فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ شاہ عبد العزیز صاحب
قدس سرہ در تفسیر خود بیان فرمودہ اند کہ بر فاسق ومعلن ضرور کہ توبہ نیز روبروی صلحا
وعلمای دین اعلانا کند کہ خودش از تہمت وغیبت خلق وا رہان شود وخلق نیز از
غیبت وتہمت او باز آیند این امر نیز نہایت مفید عام ست وکما فی الکبیر تدل علی انہ
تعالى قد یغفر الذنوب من غیر توبة فی حق اہل الایمان وایضا فیہ استدلال اصحابنا فی
اثبات العفو وتقریرہ ان الذنب اما ان یکون صغیرا او کبیرا بعد التوبة او قبل التوبة وایضا فیہ
واحتج اصحابنا بہذہ الایة علی ان شفاعة محمد صلعم فی اصحاب الکبائر مقبولة یوم القیامة
وذلک لان ہذہ الایة دلت علی ان ہؤلاء المؤمنین طلبوا من اللہ غفران الذنوب مطلقا
من ان قیدوا ذلک بالتوبة فاجابت اللہ قبولہم واعطاہم مطلوبہم وایضا فیہ ہذا ہو مذہب
اصحابنا فانہم یقولون انہ تعالى یحسن منہ کل ما شاء ویرید لاجل کونہ مالکا لجمیع المحدثات
والمالک لہ ان یتصرف فی ملکہ کیف یشاء کما فی البغوی قال ابن عباس رض یعذب من
یشاء علی الصغیرة ویغفر لمن یشاء علی الکبیرة وکما فی روح البیان ان یعذبہ ولو علی الذنب
الصغیرة وہو عدل منہ الی قولہ ان یغفر لہ ولو کان الذنب عظیما وہو الفضل منہ ای یعذب
لمن یوجب الحکمة تعذیبہ ویغفر من یوجب الحکمة مغفرتہ وایضا فیہ ان اہل السنة لم یشترط
التوبة فی غفران الذنوب مطلقا ای سواء کان صغائر او کبائر اہ والہدایة امر من لدیہ

کل امر یعود والیه ان الله ولی التوفیق وهو خیر رفیق ؁

پرتو نهم در بیان ایمان واسلام وتوحید حق تعالی جل شانه

ایمان لغةً تصدیق ویقین نمودن بر صداقت امریست که از زور گواهی دمخالفت آن امر وارهان شدن تواند ودر شرع عبارت ست از گرویدن واعتقاد بدل آوردن بدانچه پیغمبر صلعم از نزد خدای تعالی آورده به بندگان خدا رسانیده واقرار بزبان وتصدیق قلبی جز ایمان بیشتر علمای دین گویند حتی الوسع ومقدور اقرار زبانی آن تصدیق قلبی بر ضرور چه بدون اقرار باللسان احکام ظاهر شرعی بران مؤمن موقن جاری ونافذ شدن نمی تواند وعبادت دینیه شریعت را باخشوع وخضوع بجا آوردن را اگرچه فحول علمای دین جز ایمان اعنی رکن ثالث ایمان قرار داده اند حق آن ست که ایمان مجرد تصدیق قلبی ست واقرار باللسان وادای فرائض وواجبات وسنن موکده ونوافل شاهد حال وعلامت شناخت آن اذعان وتصدیق قلبی ست واین امور ثلاثه را بمجموعه ایمان کامل می نامند وبدون وجود این رکن ثانی وثالث ایمان مؤمن ناقص وناتمام ست اقرار بلا تصدیق قلبی کار منافق ست وبر مصدق بلا اقرار احکام کافر جاری می شود چه بدون اقرار باللسان مؤمن ممتاز از کافر نمی شود وبر احکام قلبی حکم شریعت ظاهر نافذ شدن نمی تواند بدون عمل بالارکان اعنی عبادات مقرره شرعی مؤمن موقن باتفاق علمای دین فاسق بوده ست بر این قسم مؤمنین حکم فاسق و فاجر جاری خواهد گردید قثبت مجموع من حیث مجموع ایمان ست که تعرض هیچ کید امی بران مؤمن نمی رسد وکما فی تفسیر ابی سعود هو فی الشرع لا یتحقق بدون التصدیق بما علم ضرورة انه من دین نبینا صلعم کالتوحید والنبوة وکما فی البیضاوی الشریف فی اللغة عبارة عن التصدیق ماخوذ من الامن کان المصدق امن المصدق من التکذیب والمخالفة الی قوله واما فی الشرع فالتصدیق بما علم بالضرورة انه دین محمد صلعم کالتوحید والنبوة والبعث والجزاء ومجموعه ثلثة امور اعتقاد الحق والاقرار به والعمل بمقتضاه وکما فی اللمعات ان الایمان اعتقاده بالجنان واقرار باللسان وعمل بالارکان فالمراد الایمان الکامل وکما فی تفسیر المدارک والایمان ان یقر باللسان ویصدق بالجنان

لیس بداخل فی الایمان وکما فی تفسیر ابی سعود فمن اخل بالاعتقاد وحده فهو منافق ومن اخل
بالاقرار فهو کافر ومن اخل بالعمل فهو فاسق آه وکما فی روح البیان فمن اخل بالعمل فهو فاسق اتفاقا
عندنا وکما فی الکبیر ان الایمان اقرار باللسان ومعرفة القلب وهو قول ابی حنیفة رہ وعامة الفقهاء
الی قوله قول طائفة من الصوفیة الایمان اقرار باللسان اخلاص بالقلب وهکذا فی معالم التنزیل
وکما فی احیاء العلوم ان الاسلام عم والایمان خص وکان الایمان عبارة عن اشرف اجزاء
الاسلام فاذا کل تصدیق تسلیم ولیس کل تسلیم تصدیق کما فی عقائد نسفی الایمان هو التصدیق بما جاء من
عند الله تعالی والاقرار به آه وکما فی تفسیر الکواشی الایمان فی الشریعة هو الاعتقاد بالقلب والاقرار
باللسان والعمل بالارکان

وصل بیان ایمان بالغیب

افضل ترین ایمان ایمان بالغیب ست که نبینا صلعم مع ایمان بالغیب بیان فرموده
قومیکه پسین ما خواهد بود آنان بدید چند ورق کاغذ نوشته برغبا اور سول وما جاء من عند الله
ایمان خواهند آورد آنان اشرف قوم وبرادران من اند شما ای یار واصحاب صحابه من اید
آن قوم مستجمل اصل یؤمنون بالغیب بوده اند اکثر علمائے مفسرین از یؤمنون بالغیب ایقان
واذعان قلبی مراد گرفته اند چه قلب نیز شئ مری نیست ازان ست که تصدیق قلبی ایمان
بالغیب می شود واین ایمان افضل واکمل از همه دیگر ست وغیب نیز بر دو قسم ست اول اینکه
روز میثاق باجمله بعالم ارواح حاضر بودیم ثم آن عالم از ما غائب شد ثانیا از حق تعالی
جلشانه غائب ایم وحق تعالی با ما موجود لقوله تعالی نحن اقرب الیه من حبل الورید ہے
دوست نزدیکتر از من بمن ست وین عجب تر که من ازوی دورم ✤ وکما فی تفسیر ابو اللیث
افضل الایمان ایمان بالغیب الی قوله المراد بالغیب القلب لانه مستتر والمعنی یؤمنون
بقلوبهم لا کالذین یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم آه وکما فی البیضاوی ما من احد
افضل من ایمان الغیب الی قوله لعل المراد بالغیب القلب والمعنی یؤمنون بقلوبهم لا کمن
یصدق بافواههم ما لیس فی قلوبهم وکما فی البغوی ما من احد قط ایمان افضل من ایمان الغیب آه وکما
فی روح البیان اعلم ان الغیب غیبان غیب غاب عنک وغیب غیب عنه فالذی غاب

عنک عالم الارواح فانه قد کان حاضرا حین کنت فیه بالروح الی قوله واما الغیب الذی غیبت عنه فغیب الغیب وهو حضرة الربوبیة لا غیب عنه بالوجود وما غاب عنک بالوجود وهو معکم اینما کنتم انت بعید منه وهو قریب منک اه

وصل بیان ایمان حقیقی

ایمان حقیقی نوری از انوار الهی ست که الله رب العالمین در درون مؤمنین آن نور ودیعت فرموده لقوله تعالی مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَوٰةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ وآن نور مقدس بذریعه عبادت صالحه واعمال نیکو ساعةً فساعةً جلا وترقی پذیرفته به نور علی نور منور میسازد وبانکشاف وانجلای قلبی وبرتوان نور فیض گنجور اشیای نزدیک ودور همه برای العین مشاهده می کند زاهد وتارک الدنیا وخلوت گزین آن مومن میشود واهل الله واهل قرآن جهان مؤمنین می شوند وقلوب آن مؤمنین جلوه اثر قرآن ست وآن قوم اند که بخشوع وخضوع وحضور قلبی واستقامت واطمینان قلبی عبادت فریضه وسنن وغیره ادا می کنند وانانند که عبادت وبندگی شرعی را ورای حدود مقرره شرعی بحفظ مراتب آداب عبدیت کامل وتمام ادا می کنند که امید نقش قبول همین طاعت وبندگی ست وایمان بحصن حصین پنجگانه محصون ست یقین کلی واخلاص وادای فرائض واتمام سنت وحفظ آداب وجهت جمیع عبادات مقصوده ووسائل چون نماز وروزه ووضو وغسل وبیع وشرا وغیرهم حفظ آداب ضروری دین بوده ست ونشانی ایمان خوف وخشیت حق تعالی ست وخوف بر دو قسم ست خوف عذاب وخوف عظمت وجلال حق تعالی ست ومجرد دعوی کافی ایمان نیست تا زمانیکه دل پاک از کبر وحسد وریا وسمعت وزبان پاک از کذب وغیبت وشکم خالی از اکل حرام وشبه پاک نباشد ومداومت وملازمت بر سنت نبویه وترک اتباع هوای نفسانی نکنند تا آن زمان مؤمن شدن ممکن نیست نزد علمای محققین ایمان سه وجود می دارد وجود عینی ووجود ذهنی ووجود لفظی. وجود عینی ایمان نور الهی ست که روشنگر وضیا بخش قلوب مؤمنین ست ذکرش بالا رفت وجود ذهنی ایمان اجمالی ست یا تفصیلی اجمالی کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله وتفصیلی کلمه امنت بالله وملائکته وکتبه ورسله والیوم الآخر والبعث بعد الموت وقدر خیره وشره

من اللہ تعالیٰ و وجود لفظے راشارع شہادتین نام نہادہ اند کما فی روح البیان والایمان
الحقیقی نور اذا دخل القلب ظہر علی المؤمن حقیقۃ وکما فی اللالحات فان کمال الایمان بمجموع
الامرین الاعراض عما لاینبغی وہو المقصود لقولہ تعالیٰ لاتفسدوا فی الارض والاتیان بما ینبغی
وہو المطلوب لقولہ تعالیٰ امنوا وکما فی تاویلات النجمیۃ ومن اصابہ نور الایمان فقد اصابہ
نور القرآن آہ وکما فی روح البیان سئل علی رض ما علامۃ المؤمن قال اربع ان یطہر قلبہ
من الکبر والعداوۃ وان یطہر لسانہ من الکذب والغیبۃ وان یطہر قلبہ من الریاء والسمعۃ
وان یطہر جوفہ من الحرام والشبہۃ وایضا فیہ وعلامۃ صحۃ الایمان المداومۃ علی السنۃ و
ملازمۃ الاتباع وترک الاہواء والمعصیۃ ؎ اہل صیقل رستہ اند از بو و رنگ ٭ ہر دمی بینند
خوبی بے درنگ ٭ نقش وقشر علم را بگذاشتند ٭ رایت عین الیقین افراشتند ٭ بر تر
از عرش وکرسے وخلا ٭ ساکنان مقعد صدق خدا ٭ علم کان نبود زہو بیواسطہ ٭ آن نپاید
ہمچو رنگ ماشطہ ٭ وکما فی تاویلات النجمیۃ الایمان لایحصل بزعم المرء الی قولہ وانما یحصل
بحصول شرائط وکما فی الکبیر الایمان لایحصل الا عند حصول امور خمسۃ الی قولہ قال اصحاب
الحقائق الخوف علی قسمین خوف العقاب وخوف العظمۃ والجلال اما خوف العقاب فہو للعصاۃ واما خوف الجلال
والعظمۃ فہو لایزول عن قلب احد من المخلوقین سواء کان ملکا مقربا او نبیا مرسلا وکما فی روح البیان تکلم
الایمان فی خمسۃ من الحصون اولہا الیقین ثم الاخلاص ثم اداء الفرائض ثم اتمام السنۃ
ثم حفظ الادب فما دام حفظ الادب وبین یدہ فان الشیطان لایطمع عنہ الی قولہ وینبغی ان یحفظ
الادب سے جمیع امورہ من امر الوضوء والصلوٰۃ والبیع والشراء آہ ٭

وصل بیان دو قسم ایمان

ایمان بر دو قسم ست تقلیدی وتحقیقی وتحقیقی نیز بر دو گونہ ہست استدلالی وکشفی ہر یک
ازین دو قسم یا انجامی دارد کہ ازان حد تجاوز نکند یا انجامی ندارد وانچہ انجام دارد آن را
علم الیقین گویند وانچہ انجام ندارد نیز دو قسم ست یا مشاہدہ است کہ مسمے بعین الیقین ست
و یا شہود ذاتی ست کہ مسمے بحق الیقین ست این دو قسم اعنی عینی وحقی داخل ایمان بالغیب
نبودہ ہست واہل حق تحقیق کردہ اند اعنی بخصوصیتیکہ شکے وشبہتے نبودہ باشد آن علم الیقین

می خوانند و تصفیه‌ایکه بواسطهٔ نظر و فکر و وهم و خیال حاصل گردد آن علم را علم الیقین می گویند
و علمیکه از عیان بدست آید آن عین الیقین ست و باجتماع هر دو علمیکه حاصل بود آن حق الیقین ست
و نور یقین نور مظهر رحمت ایزد تعالی جلشانه است بحقیقت نور یقین هر دو نور واحد ست اما نور یقین حقیقی
از پس پردهٔ حجاب حق تعالی تابان میشود آن نور ایمان ست و بانکشاف فیما بین عبد و معبود
فروزان و روشن‌تر است و بذریعه نور رخشان عالم را کشف مغیبات حاصل وقت ست آن
نور یقین ست کما قال علی کرم الله وجهه لو کشف الغطاء لما ازددت یقیناً بفنا در قیامت
ایمان بصورت فرشته با توزک و طمطراق و شان و شوکت استقبال صاحب خود خواهد ساخت
که خداوند کریم بدیده وری همان شوکت ایمانی صاحب آن ایمان را بصد تعظیم و توقیر بحضور خود
حاضر خواهد فرمود و همین صورت آن توزک خواهد بود که اهل لا اله الا الله قلب عسکر و اهل صلوة
مقدمهٔ لشکر و اهل زکوة و صدقه میمنهٔ جنود و اهل حج میسرهٔ افواج خواهد بود و ایمان تقلیدی
نزد ابو حنیفه رح صحیح ست اما بلا تفتیش دلیل و شواهد صاحب آن ایمان معاتب و معاصی
خواهد بود و ایمان تقلیدی سبب دخول جنت فردوس نیست و ایمان عوام مؤمنین ایمان
بالغیب ست و ایمان خواص مؤمنین ایمان عیانی ست و از مشاهده و رویت این ایمان
حاصل می گردد و ایمان خاص الخاص ان ایمانی عیانی با رفع حجاب انانیت ست ~~ شعر ~~
بود کبری در زمان بایزید ✤ گفت او را یک مسلمان سعید ✤ که چه باشد گر تو ایمان آوری
تا بیابی صد نجات و سروری ✤ گفت این ایمان اگر هست ای مرید ✤ آنکه دارد شیخ عالم بایزید
من ندارم طاقت آن جلوه‌ها ✤ کان فزون اندر کوششهای جان ✤ باز ایمان خود گر ایمان شماست
نی بدان میل من نی شتهاست ✤ گرچه صد میلش سوی ایمان بود ✤ چون شما را دیدن آن فاتر
شود ✤ و لما فی تفسیر محی الدین بن عربی فان الایمان قسمان تقلیدی و تحقیقی و التحقیقی
قسمان استدلالی و کشفی و کلاهما اما واقف علی حد العلم و الغیب و اما غیر واقف الاول
هو الایقان المسمی علم الیقین و الثانی اما عینی و هو المشاهد المسمی عین الیقین و اما خفی و هو
الشهود و الذاتی هو المسمی حق الیقین و الاخران لا تدخلان تحت الایمان بالغیب یستلزم الاعمال
القلبیة التی هی التزکیة و هی یطهر القلب و هکذا فی تفسیر فتح العزیز سورة بقره و لما فی فتوحات

فیأتی الایمان یوم القیامة فی صورة ملک علی هذه الصفة فاهل لا اله الا الله فی القلب واهل
الصلوة فی المقدمة واهل الزکوة والصدقة فی الیمنة واهل الحج فی المیسرة واهل قیام اللیل فی
الساقة الی قوله وکرم الله فی ذلک الیوم بهذه المشاهدة ولما فی اللمعات فی بیان الیقین ومراتبه
اعلم ان الیقین فی اللغة العلم الذی لا شک معه الی قوله علی ثلاثة اوجه علم الیقین وعین الیقین
وحق الیقین وقال اهل الحقیقة علم الیقین ما یحصل عن الفکر والنظر وعین الیقین ما یحصل عن العیان
وحق الیقین اجتماعهما ولما فی روح البیان فان ایمان المقلد وان کان صحیحا عند الامام الاعظم لکن
یکون آثما بترک النظر والاستدلال آه ولما فی النفحات البرقیات لا یدخل الجنة بمجرد الایمان
التقلیدی والاعمال الظاهریة بل یدخله الله بالایمان الحقیقی الذی کتبه بقلم العنایة فی قلبه
الذی من نتائج الاعمال الصالحة ولما فی هدایة العارفین للشیخ وسندی قدس سره ان یقال
الایمان نور من وراء الحجاب الی قوله والیقین نور عند کشف الحجاب فی الحقیقة هما نور واحد غیر انه
اذا کان وراء الحجاب یقال نور الایمان واذا باشر ذلک النور فی قلب المؤمن عند رفع الحجاب

صار یقینا آه

وصل بیان کم وبیشی ایمان

در بحث کم وبیشی ایمان فیما بین علما اختلاف هاست نزد علمای عقائد وعلمای فقه خصوصا
ابو حنیفه وبر طبق مذهب صحیحه سنت وجماعت کم وبیشی ایمان نمیشود چه ایمان اذعان قلبی ست
کما ینبغی بآن اذعان روا نیست مورد ومحل ایمان قلب است وایمان نور یست مجرد روشن کرد
قلبی ست بکثرت ارتکاب جرائم ومباشرت معصیت قلب چون شب سیاه وتاریک می گردد
وبالکل کارخانه او برباد ودین ودنیا او تیره وتار می شود ونور ایمان بان ظلمت تیرگی وخیرگی
ومتوازی گردیده بحجب تیرگی محجوب می شود العیاذ بالله منه باین کیفیت وحیثیت نقصانی
ایمان متحقق میگردد آهسته آهسته عبادات وبندگی نور افزای دل میشود وآن نور کشفه وجود شهود انوار
میگرداند ونور ایمان را متجلی میسازد وبواسطه فروغ همین نور ایمانی از فرش تا عرش بآن جهت نور کشفا نمایان وعیان
چون روز معلوم میشود علما خالی اند که ایمان لا یزید ولا ینقص وآن ایمان مجرد تصدیق صادقه قلبی ست تا آن اذعان
صادقه مجرده بلا اتیان بالارکان ناکاره محض وبی سود است وقد سبق ذکره بدون تصدیق

بالجنان واقرار باللسان واتیان بالارکان ایمان کامل نمیشود وہان جزو ایمان اتیان بالارکان
باین حیثیت ثابت و متحقق گشت وآن ارکان که اعمال صالحه مامورہ ہست تا باآداب
مقررہ شرعی ادائیش نکردہ شود ایمان بدانصورت نیز بدرجه کمال نمی رسد و آنصاحب ایمان
مؤمن و موقن حقیقی نمی شود آداب شرعی بردو نہج ست ظاہر و باطن آداب ظاہر بمکلفین محقق
شرع آشکارہ ست چون طہارت ظاہر از دنس وغیرہ بخوبی ساختن و بنماز تعدیل ارکان
و ترتیل قرآن بر وطیرہ مشروعه نمودن باید و شاید آداب باطن طہارت قلبی ست از رجس و
ناپاکی باطن چه ایمان که مادای او دل ہاست تطہیر و تزکیه دل نخستین از واجبات ست
بآن طہارت ظاہر اولین جوارح خویشتن ہا را از معصیت ہا پاک کردہ از وضو وغسل و پاکی
از ناپاکی ہا ساختن مناسب چه بدون طہارت و صفای ذاتی و اجتناب از معصیات وضو
وغسل ظاہر بکار آمد نمی شود حق آن ست که چون بزمین دل بذر ایمان جای گیرد بدون آبیاشی
عمل صالحه آن تخم منبت و بارآور نمی شود گو صاحب کبیرہ از ایمان بقول مفتی به خارج نمی شود
که بیانش بالا گذشت از ان ناشی ست که ایمان صاحب کبیرہ ایمان معلق ست چون توبه او
حق تعالی قبول کند یا خداوند کریم خودش برحمت خود بیامرزد و یا شفیع المذنبین صلعم شفاعت
فرمایند تا خیر ست ورنه خدا لحافظ ؏ از زہد آن خشک رسای طمع مدار * سیل ضعیف واصل دریا
نمی شود * بپوش دامن عفو بزلت من مست * که آبروی شریعت باین قدر نرود * ولما

فی روح البیان واعلم ان الایمان التوحید ہو اصل الاصول وہو الکان لایزید ولاینقص
عند الامام الاعظم الا ان نورہ یزید بالطاعات وینقص بالسیآت فینبغی لطالب الحق ان یراعی
احکام الشریعة وآداب الطریقة لیقوی جانب روحانیة الی قوله الادب ادبان فادب السر
طہارة القلب وآداب العلانیة حفظ الجوارح من الذنوب فعلیک بترک الشرود الایمان الکامل
باللہ الغفور ولما فی عقائد نسفی والایمان لایزید ولاینقص ولما فی الکبیر قلبه مطمئن بالایمان
یدل علی ان محل الایمان القلب ولما فی روح البیان فہذہ دلیل علی ان محل الایمان القلب
انتہی ولما فی معالم التنزیل الایمان فی اللغة ہو تصدیق فان عنی به ذلک فلا یزید و
لاینقص لان التصدیق لیس شی یتجزی حتی یتصور کماله مرة ونقصه مرة اخری ولما فی تاویلات النجمیه

یشیر الی ان بذر الایمان اذا وقع فی ارض القلب وترقی بماء الاعمال الصالحات ینمو ویترقی الی ان یثمر فیکون ثمرتہ محبۃ اللہ ومحبۃ الانبیاء والملائکۃ والمومنین جمیعا ولما فی شرح عقائد نسفی المراد ہہنا ان الکبیرۃ التی ہی غیر الکفر لا تخرج العبد المؤمن من الایمان لتباء الذی ہو حقیقۃ الایمان ٭

وصل بیان طبقات اہل ایمان

بلحاظ مراتب ایمان مومنین نیز بر سہ طبقہ اند عوام وخواص وخاص الخاص عوام آنانند کہ با قرار انوار ایمان بالغیب از ظلمات کفر ونفاق وضلالت وارستہ بصراط مستقیم ہدایت رہ رو شدہ اند وخواص آنانند از طے طبقات مدارج ظلمات نفسانی وشہوانی وجسمانی وحیوانی وبگذر یاب آن راہ خطرناک زیر سایۂ نور رحمت حق واصل شدہ جای استقامت در گرفتہ وآنان در بیداء ناپیدا کنار تفرید سالک وواصل کعبۂ توحید اند واین بزرگواران ملقب بلقب حضوری گردیدہ اند لقولہ تعالی قل اللہ ثم ذرہم وخاص الخاص قومی اند کہ از دین ودنیا ہمہ تن برکنار گردیدہ اند ومسرور بوصال ومخمور بخمار مشاہدہ ومراقبۂ او تعالی جلشانہ پیوستہ اند وآنان خلیفہ ورجال اللہ بودہ اند وآن مشرفان حضرت صمدانی ومقربان بارگاہ ربانی اشخاصے چند اند اولی العزم واولوا الالباب مشخص ومتعین با ہنگام امور کائنات اند آنان اساطین دین ودنیا وارکین ملت ومذہب بودہ اند چون انبیاء اللہ واولیاء اللہ کالغوث والقطب ونعم غبار راہ بیفشان تا نظر توانی کرد ٭ کما فی روح البیان وطبقات المومنین ثلاث العوام والخواص وخاص الخاص، اما العوام فلما کانوا اہل الغیبۃ عن الحقیقۃ الی قولہ واما الخواص فلما کانوا بوصف الحضور یلزم علیہم المساکنۃ الی امثالہم وقیل لہم قل اللہ ثم ذرہم فہم سلکوا مسالک التفرید حتی وصلوا الی کعبۃ التوحید واما خاص الخاص فہم الرجال البالغون الواصلون الی عالم الحقیقۃ المتفرقون ماسوی اللہ بمخالفۃ الحق الی قولہ ہم الانبیاء وخواص الاولیاء آہ ٭

وصل بیان اسلام

اسلام در لغت بمعنی انقیاد وفرمان برداری وفروتنی ورغبت وتسلیم کردن مر حکم کسی را بی سرکشی

واعراض و در شرع عبارت ست از انقیاد و اطاعت و احکام الٰهی بجا آوردن پس اسلام
اسم ظاهر اعمال ست و ایمان نام باطن اعتقاد و دین عبارت از مجموعهٔ اسلام و ایمان است
لقوله تعالیٰ اِنَّ الدِّيْنَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ و آنکه در علم عقائد مذکورست که اسلام و ایمان یکی ست
بآن معنی ست که هر مؤمن مسلم ست و هر مسلم مؤمن و نفی یکی ازین دو اسم از مسلمان نتواند کرد
در حقیقت اسلام ثمرهٔ ایمان و فروع آن ست باین مبحث گفتگو و قیل و قال علمای دین بسیار ست
و تحقیق آن تحریر گردید و اسلام بارکان خمسه از حدیث جبریل بودن ثابت و متحقق که بدون
ایشان این ارکان خمسه احدی مسلمان بودن نمی تواند و هی هذه ادای کلمهٔ شهادت
اشهد ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و نماز گذاردن و زکوة دادن و روزهٔ رمضان
داشتن و با ستطاعت زاد راه حج ادا کردن ست حقیقت اسلام توحید بالله ست صورت
اسلام تعمیل شریعت غرا ظاهر نمود نیست و همین دین اسلام از ابتدا تا یوم القیامة
جاریست و بود و خواهد بود لقوله تعالیٰ مَا كَانَ اِبْرٰهِيْمُ يَهُوْدِيًّا وَّلَا نَصْرَانِيًّا وَّلٰكِنْ كَانَ حَنِيْفًا
مُّسْلِمًا و معنی دین لغةً عوض گرفتن و جزا دادن ست و شرعاً نام طاعت و بندگی ست
از نور دین اسلام الله رب العالمین مر بندهٔ خود را که مشرف فرموده و اهل تشریف و توقیر
از آثار نفسانی و ظلمات و شهوات جسمانی و حب الدنیا و شهوات و لذات دنیوی بالکل
فراموش کرده معمل باعمال صالحه و مخلق باخلاق سجیه رضیه و حب آخرت گردید و غریق
بحر فنا فی الله شد اللّهم زدنی حب من احبک و لما فی انسان کامل ثم ان الاسلام مبنی علی
خمسة اصول الاول شهادة ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و الثانی اقامة الصلوة
و الثالث ایتاء الزکوة و الرابع صوم رمضان و الخامس الحج من استطاع الیه سبیلا حدیث
جبریل عن عمر بن الخطاب رض قال یا محمد اخبرنی عن الاسلام قال ان تشهد ان لا اله الا الله
و ان محمد رسول الله و تقیم الصلوة و تؤتی الزکوة و تصوم رمضان و تحج البیت ان استطعت
الیه سبیلا قال صدقت الحدیث و لما فی البیضاوی الشریف ان الاسلام انقیاد و دخول
فی السلم و اظهار للشهادتین و ترک المحاربة یشعر به و لما فی تفسیر محی الدین بن عربی ان الایمان
باطنی و قلبی و الاسلام ظاهری و بدنی و لما فی تفسیر احمدی المذهب الصحیح انهما واحد الی قوله

ان فی شرع نبینا صلعم لا یجوز لاحد ان یقال انه مؤمن لا مسلم و بالعکس و لا ینفک احدہما عن
الآخر کالظاہر مع الباطن کذا فی تفسیر مدارک و اما فی الشرع فالایمان و الاسلام واحد و کما فی قسطلانی
فالایمان لا ینفک عن الاسلام حکما فہما متحدان فی التصدیق و کما فی احیاء العلوم الاسلام
عبارۃ عن التسلیم و الاسلام بالاذعان و الانقیاد و ترک التمرد و الاباء و العناد و للتصدیق
محل خاص وہو القلب و اللسان ترجمانہ و کما فی الکبیر من ذلک ان یکون الدین عند اللہ الاسلام
الی قولہ اصل الدین فی اللغۃ الجزاء ثم الطاعۃ یسمے دینا الی قولہ اما فی عرف الشرع فان الاسلام
ہو الایمان و کما فی تفسیر ابی سعود ای لا دین مرضیا للہ تعالی سوی الاسلام و کما فی تاویلات النجم
و الاسلام ضوء نور الایمان یستضئ بہ مشکاۃ صدورہم ہی الحقیقۃ من شرح اللہ صدرہ بضوء نور
الاسلام فہو علی نور من نظر عنایۃ ربہ و من امارات ذلک النور محو آثار ظلمات الصفات الذمیمۃ
النفسانیۃ کمن حب الدنیا جامی مکن اندیشہ ز نزدیکی و دوری لا قرب و لا بعد و لا وصل و لا بین

وصل بیان آنکه اسلام بر دو قسم ست

اسلام بر دو قسم ست ظاہر و باطن اسلام ظاہر اسلام جسدانی ست و جسد مورد ظلمات و
شہوانی ست شرعا اسلام ظاہر اقرار باللسان و اتیان بالارکان و اسلام باطن
اسلام روحانی و نورانی می نامند و اسلام روحانی مقتبس انوار وحدت معرفت ربانی گردیدہ
عالم را منور می کند و ہر قسم کشف و ایقان ازان نور حاصل می گردد و اسلام ظاہر مقتضے ایتان
اوامر و کف نواہی ست و اسلام ظاہر بدون اسلام باطن ہیچدان و بی سود بودہ است
و از اسلام مجرد صارفہ سوء خاتمہ را خوفی ست عظیم و ہمی ست کمال اسلام حقیقی ابتدای
غریب بود و بغربت ہم خاتمہ وعود خواہد گردد و اسلام حقیقی صورت ارتداد را آگاہی بخواب
ہم نمی بیند و غریب اسلام باین معنی ہست کہ نہ انیسی دارد دیگر و نہ رفیقی ثانی اسلام حقیقی اگر
حاصل نیست عبادت دینی نیز بی فائدہ محض ست احکام ایمان و اسلام بر دو قسم ست دنیوی و اخروی احکام
دنیوی عبادت ظاہر ست و احکام اخروی بحقیقت غریق بحر فنا شدہ و فنا فی اللہ و بقا باللہ شد نست این نیز
سوای خواص امت نصیب عوام مؤمنین نبودہ است احکام اخروی عوام مؤمنین تصدیق
بالقلب کہ سبب خاص خروج من النار و منع تخلید از نار ست بودہ است و کما فی روح البیان

والاسلام علی نوعین اسلام الظاہر واسلام الباطن فالاسلام الظاہر اقرار اللسان وعمل الارکان فہذا الاسلام جسدانی والجسمانی ظلمانی یعبر عن اللیل بالظلمۃ واما الاسلام الباطن فبانشراح القلب والصدر بنور اللہ تعالیٰ فہذا الاسلام الروحانی ویعبر عن الیوم بالنور آہ وکمافی تاویلات النجمیۃ بدا الاسلام غریبا وسیعود غریبا المراد بالاسلام ہو الاسلام الحقیقی وصاحبہ لایرتد ابدا وکونہ غریبا ان لایوجد لہ انیس آہ وکمافی احیاء العلوم الاسلام والایمان حکمان اخروی ودنیوی وان الاخروی فہو الاخراج من النار ومنع التخلید اذ قال رسول اللہ صلعم یخرج من النار من کان فی قلبہ مثقال ذرۃ من الایمان والتقلید من غیر کشف وانشراح صدر وہو ایمان العوام بل ایمان الخلق کلہم الا الخواص آہ +

وصل بیان توحید

اصل ایمان واسلام توحید اللہ رب العالمین ست کہ بدون ایقان توحیدی ایمان واسلام عذاب محض ست وبی سود ایمان ایقانی للہ رب العالمین واحد برحق ولاشریک ولاثانی مطلق ست لقولہ تعالیٰ قل ہو اللہ احد یقین کردن ایمان ایقانی ست کہ بدون این ایمان دیگر کدامی ایمان واسلام نہ بکار آمدست ونسودمند وبہ اثبات ذات کبریائی وشواہد وبراہین وحجج ودلائل معطل الوجود ست چہ رویت عالم اجسام دفعۃً واحدۃً شہود ذات واجب الوجود ذوالجلال والاسلام شہود بیّن موجود کہ ے حاجت مشاطہ نیست روی دلارام را + وآن ثبوت بر دو قسم ست عامہ چون عوام مؤمنین را حاصل ست وآن ثبوت عوام مؤمنین بدرجہ یقینیات نمیرسد بلکہ از ظنیات ست چہ عوام جاہل بادنی توجہ بماسوی اللہ متوجہ شدن ممکن ثانیا علم علمای فریقین ست کہ آنان بقدر حیثیت ورتبہ خود ہا بعلم الیقین وعین الیقین وحق الیقین داخل شدہ اند کہ ازالہ آن یقینیات شان غیر ممکن الوقوع ست بلکہ آنان بحصول علم نافعہ بترقی مدارج شہود وکشف ساعت فساعت کمال ظاہر وباطن پیدا میکنند ے برگ درختان سبز در نظر ہوشیار + ہر ورقش دفتریست معرفت کردگار + توحید لغۃً بمعنی شی را واحد گردانیدن ست وبر علمای متکلمین اعتقاد وحدانیت او تعالیٰ جلشانہ دباصطلاح صوفیہ توحید معرفت وحدانیت او تعالیٰ جلشانہ علی سبیل اجمال

و تفصیل دلیل وحدانیت گو کثیر اند لیکن مشهور لسنه و معروف جماهیر فضلا چهار اند تخلیق و ترزیق
و اماتت و احیا لقوله تعالی الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون و توحید مشتق
از وحدت ست بمعنی یگانگی خداوند تعالی قایل شدن شرعًا معنی توحید ست وحدت بر دو
قسم ست ذاتًا و صفةً مطلق یا مقید اولًا ذات خداوند تعالی واجب الوجود ست موجود و دائم
قائم بذات خود ست ماسوایش دیگران بقصد وجود موجود نبودند بلکه معدوم الوجود بودند
ثانیًا خالق ارض و سما بذات و صفات خویشتن لاثانی و لاشریک ست لقوله تعالی الله الصمد
ذات مستغنی عن النقائص با وصاف متنوعه بلا شرکت و تایید غیری پیوسته متصف بوده است
و مراتب توحید گو کثیر اند اما علمای ظاهر و باطن توحید را نخستین منشعب بدو شعب کرده اند
توحید لسانی و توحید عیانی و توحید لسانی منصرف بدو بهره است تقلیدی که عوام مؤمنین
لا علم ازان توحید زمزمه پرداز اند ثانیًا متکلمین آن توحید حق را با شواهد و براهین عقلیه و
نقلیه ثابت میکنند گو آن بزرگواران از جاده تقلید پا بدر کشیده اند لیکن این ارباب قال و قیل
چون علمای وجودی و شهودی و اصحاب الحال بحق الیقین و عرفان الحق و نور کشف واصل
نگردیده اند قسم ثانی توحید عیانی ست و آن توحید توحید بالافعال و الذات و الصفات
حق تعالی ست و اهل توحید عیانی غریق بحر ناپیدا کنار عرفان ذو الجنان بدل و جان گردیده
فنا فی الله و بقا بالله شده اند از هر دو جهان معرض و بیخبر از دین و دنیا شده ماسوی الله
را فراموش کرده اند لقولهم الله بس باقی هوس و اهل توحید ربانی ترک دنیا منتهیاست
که سبب خاص نجات دارین و حقیقت دین اسلام همین توحید ست و بس و توحید باعتبار
افعال و ذات و صفات بسه بهره انقسامی پذیرفته اولًا توحید بدایت که ذکر کلمه لا اله
الا الله ست و صاحب این توحید سیر عالم اجسام میکند ثانیًا توحید اهل توسط که ذکر
کلمه لا اله الا انت ست صاحب این توحید سیاره عالم ارواح اند ثالثًا توحید اهل نهایت
که ذکر کلمه لا اله الا انا ست صاحب این توحید طیاره عالم حقیقت اند و حق الیقین ﻫ
حالش بازی بدیدم از بغداد * چون جنید زاسلوکش آگاهی * رفت در جبه وقت بازی
گفت لیس فی جبتی سوا الله و این توحید ثلاثه را جهت مانعه نیز ثلاثه [illegible] نال دولها

و بدان که بدون فنای مالی توحید افعال حاصل نیست و بلا زیان اولاد توحید صفات را
دست رس نمی شود و بدون فنای جسمی و روحی توحید ذات باری را یافتن لا ممکن و
باتفاق علمای فریقین توحید ایزد سبحانه بمراتب اربعه مترتبست توحید ایمانی و توحید علمی
و توحید حالی و توحید الهی توحید ایمانی آنست که بنده بفرد وصف الوهیت و توحید استحقاق
معبودیت خداوند کریم بمقتضای اشارات و آیات و اخبار تصدیق کند بدل اقرار نماید بزبان
و این توحید ثمره تصدیق مخبر و صدق خبر باشد و این توحید از ظاهر علم مستفاد است این توحید خلاص
از شرک جلی است و انخراط در سلک اسلام فائده میدهد حضرات علمای صوفیه بضرورت ایمان
بعوام مومنین در این توحید مشارک اند و بمراتب دیگر منفرد و مخصوص و قناعت باین
مرتبه در آمدن بود بدین عجائز لقوله علیکم بدین العجائز الحدیث و آن توحید علمی مستفاد است
از باطن که آن را علم الیقین خوانند که بنده در بدایت طریق تصوف از سر یقین بداند که
موجد حقیقی و موثر مطلق نیست الا خداوند عالم جل شانه که جز وی غیری را بدین صفت
متصف شدن ممکن نیست و جمله ذات و صفات و افعال را در ذات و صفات و افعال
او سبحانه ناچیز داند و هر ذاتی فرعی از نور ذات مطلق او نشناسد و هر صفتی را پرتو از نور جهان
آرای او پندارد و هر جا علمی و قدرتی و ارادتی و سمعی و بصری ببیند آن را بعینه اثری از آن
علم و قدرت او تعالی انگارد و این توحید مرتبه اولین توحید اهل خصوص و متصوفه است
و از علم باطن این توحید غالبا کشفی می باشد و علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین از این
توحید متفرع است و نیز از توحید حالی این توحید نسبتی می دارد نوعی و موحد این توحید از
شرک خفی برخیزد و اما توحید حالی آنست که حال توحید وصف لازم ذات موحد گردد و
جمله ظلمات و رسوم وجود الا اندک بقیه در اشراق نور توحید متلاشی و مضمحل شود و نور توحید
در نور حال او مستتر و مندرج می گردد بر مثال نور کواکب در نور آفتاب ~ فلما استبان
الصبح ادرج ضوءه ٭ باسفاره اضواء نور الکواکب ٭ و باین توحید موحد چنان فانی الله
می گردد که دیدن و شنیدن و گفتار و خوردن و آشامیدن خود را عین افعال ذات خدای کریم
پندارد و خود غریق بحر توحید چنان شود که از بود خود نابود گردیده بود وجود را حجاب الوجود

قائم الذات شود نیز این توحید دو دو، دارد وجودی و شهودی علمای وجودی سرفرازان حضرت کبریای و محبان بارگاه ربانی اند وهم آنان قائل همه اوست اند و آن بزرگواران دین چنان ته آب توحید شده اند جز علم اب توحیدی و فنای ناسوتی دیگر چیزی بنظر شان نمی آید و با محبوب خویشتن ها چنان چسپیده اند که دین دنیا از یاد شان در رفته و صورت غریب را آنان فراموش فرموده اند ان اساطین دین باشراق انوار حق سبحانه چنان متوازی گشته اند گاهیکه خود را خیال می کنند صورت حق تعالی نظر می کنند چون منصور حلاج قدس سره بود انا نند علم حق الیقین بر بالای عرش برین برزده اند و علمای شهودی آنان اند که اتباع سنت نبویه و الزام احکام شریعت غرا برخود ها گوارا کرده اند و بشری را بمراتبات توحیدی جز این مرتبه مرتبه دیگر حاصل شدن ممکن نیست چهارم توحید الٰهی آنست که حق سبحانه در ازل الازال همیشه بوصف وحدانیت و نعت فردانیة موصوف بود منعوت لقوله تعالی وکان الله ولم یکن معه شیئ وکل شیئ هالک الا وجهه آه بقول اهل قال این توحید نیز بر سه قسم ست یکی توحید حق مر حق را و آن علم او بیگانگی خودش دوم توحید حق مر حق را و ان حکم او بود بنده را بتوحید آفرینش دل در وی سوم توحید خلق مر خلق را و آن علم شان بود بوحدانیت حق تبارک و تعالی و این مقالات از طرز تقریر و تحریر بعید است

ف این مدرسه نیست جای آواز * از سینه بسینه میرسد راز ؛؛ شیخی و سیدی و مولائی و مرشدی مرحمی و روانی شیخنا مرشدنا مولانا شاه وجه الله روح الله روحه قدس سره بتوحید العارفین مصنفه خودش این مبحث شریف و مطالب لطیف را بالشرح و بسط درج فرموده من کان له مزید الشوق والتحقیق فلیطالع فیه لما فی التوحید العارفین التوحید فی اللغة جعل الشیٔ واحدا الی قوله اعلم ان دلیل وحدانیة الله تعالی کثیرة اظهره اربعة الاول التخلیق والثانی الترزیق والثالث الاماتة والرابع الاحیاء . وایضا فیه ان هذا الیقین لا یحصل فی التجلی الصوری الذی هو اول القدم للسلوک ثم فسروا بان حق الیقین الذی هو نهایة الاقدام الی قوله فی بیان التوحید باعتبار حال الموحد ینقسم التوحید الوجودی والتوحید الشهودی آه وکما فی شرح البیان وحقیقة دین الاسلام التوحید وصورته

الشرائع النبی ہی الشروط ولمانی تاویلات النجمیہ مراتب التوحید توحید الافعال ثم توحید الصفات
ثم توحید الذات ولمانی روح البیان والتوحید علی ثلاث مراتب التوحید اہل البدایہ وہو
لا الہ الا ہو وسیر اہل ہذا التوحید فی عالم الاجسام وتوحید اہل التوسط وہو لا الہ الا انت وسیر
اہل ہذا التوحید فی عالم الارواح وتوحید اہل النہایۃ وہو لا الہ الا انا وسیر اہل ہذا التوحید
فی عالم الحقیقۃ ولمانی اللمعات لان الحجب الکلیۃ ثلاثۃ ہی المال والولد والبدن فتوحید الافعال
انما یحصل بالفناء عن المال وتوحید الصفات بالفناء عن الولد وتوحید الذات بالفناء
عن الجسم والروح ولمانی لانحات البرقیات اعلم ان التوحید اما لسانی واما عیانی مقترن
واما التوحید اللسانی مقترن بالاعتقاد الصحیح فانہ قسمان قسم بقوا فی التقلید
الصرف لم یصلوا الی حد التحقیق وہم عوام المومنین وقسم تشبثوا بدلیل الحج والبراہین التقلیدیہ
والتقلیدیہ فہولاء وان خرجوا عن حد التقلید الصرف لکنہم لم یصلوا الی نور الکشف والعیان
کما وصل اہل الشہود والعرفان واما التوحید العیانی فعلی مراتب المرتبۃ الاولی توحید الافعال
والثانیۃ توحید الصفات والثالثۃ توحید الذات آہ وہکذا فی عوارف المعارف ٭

پرتو ششم - در بیان سر تکلیف شرعی وغیرہ من المتعلقات

خداوند کریم یوم المیثاق بعد از قولہ تعالی الست بربکم قالوا بلی امانت گران بار خود را جہت
حمل آن امانت بر جمیع مخلوقات ارضی وسماوی وملکی وملکوتی پیش کردہ بود جز انسان
دیگران از حمل آن بار گران روگردان شدند وانکار نمودند وتفصیل آن مفصلا زیرین
مرقوم میشود وآن این ست

وصل بیان بار امانت

فی الحقیقت امانت ضد خیانت ست وعلمای دین وحکمای شرع متین آن امانت را
بر سہ قسم حمل کردہ اند اول تکلیف شرعی وامورات دینی ست وامورات دینی سہ قسم ست
بدنی ومالی وباشتراک ہر دو چنانچہ صوم وصلوۃ وزکوۃ وحج ثانیا انابت ومحبت باری
وعشق حقیقی ثالثا آنست کہ بطفیل ہمین عشق حقیقی بمحوای قولہ تعالی لقد کرمنا بنی آدم انسان
بر مخلوقات دیگر وملائک مقربین مفوق گردیدہ ومشرف حضرت ربانی شدہ وعشق کہ مادہ

جمیع آفت و بلا و مصدر رنج و عنا ست جز انسان کیست که حامل این کرب و بلا و متشای این
جور و جفا شدن تواند سه عشق را تا کسان چه می دانند ٭ عشق قضاهی سر از جسم ست ٭
شب تاریک بیم موج و گردابی چنین هائل ٭ کجا دانند حال ما سبکساران ساحلها ٭ فرشته
عشق نداند که چیست قصه مخوان ٭ بخواه جام گلابی بخاک آدم ریز ٭ ثالثاً ظهور فیض نور
جذبهٔ عنایت صمدانی و شعشعهٔ انوار رحمت ربانی ست که بلا اقتضای مقتضا و بی جد و جهد
جویا و بلا حجاب حجب وجودی هویت ناسوتی خداوند تعالی عاشق فنا فی الله خود را از کمال
عنایت خود آن کمال بی زوال و آن انوار لایزال عنایت می فرماید و این مقصود ثلاثه محنت انگیز
و مصیبت خیز امانت باری گران بار برگردن اغیار عرضه بود از ان اغیار به تحمل آن بار سر
باز کشیدند و لما فی تفسیر ابی سعود جعل الامانة التی شانها ان تکون من جهته تعالی عبارة
عن الطاعة التی هی افعال المکلفین البالغة للتکلیف الی قوله من یطع الله و رسوله فقد
فاز فوزاً عظیماً و لما فی البغوی المراد بالامانة الطاعة للفرائض التی فرضها الله علی عباده
و لما فی مفاتیح الغیب فقال انا عرضنا الامانة الی التکلیف الی قوله لان من قصر منه فعلیه
الغرامة و لما فی البیضاوی تقریر للوعد السابق بتعظیم الطاعة و سماها امانة من حیث انها
واجبة الاداء و لما فی روح البیان و الامانة ضد الخیانة و المراد ائتمن علیها و هی علی ثلاث
مراتب المرتبة الاولی تکالیف الشرعیة و الامور الدینیة المرعیة و لذا سمیت امانة لانها لازمة
الوجود کما ان الامانة لازمة الاداء الی قوله و المرتبة الثانیة المحبة و العشق الی قوله و المرتبة الثالثة
انها الفیض الالهی بلا واسطة و لهذا سماه بالامانة لانه من صفات الحق تعالی فلا یملکه احد آه

وصل بیان قبول انسان آن بار امانت

خداوند کریم نخستین عرض امانت بغیر انسان دو دیگر مخلوقات ارضی و سماوی یعنی شجر و حجر و حیوش و طیور و سباع
و ملائک را عقل و درایت و فهم و فراست و قوت ادراکی عنایت فرموده تا احتمال فهم بنا فهمی خود ها گویا شدن نتوانند
پسین آن امانت مر قوم مذکورین را پیش نهاد جمیع مخلوقات و ملائک فرموده که حمل این امانت ربانی و ودیعت یزدانی
کنند و ایزد پاک بمعرض عرض امانت این نیز بیان فرمود که حاملان این امانت اگر خیانت
کار برایند تا مستوجب عقوبت و مستحق سجین خواهند شد و آنانکه تحمیل این امانت با مانت داری

وتر ستگاری بجا خواهند آورد و آنان مورد انعام و اکرام خواهند شد و جانشین فردوس برین خواهند گشت جز انسان جمیع مخلوقات دیگر و ملائک بشنود عتاب و خطاب و قیل و قال نرم و کرم رب العالمین منکر پاک و ابای صاف از حمل این امانت رب العالمین گردند تا قابلیت و عدم استعداد لیاقت حمل امانت خود ها ظاهر ساختند با وصف لحم و شحم و بلندی قد و ضخامت و قوی الجثه و عظیم الهیاکل خود ها از بار برداری این بار گران امانت که بقدر منزلت باری بود سخت گران مجبور شدند و مجبوری خود ها ظاهر کردند و این انکار شان انکار بی ادبانه نبود بلکه بخوف و خشیت خادمانه بود لاجرم آن مخلوقات و ملائک باین انکار موجب عتاب نه باین ابا مستحق عقاب نشدند خداوند کریم بلحاظ عدم قوت استعدادی و حیثیت و لیاقت نا قابله شان حمل این امانت بر آنان عرض استحبابی نموده بود نه فرض لازم وجوبی از آن است که ایزد توانا آنان را مورد عقاب و محل خطاب نفرمود رب الارباب آنان مخلوقات را چون سدی بی اراده ساخت دیگران جمله بزبان حال خود ها گویا بودند که ایشان مسخر ید قدرت کامله او تعالی شانه اند و جویای ثواب و عقاب و نان نیستند بیان کردند که از جهنم ما نمی ترسیم و از جنت ما کاری نداریم و انسان بمجرد حکم حضرت ذو المنان این بار گران امانت را بی تامل و بی تکلف بر سر خود برداشت سیجیئ بیانه و لما فی مفاتیح الغیب لا ان امانة الله تعالی فوق قوتهن حمله الانسان مع ضعفه الذی قال الله تعالی وَخُلِقَ الْإِنسَانُ ضَعِيفًا و لما فی تفسیر ابی سعود و لعل المراد بالامانة العقل و التکلیف بعرضها علیهن باعتبارها بالاضافة الی استعدادهن الاباء الطبعی الذی عدم اللیاقة و الاستعداد لها و بحمل الانسان قابلیته و استعداد لها و لما فی البیضاوی لما خلق هذه الاجرام خلق فیها فهما و قال لها انی عرضت فریضة و خلقت جنة لمن اطاعنی و نارا لمن عصانی و لما فی تفسیر المدارک و باباهن الاباء الطبعی الذی هو عدم اللیاقة و الاستعداد و لما فی روح البیان لقد رکب العقل و الفهم فی الجمادات المذکورة عند عرض الامانة الی قوله حیث قال لهن اتحملن هذه الامانة علی ان یکون لکن الثواب و النعیم فی الحفظ و الاداء و العقاب و الجحیم فی الغدر و الخیانة فابین ان یحملن اباء شدة الامتناع آه و لما فی اللمعات قلن یا رب نحن مسخرات بامرک لا نرید ثوابا

ولا عتابا ولم یکن ہذه القول منہن من جہة المعصیة والمخالفة بل من جہة الخوف والخشیة من ان لا یودین حقہ الی قولہ کان العرض عرض تخییر لا عرض الزام وایجاب ؛؛

وصل آن بار امانت بلا تکلیف شرعی

و آن امانت مندمجہ بالا کہ تکلیف شرعی و امورات دینی بعوام الناس انسان و عشق را با امور شرعی بر خواص و جذبہ فیض نا متناہی و عنایت خاص خود بر خاص الخاص انسان خداوند کریم عرضہ داد آدم و ذریات شان ہمگان بلا لحاظ پس و پیش و بدون خیال کما ینبغی حمل آن امانت را یکبارگی دفعتہً قبول کردند مخلوقات دیگر با وصف قد و قامت و عرض و طول جسامت قابل حمل آن امانت نبودند چہ حمل آن امانت تعلق از قلب دارد شست و قوت بدنی آنجا کار آمد نبود و کاری نمی گیرد و قلب مخلوقات دیگر چون قلب انسان ضابط و مستقیم باستقامت فاستقم کما امرت نبوده است ازان دیگران بحمل آن امانت نا قابل شدند و انسان قابل بر آمد و مخلوقات دیگر چون جسد انسان اند و انسان بمشابہہ قلب ایشان ست خیر الناس کیست و کدام ست کہ این بار گران بار امانت را بر سر خود بر دارد وان انسان نخستین بعرض طعن اتجعل فیہا من یفسد فیہا ویسفک الدماء بودند ہمون انسان بہ تجویز دیگران قابل تحویل و حمل این بار امانت شدند اللہ رب العالمین آدم و ذریات شان را سوال فرمود کہ مخلوقات دیگر عرش و فرش از حمل این امانت انکار ورزیدند بی تکلف و بی تامل چیزی تو و ذریات تو حمل امانت بر خود گوارا ساختی آدم بی تابانہ برخاست بزبان ادب تر زبان شد و بر گفت خدایا یقینم آنست کہ رب العالمین بندہ خویشتن را بتکلیف مالا یطاق تکلیفے نمیدہد و ہر کاری گذارد کاری کہ کار کردن کار فرما می شود و خداوند عالمین بفضل و رحمت خداوندانہ از چون ما بندگان ناکارہ امر ماموره خود را انجام مے فرماید ورنہ کرا یارا کہ حکم خداوند کریم بر نہج و اسلوب باید و شاید بحسن و خوبی انجام و انصرام کردن تواند نظر بر این فضل و رحمت خدای کریم بار د قبول حکم احکم الحاکمین نامناسب حال و مآل خود ہا انگاشتیم و چون ما رار با لارباب بحمل امانت احتیاج وارد ادلحاظ گران باری ابا و انکار حکم حاکم گران باری امانت را بالکل فراموش کردیم و دلیرانہ بخوشی و خرمی حمل امانت را قبول کردیم و سمعنا و اطعنا بدل و زبان بلا تکلف و ریب و ریا گفتیم بر مثال مخلوقات

دیگر بے او بانه سرتابی از حکم حاکم همت مردانه ما مقتضی آن نشد ما از ان همت سوی بی اوبی بازمانیم
و ما ازین توقیر و تعظیم عرض امانت برخود ها بالیدیم و بجان قبول کردیم آدم آنوقت بزبان و
حال خود می گفت ع آسمان بار امانت نتوانست کشید * قرعه فال بنام من دیوانه زدند
آن بار که از بردن او عرش ابا کرد * با قوت تو حال آن بار توان بود * راه او را بدو توان پیمود * بار او را بدو توان برداشت * آدم چون حمل این امانت را ولین بار بقوت حق بر خود
گوارا کرده بود حق تعالی بجوابش فرمود که فوراً تو و اولاد تو حکم ما را بجا آوردی ازان بر مخلوقات
دیگر همگان شما را بیشتر و بعزت و وقار بالادست کردیم بلحاظ قوت فضل و رحمت تا حمل این
امانت ساختی ما بدولت نیز از تو و ذریات تو بحسن و خوبی انجام امورات این امانت خواهم ساخت
و تا یوم القیامت حلقه کردن تو و ذریات تو این امانت ما گردید آدم ازین سرفرازی نامتناهی
سرفراز و خوش دل و محظوظ شد و مخلوقات دیگر عرش و فرش از شرم و خجالت خاک حسرت و
افسوس بر سر خود ها افشاندند آدم دران جلسه لطیفه این می گفت که ع خون من رنگین تر
از رنگ حنا * زین سبب تخم حنا برداشتند * و کما فی روح البیان فالانسان اختص
بالعشق و قبول الفیض بالا واسطة حملها من سائر المخلوقات لاختصاصه باتیانه رشاش النور
الالهی الی قوله وکان عرض العشق والفیض عاما علی المخلوقات حمله الانسان لان نسبة
الانسان مع المخلوقات کنسبة القلب مع الشخص فالعالم شخص قلبه الانسان الی قوله فقال
الله مکانک فانها فی عنقک وعنق ذریتک الی یوم القیامة و کما فی الکبیر فکانهم قالوا کیف
لانسمع ولا نطیع وانه تعالی لا یکلفنا الا ما فی وسعنا وطاقتنا فاذا کان هو تعالی یحکم الرحمة
الالهیة لا یطالبنا الا بالشی السهل الهین فذلک نحن بحکم العبودیة وجب ان نکون سامعین
مطیعین وایضا فیه ان الحمل مخصوص فی عرف القران بالتکلیف قال الله تعالی انا
عرضنا الامانة علی السموات الی قوله وحملها الانسان آه و کما فی تفسیر ابی سعود ای سنته
تعالی انه لا یکلف نفسا من النفوس الا ما یسع فیه طوقها و تیسر علیها و کما فی البیضاوی
او من التکلیف التی الیفی بها الطاقة البشریة و کما فی المدارک لان التکلیف لا یرد الا بما
یقدر علیه المکلف به کذا فی شرح التاویلات واللمعات واللائحات البرقیات و کما فی روح البیان

لے التکلیف الزام ما فیه کلفة ومشقة والوسع ما یسع الانسان ولما فی حجة الله البالغة وبابا هن
الاباء الطبیعی التی وهو عدم اللیاقة والاستعداد وبحمل الانسان قابلیة واستعداده لها لے
قوله وانما یلیق بالتکلیف ویستعد له من کان له کمال بالقبول لا بالفعل آه -

وصل بیان استحقاق انسان بحمل بار امانت وغیره مراتب

انسان که مورد منشور إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً بوده اند بالای آن قد وقامت با استقامت
خلعت وزارت وسریع رشد وامانت وشمله عظمت وعصمت زیبا بود وازان هست که خداوند کریم بفضل
ورحمت کامله خویشتن انسان را تاج [illegible] وتمغهٔ نبوت ورسالت وشعار ومیان بند خلعت و تاج
مشرف ومعزز فرموده دعویداری وحقداری بآن قدر ومنزلت باین مثابه دیگری نبود ودیگری
که بود وکدام هست که دعوی فاسده وحق باطله خود را بآن داد در پیگاه رستخیز پیش کند همگان بمقوله
إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ لب سکوت در زیدند ودبدبه وطنطنه آدم خاکی از تحت الثری تا عالم بالا
بلند بالا گردیده دشمنان دیرین وحسودان شیاطین ازین شرف ومنزلت آدم حسد بدا سوختند
وچشم زخم انداختند وازین همه سرفرازی خاکیان ناگوار ونا ملائم طبع شیطان وناریان شد
بقولهم ؎ خاک را خوار وتیره دید ابلیس * گرد انکار آن حسود خسیس * ماند غافل ز نور باطن او
نشد آگه ز سر کامل او * سر گنجی که هست در دل خاک * این صدا داده اند در افلاک
که بجز خاک هست مظهر کل * خاک شو خاک تا بروید گل * خدای رحیم دران هنگامه گرم جهت
دفع چشم زخم حسودان سپندانه تعویذ کلمه طیبه إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا را بر بازوی راست
انسان بربست وخاک بر دیده بدبین حسودان برافشاند وبا انا عرضنا الامانة تفصیلش
فرمود که چشم حاسد تیره ودیدهٔ بد اندیش خیره گردد ؎ تا کور شود آنکه نتوان دید * گو این
الفاظ مشعر که نسبت بانسان صورت تلخ معلوم میشود هان هان ؎ عاشقان را درد
بنامی خوش هست * عاشقان را نور ناکامی خوش است * لیکن معناً وحقیقتاً ازین الفاظ محتشم
توقیر وتشریف تکریم وتوصیف ایشان ثابت گردیده که ایشان بشرافت وعظمت از دیگر مخلوقات
ارضی وسماوی مشرف بارگاه ربانی اند الحمد لله علی کل حال وحق آن است که انسان با نفس اماره
خود جهاد اکبر نموده با نهماک نفس اماره ظلم فاحش وصد مجاهده بنفس خویشتن ها ساخته فنا فی الله

وبقا بالله می گردد لاریب انسان بالحیثیة ومعنی صورت ظالم عناست اما این ظلم عظیم عین
قویم ست خداوند کریم باین معنی انسان را ظالم لفظی بیان فرموده معنا عادل حقیقی قرار داده و انسان
زمانیکه فنا فی الله و بقا بالله میشود خود خود را یکبارگی فراموش می کند و از خودی خود بے خبر
محض می گردد شهید نازدا واقعه منصور حلاج شنا بدبران ست باین جهت کذای انسان
جاهل از نفس خویشتن ست و هم معرفت ذات الله عین جهل ست لقولهم المعرفة فی ذات
الله جهل واین جهل عین علم الیقین ست ازان ست که رب العالمین انسان را جاهل گفته
دعالم سر ربانی مراد گرفت کما قال مولوی معنوی ؎ علم معقولات علم اشقیا ست +
علم نا معقول علم انبیا ست + کما قال حافظ شیراز ؎ دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند +
گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند + الی آخر الغزل للمولوی جامی ؎ غیر انسان کسش نکرد قبول +
زانکه انسان ظلوم بود و جهول + ظالم او آنکه هستی خود را + ساخت فانی بقای سرمد را +
ظالم او آنکه هر چه جز حق بود + صورت او ز لوح دل بزدود + نیک ظلمی که عین عدل است +
نقص جهلے که عین معرفت ست + ای نکرده دل از علائق صاف + مزن از دانش خلائق لاف +
زانکه در عالم خدادانی + جهل علم ست و علم نادانی + و بعض مفسرین بر آنند که چون آدم و
آدمیزاد حمل امانت را بر خود گوارا کرد ملائک بظن فاسد خویشتن ما انسان را بظالم و جاهل منسوب
ساختند خداوند کریم بیان طعن شان را تضمین فرمان خویش ساخت و بآن
بازار گرمی رفع طعن خداوند کریم بشارت خاوندی در داد که ما بدولت سهو و خطا
و گناهان تو و ذریات تو با آمرزش خواهم ساخت چه غفور و غفار و رحیم و رحمان اسمای صفات
من ست آدم باین تبشیر ازیکدل بصد دل زنده دل گردیده علم سعادت و فرخنده حلے
و عنایات ذو الجلال را بر فرق فرقدان و لامکان بلند و بالا کرد و بزبان شادمانی ها می گفت
؎ امروز مبارک ست عالم + کافتاده نظر برین عالم + صد شکر خدای آسمان را +
کاختر بدر آمد از و بالم + و ملائک بدیده وری آن نقشه امتیازی آدم و بشهود کلام فضل
خداوند اکرم بر ظنیات فاسدات خود های شان تا دم و زیر دست از رتبه آدم شدند و از
نتیجه قصه مشهوره ابراهیم ادهم که بطواف کعبه محترمه مجردانه بلتزم فریاد کنان خواهان

وجو یا بی عصمت بود محقق که انسان خاطی و عاصی نیز جز مشرک خفی وجلی وکافر ومنافق محبوب
حضرت سبحانی اند ایزد لاشریک وثانی انداد وثانی خود پسند نمی کند واکثر مفسرین حاکی اند که
چون انسان بمیثاق حمل امانت نموده کسانیکه بان امانت خیانت فاحش وغبن صریح ساختند
وآن امانت که از امضای خداوند ممهور بود آن مهر از حالش در شکسته کافر ومنافق ومشرک
گردیده هند صرف آنان منسوب بظالم وجاهل اند آنان ظالم لنفسه وجاهل لعاقبت اند وچون
انسان مدفون بدفن وضعی خود می شود منکر نکیر می آیند نخستین تحقیقات می کنند چون امانت
ربانی با مهر صمدانی بزینت سلامت وموجود می مانند ازان میت درمیگذرند ودست بردار
می شوند وبر کسانیکه آن امانت بر نیک خیانت شکسته مهر می مانند با آنان هر قسم معاملات
سوء منکر نکیر می کنند العیاذ بالله از دم صبح ازل تا آخر شام ابد دوستی ومهر بر یک عهد ویک
میثاق بود کما فی الکبیر لکن وعده بالامانة علی حفظ الامانة لقوله تعالی من یتوکل علی الله فهو
حسبه وایضا فیه انه کان ظلوما جهولا عن ظن الملائکة وایضا فیه ذکر الله فی الانسان وصفین
الظلوم والجهول وذکر من اوصافه وصفین فقال وکان الله غفورا رحیما ای کان غفورا للظلوم
ورحیما للجهول الی قوله الا الظلم العظیم هو الشرک کما قال الله تعالی ان الشرک لظلم عظیم وکما فی
البغوی قال بن عتبة انا عرضنا الامانة لیظهر نفاق المومن وشرک المشرک فیعذبها الله ویظهر
ایمان المومن لیتوب الله علیه ای یعود علیه بالمغفرة والرحمة ان حصل منه تقصیر فی بعض
الطاعات وکما فی المدارک ومن اطاع الله من الانبیاء والمومنین فلا یقال کان ظلوما
جهولا وکما فی تفسیر محی الدین بن عربی ستر ذنوب ظلمهم وجهلهم عن الشرکیة والتصفیة والتجرید
والمحو والطمس بانوار تجلیات آه وکما فی روح البیان قال اهل الحقیقة هما صفتا مدح سالے
فی حق مودی الامانة فان الانسان ظلم نفسه بحمل الامانة لانه وضع شیئا فی غیر موضعه
فافنی نفسه وازال حجبها الوجودیة الی قوله وجهل ماسوی الله تعالی بالکلیة وایضا فیه ان الجهول
هو العالم لان نهایة العلم هو الاعتراف بالجهل فی باب المعرفة والعجز عن درک ادراک وکما فی
تفسیر زاهدی وتبعهم صاحب القاموس ان الوصف بالظلومیة والجهولیة انما یلیق بمن
خان فی الامانة وقصر عن حفظها لا بمن تحملها ویقبلها وکما فی تفسیر ابن عباس کان ظلوما

بحق الامانة وجهولا بما حصل من الخیانة الی قوله والذین ضیعوا الامانة بعد ما قبلوها آه وکمافی اللمعات
قال بعض العارفین الحکمة الالٰهیة اقتضت ظهور المخالفة من الانسان لیظهر منه الرحمة والغفران
سهو وخطای بنده گرش نیست اعتبار معنی عفو ورحمت پروردگار چیست وفی الحدیث القدسی
لولم یذنبوا الذهبت لکم وخلقت خلقا یذنبون ویستغفرون فاغفر لهم آه۔

وصل بیان تقسیم رحمت ربانی

خداوند کریم دراز ل رحمت کامله خود را بقدر صد بهره تقسیم فرموده بهره واحده ازان نصیب جمیع مخلوقات
کونی یعنی ارضی وسماوی ووحوش وطیور وسباع وجن وانس وملائک نموده ونود ونه بهره آن
بید قدرت خود موجود داشته که آن نود ونه بهره را برگناهگاران جنس انسان در نهاد عنایات
علی حسب مراتب خواهد نمود لقوله تعالی هؤلاء من عطاء ربک وماکان عطاء ربک محظورا ملائک
بدیده دری این عنایت واکرام انگشت تحیر بدندان تحسر درگزیده باخودها درماند ندوکما فی
مفاتیح الغیب روی فی الحدیث الصحیح ان لله مائة جزء من الرحمة قسم جزء واحد منها علی الملائکة
والجن والانس فیها تیراحمون وادخر تسعة وتسعین جزء لیوم القیامة فاظن ان المراد من قوله غفرا
هو ذلک الغفران الکبیر کان العبد یقول هب ان جرمی کبیر غفرانک اعظم من جرمی آه۔

وصل انجام بار امانت

پیدا است که خداوند کریم بقوت قاهره حاکمانه وشوکت خاوندی جابرانه تکلیف شرعی وامورات
دینی را برآدم زاد واجب نفرموده بلکه یوم المیثاق این تکلیفات شرعی راآدم وذریات او
برضا وخواهش خودها باخودها واجب نموده وبار امانت را بدوش گرفته اند وبار امانت دادی
حسن انجام خدمت امانت واداء تکلیفات شریعت واجب الاداء ولازم وقت ما گردیده درینه
خیانت کاری وسرتابی از مامورات موجب رسوای صبح قیامت است کوخود ایزد پاک بگفت
عاولانه ولوله قبول امر شریعت ودغدغه حمل امانت بدل آدم عنایت فرموده از همچشمان دیگر
حضار جلسه توقیری عظیم وتعظیمی قویم درداده دیگران بنادانی وناتوان بینی خودها با آن حمل پس
پاشده رنگ بررو شکستند بر ما فرض لازم افتاده که بان همت دلیرانه پیشین وقوت مردانه
نخستین با جمیع شرائط امانت داری بطرق مقرره شرعی نیکو انجام تکلیفات شرعی وعشق حقیقی

تمامی بتی بالتسمیه داعمال مکلف بالشرع سه چیز ست اولاً تزکیه قلب از جمیع عقائد فاسده بوده است که شرعاً آنرا تزکیة القلب نامند ثانیاً معرفت الله باسمائه وصفاته وذاته هست شرعاً آن معرفت را ذکر می خوانند و ذکر جز معرفت الله دیگر هیچ چیز نیست ثالثاً شغل طاعت و عبادت ست که آن را صوم و صلوة و حج و زکوة عبادت دینی محضه می گویند و مناسب آنست که آن عبادت دینی محضه را باخشوع وخضوع بجا آورده شود وهمی ذکر علیحدة و مکلف بالشرع خداوند کریم ارحم الراحمین ست از غایت فضل و رحمت خداوندی خویش بلا جبر بر خود بسه شرط لازم فرموده اولاً تا مصلی در نماز ست بالای سرش نزول رحمت قائم می باشد ثانیاً هنگام صلوة کمصلی ملائک از بازوی خود سایه بانی اوی کنند ثالثاً مصلی چون بمناجات خدای خود را میخواند و می گوید یارب رب العالمین بجوابش می فرماید لبیا یا عبدی فی الحقیقت عبدیت عین عبادت ست و نصیب عبدیت را ذلت و خواری بر مولای خود پیوسته لاحق ست و ذلت عند المولی سبب افتخار و تعظیم و تکریم بر اغیار ست چون این تکلیفات از خود خود آسته برخود ها گوارا کرده اند اکنون سرتابی و اعراض ازان صریح بی ادبی و سرکشی از عبدیت ست و بر پروردگار خویش صاف صاف دروغ گوئیها ست و بآن مشهد اعضای خود اعدای خود خواهد بود آنجا دروغ گوئی کاری نخواهد کرد و بآن داورگاه دروغ گوئی سبب خلاصی نخواهد شد بلکه سبب سزای دوبالا خواهد گردید و هم امر نازیبا و بعید از شان عبدیت ست ولما فی تفسیر امام قشیری وحملها الانسان عند عرضها فیه الی قوله والمراد بالانسان الجنس یدل قوله تعالی انه کان ظلوما جهولا الی آخر القول لان الحمل انما یکون بالهمة لا بالقوة ولما فی تفسیر الارشاد وحملها عبارة عن قبولها بموجب استعداده الفطری او اعترافه یوم المیثاق لقوله بلی لما حملها قال الله تعالی حملناهم فی البر والبحر هل جزاء الاحسان الا الاحسان ولما فی تفسیر روح البیان قال الامام مراتب اعمال المکلف ثلاث فاولها ازالة العقائد الفاسدة عن القلب وهی المراد بالتزکیة والثانیة استحضار معرفة الله بذاته وصفاته واسمائه وهو المراد بالذکر لان الذکر بالقلب لیس الا المعرفة والثالثة الاشتغال بالخدمة والطاعة وهی المراد بالصلوة الی قوله روی عن رسول الله صلعم عن الله تعالی قال الله سبحانه ان لی

مع المصلین ثلاث شرائط احد منها تنزل الرحمة من عنان السماء الی مفرق راسه ما دام فی صلواته والثانیة حفته الملائکة باجنحتها والثالثة ناجی معه فلما قال یارب اقول لبیک یا عبدی ثم قال عم لو علم المصلی من یناجی ما التفت ولما فی فتوحات مکی ابن العربی العبودیة ذلة محضة فالصفة ذاتیة للعبد لا یکلف الله القیام فانها عین ذاته فاذا قام بحقها کان قیامه عبادة ۵ آدمی را هست در هر کار دست * لیک از مقصود این خدمت بدست * تا جلا باشد مر این آینه را * که صفا آید ز طاعت سینه را * تو از فشاندن تخم امید دست مدار * که در کرم نکند ابر نوبهار امساک *

وصل بیان ثبت نامۂ اعمال

چون انسان یوم المیثاق بار تکلیف و امانت را بر خود بلا جد و جهد گوارا کرده از ان خدای کریم هر فرد بشر را بقید قوله تعالی کل انسان الزمناه طائره فی عنقه ونخرج له یوم القیامة کتابا یلقاه منشورا و قوله تعالی اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا مقید دوامی فرموده من نفس انسان بر نهجیکه انجام امورات شرعی و انصرام خدمات امانت داری خواهد ساخت بدان وطیره ثبت نامۂ اعمال شان میشود و بآن جریدۂ اعمال مندرجه نیکو و بد کردار و طور و اطوار مدفون بدفن وضعی نیز میشوند و بدفنگاه وضعی شان آن سجل بگلوی هیبت اویزان کرده میشود و بر قیامت محشر بران نامه گلوگیر همگان حاضر خواهند گشت و حساب و کتاب داد و ستد بر نمط خونی رهان یا طغرای گلوگیر بعمل خواهد آمد از ان هر فرد بشر را هوشیاری از ان داورگاه بزم رزم ضروریست و باتیان اوامر و اجتناب عن النواهی که سبب سعادت انگیز ابدیست نقطه سفید بر قلبے افتد و باز دیاد عمل صالح آهسته آهسته آن نقطۂ سفید ترقی کنان قلب مجاهد مکلف را منور می سازد و آن مجاهد مکلف بالشرع تعین بعبارت قلبی مشاهده عالم ملکے و ملکوتی و کونی مینماید همچنان بعمل سؤ شقاوت نقطۂ سیاه بقلبے افتد خدا نخواسته اگر آن نقطۂ پیوسته رو باز دیاد می نهد آخر کار قلب آن فاعل افعال زشت را تیره و تار سیاه ظلمات آنا مے نماید لقوله تعالی فی قلوبهم غشاوة آن معصیت زده هوا بمعصیت ابدی گرفتار می گردد اللهم احفظنا منه ۵ هرگز نگیست بر مرآت دل ما شود ز این رنگها خوار و خجل چون زیادت گشت

دل را تیرگی نفس دون رابیش گرد تیرگی و وعظ نصیحت علمای ربانی گوش کردن وجای
قبول السماعة بجان و دل دادن مصلحت وقت ہر بشر ست کو قبول شنوای وعظ و نصیحت
امر سیست پس صعب اگر ایزد توانا توفیق کند ورنہ بحزد لا کلام ہر فرد بشر را بوطن اصلی مالوف
خود رفتنی بدربار سلطان انس وجان حاضر شدن وحساب وکتاب اعمال وکردار خود دادن
خواہد افتاد عین عقل مندی وہوشیاری ازان رستاخیز ست وکما فی تفسیر ابی سعود حتی
اذا مت طویت صحیفتک وجعلت معک فی قبرک حتی تخرج لک یوم القیامة وکما فی تفسیر
محی الدین بن عربی کل انسان الزمناہ طائرہ فی عنقہ ای جعلنا سعادتہ وشقاوتہ اسلے
قولہ ویخرج لہ یوم القیامة الصغری عند الخروج من قبر جسدہ کتابا ہیکلا مصورا بصور اعمالہ
متقلدا فی عنقہ آہ وکما فی مفاتیح الغیب ای کل انسان الزمنا عملہ فی عنقہ و ایضا فیہ ان کل
عمل یصدر من الانسان کثیرا کان او قلیلا قویا کان او ضعیفا فانہ یحصل منہ لا محالة
فی جوہر النفس الانسانیة اثر مخصوص الی قولہ فاذا انقطع تعلق الروح عن تدبیر البدن
فہناک یحصل القیامة لقولہ عم من مات فقد قامت قیامتہ وکما فی حجة اللہ البالغة والیہ الاشارة
فی قولہ عم تعرض الفتن علی القلوب کالحصیر عودا عودا فای قلب اشربہا نکتت فیہ نکتة سود
وای قلب انکرہا نکتت فیہ بیضا حتی یصیر علی قلبین ابیض مثل الصفا فلا تضرہ فتنة
ما دامت السموات والارض والآخر اسود مربادا کالکوز مجخیا لا یعرف معروفا ولا ینکر
منکرا الا ما اشرب من ہواہ وکما فی تاویلات النجمیة یجوز ان یکون ہذا الکتاب الذی
لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصیہا النسخة ینسخہا الکرام الکاتبون بقلم اعمالہ فی صحیفة الناس
من الکتاب الطائر الذی فی عنقہ وایضا فیہ وقال تعالی خبرا عن یعقوب عم انی لا جد ریح
یوسف وما کان ذلک الا بادراک السر ائر دون اشمام الریح فی الظاہر فعلی العاقل ان یجتہد
فی تصفیة الباطن وتجلیة القلب وکشف الغطاء بکثرة ذکر اللہ تعالی وکما قال حجة الاسلام
فی کتابہ النصیحة سہل والمشکل قبولہا لانہا فی مذاق متبع الہوی مراد المناہی محبوبة فی
قلوبہم فالوعظ انما ینفع المؤمن الحقیقی وکما فی روح البیان اذا فتح ابواب الملکوت
علی عبد من خواصہ آہ وایضا فیہ الجہال یرون الاشیاء بابصار الظاہر وقلوبہم محجوبة

عن رویۃ حقائق الاشیاء التی ہی ماعینہ انوار الذات والصفات اعمالہم اللہ فغشاوۃ
الغفلۃ وغطاء الہوا کما قال حافظ ؎ ازین رباط دو درچون ضرورتست رحیل مکلن
طاق معیشت چہ سر بلند وچہ پست ✣ ہست ونیست مرنجان ضمیر وخوش دل باش ✣
کہ ہست نیست سرانجام ہر کمال کہ ہست ✣ بہ بال وپر مرو ازرہ کہ تیر پرتابی ✣ ہوا گرفت
زمانی ولی بخاک نشست ✣ کما عن سلطان الولد ؎ رو بتاب از جسم وجان را شاد کن
وطن اصلی خود را یاد کن ✣ آنقدر در سیر تن ماندی اسیر ✣ کان وطن یکبار رفت ست
از ضمیر ✣ تو درین اوطان غریبی ای پسر ✣ چون بہ غربت کردۂ خاکت بسر ✣ زانکہ از دنیا ست
این اوطان تمام ✣ مدح دنیا کی کند خیر الانام ✣ حب دنیا ہست راس ہر خطا ✣ از خطا کے
مے شود ایمان عطا ✣ این وطن مصر وعراق وشام نیست ✣ این وطن شہریست کورا نام نیست
ام توجہ شطر اقلیم القویم ✣ واذکروا الاوطان والعہد القدیم ✣ تا بکی درجات طبعی سرنگون
ایستے یوسف بیا از چہ بردن ✣ تا عزیز مصر ربانی شوی ✣ وا رہی از جسم روحانی شوی

وحمل این بار امانت بقوت حاکمانہ خداوندی حق تعالی برایشان سپرد شد

تکلیفات شرعی کہ حلقہ گردن انسان یوم المیثاق گردیدہ وتشویق حمل آن تکلیف وانبعاث
قبول آن کہ خداوند کریم بقلوب انسان درداد آن تشویقات تجویز دردمندانہ حاکمانہ وتدبیر
خداوندانہ مناسب حال طباع مختلفہ متضادۂ انسان بود چہ انسان از بدو خلقت بہیئت
ترکیبی اخلاط نا ملائم بہیمی وسبعی مخلوط ومخلوق اند نظر بران تکلیفات شرعی واحکامات دینی
منضجات ومسہلات ومبردات ومسکنات واقعہ آن اخلاط فاسدہ سوداوی غیر طبعی
طبیعت انسان حکیم علی الاطلاق ترکیب دادہ وتجویز فرمودہ کہ نخستین بمنضجات ومسہلات
احکام شرعی تنقیہ تامہ اخلاط فاسدہ بہیمی وسبعی قوت طبعی انسان نمودہ باستعمال مبردات
ومسکنات طریقہ وسلوک انسان صحت تامہ حاصل کند وتکمیل قوت روحانی وعقلی وملکی بذریعہ
اعتدال حقیقی بفنائی فی اللہ واصل بحق شوند وبیمار فرش ناتوان مبنی وسوسۂ شیطانی را بدون
دفعیہ اخلاط فاسدہ سوداوی بہیمی حصول صحت تامہ قوت روحانی وعقلی ناممکن وبلا ترکیت

نفس انسان نه سیاره شدن تواند ونه طیاره ونه بدرجهٔ اعلی آن مدارج رسیدن تواند چه بیمار از
تا حماقتی و بیر پائی بیماری وکسالت استعداد رنجوری همیشه از پا می افتند واکثر انسان بعادت مالوف
وافعال مانوس طبعی خویش گو خلاف شرع باشد بدرجهٔ غایت مانوس ومرغوب اند که
هاگند شست آن عادات ناملائم بر طبع ناهموار شان بس ناگوار می افتد ازان ست که اهل اسلام
اطفال خود را بصبا یا تعلیم وترغیب صوم وصلوة می کنند که طبع شان مالوف ومرغوب بدان
شود چه افعال صبا یا وترتیب آن خوگیر الطبیعت میباشد وجماعت انسان که قوت ملکی صفت
با قوت بهیمی ضعیفه بطبیعت خلقی خود ها میدارند بدون اصلاح وتربیت شرعی بیشتر اوقات نفسان
مبتلا بمعصیت وسخط می باشند وگروهی که انفاس حسایس شان قوت حیوانی شدیده با قوت
ملکی ضعیفه میدارند آنان بکفر وشرک ونفاق مبتلا اند وخلط سوداوی فاسده شان خون نشان
بالکل خراب ساخته فاسد نموده آنان دائم المریض مرض فی قلوبهم غشاوه اند وبمرض صعب
گرفتار اند امید زیست ابدی وحیات اخروی شان بس دور افتاده وبعض طبیعت انسان
مائل بسوی ماکولات ومشروبات وملبوسات هوا انگیز وشهوت خیز می باشد وحظ زیست
حیات زندگانی ولذت ناتمام دنیای فانی آنان ازان بر میدارم امان نیز از نهج منهاج شریعت
وطریقت گم شدگان ند وصال قوت حیوانی مالک دل شان گردیده آنان بمصداق قوله تعالی
اَفَرَاَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهٗ هَوٰاهُ طریق صراط مستقیم گم کرده اند خاصته طبیعت انسانرا با اقتضای
طبیعت خود چون قوت ماسکه حاصل ست همچنان قوت دافعه نیز انسان را لاحق ست چنانچه
جامع وظمآن مقتضی اکل وشرب اند وحاقن دفع بول وبراز وامور لابدیه خود میکند لاجرم شارع
بر نمط حکمت حکیمانه ومصلحت حاکمانه منهاج شریعت وطریقت را جهت اصلاح حال وابتدای
مآل طبیعت انسان دوای نافعه حال ومآل شان مقرر فرموده چون صوم وصلوة وحج وزکوة
وذکر وفکر ودیگر عبادات دینی تعیین وتقرر نموده که وقتاً فوقتاً باستعمال آن ادویات نافعه
صحت کلی حاصل کنند همین ست که از شریعت تزکیت نفس بطور منضج ومسهل میشود وطریقت
بر وضع مبردات ومسکنات طمانینت بخش وقوت افزای روحانی می گردد وعظ ونصیحت
وپیوسته ذکر موت وردیت میت کار معاجین ولعوقات وخمیرجات همه مواد میسازد و

بال پری و قوات طیرانی می بخشند و به نجات و حیات سرمدی و ابدی کامیاب می کند اکثر
اوقات انسان بمرض جسمانی و نفسانی اندر جسمانی چون جبن و جهل و نفسانی چون
کفر و نفاق و شرک ست این همه امراض بلا اصلاح و تنقیه شرعی آخیر کار کار بر سام و ذات الجنب
دموی می کند و انسان با تباع اشیای خمسه به بلای خمسه گرفتار شوند که با تباع نفس اماره
ندامت دارین حاصل ست چون قابیل را القتل ہابیل گردیده بمتابعت هوای نفسانی
از حضور حضرت ربانی لاثانی بعید میشوند چون بلعم همچون سگ بازاری غریق بحر خسارت
و بعد گردیده جان داد و متابعت شهوت کافر و مشرک می کند و پیروی قرین السؤ موجب
حسرت قیامت میشود و اطاعت شیطان جهنم واصل می کند الله رب العالمین برای
دینی و دنیوی انسان را بتکلیف شرعی ترغیب و تحریض درداد و ذوق و شوق عشق جذبه محبت
نامتناهی خود عنایت فرمود و باین خصوصیت و حکومت حکومت جابرانه خداوند کریم بعمل نیاورده
بلکه برحمت کریمانه برحمت و آئین عادلانه رار واجی درداده و جان بخشی بندگان خود نمود

كما في روح البيان قال الراغب المرض الخروج عن الاعتدال الخاص بالانسان وهو ضربان
جسمي ونفسي كالجهل والجبن والنفاق ونحوها من الرذائل الخلقية وشبه النفاق والكفر ونحوها
من الرذائل فالمرض اما لكونه مانعة عن ذلك لفضائل كالمرض المانع عن التصرف الكامل
واما لكونه مانعة عن تحصيل الحياة الاخروية المذكورة في قوله تعالى إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ
واما الميل النفس الى الاعتقادات الردية مثل بدن المريض الى الاشياء المضرة وكما في
تفسير لمعات فعلى العاقل ان يراعي جانب الافاق والانفس بقدر الامكان ويجتهد في
اصلاح الباطن في كل حال الى قوله ومنشار تلك العالم الخلق والاشباع فلا بد من اصلاحها
وازالة اخلاط الردية ليكون لائقة لصحة الروح ويحصل فيها انواع الذوق والفتوح وكما
في تفسير ارشاد على ان المعصية تزيل النعمة عن صاحبها لان آدم قد اخرج من الجنة
بمعصية واحدة وكما في روح البيان على اهل القلوب القاسية ان يعالجوا قلوبهم بامور
احدها الاقلاع عما هي عليه بحضور المجالس العالم والوعظ والتذكر والتخويف والترغيب و
واخبار الصالحين الى قوله يستعد للموت قبل النزول فانه اشد الشدائد وايضا فيه الاول

ان متابعة النفس اورثت الندامة کما قال تعالی فی قتل قابیل هابیل فطوعت له نفسه قتل اخیه فقتله فاصبح من الخاسرین الی قوله الخامس متابعة الشیطان اورثت جهنم کما قال تعالی ان عبادی لیس لک علیهم سلطان الا من اتبعک من الغاوین آه ولما فی تاویلات النجمیة
لی ان النفوس فی ارض الله البشریة سیر و سیاحة فیکمل الاوصاف الاربعة:

وصل بیان شریعت و منهاج

لقوله تعالی لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب و لکل جعلنا منسکا هم ناسکوه شریعت و منهاج و طریقت را خداوند کریم جهت توقیر و تعظیم انسان ترویج داده مقرر فرموده و شریعت مطلق دین و دین اسلام مقصود میشود و احکامیکه ثبوت آن از قرآن مجید گردیده آن را شریعت می نامند آنچه بحدیث نبوی ثابت گردیده آن منهاج سنت و شریعت و ملت هر دو لفظ متحد المعنی اند و انبیای عم جهت ترویج همین شریعت و ملت مبعوث اند و طریقت اصل مکارم شریعت ظاهر ست و آن را منهاج نیز میخوانند و شریعت تعلیم احکام دین ست و تقریر معاملات دنیوی و طریقت فناء فی الله و بقاء بالله شدن را می گویند و مدار شریعت بر احکام ظاهر ست و مدار طریقت بر احکام قلبی باطن ست و شریعت سبب حیات ابدیست و منهاج معرفت دلیل موصل حق شریعت مرتبه اولین و طریقت مرتبه پسین ست و منهاج طریقه واضحه دین را برمی گویند و بحقیقت اصل دینداری آنست که دل ایزد منزل را از محبت یار و اغیار و از تو دو یگانه و بیگانه یکبارگی پاک و صاف نموده محبت وحدت لاشریک له را جای داد نست محبت بشر را بانجای جای خدای کریم جای دادن شرک و فسق و معصیت ست مخلوق را بجای خالق خود نشانیدن می گردد العیاذ بالله منه از آدم تا اینندم ادیان شتات مختلف مروج گردیده و شده میآید بیانش بصد کتاب مصدر شده بر فرد مجاهد را فرض العینه و واجب لذاته است که شریعت و طریقت را بر نهج آداب مقرره شرعی بجا آرند ورنه بی ادب محروم از فضل رب العالمین ست ابومره بی ادبانه جرأت کرد مردود شد و ملعون گشت آدم بیک گستاخی لغزشی یافت و از حد شریعت و طریقت تجاوز کردن عین خیانت کاری امانت نخستین ست لما فی فتوحات مکی الشریعة السنة الظاهرة التی جاءت الرسل به امن

امر اللہ عز وجل والسنۃ التی ابتدعت علی طریق القربۃ الی اللہ تعالی وایضا فیہ ثم اعلم ان الشریعۃ
اتت بلسان ما تواطات علیہ الامۃ التی شرع اللہ لہا الی قولہ واسباب الاحکام دنیا واخرویۃ معلومۃ
عند العلماء باسباب النزول والحکم وایضا فیہ منہم فرقوا بین الشریعۃ والحقیقۃ جعلوا الشریعۃ لما
ظہر من احکام الحقیقۃ والحقیقۃ لما بطن من احکامہا الی قولہ فالظاہر خلق والباطن حق والباطن
خیار الظاہر آہ وایضا فیہ من تعظیم حرمات اللہ فہو خیر لہ عند ربہ یعنی خیر لہ ممن یعظم شعائر اللہ
آہ ولما فی تفسیر محی الدین بن عربی صور والصور النفس وصور القلب وصور الروح وطریقا
لتعلیم الاحکام والمعاملات التی تتعلق بالقلب وکما فی تفسیر احمدی المراد بشعائر اللہ فی دین اللہ
ولما فی تفسیر البغوی والشریعۃ والمنہاج الطریق الواضح وکما شرعت فیہ شرعۃ وشریعۃ آہ و
لما فی تفسیر بیضاوی شریعۃ وہی الطریقۃ الی الماء شبہ بہا الدین لانہ طریق الی ما ہو
سبب الحیوۃ الابدیۃ تعالے قولہ طریقا واضحا فی الدین من نہج الامر اذا وضح وفی حاشیۃ و
قیل المنہاج اشارۃ الے الدلیل الموصل الے معرفۃ الدین وکما فی مفاتیح الغیب فالشریعۃ
عبارۃ عن مطلق الشریعۃ والطریقۃ عبارۃ عن مکارم الشریعۃ وہی المراد بالمنہاج فالشریعۃ
اول والطریقۃ آخر ولما فی روح البیان اعلم ان الطریقۃ المشروعۃ تسمے ملۃ باعتبار ان الانبیاء
الذین اظہروہا وقد املوہا کتبوہا لامتہم ولما فی تاویلات النجمیۃ اصل الدین ہو محبۃ
اللہ تعالے وان صرف استعداد محبۃ اللہ تعالے فی ہذا الاشیاء
المذکورۃ فیہ فسق وہو الخروج من محبۃ الخالق الی محبۃ المخلوق ولما فی اللمعات وخیانۃ النفس
التجاوز عن حد الشریعۃ والطریقۃ ولما فی روح البیان والطریق ہی الادب وانما رد من
رد لعدم رعایۃ الادب کابلیس وغیرہ من المردودین سے بے ادب سر دکے شود مہتر +
گرچہ اورا جلالت نسب است + باادب باش تا بزرگ شوی + کہ بزرگی نتیجۂ ادب ست +
کہ بد زگستاخی کسوف آفتاب + شد عزازیل زجرات رد باب + بے ادب خود را نہ تنہا کرد بد
بلکہ آتش در ہمہ آفاق زد آہ +

وصل معظم شعائر اللہ چار اند

شعائر اللہ اگرچہ کثیر اند اما معظم شعائر اللہ چہار اند قرآن مجید و کعبہ معظمہ و نبی صلعم و صلوۃ

کما فی حجة الله البالغة معظم شعائر الله اربعة القرآن والکعبة والنبی والصلوة آه

وصل بیان اول شعائر الله قرآن

قرآن فرمان سلطان السلاطین ومنشور احکام احکم الحاکمین رب العالمین ست که بذریعه انبیای مرسلین خود بر بندگان خویش تنزیل فرموده وآن فرمان عالیشان حضرت ذو المنان قانون عام معاش وضوابط خاص معاد ودستور العمل ستوده هر خاص وعام ست تعظیم وتکریم قرآن برحسب رتبه وشان آن فرمان فرض ولازم عبدیت ست زیرا چه تعظیم وتشریف مراسله عین تعظیم وتوقیر مرسل ست وتعظیم وتوقیر خداوند کریم بر هر فرد بشر فرض بعینه ست وتعمیل احکام مندرجه آن فرمان واجب الاذعان بر همه بندگان فرض وواجب العین ست وبذریعه تعمیل احکام واوامر آن فلاح کونین وصلاح دارین حاصل کردنست سیجی ذکره فی باب تلاوت القرآن سلاطین عثمانیه ترکیه که جد اول شان سلطان عثمان غازی بود بتعظیم وتبجیل قرآن بر ترقیات مدارج سلطنت نسلاً بعد نسل کامیاب شده ما تفاقاً همون غازی بر راهی بر درسرای دهقانی وارد گردیده آنجا شب باش شده دوردن خانه دهقانی کلام مجید آویزان دیده دریافت که قرآن مجید آویزان ست همه شب روبروی قرآن شریف دست بسته بر پای استاده ماند صبح شد وازانجا سحرگاه راه خود گرفت وگفت که پیش نهاد قرآن شریف خفتن ونشستن وکاری دیگر کردن سوء الادبی ست بان اهتمام همچون ادب بر هر فرد بشر حتی الوسع برضرور واز لوازم عبدیت ست کما فی روح البیان حکی ان عثمان الغازی جد السلاطین العثمانیة الی قوله فنزل فی بیت رجل قد علق فیه مصحف فسأل عنه فقالوا هو کلام الله تعالی فقال لیس من الادب ان یقعد عند کلام الله فقال وعقد یدیه مستقبلا الیه فلم یزل الی الصبح فلما اصبح ذهب الی طریقه وکما فی تاویلات النجمیه وکتاب مبین یعنی القرآن فامروا المتابعة بهذا النور لیقتبسوا منه نور الوحدة فیفوزوا بالسعادة الکبری والنعمة العظمی واولئک هم المفلحون آه +

وصل در بیان کعبه

کعبه مسجد مکرم وبیت الله محتشم بنفس نفیس خود ست وقدر ومنزلت ورفعت عظمت بنا الله

از قرآن مجید بتحقیق ثبوت پیوسته و مساجدی دیگر بمرتبه تعظیم این مسجد نمی رسد چه طواف
اطراف بیت الله لقوله تعالی ولیطوفوا بالبیت العتیق فرض و واجب دینی ست و جز این
بیت محترم طواف حول مساجد دیگر ثبوت نپیوسته اگرچه رتبه و منزلت این بیت احتشامی
تمام می دارد اما توقیری و تشریفی نیز این بیت را بناءً و تعمیراً حاصل ست که انبیای زمینی و
سمائی معمر بنای این بیت بودند بخلاف مساجد دیگر سیاتی بیانه فی باب الحج انشاء الله تعالی
مختصرانه این جا مرقوم گردیده وهو هذه فرودگاه آدم چون دنیای دون شد دنیا خالی از
عبادت که خود آدم دید و بحضرت حق نالید و گفت که خدایا باین نشیمن خاک و گذر که اهل سما
تکبیر و تهلیل و تسبیح ملائک گوش زد نمی شود و اینجا جای طواف برای ما مقرر نشده چون بیت المعمور
که مطاف ما پیشتر بود همان جبرئیل عم بحکم رب الجلیل بزمین در رسیدند و بجای خانه کعبه بازوی
خود در زدند که از زمین هفتمین بنیاد می نمود از وغاری پدیدار شد ملائک از کوه جدی و حرا و طور سینا
و طور زیتا و لبنان سنگهای گران گران بار چهل چهل کس در آورده آن غار را از سنگها هموار کردند
و چون سطح زمین مسطح ساختند الله رب العالمین بیت المعمور را از بالای آسمان بزمین
فرا فرستاد که قبله نماز و مطاف ابراهیم عم و ذریات او مقرر شد تا طوفان نوح آن بیت المعمور
بدان نهج بزمین برپا بود هنگامه طوفان قیامت خیز آتش انگیز آن مسجد باز بجای خود بفلک
رفت قصه کوتاه بزمان فطرت ابراهیم عم قوم زمان شان مشرک و بت پرست بودند و بهر
سو معابد و کنایس مشرکانه بت پرستی برپای داشتند ابراهیم عم بدیده دری آن همه معابد
باطله از حضرت حق تعالی درخواست که بنای مسجدی و عبادتگاه او مقرر شود بنائً علیه بر بنیاد
نخستین کعبه تعمیر بیت الله برابراهیم عم حکم شد و ابر سکینه جهت تعین حدود اربعه کعبه از حضرت
حق تعالی متعین گردید بر بنیاد ابر سکینه جبرئیل عم بحدود کعبه خط ها در کشیدند ابراهیم عم آن
خطوط را کاوید بنیاد کعبه آدم برآمد و ابراهیم آن بنیاد را معاینه کرد و برآن بنیاد کعبه عتیق
آدم عم بنا بیت الخلیل جدید از ابراهیم خلیل قائم و برپا شد و باین تعمیر ارتفاع کعبه نه گز بلند شد
و از حجر اسود تا رکن شامی سی و سه گز و از رکن شامی تا از رکن عراقی بست و دو گز و از رکن
عراقی تا رکن یمانی سی و یک گز از رکن یمانی تا حجر اسود بست گز طول تعمیر شد و بآن تعمیر در کعبه که آن را ملتزم

ے گویند کوتاه بود وزمین دوز مردمان سرنگون بدرون کعبه می در آمدند ودر درون کعبه عالی
جبرئیل عم ساخته نامش خزانة الباب نهادند نذر ونیاز تحف وهدایا هر آنچه می آمد بآن عالی
می نهادند ابراهیم عم معمار استادکج واسماعیل عم مزدور کارکن گلابه ساز بود از بوقبیس وحرا و
ورقان سنگ ها می آوردند وتعمیر کعبه ازان سنگ می ساختند چون آثار کعبه از قد ابراهیم عم
بلند وبالا شد ضرورتی چیزی شد که بران ایستاده کار تعمیر بانجام رسانند اسماعیل عم تبلاش
سنگے بلند بالا بکوه بوقبیس رفت وآنجا با جبرئیل عم باهم شد جبرئیل عم فرمود که تا آدم عم دو سنگ
از بهشت فرود آمده بود ادریس عم آن هر دو سنگ را از خوف طوفان نوح عم زیر زمین مدفون
داشته است نشان دفنگاه آن سنگها جبرئیل عم درداد وفرمود ونشان داد که این سنگ
که آخرش اسود خواهد شد کنج دیوار جنب راست کعبه قائم کنند واز سنگ دیگر کار تعمیر خود
برآرند بر طبق فرموده جبرئیل امین حجر اسود بجایش نصب کردند واز سنگ دیگر کار خود برآوردند
وآن سنگ بقدر ضرورت ابراهیم عم می بالید وهم بران سنگ داغ قدم شریف ابراهیم عم
موجود بود بامتداد زمان اثران داغ اکنون بران سنگ باقی نمانده وآن سنگ بمقام ابراهیم عم
موجودست آفاقی با تجلی متبرکه دو رکعت نماز نفل می گذارند وجای قبول مناجات ومزید
ثواب ست سنگ اسود نخستین سفید بود بمساس زنان حائضه وگناهگاران آن سنگ
سیاه شد واسود گردیده وتا قیامت جای توبه گناهگاران آن جاست این هم سبب خاص
عصمت وشوکت بیت الله موجودست خالق ارض وسموات تعظیم این بیت را بر مخلوقات
فرض نموده وبعد بنای ابراهیم چند بار تعمیر این بیت الحرام بعمل آمد که در تفاسیر کبیر مشهود حال
احوال آن مرقوم ست چنانچه عمالقه وغیرهم وقصی ابن کلاب بریاست خود ها تعمیر این
بیت الله کرده اند هنگام بست وپنج سال سن شریف حضرت رسول کریم هم این بیت
بآتش زدگی سوخته واز تصادم سیل دیوار هایش شکست وریخت گردیده بود قریش
که سرخیل آن ولید بن مغیره بود باهتمام تمام وبمال حلال خود ها تعمیر این بیت الله کردند
ودر اسلام عبد الله بن زبیر ثم حجاج ابن یوسف تعمیرش درست کرده بودند آخرش سلطان
مراد خان ابن احمد خان عثمانی ترکی سنگ حجر اسود را باقی گذاشته باقی بها [illegible] بنیاد کعبه شکسته

از سر نو دیضبوطی تمام تعمیر بیت الله نموده واین تعمیر جدید بیت العتیق پس هزار و چهل
هجری بوقوع آمده وتا امروز همون تعمیر مرادی موجود ست خدایش بمراد کونین فائز المرام
کناد برب العباد و کما فی روح البیان روی عن ابن عباس انه قال لما اهبط الله آدم
من الجنة قال له یا آدم اذهب فابن لی بیتا وطف به واذکرنی عنده کما رایت الملائکة
الی قوله ثم ان الله امر ابراهیم ببناء بیت یذکر فیه الی قوله قالوا بنیت الکعبة عشر مراتب
بناء الملائکة والی قوله قال السهیلی ان بناءها لم یکن فی الدنیا الا خمس مرات الی
قوله فی الخبر النبوی هذا البیت خامس خمسة عشرة وکما فی البغوی فاسود من لمس الحیض
فی الجاهلیة وایضا فیه اول من بنی الکعبة آدم واندرس من الطوفان ثم اظهره الله
لابراهیم حتی بناه وکما فی الکبیر مر علیه الدهر بعد بناء ابراهیم فانهدم فبنته العمالقة ومر علیه
فبنته جرهم مر علیه الدهر فبنته القریش ورسول الله صلعم یومئذ شاب آه وکما فی تفسیر ابن کثیر
ولم یرد عن معصوم ان البیت مبنیا قبل الخلیل آه۔

وصل ثالث ایضا اتباع رسول

اتباع رسول الله صلعم فرض لعینه وکفایه وواجب وسنت علی حسب مرتبت ومورد و ست
در رسول خدا صلعم برهان قاطع وحجج ساطع ایصال بحق اند که اتباع نبینا صلعم سبب نجات
وفلاح وسعادت کونین ومخالفت شان موجب ضلالت دارین وشقاوت ثقلین عز زوال
نعمت اسلام ست واتباع سنت خیر الانام اتباع یعنی آن فخر جن والبشر ست هر آنکه باعث
ضلالت وبدعت باتباع سنت انکار می تهاونی کند محروم از شفاعت رسول خدا آن
بے راه رو خواهد بود وباتباع سنت کیفیت اربعه حاصل میشود یعنی محبت بدل نیکوکاران
وخوف وخشیت دل فاسق وفاجر عائد میشود وکشایش رزق وشفقت فی الدارین لازم
اتباع سنت نبویست وبدون اتباع سنت خیر الانام دعوی محبت خیر الانام نبینا صلعم دعوای
باطل وکذب محض وقویست ونسبت پیغمبر ما صلعم از جمیع مرسلین باشرف واکمل وافضل از
نسبت باذات پاک بر فیوضات شان با مرسلین دیگر چون نسبت اشرف باشریف ونسبت
اکمل باکامل وافضل بافاضل ست سه نی همین زیر لوای مصطفی مائیم والیس + آدم ومن دونه

نحوه: لوای مصطفی ست + شاهنشه آن گدا که بود خاک راه او + از او بندگی که گرفتار مصطفی است + این سینه شاد کز غم او ساخت دل حزین + آن جان عزیز کز پی ایثار مصطفی ست + در شب معراج با آدم و پیغمبر صاحب صلعم که تکرار شرافت ذاتی گردیده دران تکرار نبینا صلعم مشرف از آدم عم شدند و آن قصه مشهور لسنه فی الکتب ست تکرارش غیر ضروری کما فی روح البیان فاتباع الرسول عم فرض عین فی الفرائض العینیة وفرض کفایه فی الفرض علی سبیل الکفایة و واجب فی الواجب وسنة فی السنن وهکذا مخالفته تزیل نعمة الاسلام فالنبی صلعم هو الدلیل طریق الحق ومخالفة الدلیل ضلالة الی قوله قال صلعم من ضیع سنتی ای جعلها ضایعة بعدم اتباعها حرمت علیه شفاعتی وقال صلعم من حفظ اکرمه الله تعالی باربع خصال المحبة فی قلوب البررة والهیبة فی القلوب الفجرة والسعة فی الرزق والشفقة فی الدین فان امته من اتبعه ولا تتبع الامن اعرض عن الدنیا و کما فی اللاسحات فالاقتداء بالنبی صلعم قبول ما جاء به من الاحکام والترک مسوء الی الاخلاص و کما فی روح البیان فعلی المؤمن ان یتبع سنة الرسول و یجتنب عن کل ما هو بدعة وضلالة آه و کما فی شفا قاضی عیاض وجب طاعة صلعم فاذا وجب الایمان به وتصدیقه فیما جاء به وجب طاعته لان ذلک مما اتی قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله ورسوله آه و کما فی نسیم الریاض فجعل طاعته هی طاعة الله لانه لا یامر الا بامره ولا ینهیه آه و کما فی الانسان الکامل والباقون من الانبیاء والاولیاء الکمل صلعم فملحقون به لحوق الکامل بالاکمل ومنتسبون الیه انتساب الفاضل بالافضل آه +

وصل رابعاً ایضاً صلواة

صلواة عبادت خاص ست که دران تمامه اظهار عبدیت خود کردن ست و باین عبادت هر قدر که اهتمام کرده شود عین اهتمام و اظهار عبدیت خود کردن ست سببی ذکره و مصلی هرگاه بصلواة بیاشد الله رب العالمین بر روی ایش بوسه رحمت میدهد کما فی الحجة البالغة فی الحدیث اذا احدکم صلی فان الله قبل وجهه و کما فی روح البیان فمن شرط العبودیة تفرد العبد لعبادة المعبود آه و کما فی الانسان الکامل واما الصلواة فانها عبادة عن وحدة الحق تعالی واقامتها اشارة الی اقامة ناموس الوحدانیة آه +

وصل اتباع کتاب و سنت

بر طبق شریعت غرا کتاب و سنت عمل نیکو ساخته از منهیات احتراز نمودن عین سعادت ابدیست
الله رب العالمین بلا جبر و اکراه از غایت فضل و کرم خویش صورت مبادله برای آن عمل و عبادت
مقرر فرموده و آن مجازات گاه گاه بدنیا و یقینا بیوم القیامت بافضال بی پایانی خویش عباد
می فرماید و خواهد فرمود اگرچه در قرآن مجید مذکورست لقوله تعالی لیس للانسان الا ما سعی لیکن بخشایش
نامتناهی ایزد تعالی و تقدس ست که بنده خود را بعوض کار فرموده و منهی خویش عوض مناسب حال
عنایت می فرماید و صد احسان دیگر آن ست که مجازات معصیت سزای مضاعف نمی فرماید
لقوله تعالی جزاء سیئة سیئة مثلها می بخشد نیکو عملی های ماموره بهر دو سرا مجازات عشر امثالها می بخشد
و همچنان عنایات و کرم رسول الله صلعم آن ست که گناه کاران کبائر امت خویش را بلا عوض بمجرد
عنایات و احسان بی پایان خود شفاعت خواهد فرمود لقوله عم شفاعتی لاهل الکبائر من امتی و دیگر رب کریم
از عمل صالح یکی نفع بدیگری می بخشد چنانچه از عمل صالح اولاد نفع آبا می گردد و پیوسته ملائک دعای مغفرت
زمیدان میکنند و از آن نفع برای اهل زمین میرسد و نیز خداوند کریم بلا عمل خیر بنده خود را
چون خواهد مغفرت میکند و از عمل نیکوی آبا اولاد مؤمنین مغفور میشوند و برای حنفیه رجوع از طرف
آبا جائز ست و ادای حج شان می شود چنانچه دین مدیونی کسی دیگر ادا کند ادا می شود و اعمال و افعال
ان خیرا فخیر و ان شرا فشر است مدار ترتب آثار آن همه کردار بر ایمان و کفر و شرک و نفاق ست
و مجازات طاعت و عبادات مؤمن مجازات احسن و مرضیات ربانی ست و جنت خوابگاه ایشان
خواهد شد و بعالم مثال ایشان نورانی شکل اند و مجازات سوء کفر و شرک و نفاق ست و دوزخ
برای شان معد و به نقصانی طاعت و عبادات نیز امید مغفرت مؤمن بر حضرت حق تعالی ست
ع سالکان بی کشش دوست بجای نرسند + سالها گرچه درین راه تگ و پوی کنند + عبادت
اهل ایمان چون آفتاب روشن میگردد و بهر چار سوی عالم نورش لمعان میشود و عالم کبیر را نورانی
می سازد یار و اغیار و خویش و بیگانه از آن نور مستفید میشوند و معصیت چون شب تار ست
ظلمت آن عالم را تیره و تار میگرداند و صدمه آن ظلمت کلفت انگیز مصیبت خیز بیار و اغیار
میرسد ع چون عمل نیکو بود گلها دمد + چونکه زشت آمد بروید خارها + گر بد و گر نیک باشد کار تو

ہرچہ کارہ می بدروی انجام کار ۔ بعالم مثال صورت شان شکل زشت وناپاک چون اشکال حیوانا
خسیس میشود ومعصیت تغیر صورت نیز ساختہ کو باین است تغیر صوری نمی شود تغیر قلبی لاحق
مے گردد العیاذ باللہ اما این تغیر قلبی بدتغیر ست ومدار جمیع عبادات دینی منحصر بر محبت خالصہ
ربانی ست اکثر مسلمان بمحبت اولاد وازدواج واموال مشرک بشرک خفی میشوند لقولہ تعالے
وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ قدتم بیانہ شاہد بران قصہ ابراہیم
خلیل عم وابراہیم ادہم بلخ ست دبہ بجاآوری ہرقسم عبادات نافلہ یکبارگی ترک دنیا واجب نیست
ورنہ آن عبادات ہیچ کارآمدنی نیست واز نتیجہ نیکوئی آن عبادات محرومی نصیب خواہد شد واگر
احدی بلاترک دنیا صدسال نماز تہجد باخشوع وخضوع اداکند ہیچ سودمند نخواہد شد شاہد بران
قصہ استاذ ابوعلی دقاق با تاجر مرید شان ہست بر عبارت عربی زیرین بیان آن قصہ را اکتفا
کردم چون دردسر را طلای پا سودی نمی کند ودست نجس آلودہ را شستن دامن وآستین طاہر
نمی سازد واعضای مکلفہ ہشت گانہ اندکہ بذریعہ شان جزای ثواب وعقاب لاحق حال میشود
یعنی چشم وگوش ودہان ودست وپا وبطن وفرج وقلب وجہت برعضو ازین اعضا عبادات و
تکلیفات جداگانہ مقرر شرعی ست واصل اصول دین داری اینست کہ باتباع کتاب
وسنت بعمل صالح حصول سعادت ابدی کند بر ہر مومن متقی این امر فرض لعینہ ست کما
فی روح البیان فہو انہ لیس للانسان الا ما سعی من طریق العدل والمجازات ولہ ان یجزیہ بواحدۃ
عشرا او اضعافا مضاعفۃ بطریق الفضل والطول لا علی سبیل البدل والجزاء وکما فی اسیلۃ الحکم
فان النجاۃ الاصلیۃ المودعۃ فی الکتاب والسنۃ بالعمل الصالح وہی النجاۃ بشرط المجازات
والمکافات فاما التی ہی من غیر طریق المجازاۃ والمکافات فہی بطریق فضل اللہ الی قولہ
قد فسرہا رسول اللہ صلعم حیث قال ادخرت شفاعتی لاہل الکبائر من امتی وکما فی روح البیان
ان الانسان انما ینتفع بدعاء غیرہ وہو انتفاع بعمل الغیر الی قولہ وان الحج المفروض یسقط عن
المیت بحج ولیہ عنہ وکما فی اللمعات ان الانسان ینتفع بعمل غیرہ الی قولہ فکان سعی الغیر بذلک
کانہ سعیہ وکما فی تاویلات النجمیۃ سعی الانسان فی طریق السلوک لا فی طریق التحقیق الی قولہ
کلاہما من اللہ تعالی ؎ اگر از جانب معشوق نباشد کششی ٭ طلب عاشق بیچارہ بجائی نرسد

وصل اتباع کتاب و سنت

بر طبق شریعت غرا از کتاب و سنت عمل نیکو ساخته از منهیات احتراز نمودن چنین سعادت ابدیست
الله رب العالمین بلا جبر و اکراه از غایت فضل و کرم خویش صورت مبادله برای آن عمل و عبادت
مقرر فرموده و آن مجازات گاه گاه بدنیا و یقینا بیوم القیامت بافضال بی پایانی خویش عباد
می فرماید و خواهد فرمود اگرچه در قرآن مجید مذکور ست لقوله تعالی لیس للانسان الا ما سعی لیکن بخشایش
نا متناهی ایزد تعالی و تقدس ست که بنده خود را بعوض کار فرموده و منهی خویش عوض مناسب حال
عنایت می فرماید و صد احسان دیگر آن ست که مجازات معصیت سزای مضاعف نمی فرماید
لقوله تعالی جزاء سیئة سیئة مثلها می بخشد نیکو عملی های مامور به هر دو سرا مجازات عشر امثالها می بخشد
و همچنان عنایات و کرم رسول الله صلعم آن ست که گناه کاران کبائر امت خویش را بلا عوض بمجرد
عنایات و احسان بی پایان خود شفاعت خواهد فرمود لقوله عم شفاعتی لاهل الکبائر من امتی و دیگر رب کریم
از عمل صالح یکی نفع بدیگری می بخشد چنانچه از عمل صالح اولاد نفع آبا می گردد و پیوسته ملائک دعای مغفرت
زمینیان میکنند و از ان نفع برای اهل زمین میرسد و نیز خداوند کریم بلا عمل خیر بنده خود را
چون خواهد مغفرت میکند و از عمل نیکوی آبا اولاد مومنین مغفور میشوند و برای حنفیه حج از طرف
آبا جائز ست و اداء حج شان می شود چنانچه دین مدیونی کسی دیگر ادا کند ادا می شود و اعمال و افعال
ان خیرا فخیر و ان شرا فشر است مدار ترتب آثار آن همه کردار بر ایمان و کفر و شرک و نفاق ست
و مجازات طاعت و عبادات مومن مجازات احسن و مرضیات ربانی ست و جنت خوابگاه ایشان
خواهد شد و بعالم مثال ایشان نورانی شکل اند و مجازات سوء کفر و شرک و نفاق ست و دوزخ
برای شان معد و به نقصانی طاعت و عبادات نیز امید مغفرت مومن بر حضرت حق تعالی ست
ع سالکان بی کشش دوست بجای نرسند + سالها گرچه درین راه تگ و پوی کنند + عبادت
اهل ایمان چون آفتاب روشن میگردد و به چار سوی عالم نورش لمعان میشود و عالم کبیر را نورانی
می سازد یار و اغیار و خویش و بیگانه از ان نور مستفید میشوند و معصیت چون شب تار ست
ظلمت آن عالم را تیره و تار میگرداند و صدمه آن ظلمت کلفت انگیز مصیبت خیز بیار و اغیار
میرسد ع چون عمل نیکو بود گلها دمد + چونکه زشت آمد بروید خارها + گر بد و گر نیک باشد کار تو

هرچه کاره می بدروی انجام کار * بعالم مثال صورت شان شکل زشت و ناپاک چون اشکال حیوانات
خسیس میشود و معصیت تغیر صورت نیز ساخته گو باین امت تغیر صوری نمی شود تغیر قلبی لاحق
مے گردد العیاذ بالله اما این تغیر قلبی بد تغیر ست و مدار جمیع عبادات دینی منحصر بر محبت خالصه
ربانی ست اکثر مسلمان بمحبت اولاد و ازداج و اموال مشرک بشرک خفی میشوند لقوله تعالیٰ
وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ قد تم بیانه شاهد بران قصه ابراهیم
خلیل علیه السلام و ابراهیم ادهم بلخی ست وبه بجا آوری هر قسم عبادات نافله یکبارگی ترک دنیا واجب ست
ورنه آن عبادات هیچ کارآمدنی نیست و از نتیجه نیکوئی آن عبادات محروم می نصیب خواهد شد و اگر
احدی بلا ترک دنیا صد سال نماز تهجد با خشوع و خضوع ادا کند هیچ سودمند نخواهد شد شاهد بران
قصه استاذ ابو علی دقاق با تاجر مرید شان ست بر عبارت عربی زیر بیان آن قصه را اکتفا
کردم چون درد سر را طلای پا سودی نمی کند و دست نجس آلوده را شستن دامن و آستین طاهر
نمی سازد و اعضای مکلفه هشت گانه اند که بذریعه شان جزای ثواب و عقاب لاحق حال میشود
یعنی چشم و گوش و دهان و دست و پا و بطن و فرج و قلب و جهت هر عضو ازین اعضا عبادات و
تکلیفات جداگانه مقرر شرعی ست و حاصل اصول دین داری اینست که با تباع کتاب
و سنت بعمل صالح حصول سعادت ابدی کند به هر مؤمن متقی این امر فرض العین ست کما
فی روح البیان فهو انه لَيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ من طریق العدل والمجازات وله ان یجزیه بواحده
عشر او اضعافا مضاعفة بطریق الفضل والطول لا علی سبیل البدل والجزء وکما فی اسئلة الحکم
فان النجاة الاصلیة المودعة فی الکتاب والسنة بالعمل الصالح وهی النجاة بشرط المجازات
والمکافات فاما التی هی من غیر طریق المجازاة والمکافات فهی بطریق فضل الله الی قوله
قد فسرها رسول الله صلعم حیث قال ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی وکما فی روح البیان
ان الانسان انما ینتفع بدعاء غیره وهو انتفاع بعمل الغیر الی قوله وان الحج المفروض یسقط عن
المیت بحج ولیه عنه وکما فی اللمعات ان الانسان ینتفع بعمل غیره الی قوله فکان سعی الغیر کذلک
کانه سعیه وکما فی تاویلات النجمیه سعی الانسان فی طریق السلوک لا فی طریق التحقیق الی قوله
کلاهما من الله تعالی شعر اگر از جانب معشوق نباشد کششی * طلب عاشق بیچاره بجائی نرسد

ولما فی روح البیان فالطاعة کالشمس المنیرة تنتشر انوارها فی الآفاق فکذا الطاعة تسری برکاتها
الی الاقطار فهی من تاثیرات لطفه تعالی والمعصیة کاللیلة المظلمة فکما ان اللیلة تحیط ظلمتها
بالجوانب فکذا المعصیة تفرق شاٰمتها الی الاقارب والاجانب فهی من تاثیرات قهره تعالی
وایضا فیه اعلم ان الله تعالی اغیر بشوم المعصیة اشیاء کثیرة وایضا فیه وعدد الاعضاء المکلفة
ثمانیة وهی العین والاذن واللسان والید والبطن والفرج والرجل والقلب فعلی کل واحد
من هذه الاعضاء تکلیف بحقه من انواع احکام الشریعة او افعال المحمدة وایضا فیه ینبغی للمؤمن
ان یسارع الی طریق التقوی واحیاء سنة خیر الوری وفی الحدیث من احیی سنتی فقد احیانی
ومن احیانی فقد احبنی ومن احبنی کان معی فی الجنة وفی التاویلات النجمیة اعلم ان المهدی
هو الذی ترک الدنیا والعادة ثم اشتغل بوظائف الطاعة والعبادة لا من اتبع کل ما یهواه
وخلط هواه بهداه حکی انه کان للشیخ الاستاذ ابی علی دقاق مرید تاجر متمول فمرض یوما فعاده
الشیخ وسأل منه سبب علته فقال التاجر قمت هذه اللیلة بمصلحة التهجد فلما اردت الوضوء
بدا لی من ظهری حرارة فاشتد امری حتی صرت محموما فقال الشیخ لا تفعل فعلا فضولیا ولا ینفعک
التهجد ما دام لم تهجر دنیاک یخرج محبتها من قلبک فلا یلیق لک ادلا هو ذاثم الاشتغال بوظائف
النوافل فمن کان به اذی من راسه من صداع لا یسکن المه بالطلاء علی الرجل ومن نجست
یده لا یجد الطهارة بغسل ذیله وکمه آه

وصل بیان مجازات

جزای اعمال حسنه وسیه که خدای کریم مر بندهٔ خویش را بر منهاج عادلانه فضلا وکرما لا جبرا
وقهرا که عنایت مے فرماید بر دو قسم ست دنیوی واخروی ودرین سرا چه تکلیف مومن را جزا
یا ابتلای امراض وغیره صعوبات از جرائم صغائر پاک وصاف وبے عیب مے فرماید وامراض
وصدقات وخیرات وحسنات مومنین مکفر سیات صغائر مومنین ست از حدیث شریف نبوی
ثابت ومتحقق لقوله علیه السلام ما من مسلم یصیبه اذی من مرض فما سواه حط الله به سیاته کما تحط
الشجرة ورقها وان الصدقة مکفرات للسیآت وانما الامراض لیذهبن السیات وجزای احسن
عبادات وطاعات وعمل مرضات ومامورات رب بے نیاز که خالصة توجه ست باین تنکنا

دنیاے فانی دادن معمول ربانی نیست ونیز داده نمی شود در فنای قیامت ایزد تعالی وتقدس
جزای اعمال نیکوکاران وزہاد وعباد ومتقی ومصلی علی حسب ترتیب الوصال والتقرب عشر
امثالها بازابد بران عنایت ومرحمت فرمودن وعده واثق بقرآن مجید بیان فرموده چه دنیاے
خاکستان وون زبون جای تنگ وتاریک فانی ظرف انعامات باقی ربانی شدن نمی تواند و
این سرای تکلیف مؤمنین ست وبجای راحت وتسکین ازان خداوند کریم عنایت جزاے
نیکوکاران بقیامت منظور فرموده واین سرای سرورکه ساعتی عیش غصه سالی چند + واین
دار غرور که نار بحت تجارتهم سرانجامش ذلت وندامت ونادانی وآخر کارش پریشانی وصعوبت
وخاک افشانی ہاست زندان حسرتکده مؤمنان وجنت آرامگاه کافران ہست لقوله عم الدنیا
سجن المؤمنین وجنة الکافرین لاجرم او تعالی جلشانه مؤمنین را برو ستخیر بانعام مجازات
حسنه واکرام مبادله محنتانه در نواخته سرخ رو وشادان وفرحان وکفار را آن زار عه رسوا مصیبت
عذاب حیران وبدیده وری سرخ روی مؤمنان حسرت کنان وبرکردار خود نالان وبه تپ وتعب
نار موصد جهنم غلطان وپریشان خواهد فرمود لما فی روح البیان فان الحکمة الالهیة اقتضت
النشأة الصوریة للجزاء والمکافات وایصال المؤمنین بالتدریج کمالهم اللائق بهم ولو اراد
التعجیل اجورهم فی هذه الدنیا لضاقت الدنیا باجر واحد منهم والیضا فیه وانما لم یکن الدنیا دار المجازاة
لضیقها والیضا فیه اعلم ان المجازات لا یسعها دار التکلیف فلا بد من دار آخر لایصال الیها الا
بالموت والنشور ولما فی المدارک وقیل ضحک المؤمن فی العقبی بالمواهب البکاه فی الدنیا بالنوائب

وصل بیان امتحان مؤمنین بابتلای نکبات

خداوند کریم بسا اوقات امتحانا مؤمنین را بنکبات وبلیات دنیوی بابتلای فرماید که بصبر و
شکیبائی وشکرگزاری مؤمنین را جزای حسنات مضاعف در مضاعف عنایت خواهد فرمود
بلکه مؤمنین ثابت قدم حقیقی را پیوسته باقات جسمانی ومالی وبزلات دنیوے ابتلاے
فرموده امتحان کمال ایمان می سازد که موجب نتیجه نقص وکمال ایمان بنده حلقه بگوش
خویش را جزای مناسب حال حسن واحسن خواهد بخشید چه بذریعه امتحان حال جید ورد یا کا
سد ظاهر وباطن بدید ار میگردد لقولهم عند الامتحان یکرم الرجل ویهان چون یوسف ویعقوب

علیہما السلام باندکی قصور اتان دو پدر و پسر مبتلی بعذاب دنیوی شدند کہ قصۂ زندان یوسف
عم وحال مصیبت زدگی فراق یعقوب عم مشہور لہسنہ ست وآیوب عم امتحانا وکرامۃ بابتلای
تپ وتعب ضعف جسمانی بمتلای شدہ بصبر وشکیبائی علم بربالای کونین برزدند حکایات شان
زیر زبان ہر صغیر وکبیر ست واکثر اوقات مؤمنین لطعن ولعن وغیبت شکایت وبغض وحسد
وکلفات کفار وفجار وفساق بمتلا می باشند واین ہمہ اذی مؤمنین زاد الآخرۃ مؤمنین ست
مؤمنین را ازان دلتنگ بودن مناسب نیست چہ بعوض این ہمہ نکبات صوری وموت
وسود ظاہر موجب ومتحقق کرامات وانعامات ابدی معنوی خواہد شد چون عدو انبیا عم
کفار ومنافق ومشرک اند بر نہج آن عدو ورثہ انبیا نیز فساق وفجار ودنیادار بودہ اند و
بعض اوقات حسب درخواست ومناجات مؤمنین جزای اعمال حسنہ شان برحسب حال
وقت شان دادہ می شود چون صلوۃ استسقاء وغیرہم وورای آن بقیامت ثواب مضاعف
آن نیز اللہ کریم از فضل عظیم خود وعنایت خواہد فرمود ؎ چون نزا اندر حریم قرب خود رہ
دادشاہ * از نفیر بردہ دار طعن وزبان غم مخور * کما فی روح البیان فیا ایہا الصلحاء
ان الاشرار تسلطون علی الاخیار بالطعن وقصد الاضرار لاکن المتقی فی حصن اللہ الملک
الجبار ؎ عاشقان را گر در آتش می پسند لطف دوست * تنگ چشمم گر نظر در چشمۂ کوثر کنم *
ولما فی تاویلات النجمیۃ واما تعجیل مثل ما نزل بیوسف عم من لبثہ فی السجن بالہم الذی ہم بہ
الی قولہ ان سبب ابتلاء یعقوب عم انہ ذبح عجلا بین یدی امہ والی قولہ واما الامتحان فمثل ما نزل
بایوب عم قال اللہ تعالی انا وجدناہ صابرا نعم العبد انہ اواب ولما فی الحجۃ البالغۃ وما کان
حکم النظام اوجب من حکم الاعمال فیستدرج بالفاجر ویضیق علی الصالح فی الظاہر ویصرف
التضییق الی کسر بہیمتہ آہ *

وصل بیان مجازات حسنات کفار ومنافق وغیرہم

بعوض حسنات وصدقات مشرک ومنافق وکفار وفساق وفجار را اللہ رب العالمین بحکم مشیت
عادلانہ باین دنیای فانی بازدیاد جاہ وحشمت ومال ومکنت ورنگ ودول وشوکت وترقیات
آل واولاد وحشمت وصولت جزای عمل بادشان می دہد چہ دنیا جای آرام وعیش وعشرت

انان ست و یوم القیامة سزای تکلیف و رنج و محنت و مشقت شان بوده است و بحدیث
شریف آمده که الا ان الفجار یعجل لهم الحسنات فی الدنیا و لما فی الحجة البالغة ان الحق لا یدع عاصیا
الا یجازیه فی الدنیا مع رعایته ذلک النظام اذا ابدت الاسباب عن تنعمه و تعذیبه بسبب الاعمال
الصالحة و عذاب بسبب الاعمال الفاجرة و لما فی معالم التنزیل البغوی لیس للکافر من خیر
عمل هو مثاب علیه فی الدنیا و لا یبقی له فی الآخرة خیر آه

پرتو یازدهم — در بیان وضو و تیمم و غسل

وضو و تیمم و غسل را شرعاً طهارت می نامند و طهارت لغةً بمعنی لطافت و پاکیست بخلاف نجاست
و طهور بضم طا بمعنی مصدری آمده و هم بمعنی شیء که شیء ثانی را پاک میکند آمده و فقها از نجاست
حکمی و حقیقی بخوبی پاک شدن را طهارت میگویند و وضو بفتح واو بمعنی آب ست و بضم واو بمعنی مصدر
معروف ست و لما فی الحلبی الطهارة لغةً اللطافة یقابلها الدنس و شرعاً زوال النجاسة الحقیقیة الحدث عن
البدن و الثوب و المکان و الحکمة هی الحدث الاصغر و الاکبر بالوضوء و الغسل و التیمم ان عدم الماء
و لما فی فتاوی سراجیه قال رحمه الله الوضوء من الوضاءة و هی النظافة و الحسن و لما فی جامع الرموز
و هو فی اللغة اسم من الوضوء الی قوله فی الشریعة نظافة مخصوصة آه

وصل بیان دو قسم طهارت یعنی حسی و معنوی

طهارت بر دو قسم ست حسی و معنوی طهارت نفس و عقل و سر و غیرهم ست و لطافت از اخلاق
مذمومه نامرضیه تا محموده طهارت نفس ست و صفای از خیالات و وهم فاسده طهارت
عقل ست ماسوی الله بدل و جان دادن و دل از نجاست مس ماسوی الله طیب و
طاهر ساختن طهارت سر ست و طهارت صدر رجا و قناعت ست و حیا و هیبت از
خدای تعالی داشتن طهارت روحانی و عفت از غذای حرام و شبه پاک نموده اکل حلال طهارت
باطن و ترک شهوات و انانیه و نفس طهارت بدن ورع و اجتهاد طهارت دستان و ذکر اله العالمین
و مداومت باستغفار طهارت لسان بوده ست کما صرح فی لطائف اشرفی و فتوحات مکی فلینظر
فیه ابا استعاده مظهر طهارت مرقومه زیرین ست و جهت هر عضو از اعضای متعینه شرعیه طهارت
ظاهر ست و معنوی طهارت معنوی اجتناب و کف از عادات طبعی شهوانی و آبای و حیوانی

از مقتضات معاصی ست و طهارات ظاهر بنهج مقرره شارع ست یعنی مذکوره بدون طهارت باطن
اعضا طهارت ظاهر اعضا هیچ کار آمد نیست و بی سود محض ست ضوابط و شرائط که جهت وضو شارع
مقرر فرموده برحسب آن عمل شدن بر ضرور ورنه وضو و غسل کار آمد طهارت نیست و کامل الوجود
نمیشود لقوله عم هذا وضوء لا یقبل الصلواة الا به آه تجس و ناپاکی بر دو قسم ست حس و دنس حس
ناپاکی باطن چون کینه حسد بغض و عیب و تهمت و دنس ناپاکی ظاهر ست چون جماع و احتلام
حیض و نفاس و بول و براز ست و خبث را بر نجاست باطن حمل میکنند گو بر ظاهر نیز محمول ست
و تجس و ناپاکی بر ظاهر قیاس میکنند گو شمول ناپاکی باطن ست نجاست ظاهر بر دو نوع ست
صغری و کبری بازاله نجاست صغری شارع وضو و تیمم مقرر فرموده و بدفع نجاست کبری
غسل و تیمم موضوع ست بی مدد قوای شهوانی و سبقات جسمانی و بی سرایت نفس اماره و
شیاطین جن و انس و بی انفعال کامله قوای جسمانی و لعادت و باقتضای عادات طبعی
فضلات بدنی که اخراج میگردد آن نجاست را نجاست صغری مینامند بازاله و لطافت آن
صرف وضو و تیمم کافیست و افعالیکه بقوت شدید بهمیت و حیثیات عتیده شهوانیه و بدستکاری
شیاطین جن و انس از انسان سرزد میگردد و آن خبث و دنس قلب و همگان وجود ظاهر را
ناپاک و غلیظ میکنند نامش نجاست کبری ست به تطهیر آن نجاست خبایث غسل جملگی وجود
و تیمم شارع ترویج فرموده موضوع مطهر این طهارت شرعی آب پاک و خاک صعید ست و بنید همه
بنید اختلاف علما ست به بقاء وضو اول ثانی وضو اعنی وضو بر وضو بخود یک عبادت مستقله
بوده ست کما قال عم الوضوء علی الوضوء نور علی نور و با دای عبادات مستقله مفروضه این
وضو شرط اداست که بلا وضو نماز نمیشود و عبادت حافظ و حافظ نیز قبل استنجا صحیح نبوده ست
و این طهارت بر دو گونه ست عامه و خاصه عامه غسل از نجاسات کبری ست خاصه وضو ست
و تیمم و مسح بعض اعضای و جزئیست ✱ فی کل طور له آیته + تدل علی انه مفتقر + و نتیجه این
طهارت صغری و کبری حصول معراج حضوری و تقرب حضرت او تعالی جلشانه و عادت طبعی عموماً
بران ست که چون احدی در دربار مولای خود با خسروان وقت رفتن گیرد با لطافت بدنی
و طهارت جسمانی بهمه تن صفای ظاهر و باطن و با جامه امتیازی تعظیمی ظاهر میرود بلا خیال

امر شرعی بلحاظ بعادت طبعی انسانی که پس روان روح روحانی و مومن حقانی اند بان وارستہ
حالان لازم و بیداری و از ضروریات ایمانی و واجب افتاده که هرگاه از خواب غفلت ناسوتی بیدار
و مرید و در بار حضرت کردگار شوند نخستین چهره خود که توجه بسوی زن و فرزند و مال اموال و
دنیاوی پیرزال سید اشت و رخسارش از ان گرد و غبار معصیت پلید ساخت از ان آن چهره
نجس الوجه چهرے را آب توبه و استغفار علی سبیل التوالی بمرات ثلاث شمار شست و شوے
نماید ثم بحکم شرع ظاهر بران رخسارات ظاهر باشند طیب کند تا بنور معراج و مکالمه حضوری
مظهر جمالی آفریدگار و قابل توجه رب العلمین تا آن رخسار شدن تواند و نیز هر دو دست که بتمسک
علائق دارین مدنس و خبیث شده بود از طهارت تازه ظاهر و باطن طیب کند تا قابل تحریمه
حضرت حق ذوالجلال و شایسته خدمت دست درازی مناجات بارگاه حضرت لایزال شدن
تمکن و رئیس الاعضا سر که از تجبیر غبار معصیت زای خبث دنیوی مغرور گردیده آب شفاف
رضا و صفا بر نهج شرعی مسح سازند تا قابل سجده و سزاوار سر افگندن و سر نهادن حضرت
واهب العطایا شدن تواند لقوله تعالی زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ الی آخر الایه آلودگی لوث
دنیا که ام الخبائث و انجس النجاسات ست وجود انسانی را بتمام مغلیظ و ناپاک می کنند
اولا باب تقوی و پرهیزگاری غسل همه تن باطن نموده آب صفا صفای تن بسازند
تا مستحق حصول معراج حضرت کبریای شدن تمکین لقوله وجودک ذنب لا یقاس به ذنب ای
پندار خودی آلوده خود را پاک سازکمین طهارت سالکان را نمازی می کنند و از طهارت
صغری و کبری ادای صلوة مفروضه مقصود و صلوة معراج المؤمنین ست لقوله علیه الصلوة
معراج المؤمنین و فرضیت صلوة بر عاقل بالغ حد حلم ست و غسل و وضو و تیمم نیز بران عقلا
بلغا واجب از اوامر و نواهی و اسرار ربانی واقف کار و از لمعات نفس و شیاطین جن و
انس هوشیار عاقل اند و رنه جاهل گو هزار علوم هر انواع و صد هزار عقل عقولانی دانسته و
داشته باشند و همیز صد و کعبه بصمدانی و معرفت اسرار ربانی بالغ حد حلم اند ورنه پیر صد ساله
سر نابالغ شرعی اند فتم تحقیق و تدقیق امر ایجا ضروریست اولا قوله تعالی اذا قمتم الی الصلوة
فاغسلوا وجوهکم الی آخر الایه فرضیت وضو ست که در مدینه منوره محترمه نازل شده

و مورد فرضیت صلوٰة خمسه بمکه معظمه محتشمه است باتفاق علماء فریقین متحقق که این آیت وضو
بعد نزول فرضیت صلواة نازل گردیده و این آیت وضو اینست نخستین فرضیت وضو نیست
وقتیکه صلواة خمسه مفروض شد بتعلیم جبرئیل عم و بر طبق وحی غیر متلو نبینا صلعم وضوء مقرره
شرعی نمودند و فرمودند که نماز بدون این وضو صحیح و جائز نمی شود برای ما و امت ما این وضو
ساخته ما فرض شد و نیز انبیای ماسلف برین فطرة وضو می کردند شریعت من قبلنا برای ما
مشروع و مفروض شده و هیئت ترکیبی این وضوء و صورت و کیفیت آن در کتب فقه بالتصریح
مندمج ست و بکم و بیشی صورت و کیفیت این وضو وضو صحیح نخواهد شد و بدان وضو افراط تفریط
نماز ناجائز خواهد شد و از منطوق الفاظ متبرکه قرانی و فحوای ظاهر عبادت آیت کریمه ربانی
صراحت ناشی ست که بهر نماز فرض وقتی وضوء جداگانه جداگانه فرض شد نبینا صلعم نیز سویه
بهر نماز وضو جدید میفرمودند لیکن یوم الفتح غزوه مرتبع حضرت ما صلعم بیک وضو صلواة خمسه
ادا فرمود و بسوال حضرت فاروق اکبر سرور کائنات ما صلعم فرمود که امر آیة وضو امر مندوبست
و محدث را بهر نماز وضو کردن فرض ست گو بحدیث نبوی رد قرآن مجید نمیشود اما تفسیر ست
و تشریح و از احادیث معتبره کثیره مستنبط که برای هر نماز وضوء جدید کردن افضل و احسن و نوراً
علی نور ست و هر روز در جریدهٔ اعمال کرام کاتبین برای وضو علی الوضوء عشر حسنات می نگارند
از ان محروم ماندن چه ضرور و براسه وضوء علی الوضوء یک عمل حسنه مستقله میشود و هم از اتباع
نظام اتیه حسنه پس پای ها بعید از شان عبدیت ست گو نبینا صلعم مصلحة للوقت و تیسیر
للعوام از احسان و فضل بی پایان خودش آن فخر انس و جان حکمی جدید بران حکم جدید جاری
فرموده و فقهاء نیز جهت عوام مومنین آن تیسر را رواجی در داده اند فی التحقیق وضو تزید
و تطهیر و تنظیف بدن انسانی و مداومت بر طهارت شیوهٔ نیکمردان ست اگر مرضی مضر نباشد

لما فی شرح الوقایة قد رایت فی کتبهم الاستدلال بقوله عم هذا وضوء لا یقبل الصلواة الا به
ولما فی حلبی و ان الایة النازلة فی الوضوء مدینة اجماعا و فرضت الصلوة بمکة الی قوله جواز
ثبوت الوضوء بالوحی الغیر المتلو الی قوله کما یدل علیه ما روی عن عم حین توضأ ثلاثاً ثلاثاً
وقال هذا وضوئی و وضوء الانبیاء من قبلی فمن زاد علی هذا او نقص فقد تعدی و ظلم ولما

فی الدر المختار اجمع اهل السیر ان الوضوء والغسل فرضا بمکة مع فرض الصلوٰة بتعلیم جبریل عم وانه عم لم یصل قط الا بوضوء بل هو شریعة من قبلنا وایضا فیه فی حدیث الوضوء علی الوضوء نور علی نور ولما فی تفسیر احمدی فعلم ان الوضوء یغفر الذنوب وکما فی البغوی عن ابن عمر ان النبی صلعم قال من توضأ علی طهر کتب الله عشر حسنات وایضا فیه ظاهر الآیة یوجب الوضوء علی کل قائم الی الصلوٰة وان لم یکن محدثا والاجماع علی خلافه لما روی انه صلعم صلی الخمس بوضوء واحد یوم الفتح آه ولما فی فتح القدیر شرع فی غزوة ا لمریسیع آه ولما فی روح البیان الطهارة عشر طهارات الفؤاد الی قوله وطهارة اللسان الذکر والاستغفار آه ؎ چون طهارت نبود کعبه وبتخانه یکی ست نبود خیر دران خانه که عفت نبود

وصل بیان حکمت غامضه واسرار طهارت

علمای دین وحکمای شرع متین بیان حکمت غامضه رب العالمین در موز مرموزه احکم الحاکمین بخصوص غسل ومسح اعضای متعینه مؤمنین بادای صلوٰة مفروضه وعبادت محضه موقنین بیانات متین وتوجیهات حسین بیان کرده اند که تفصیلات آن در فتوحات مکی ولمعات وتاویلات نجمیه ومثنوی مولوی معنوی والاشحات البرقیات وغیرهم فی کتب اکابر بذه الفن منقوش ست من کان له مزید التحقیق والتدقیق فلیطلع ثم وباین ارجوزه مختصره انموذجا بکدی از لب لباب قیل وقال آن استاذدا ولو الالباب مکتوب گردیده آن اینست که آدم عم باغوای شیطان حتی از جای اقامت خویشتن با نظر شهوت توجه سوی شجر مانعه خود نها در رسیدند وحوا بجسارت سوء ناقصه ناتمام خودش ثمر شجر مانعه را از جایش وشکست سنگین بود همان ازان شجر خون جاری شد وچکیدن درگرفت تم هردوان ثمر ذائقه کرد از مسرت ولذت ذائقه آن ثمر خوش خوش دستان خود را بسر بر داشتند رقصیدند همان حضرت منتقم حقیقی بجلوه جلالی ومظهر قهاری صداء در داد وندای کرد که یا آدم باین همت دلیرانه سوی تو هر چهار اعضای منصرفه بخبث افتاد وقلب تو پاک گشت هر وقت از اوقات خمسه به ابساط قرب صمدیت ومعراج احدیت با بدون تطهیر این اعضای اربعه ظاهر تو واولاد ترا جای نیافتن وواصل شدن ممکن نیست ویا حوا تو از درخت ممنوعه ما خون بر آوردی از دختران تو تا قیامت بچکیدن

معدوده محدوده باجرای خون شان که بهار من خون خواهم گرفت از اول تا آخر ایام معدوده دختران
تو تا پاک و نظیف محض خواهند بود بدون تطهیر تامه محل خون شان نماز و روزه و عبادت از انسان
صحیح نخواهد شد و برای آن تم تطهیر آن اعضای اربعه ظاهر شان چون آدم و پسران شان
بر دختران تو واجب کردید که هر آن بدر بار قرب با وصل شدن ممکن نیست تا قیامت این
حکم نافذ خواهد بود و بسبب مسح سر بسری آید کما فی روح البیان والحکمة فی تخصیص هذه
الاعضاء الاربعة فی الوضوء ان آدم علیه السلام لما توجه الی الشجرة بالوجه وتناولها بالید ومشی بها بالرجل
ووضع یده علی راسه امر بغسل هذه الاعضاء لتکفیر الخطایا وقد جاء فی الحدیث ان العبد اذا غسل
خرجت خطایاه ما بماندم که وضو ساختم از چشمهٔ عشق * چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

وصل در بیان اسباب عامهٔ غسل وجه

اسباب عامهٔ غسل آن اعضای معینه شرعی ست که مؤمن موقن از خواب غفلت تا سن
تا بیدار گردد بر وی لازم و متحتم ست که وجه ظاهر و باطن از لوث حوادث دنیوی چون نجس نکبت است
آن تا طهارات ثلاثه غسل وجه و وجه باطن که دل مؤمنین ست دل را آب طاهر مطهر علم نافع توحید
تحسین غمسته دل را پاک کند و بطهارت قلبی جز آب علم نافع مطهری دیگر نیست لقوله علیه السلام طلب العلم
فریضة لکل مسلم ومسلمة و با آب صاف طاهر وجه ظاهر را طاهر کند خداوند کریم میفرماید که ای
مؤمنین وقت اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم شما در رسیده و بر شما شستن وجه ظاهر و باطن
فرض لعینه گردیده تا شما هر دو روی خویش را از دنس و خبث و آلودگی های ناپاکی طیب و طاهر
نخواهی ساخت قابل توجه عنایت و شفقت بنا بر خداوندی هم از دیدار رحمت بهار نخواهی شد
از نجس و رجس حب دنیا و آلودگی لوث خبث دنیوی رخ خود شستن و طاهر کردن طهارت است
در نه سه مرتبه سیاه ای بر رخ خود فایده نمی دهد و طهارت حقیقی نمی شود که بر ابر کار شدن را نیز
توقع ضعیف بوده است و حب دنیا ام الخبائث دنیا و معصیات کبیره است و کما فی اللمعات
غسل الوجه اشارة الی طهارة وجه همتک عن دنس ظلمة حب الدنیا فانه راس کل خطیئة آه

وصل بیان سر غسل یدین

هر دو دستان تا با مرافق شستن فرض گردیده زیرا چنان دستان بقوت ممدوحه خداوند کریم

یعنی قوت باسه و اخذه و سالبه و جاذبه بالکثر مواد جسمانی حیوانی متصرف میگردد و از چاه کن حرص
شیطان جن و انس بالکثر قدورات ونس دست گرفته و آلوده بخبث میشود سیلا با اغبار تقاثر کن
نجاسات تا بمرافق رسیدن بکمین ازان و اجب افتاده که مومنین دستان خود را تا بمرافق بمرات
ثلاث بشست وشوی ظاهر و باطن طاهر کنند که تا دست بسته بدربار حضرت آفریدگار حاضر شده
تحریمه بندگی بجا آوردن توانند شاید با این بجا آوری نفس قبول پذیرفتن تواند ورنه با ناپاکی
ظاهر و باطن بآن دربار واقف اسرار نهان و آشکار حاضر شدن بی ادبی محض ست غسل باطن
دستان از آب کرم وجود و سخاوت و ایثار و ادای امانت ست غسل ظاهر آب طاهر ست و
کما فی فتوحات مکی فغسل الیدین بالکرم والجود والسخا الی آخره ســه بدگستاخی کسوف آفتاب
شد عزازیلی زجرات رد باب + بی ادب تنها نخود را کرد بد + بلکه آتش در همه آفاق زد +

وصل بیان وجه طهارت اعضای اربعه

از آیه کریمه اذا قمتم الی الصلوة مستفاد که طهارت چار عضو خاص مشروع گردیده و بدان طهارت
شستن اعضای ثلاثه و مسح سر حکم نافذ شده ازان هست که سر رئیس اعضای بدنی انسانی ست
که سر را بعربی راس میگویند مشتق از ریاست ست و مسح سر منتهی بر حکمت تامه مضمر موره خدا
این ست که عقل پس کیفیات موده انسان ست و محل عقل بر ده یا فوخیه سر ست و همچنین نیز
سبب خاص ریاست پیدا است و نیز بر هر کس اشکاره ست که گرمی یا سردی که بر قلب
وارد میگردد و بخاران حرارت صعود ابر سر تغییر نموده سر را بی سر و سامان انتظامی می سازد گاه گاه
درد سر با رسام یا سرسام آن تغییر پیدا میکند علاج آن وقت تبرید و تدهین و تکمید مناسب حال
واقع میگردد بران نمط صدمات معصیات چون موذی قلب شود صدمات آن سودای معصیت
شقی قلبی تا بسر تغییری نموده سراسر سام ناپاکی نجس آلوده می سازد بدار وی آن شارع تدهین
و تکمید مسح مقرر فرموده فرض گردیده و اگر روزانه پنج بار بکبرات تا بدان شستن سر واجب میگردید
تا خوف وقوع انواع مرض مهلک بود و خراب شدن پوشاک بر وفق الاتفاق می شد لذلک الله
رب العالمین فضلا و کرما مسح مقرر فرموده که خوفی ازان بیم های بالا هیچ مد نظر نباشد و سر را
حامل نجاست و فاعل ونس علی وجه احسن نیست مسح دست ترش کافی طهارت ست گو بمقدار

مسح علما ارفقه حسب مذہب خود ہا اختلاف ہا کردہ اند بکتب مذاہبی شان آن ہمہ کوائف بالتفریح
مرقوم ست ولما فی فتوحات مکی کان الراس اقرب عضو البدن الی الحق لمناسبته الفوق ثم
له شرف آخر بالمعنے الذی راس به علی اجزاء البدن کلها الی قوله ولما کان الراس محلا لجمیع القوی
الظاهرة والباطنة آه ۔

وصل بیان شستن دو پا

پای کہ عضو ثالث شستن ست آن عضو یست کہ در کہ مساجد و مقابر انبیاء و صلحاء
ثابت قدم در یوم الزحف در جہان میباشد بالودگی نجاست ظاہر و باطن شستن ست
ضرورت آن پا واجب افتادہ و چون ارتکاب کدامی معصیت غالبا این عضو اول مستعمل میشود
اولین ازین اعضا نفع گرفتن میشود تا طہارت او نیز لازم الوقت افتادہ و طہارت باطن
او کف از مشے مرح ست و ہرگاہ پا خف پوش می باشد مسح بالای خف کافی طہارت ست
و مزیل نجاست لما فی فتوحات مکی اعلم ان السعی الی الجماعات وکثرة الخطا الی المساجد
والثبات یوم الزحف فلیکن طهارة رجلیک بما ذکرناه وامثاله ولا تمش بالنمیمة بین الناس
قال تعالی لا تمش فی الارض مرحا واقصد فی مشیک آه وبیان سنن وواجبات مستحبات
وطریقہ عمل وضو بکتب فقه بالتفصیل مرقوم ست فلینظر فیه و آن ہمہ افعال خالی از حکمت
شارع نیست ولا یلیق ذکرہ فی ہذہ المختصر فلیطالع تمه ۔

وصل بیان سبب غسل

افعالیکہ باقتضای قوای بہیمی حیوانی ومقتضای قوت شہوانی شیطانی کہ از انسان بہیمہ
وجہة جبلے انسان سرزدمی گردد آن جملہ افعال افعال نامرضیہ ربانی ست آن افعال
نامحمودہ چون قلب را ناپاک میکند ہمچنان ظاہر بدن را نیز ناپاک می سازد و آب روان
چشم تر و آہ زاری نیم شبی دل سوزان و آب توبہ و استغفار بحقیقت مطہر دل و غسل حقیقی
قلبے ست ظاہر طاہر بغسل بدنی آب صاف طاہر مطہر ست و افعال ناشایستہ بر دو گونہ ست
اولا سریع الانفعال وسریع الفرح وثانیا بطیء الانفعال وبطیء الفرح سریع الانفعال والفرح چون
جماع و وطی و حیض و نفاس و احتلام و غیرہم و بطیء الانفعال والفرح چون بغض و کبر و حسد و

غیبت وتہمت قسم ثانی را وجودی صوری نیست وبظاہر بدن چیزی علامت حسی ازان پیدا
نمی شود ازان غسل باطن از آب توبہ واستغفار کافی نیست نشان وعلامت اول بظاہر بدن
موجود ومحسوس ست ازان خباثت جنب غسل ظاہر وباطن فرض ست وواجب وغسل ظاہر
بآب طاہر ست کفار بحالت جنابت مندمجہ قسم اول غسل نمی کنند بخلاف آن بمذہب سبب
جماعت غسل فرض شد فآدم عم وحوا از شجر بالغۃ الاکل خوردند از گرمی نشاط آن تغذی ہر دو راعرق
آمد وجملہ بدن ہر دو غریق از عرق شد گرمی آن ناشتہ تا بفرق در رسید زاید بران مسرت نوحہ
ہر دو را بآن خوردن حاصل گشت ہمان مسرت ولذت ست کہ اولاد شان را بجماع حاصل میگردد
وآن ہر دو را نیز حاصل بود چون آن عرق از گرمی مجربانہ خبث بود در جمیع اعضای بدنی آن ہر دو
ساری وطاری گردید و بآن حی ناپاک جملہ اعضای شانرا خبث وغلیظ نمود اللہ رب العالمین
تطہیر برای شان وبرای اولاد شان بآن حالت تا قیامت غسل فرض نمودہ آمین است
کہ قصور با بر اولاد نیز اثری کرد کما فی روح البیان وفی الاغتسال منافع بدنیہ وفوائد دینیہ
منہا مخالفۃ الکفار فانہم لا یغتسلون وازالۃ الدنس والابخرۃ الردیۃ النفسانیۃ التی یورث
بعض الامراض وتسکین حرارۃ الشہوات الطبعیۃ الی قولہ قال عم آدم لما اکل من الشجرۃ تحول
فی عروقہ وشعرہ فاذا جامع الانسان ینزل من اصل کل شعرۃ فافترضہ اللہ علی وعلی امتی تطہر
او تکفر او تشکر لما انعم اللہ علیہم من اللذات التی یصوتہا آہ کما فی فتوحات مکی فاما اعتبارہ
ہذہ الطہارۃ النفس من کل ما امرت بالطہارۃ منہ آہ

وصل بیان اشیای مطہر

شارع حسب طہارات زیرین آب صاف وخاک پاک را طاہر مطہر مقرر ساختہ آب طاہر بنفسہ
ومطہر بالذات ست وسیلان کہ ازالہ نجاسات جرمی می کند دیدار امور کائنات بر آب وحیات
حیوانات بران مناط ست ازان ست کہ شارع ابتدا وضو وغسل بآن مقرر فرمودہ تا رنگ
وبوی وطعم آب تبدیل نشود اگر مستعمل بعارض جسمانی وخارجی بر استعمال آب مقید نگردد
تا طہارت مستقلہ از خاک پاک بہ تیمم مشروع ست اگرچہ فقہا چند چیز دیگر را قایمقام خاک پاک
مقرر نمودہ اند وبران فتوا جاری کردہ اند خاک طہور مسلم ست ومساجد ومدفن ہر کس ست و

قوت جاذبه موده خاک ست که خداوند جلشانه بر بنای آن از خاک پاک طهارت کردن حکم
فرموده لقوله تعالی فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ بعض علماء تیمم را بدل وضو و
غسل می گویند آن صحیح نیست خود تیمم پاک طهارت مشروعه مخصوصه ست و در تیمم صرف مسح رخسار
و دستان مشروع و سر و پا مسح کردن مشروع نیست چه سر رئیس اعضا ست خاک سوده گردنش نامناسب
و فایده که در مسح سر باب مرقوم شد در تیمم آن فائده حاصل نمیشود از آن تیمم سر مشروع نگردیده و پا که
بخود آلوده خاک ست بازش بخاک سودن بی سود محض ست از آن پا اینجا پا بدر کشید و بر کنار
از تیمم شد از آیه کریمه اینمعنے بخوبی متحقق ست کما فی فتوحات مکی اجمع العلماء علی ان جمیع المیاه
طاهرة فی نفسها مطهرة غیرها الی قوله فاعلم ان الماء هو الحیاة العلمیة التی یحیا بها القلوب فیحصل
به الطهارة لکل قلب من الجهل وایضا فیه اتفقوا ایضا علی ان الماء الذی غیرت النجاسة
لونه او طعمه او ریحه او کل هذه الاوصاف لا یجوز به الطهارة آه وکما فی الکبیر انما ورد فی الکتاب
قال صلعم التراب طهور المسلم ولو لم یجد الماء الی قوله جعلت لی الارض مسجدا و ترابها طهورا رواه احمد
وکما فی المبسوط وفی الشریعة عبارة عن القصد للتطهر فالاسم شرعی فیه معنی اللغة وکما فی فتح القدیر
قالوا القصد الی الصعید الطاهر للتطهیر آه وکما فی فتوحات مکی وانما نقول انها طهارة مشروعة مخصوصة
بشروط اعتبرها الشرع فانه ما ورد شرع من النبی صلعم ولا من الکتاب العزیز ان التیمم بدل فلا نقول
بدل من کل طهارة مشروعة آه ❊

وصل بیان تیمم

برای ازاله نجاست کبری چون تیمم وضو بعوض غسل تیمم کافی ست وکما فی شرح الوقایة هو لمحدث
وجنب وحایض ونفساء لم یقدر علی الماء ای یکفی طهارة حتی اذا کان للجنب ما یکفی للوضوء
لا للغسل تیمم آه وکما فی فتوحات مکی والحدث اکبر وهو کل حدث یوجب الاغتسال آه ❊

وصل بیان وقت وضو چه باید خواند

از احادیث معتبره صحیحه ثابت گردیده که متوضی اولا بسم الله خوانده الحمد لله الذی جعل
الماء طهورا بخواند و وقت مضمضه اللهم اسقنی من حوض نبیک کاسا لا اظما بعدها ابدا اللهم اعنی
علی ذکرک وشکرک وتلاوة کتابک بوقت استنشاق اللهم ارحنی من رائحة فیتک و جنانک

یا اللهم ارحنی رایحة الجنة ولا ترحنی رایحة النار و وقت شستن رخسار اللهم بیض وجهی یوم تبیض وجوه وتسود وجوه یا اللهم بیض وجهی بنورک یوم تبیض وجوه اولیائک و تسود وجوه اعدائک و وقت غسل دست یمین اللهم اعطنی کتابی بیمینی و حاسبنی حسابا یسیرا و وقت غسل دست چپ اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا من وراء ظهری هنگام مسح سر اللهم حرم شعری و بشری علی النار و اظلنی تحت عرشک یوم لا ظل الا ظلک اللهم غشنی برحمتک و انزل علی من برکاتک وقت مسح اذنین اللهم اجعلنی من الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه هنگام مسح گردن اللهم اعتق رقبتی من النار وقت غسل پای راست اللهم ثبت قدمی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام وقت شستن پای چپ اللهم اجعل لی سعیا مشکورا و ذنبا مغفورا و عملا مقبولا و تجارة لن تبور خوانده باشند و بعد اتمام وضو اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین واجعلنی من عبادک الصالحین الذین انعمت علیهم واجعلنی من الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون آنرا بخواند که مستحق ثواب و قابل مجازات احسن خواهد بود والله اعلم بالصواب ❊

چهار اودوازدهم در بیان اذان و اقامت صلوٰة

اذان لغة بمعنی خبر کردن و آگاهیدن باشد و در شرع اعلام بر آمدن وقت نماز بالفاظ مخصوص وقت مخصوص سنت است بعد تشریف فرمای نبینا صلعم در مدینه منوره سال اول هجرت صحابه را باحضار جماعت مسجد تکلیف و اختلاف واقع شد چه آنوقت کدامی اعلام و اخبار وقت نماز و اقامت صلوٰة نبود صحابه باهم مشورت کردند که برفع این تکلیف اکثر نشانی یا علامت قائم کرده شود که بدیدن وی آن اخبار وقت صلوٰة و اعلام قیام جماعت همگان منتظر را معلوم گردد صحابه بنا قوس نواختن و علم افراشتن رای زدند و مرتضوی رضی برنبای اذان خود گفته نمودند که از اذان اعلای کلمة الله و اخبار اوقات نماز شدن ممکن صحابه بران اتفاق نمودند که نبی صلعم بر بلال حکم کردند که باوقات خمسه اذان داده باشد و همین اذان متمشیه دوگانه دوگانه جاری گردید و مروج شد خلقی بر اذان غیر فصیح بلال اعتراض کردند حضرت عمر ازان گفتار سرباز زدو فرمود مولوی معنویش ترجمه اش فرموده ست خشم... بجوشید و گفت ❊ بکد و مزهی ازعنایات نهفت ❊ که ای چنان نزد خدا می بلال ❊

بهتر از صد حی حی قیل وقال + دامستور اید گوئیم راز نان + وابگوئیم آخر واغیار نان + ولما

فی المبسوط والمشهور انه صلعم لما قدم المدینة یقدم الصلوة ویوخر ها اخری فاستشار الصحابة

فی علامة یعرفون بها وقت اداء الصلوة لکیلا یفوتهم الجماعة فقال بعضهم سبقت رایة حتی اذا

راها الناس آه ✤

وصل بیان بنای اذان واقامت

اذان واقامت بر بنای خواب صحابه یا بالوحی مشروع گردیده بدان علمای مختلف فیه اند حق آن است که هردو ثبوت آن متحقق در مدینه منوره است پیش مشورت شیخین رض دیگر هفت یا ده یا چهارده صحابه یکبار بیک شب اذان واقامت صلوة را بخواب دیدند وفردای آن همگان صحابه ماجرای شب پیش را بر گفتند نبینا صلعم فرمود که رؤیای صادقه هست بران کار باید کرد بر بنای آن رؤیا اذان واقامت جهت نماز واعلام واخبار مشروع شد وبعد از خواب صحابه بوحی نیز در رسید وبروایتی از مرتضوی رض مروی است که حضرت عم بمعراج شد با سرای پرده عزت در رسید که محل خاص کبریای حق بود وفرشته از پرده عزت بدر آمد که بدیدنش جبرئیل عم فرمود که ما گاهی او را از بدء خلقت خود تا اینندم ندیده ام آن نوری از دریای نجابت انوار بود آن آمد الله اکبر الله اکبر برخواند از درون صدای انا اکبر انا اکبر برخاست ثم باقی کلمات اذان [illegible] نور الانوار صراحت بر کیفیت آن اذان سماوی پس زمانی چند بر زمین مسنون شد بلیلة الاسراء نبینا صلعم با جماعت انبیا دو رکعت نماز ادا کرد حضرت عم امام انبیاء بود جبرئیل عم اذان واقامت آن جماعت برخوانده بود بعضی علما حاکی اند که حین فرضیت صلوة [illegible] جبرئیل عم نبینا با اذان واقامت ادای صلوة مفروضه نمود صحت ثبوت آن پس ضعیف است حق آن است که در مدینه محترمه اذان واقامت مشروع نماز شد وحین جلوه فرمای مکه معظمه نبینا صلعم بلا اذان اقامت نماز میکرد در مدینه این حکم شرعی نافذ گردیده ولما فی المرقاة ولیس هو عملا بمجرد المنام وهذا مما لا شک فیه بلا خلاف والله اعلم ولما فی المبسوط روی ان بضعة من الصحابة رض راوا تلک الرؤیا فی لیلة واحدة ولما فی الدر المختار سنة ابتداء اذان جبرئیل عم لیلة الاسراء واقامته حین امامته ثم رؤیا عبد الله بن زید اذان الملک النازل

من السماء فی السنة الاولی من الہجرة آہ و لما فی روح البیان قال العلماء ثبوت الاذان لیس بالمنام وحدہ بل ہو ثابت بنص آہ +

وصل بیان سبب اذان واقامت

اوقات صلوٰۃ پنجگانہ کہ اوقات خاص تجلیات جمالی حضرت ذو الجلال و مورد رحمت و برکت حضرت ایزد متعال ست گردید آن نیز بان اوقات خاص اذان میدادند و دیگران را اعلام و اخبار می کردند کہ بآن وقت ہای خاص نزول برکت رحمت جمیع ملائک با ستفادہ آن فیض از دوان دوان از ہر سو بسوی حجاب قرب شتابان شوند بر نمط آن برزمینان نیز اذان مشروع آن اوقات متبرکہ گردیدہ کہ بشنود آن زمزمہ بشارت خیز و آن اعلام سعادت انگیز ہمہ کس بارزوی وصال و معراج حضوری افتان و خیزان از ہر کنار شتابان بمسجد شتابند و جویای معراج حضوری و مشاہدہ رب الارباب از جان و دل شوند و ہمین ست حقیقت اذان و دعا ابتدای قیام حضور رب العزت اقامت ہمین ست و پس اذان واقامت کہ متعرف و مروج فیما بین الناس ست ہمان اذان و اقامت اولین بود از الفاظ ہر زبان تر زبان اند ذکرش ضرورتی ندارد و لما فی فتوحات مکی الاذان الاعلام بالتجلی الالٰہی لتتطہر الاداب بالمشاہدۃ والاقامۃ الذکر للقیام بتجلیہ

وصل بیان مشروعیۃ اذان کہ لازم وقت ست

مشروعیۃ اذان واقامت از زمان نبوت موسی عم بودن ہویدا ست کہ موسی عم نماز فجر با اذان واقامت ادا می کرد تا زمان داؤد عم آن سنت بر جا بود کہ داؤد عم بہ بیت المقدس نماز فجر با اذان واقامت میخواند آہستہ آہستہ متروک شد حتی کہ نبوت عیسی عم آن سنت سابقہ باطل شد آخرش بمعابد شان جرس نواختن و اذان اعلام وقت عبادت شان رسمی یافت کہ یومنا ہذا آن معابد عیسوی مروج ست +

وصل بیان حکم اذان واقامت

نماز مکتوبہ کہ بمسجد گذاردہ میشود اذان واقامت برای آن نماز گفتن سنت موکدہ صاحب محیط گفتہ و بران فتوی دادہ است و دیگران صرف سنت گفتہ اند مسافری یا مقیمی کہ بخانہ خود نماز ادا می کند اذان واقامت برای نماز آنکسان مندوب ست صراحت بعالمگیری مرقوم و سابی

آن نماز مستحب و نوافل که با جماعت ادا می کنند یعنی اذان و اقامت با آن نماز باتفاق
نباید که مشابه با نماز فرض نشود و بعض فقها جائز هم داشته اند وکما فی العالمگیری التطوع
بالجماعة اذا كان على سبيل التداعي يكره في الاصل للصدر الشهيد اما اذا صلوا بالجماعة بغير اذان و
اقامة في ناحية المسجد لا يكره وقال شمس الائمة الحلواني ان كان سوى الامام ثلاثة لا يكره بالاتفاق
آه اذان بجای بلند ایستاده گفتن و اقامت بجای هموار گفتن سنت است و بنای منارهای اذان
از زمان حکمرانی معاویه آغاز شد و بحکم شان در جا بجا منارهای کثیر بعمل آورده و بکثرت از و
شائع شد ثم حجاج ابن یوسف کثرت زاید بران کثرت افزود و موذن را که اصم بود وقت اذان
بگوش انگشت نهادن از و مروج شد و همینا [illegible] باقی است تحقیقت این امر مستحب
و نه سنت است چرا که نه بزمان حضرت [illegible] و نه بزمان [illegible] این امر شائع بود وکما فی العالمگیری
يجعل اصابعه في اذنيه وان لم يفعل حسن لانه ليس بسنة اصلية وانما شرع لاجل المبالغة وكما
في الشامي المنابر للاذان بامر معاوية ولم تكن قبل ذلك آه ⁂

وصل بیان آنکه نبینا صلعم بذات خود اذان نگفته

نبینا صلعم بذات شریف خود هیچگاهی اذان نگفته و اذان گفتن حضرت عمر ثبوت نیز نیافته
سبب آن دو امر است اینکه خلاف اذان حضرت [illegible] کرد [illegible] و بذکر اشهد ان محمد
رسول الله شهادت خود خود گفتن [illegible] حضرت عمر با جماعت [illegible]
شیطان درگذشته با اذان و اقامت ادای نماز قضا فرمود که بهر نماز فرض ادا و قضا اذان
و اقامت مشروع شد وکما فی العالمگیری والضابطة عندنا ان کل فرض ادا کان او قضاء
یؤذن له و یقام سواء کان منفردا او بجماعة و ایضا فیه ان اذن و اقام [illegible]
القضاء على سنن الاداء وهكذا في الكافي ⁂

وصل بیان حکم موذن

موذنین را ضروریست که مرد صالح باشند و قائم السنة و عالم باوقات مقرره شرعی [illegible]
خوش آواز بودن موذن افضل است و نه بد آواز چنانچه قصه مشهور مولوی مثنوی بیان
فرموده ه یک موذن داشت بس آواز بد ⁂ در میان کافرستان بانگ زد ⁂

اگر موذن واقف اوقات صلوۃ نباشند الی آخر القصة لحن و سرود سرای باذان جائز نیست
یا فتنه و فساد شدن یکین چه مدار افطار صوم و بنای صلوۃ بر اذان ست و لما فی العالمگیری
تحسین الصوت للاذان حسن مالم یکن لحنا و لما فی قاضی خان مادام لم یعرف الوقت یکون اذانه سببا للفتنة

وصل بیان موذن کہ ۷ سال اذان گفت حکم شان

موذنان که هفت سال علی التوالی [illegible] اذان خواهد داد انان با ابراهیم عم در جنت فردوس
جای خواهد یافت و اگر هفت سال [illegible] اذان داده باشند آتش دوزخ بر انان حرام و مقرب
بارگاه حضور حق خواهد شد بعد انبیاء عم و شهدای اول ناس دخول جنت موذنین اند از انجمله
بلال مع دیگر موذنین کعبه ثم موذنین بیت المقدس ثم موذنین مسجد نبی صلعم ثم موذنین مساجد
دیگر [illegible] قال رسول الله صلعم من اذن سبع سنین محتسبا کتب له براءة من النار و لما
[illegible] قال رسول الله صلعم من اذن عشر سنة متوالية اسكنه الله تعالى مع ابراهیم
[illegible] اول [illegible] دخول الجنة الانبیاء ثم الشهداء ثم بلال ثم موذنی کعبه

وصل بیان اذان و اقامت شخص واحد

[illegible] مغرب [illegible] اوقات صلوۃ اذان گفته تطوعات دیگر خوانده اقامت
[illegible] در وقت مغرب اندکی توقف بعد اذان نموده
[illegible] اقامت [illegible] خواهد شد ان شناخت اوقات صلواة
[illegible] قبل و بعد وقت اذان گفتن ناروا ست و نوح جهت تعیین اوقات صلوة
[illegible] ساعت تقسیم [illegible] یومنا هذا آن تقسیم جاری و شایع ست و لما فی [illegible]
[illegible] الاثنی عشرة نوح عم فی السفینة لیعرف بها اوقات الصلوة آه

وصل بیان جواب اذان

[illegible] گفتن واجب ست بعضی سنت و مستحب گفته اند آنچه موذنین گویند همان
[illegible] علی الصلوة لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم و در حی علی الفلاح ما شاء الله
[illegible] گفتن شاید و در جواب الصلوة خیر من النوم صدقت و بررت یا صدقت
[illegible] و در مقوله اشهد ان محمدا رسول الله انگشت بوسیدن و بر چشم برداشتن

از حدیث صحیح ومرفوع ثابت نیست از حدیث ضعیف مروی ست واجب العمل نیست اگر احدی
بران عمل کنند کردن توانند آنوقت مناسب که بمرتبۂ اوّل صلی اللہ علیک یا رسول گوید وبمرتبہ
ثانیہ قرۃ عینی بک یا رسول گفتہ انگشتان بوسیدن برچشم نہادن توانند ودروقت اقامت بجواب
قد قامت الصلوٰۃ اقامہا اللہ وادامہا مادامت السمٰوات والارض گوید از گفتن وبرخواستن
افضل ست وبعد اتمام اذان این دعا خواندن احسن ست اللّٰھم ھٰذہ الدعوۃ التامۃ والصلوٰۃ
القائمۃ ات محمد الوسیلۃ والفضیلۃ والدرجۃ الرفیعۃ وابعثہ المقام المحمود الذی وعدتہ انک لا تخلف المیعاد
ولما فی روح البیان وضعف تقبیل ظفر ابہامیہ مع مسبحۃ الی قولہ اتفقوا علی ان الحدیث الضعیف
یجوز العمل بہ فی الترغیب والترھیب ھکذا فی جامع الرموز وکنز العباد واللہ اعلم بالصواب

پرتو سیزدہم ۱۳ — دربیان صلوٰۃ

از آیات کثیر قرآن واحادیث صحیحہ معتبرہ کثیرہ واخبار معتبرہ متواترہ فرضیت وثبوت فرضیت
وکیفیت اوقات واعداد وہیئت نماز بخوبی ثبوت پیوستہ چنانچہ قولہ تعالی اَلَّذِیْنَ یُقِیْمُوْنَ
الصَّلٰوۃَ وَیُؤْتُوْنَ الزَّکٰوۃَ مِمَّا رَزَقْنٰھُمْ یُنْفِقُوْنَ ہمین قسم در بست وچار سورت قرآن ذکر نماز
واقع ست واحادیث نبوی چنانچہ عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلعم الصلوٰۃ الخمس
والجمعۃ ورمضان مکفرات لما بینہن اذا اجتنب الکبائر وعن جابر قال قال رسول اللہ صلعم
بین العبد وبین الکفر ترک الصلوٰۃ وعن بریدۃ قال قال رسول اللہ صلعم العہد الذی بیننا
وبینہم الصلوٰۃ فمن ترکہا فقد کفر رواہ احمد والترمذی والنسائی وابن ماجۃ اخبار ولما فی
در المختار وہی لغۃ الدعاء فنقلت شرعًا الی الافعال المعلومۃ وہو الظاہر ولما فی البغوی
الصلوٰۃ فی اللغۃ الدعا قال اللہ تعالی صل علیہم ای ادع وفی الشریعۃ اسم لافعال مخصوصۃ
من قیام ورکوع وسجود وقعود ودعا وثنا وایضا فیہ فاوحی اللہ الیہ فیما اوحی خمس صلوٰۃ
صلوٰۃ کل یوم ولیلۃ

وصل بیان معنی صلوٰۃ

صلوٰۃ لغۃً بمعنے گوشت بریان کردن وخشب کج ومعوج را بر آتش نہادہ راست کردن آمدہ ست
وشرعًا بمعنی دعا واستغفار ونماز کہ ہیئت خاص مقرر ست منقول شدہ بتحقیقت مصلی خود را

از آتش شوق محبت الٰہی سوختہ خاکستر گردیده و بانفس اماره و شیطان پیوستہ مجاہد ساختہ
ناہمواری و کجی طبیعت خود را راست نموده بنماز مرتکب شد ضرور تا آن مصلی بمعراج حق واصل
شدن تواند لقولہ علیہ الصلوٰة معراج المؤمنین کہ بوده است مصلی مستحق آن شدن تواند
لقولہم ومن اصطلی بنار الصلوٰة وزال عوجہ لایدخل النار وہی صلة بین العبد وربہ تعالی
و بران مصلی آتش دوزخ حرام ست نماز یک عبادت جامعہ ست بدنی ونفسانی و مالی را
ومناجات حضرت حق تعالی نماز ست ولقولہ تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن قرارت قرآن بحروف
جہراً وسراً در نماز ست وقرارت قرآن برأسہ یک عبادت کاملہ ست نماز آن عبادت شد انیز شامل
ست بحقیقت نماز چند افعال واقوال ست کہ ابتدایش از تکبیر وسر انجامش از سلام ست واز صحیح
صحیح متحقق ست کہ بر چہره مصلی حافظ صلوٰة نوری از انوار رحمت شاملہ وفیض کاملہ حق جلشانہ
تابان ودرخشان میشود کہ آن نور دلیل روشن نجات واستحقاق بخشش بخشایش نانتاہی ایزد
عظیم الصفات خواہد بود آنانیکہ بحفظ صلوٰة پس پای ہا کرده بانحراف ونافرمانی ہای حق پشت
قدمی ہا ساختہ اند بر روی شان آن نور خود درخشان لمعان نمی شود وخوف خاتمہ ونجات ایشان
وآنان با فرعون و ہامان وقارون وابی ابن خلف محشور خواہد شد. ولما فی مشکوٰة عن عبد اللہ
بن عمرو بن العاص عن النبی صلعم ذکر الصلوٰة یوما فقال من حافظ علیہا کانت لہ نوراً وبرہانا
ونجاة یوم القیامہ ومن لم یحفظ علیہا لم یکن لہ نوراً ولا برہانا ولا نجاة وکان یوم القیامہ مع
قارون وفرعون وہامان ابی بن خلف الحدیث ولما فی الکبیر الصلوٰة فی الشرع عبارة عن
افعال مخصوصة یتلو بعضہا بعضا مفتتحة بالتحریم مختتمة بالتحلیل وہذا الاسم یقع علی الفرض والنفل آه

وصل بیان نماز ام العبادة

نماز ام العبادة و مانع از فحاشیہ ومنکر ست لقولہ تعالی تنہی عن الفحشاء والمنکر ونماز سبب
خاص ملاقات حضرت او تعالی جلشانہ ست کسانیکہ باداب وشروط وارکان مقرره شرعی
باخضوع وخشوع ادای صلوٰة کاملہ می کنند آنان مستحق دیدار رحمت بہار حضرات آنہا دیدار مشتاقند
دیدار وملاقات حضرت سمیع السمات شائق وپیوستہ مقید بحفظ صلوٰة اند صلوٰة بمنزلہ صابون ست
کہ چون روزانہ مصلی بآن صابون پنجگانہ ظاہر وباطن خود را شستہ وشکند صاف

هیچگونه بدرون و برون آن مصلی حسب و دنس باقی نخواهد بود و نماز ضیافت لقاء باقی ست یا نه
بضیافت انواع و اقسام و رنگارنگ اطعمه و اغذیه موجود میباشد بدان نمط نیز بنماز جداگانه جداگانه
حرکات و سکنات و کیفیات موجود که هر کیفیت و حرکت نمازی نتیجه جزای جداگانه جداگانه می دهد
و نماز میقات مناجات حضرت حق تعالی ست که بصفائی و پاکی ظاهر و باطن و باصدق دل و
طهارت ظاهر اگر آن مناجات نموده آید وعده قبول آن مناجات خدای کریم فرموده هست و
خواهد فرمود لقوله تعالی أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ شاهد بران ست ذنوب که نجاسات ظاهر و باطن
و فسادکن و برباد ده خانه دل ست عبادت مقرره شرعی مطهر آن نجاسات و بنیاد نه ابادانی
دل ست و روح انسان که جنس علوی نورانی روحانی ست و بهیاکل جسدی سفلی ظلمانی آن
روح متقدس جبرا و قهرا جای گرفته و انسی پذیرفته بمعرض زیان ناجائزه و ظلمت و خسران
نا روا در افتاده بنور الانوار اعمال صالحه شرعیه تدارک عروج روحانی تا ساخته آید میتوان شد
که باز آن روح منور بمقعد اصلی و وطن مالوف اصلی فصلی خود طیران کند و باز بجای خود بستید
و بازاله الآم و اسقام روحانی و جسمانی نماز خود اکبر اعظم و تریاق فاروقی اتم ست مبتلی مصیبت
چون بکثرت نماز شغلی در اندارد لامحاله ازاله مصیبتش خواهد شد و مداومت نماز با جماعت،
و ارهان از تنگی معیشت و عذاب قبر می سازد و نامهٔ اعمال نمازی از دست راست خواهد آمد
دانان اصحاب الیمین اند و چون برق درخشنده از پل صراط خواهد گذشت و بلاحساب داخل
جنت فردوس خواهد گردید بی نمازی سبب ترک صلواة اصحاب الشمال اند پیوسته پابند تنگی
معیشت و محروم از خیر و برکت اند و چهرهٔ شان چون چهرهٔ پر نور صالحین درخشنده و فرخنده
نخواهد بود و کدامی عمل دیگر شان مقبول نیست و قبض روح بی نمازی جانگداز و ظلمانی میگردد و سخت گیری
دار و گیر منکر و نکیر و باقسام عذاب گور پیوسته مبتلا خواهد بود الامان الامان و نماز خوف خدا پیدا میکند
بدل مصلی و از معصیات کثیر باز میدارد و بی نمازی بی خوفی از خدا میباشد و بشوق عزم خود
مبتلا بمعصیات میگردد بتحقیقت هیئت نماز هیئت دربار سلطانی ست احدیکه بدربار حاضر میشود
دست بسته نخستین ایستادن می شود و باجازت سلطان شریف جلسه حاصل میشود ثم حین
عرض معروض حال خود ایستادن ضرور می افتد و بجنسه هیئت صوری نماز همان هیئت درباری

سلطان ست و قرائت نماز مناجات شکر گذاری آن هیبت توقیری و تعظیمی می بوده است و بعد ایمان
نماز افضلترین عبادتهاست و نماز مصلی را از اکثر اشتغال دنیوی باز میدارد و خشوع و خضوع بدل پیدا
میکند باویان مختلفه انبیای ماسلف بعثت و بصنع مختلف نماز مشروع بود تا قیامت نماز باقی ست و
بجنت نیز همین عبادت جاریست و نماز ادای شکر ربوبیت باری تعالی و تقدس ست اگر بر نهج کامل
شریعت نماز گذارده شود تا آن نماز مصلی را از هوای نفسانی و سبقات شیطانی باز میدارد و بنماز دو
تاثیر موجود ست اولا کسانیکه از صدق دل و حب خالص ذکر رب بی نیاز خود خواهد کرد خداوند شان
نیز از شرف یاد فرمائی های خودش مشرف خواهد فرمود و نماز بتمامه ذکر حق ست لقوله تعالی فاذکرونی اذکرکم
واشکروا لی ولا تکفرون والی قوله قال الله تعالی فی حقهم وننذر الظالمین فیها جثیا لما فی روح البیان
ان الصلواة اعظم تریاق لازالة الالم ولذا کان النبی صلعم اذا حزبه امر فزع الی الصلواة نصیب
مصلی است ثانیا بقبول شدائد و تکالیف نماز مصلی با نعام قوله تعالی وأمر أهلک بالصلوة واصطبر
علیها منعم و مکرم میشوند اصل نماز که مناجات حق ست چون آن مناجات بالفاظ و عبارت قرآن شریف
کرده شود بامداد فیض قرآنی و تشریف و تکریم الفاظ سبع مثانی مصلی داخل صف ملائک ملاء اعلی میشود
و مستحق احسن الجزا یوم القیامت میگردد و فی الحقیقت نماز اقرار جلال ربوبیت و اظهار ذلت و خواری
عبدیت ست محافظ آن نماز را بر دو قسم محافظت میکند اولا از معصیت صغیره و کبیره محفوظ می دارد
لقوله تعالی ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر ثانیا از زحمت آلام و اسقام قلبی و جسدی نماز
محافظ مصلی ست لقوله تعالی واستعینوا بالصبر والصلوة وانی معکم لئن اقمتم الصلوة ثانیا
نماز و قرائت قرآن نماز هر دو شفیع محشر مصلی خواهد شد و شفاعت آنان که آن روز بس کار آمدنیست
و یوم فزع الذکر مصلی را از جزع فزع باز خواهد داشت و وارهان از بلا و آفت قیامت خواهد ساخت
و علامت ذلت عبدیت در نماز خشوع و خضوع قلب و جوارح بوده است لقولهم من خشع قلبه خشع
جوارحه بوده ست و بدون خشوع و خضوع و حضور قلبی نماز نماز نمی شود ناحق سر بخاک باشیدن فی هیچ
و بر خاشعین نماز گران معلوم نمیگردد لقوله تعالی انها لکبیرة الا علی الخاشعین الآیة لما فی فتوحات مکیه لقوله تعالی انها لکبیرة الا علی
الخاشعین فی صلاته فما صلی لقوله قد جعل التجلی الالهی سببا لوجود الخشوع فی القلب لا سیما فی الصلوة ولما فی تفسیر
ولان الصلوة فیها قراءة القرآن یشفع لقاریه وهو شافع مشفع وایضا فیه ان الصلوة کالحسنات فی سائر الملل خیر لنا

ہیئتها اختلف الی قوله بل العبد بعید ربه فی الجنة اکثر مما یعبده فی الدنیا والیضا فیه واما خصوص العبادات
فالشرائع مختلفة فیها بالوضع والهیئة والقبلة والکثرة والزمان والمکان والشرائط والارکان الی قوله
بقد صلی الرسول صلعم والرسل والسلف الصالح والیضا فیه اعلم ان هیئة الصلوٰة هیئة فیها فان
اولها وقوف بین یدی الله کوقوف المملوک یدی السلطان الی قوله من دوام علی الصلوٰة الخمس
فی الجماعة یرفع الله ضیق العیش والیضا فیه روی انه صلعم کان اذا اصابت لهم ضر امرهم بالصلوٰة
ولما فی اللائحات واعلم ان تعلق الروح النورانی العلوی بالجسد الظلمانی السفلی موجب لخسران الروح
الا ان یتدارکه انوار اعمال الصالحة الشرعیة ولما فی اللمعات ان الصلوٰة معراج المومنین ومیقات
مناجاته والمصلی هو الذی یناجی ربه ولما فی روح البیان اعلم ان الصلوٰة بمنزلة الضیافة قد
هیاها الله للموحدین فی کل یوم خمس مرات ولما فی تاویلات النجمیة واقیموا الصلوٰة بمراقبة القلوب
وملازمة الخشوع والخضوع والیضا فیه قال النبی صلعم من احب لقاء الله احب الله لقاءه ومن
کره لقاء الله کره الله لقاءه ولما فی مفاتیح الغیب ان الصلوٰة تذکرة العبد جلالة الربوبیة وذلة
العبودیة امر الثواب والعقاب اللهم اجعلنا من الصالحین والکاملین بالصلوٰة ÷

وصل بیان اقسام نماز و قبول آن

نماز بر اقسام قسمت است و انواع حصل میکند اولاً نماز بدنی یعنی نماز ظاهر شرعی که هر مصلی را از جمیع معصیت
ظاهر شرعی باز می دارد ثانیاً نماز نفس است که از اخلاق ردیه رذیله و اسباب معصیت و علائق دنیوی
حافظ مصلی است ثالثاً نماز دل ست بآن نماز نمازی را از وفور غفلت و ظهور فضولات نافع میباشد
رابعاً نماز سریه که آن نماز خود مصلی را از التفات ما سوی الله فارغ بال نیاز دخامساً نماز روح است
که بدان نماز از استقرار ملاحظه اغیار مصلی را کف می کند سادساً نماز خفی ست که سالک طریقت را از
طبقات ناسوتی و انابت بترقی مدارج لاهوتی و ملکوتی مصلی را ترقی بخشیده میشود و حقیقت هر شے
ظاهر و باطن بر آن صاحب حال منکشف میگردد جز یکی نیست نقد این عالم ÷ با زمین و گلیم
مفروش ÷ ولما فی تفسیر محی الدین ابن عربی الصلوٰة تنهی عن الفحشاء والمنکر فالصلوٰة البدنیة
عن المعاصی والسیئات الشرعیة وصلوٰة النفس تنهی عن الرذائل والاخلاق الردیة والهیات
المظلمة وصلوٰة القلب تنهی عن الفضول والغفلة وصلوٰة السر تنهی عن الالتفات الی الغیر والغیبة

ولما فی روح البیان صلواة الجسد الفرائض والنوافل الی قوله صلوة الروح فناؤه فی الله وبقاؤه بالله کما قال تعالی من یطع الرسول فقد اطاع الله لانه الفانی بنفسه الباقی بربه فمن صلی هذه الصلواة اغناه الله عما عند الناس رزقه مما عنده کما قال ووجدک عائلاً فاغنی والصلواة صلواة النفس وهی التزکیة عن المخالفات الشریعة وصلواة القلب وهی التصفیة عن المیل الی الدنیا وشهواتها وجاهها الی قوله وصلواة الخفی وهی بالفناء فی الحق والبقاء به فالکمل یداومون علی هذه الصلواة هکذا فی تاویلات نجمیه

وصل بیان حقیقت عبادت

عبادات بحقیقت عبدیت است واظهار ذلت وخواری خود را عبدیت میگویند ومستحق اظهار چون ذلت وخواری اناسند که اهل کمال شان فضل وکرم بی پایان حضرت ایزد سبحانی ست وعبادات مشروعه بدو قسم منقسم اند چون صوم وصلواة وزکوة وغیرهم که مدار ترتب آثار آن عبادات بر اقرار جلال ربوبیت ایزد ذوالجلال واظهار ذلت وخواری عبدیت خود بهر حال ست وعلت غائی این اقرار واظهار انشای محبت آفریدگار در دل هر صغایر وکبایر واز التفات ما سوا الله دل پاک گردن بوجه احسن می باشد ورنه عبادت با شرک خفی سودمند وکار آمد نمی گردد ومحبت حضرت لاشریک لا ثانی افضل جمیع سعادت بدنی وروحانی ست نماز عبادت واحدیت حق تعالی واقامت صلواة اقامت ناموس واحدیت بالاتصاف سائر اسماء وصفات او تعالی جلشانه است ولما فی اللمعات والعبادة ابلغ من العبودیة لان العبودیة اظهار التذلل والعبادة ابلغ منها لانها غایة التذلل ولا یستحقها الا من له غایة الافضال ولما فی الانسان الکامل واما الصلواة فانها عبادة عن واحدیة الحق تعالی واقامتها اشارة الی اقامة ناموس الواحدیة بالاتصاف بسائر الاسماء والصفات ❊

وصل بیان اقسام مکلف

مکلف بالشرع بر چند قسم اند قومی اند که از نماز انکار محض نموده اند سرگروه ایشان ابوجهل لعنة الله علیه است وایشان داخل قوله فلا صدق ولا صلی بوده اند وخیلی دیگر قبول صلواة نخستین نموده منحرف ازان شده وهی اهل کتاب اند بانکار شان قوله تعالی فسوف یلقون غیّا وارد بوده است گروهی دیگر بعض خبر صلواة قبول نمودند وبعض انکار کردند ایشان منافقین اند بشان شان قوله تعالی اذا قاموا الی الصلواة قاموا کسالی نازل گردیده وجماعتی اند که آن اولوالعزمان دین واولی الارباب شرع

بنشین اندکه نماز را بصدق دل قبول وبا دوش بجان کوشیده حق تحقیق ادا کردند که صنادید وسید السلف
شان جزاهم الله تعالی فی الدارین نبینا صلعم بوده اند در آیت قوله تعالی قد افلح المؤمنون الذین هم فی
صلٰوتهم خاشعون دلیل بین شرافت ذاتی آن مقدسین ست شرائط صلواة بر دو قسم ست شرط جواز
یعنی فرائض که وحدود و شرط قبول تقوی و خشوع و اخلاص و تعظیم نماز افضلترین عبادت ست از صوم که
بداو ریگاه حشر ونشر اولین باز خواست صلواة خواهد بود روز محشر که جان گداز بود + اولین
پرسش نماز بود جعلولما فی صحیح البیان انه ما بینه وبین الکفر الا ترک الصلواة فاذا اقام الصلواة فقد
آمن واقام الدین کما اذا ترکها فقد کفر وهدم الدین و فی حدیث اول ما یحاسب العبد یوم القیامة الصلوٰة

بیان وقت فرضیت صلواة وهیئت وصورت وکیفیت و اعداد رکعات نماز حضر وسفر

شب معراج نبینا صلعم بمشای قوله تعالی سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی
المسجد الاقصی آه در دربار حق آفریدگار تشریف فرما شد ودر بساط قرب وصل و از خلعت همکلامی
مشرف لقای که آن دیدنی بود دیده و دیده تشریفی وتعظیمی حاصل فرموده وقت برخاست دربار درخصت
سرکار تحفهٔ بی همه تشنگی بعنایت تحفه نماز پنجاه وقتی بار کعت از حضرت خداوند کریم حضرت صلعم معزز ومکرم گردیدند
بان تحفهٔ عنایتی نادر موسی در رسید ند ماجرای بیان کردند باز گفته نه سفته موسی عم حضرت صلعم بالسنه
باز پس شده سر بسجود در نهاده درخواست ناطاقتی امت خود ساخت واظهار کمی نماز پنجاه وقتی
نمود نالان گریان عرض پرداز شد الله رب العالمین بفضل بی پایانی خویش بر صفر زاید پنج خط
نسخ عفوی خود در کشید صرف نماز پنجگانه بلا ششش پنج باقی ماند خداوند جل جلاله فرمود که درام الکتاب
نماز امت شما نماز پنجگانه متعین بوده است آیا بهر نماز وقتی ثواب عشر امثالها محسوب ومکتوب
خواهد شد تا فائده نماز پنجاه وقتی بهمین نماز پنجگانه حاصل خواهد شد صورت این نماز نماز پنجگانه
ماند معنی نماز پنجاه وقتی صورت ست گردیده با این انعام مکرم وتشریف معظم ممنون ومشکور شده
حضرت صلعم تا بموسی عم باز در رسیدند گفتار رفتار خود را گفتند باز موسی عم منبعث باندری و
معاف جوی باشد آن حضرت شرم وحیا وآن معدن خوف در جای عم از رفتار ثانی ودر تعرض ثانی
سر در کشیدند مرة بعد اخری عدد دل حکمی احکم الحاکمین ناگوار طبیعت فیض طویت خود انگاشتند

بازاز سر پیچی با سر هیچ در دادند که نماز پنجگانه ما یومنا هذا الی یوم القیامة بر ما فرض لازم گردید بعد این
فرضیت صلوٰة در معراج شد از فردای شب معراج تعمیل حکم نماز بعمل آمد اما قبل شب معراج نماز صبح و شام
یعنی فجر و مغرب فرض بود که حضرت هم آن دو نماز تا تشریف فرمای معراج میگذارد قوله تعالی وسبح بحمد ربک
بالعشی والابکار برهان قاطعه و حجت ساطعه فرضیت آن دو صلوٰة ست نماز که فاضلترین عبادات
از ان در وقت سعید و زمان حمید شب معراج آن عبادت فاضله کامله فرض عاجلة الحال ما بندگان
شد چه وقت ملاقات ربانی اشرف الاوقات مناجات بود بر شرافت این وقت فرخ بهیچگونه شبهی شدن
نمی تواند از فردای شب معراج تعلیم ناموس اکبر علم رسول اطهار و اکبر صلعم نماز از وقت ظهر خواندن
آغاز کرد جبریل امامت میکرد و جمله مقتدی شان بودند و قبل یکونیم سال هجرت صلعم حکم فرضیت نماز
نافذ شد بزبان اولین تا قدوم فیض لزوم مدینه منوره نماز پنجگانه دوگانه دوگانه فرض بود و بعد ورود رکعت
مشروع بود باتفاق علمای ره. رجب المرجب وقت فرضیت نماز پنجگانه ست پسین یکماه یا ده روز
علی اختلاف الاقوال هجرت مدینه محترمه نماز ظهر و عصر و عشاء حضری چار چار رکعت و نماز مغرب بحضر و سفر
سه رکعت فرض بحکم ثانی شد فجر و نماز سفر همان دو دو رکعت نخستین باقی ماند اولین قرارت جمیع نماز
جهراً بود ثم در مدینه مشرفه با ایذای کفار مدینه و سنگ ریزی شان نماز ظهر و عصر آن حضرت اخفای قرارت
کرد در باقی نماز چون سابق جهراً قرارت میکرد و این اخفای قرارت ست خاص واقع شد در نه اصل
قرارت بجهر ست برین حکم خاص نماز با جماعت ست و منفرد مجاز ست که بخفا و جهر قرارت کند و
افضل ست که نماز روز باخفا خوانده شود و نماز شب بجهر و نوافل با جماعت با جهر خواندن درست
و چنین خواندن نوافل با جماعت اذان و اقامت گفتن نامناسب ولما فی. روضة الاخبار وانما

فرضت الصلوٰة لیلة المعراج لان المعراج افضل الاوقات واشرف الحالات واعز المناجات والصلوٰة
بعد الایمان افضل الطاعات ولما فی معالم التنزیل قال انه لا یبدل القول لدی کما فرضت علیک
فی ام الکتاب فکل حسنة بعشرة امثالها فهی خمسون فی ام الکتاب وهی خمس علیک ولما فی ارشاد الساری
عن عائشة قالت فرضت الصلوٰة الحضر والسفر رکعتین الا المغرب ثم زیدت لما قدم رسول الله المدینة
واطمان زیدت فی صلوٰة الحضر رکعتان الی قوله صلوٰة الفجر لطول القراءة لما فیها وصلوٰة المغرب لانها
وتر النهار کذا فی الشامی ولما فی تفسیر احمدی والاصح ان فرضیة الصلوٰة الخمس کانت بمکة ولما فی

روح البیان لان الاقامة المعروفة للصلوة لم تشرع الا بالمدینة فاجتمعوا فصلی النبی صلعم بالناس
فسمیت تلک الصلواة صلواة الظهر لانها فعلت عند قیام الظهیرة ای شدة الحر وکما فی فتاوی شامی
وجمعت فی هذه الامة القدسی فی سیرته بانه لیلة السابع والعشرین من رجب علیه عمل اهل الامصار
وایضا فیه کان یجهر فی کل ثم ترک فی الظهر والعصر لدفع الاذی الکفار وکما فی در المختار ان الاصل الجهر والاخفاء
تعارض وایضا فیه یخیر المنفرد فی الجهر هو الافضل وکما فی تفسیر احمدی ان المشروع فی اول الاسلام
هو الجهر فی جمیع الصلواة ثم سقط فی الصلواتین تعذر واصل احکامه جمیعا علی حالها وایضا فیه لا سهو
بالمخافتة فی غیر الفرض کعید وتر نعم الجهر افضل الی قوله کمتنفل باللیل منفرد افادام جهر لتبعیته النفل للفرض
وکما فی فتاوی عالمگیری التطوع بالجماعة اذا کان علی سبیل التداعی تکره فی الاصل للصدر الشهید اما
اذا صلوا الجماعة بغیر اذان واقامة فی ناحیة المسجد لا تکره وکما فی الحلبی والمنفرد غیر کالمتنفل باللیل
فانه مخیر بین الجهر والاخفاء والجهر افضل وکما فی جامع الرموز اما نوافل النهار تکره الجهر فیها ولا باس
فی نوافل اللیل کذا فی المحیط والمبسوط

وصل بیان حکمت و فوائد نماز

الله رب العالمین که باین اوقات خمس این نماز پنجگانه مقرر فرموده فوائد کثیره و حکمت عزیزه ربانی
بآن منوط و مربوط است نبینا صلعم شب معراج ملائک را ملاحظه فرمودند که طیران کنان و پران پران
طواف حول عرش میکنند و نماز می خوانند و آن ملائک ذو ذو سه سه چار چار اجنحه خود ها میدارند از ان
بال و پر های طیران طواف میسازند نبینا صلعم بآن هنگامه گرم بعد دیدن ها درخواست کردند
چون ملائک معبد عبادت ها نیز برای خیالشان مقرر شود الله رب العالمین منظوری رسول کریم
نماز پنجگانه مقرر ساخت باعداد اجنحه ملائک اعداد رکعت نماز را دو سه و چار و چار مقرر فرمودند
تعیین نمود که چون اعداد بازوی ملائک اعداد رکعت نماز کار آمد باشد که بادای کامله این نماز پنجگانه
مصلی نیروی این بازوی اعداد رکعت طیران کنان طواف حول عرش خمس الاوقات طواف
کردن تواند تا رتبه دو بالای از فرشتگان این نمازی را حاصل گردد و هر فرد انسان را حواس خمسه ظاهر
و حواس خمسه باطن بوده است و حواس خمسه ظاهره و قوت قاهره و نفس اماره که قوی حیلی حیوانی انسان
لهما از قات مرتکب جرائم کبیره و معصیت صغیره انسان را می کند و سبب سبب خاص میلان طبیعت

بسوی حبیب و خبث و کدورت آن حواس خمسه ناشئ میگردد و اکثر اوقات از بساط قرب ربانی بحجاب
ظلمانی در می اندازد و ازان ست که باصلاح آن حواس خمسه نماز پنجگانه فرض شد که قاطع آن حجاب
خمسه گردد و وسائل بسوی قرب و دیدار صمدانی سازد و باین احسان عام و حکمت خاص رب کریم
بر بندگان انعام عام در داد الحمد لله علی کل حال بانعامه و احسانه و آن نماز پنجگانه کیفیت ثلاثه حاصل
اولا نماز خشوع و خضوع بقلب و جوارح پیدا میکند ثانیا بخشوع و خضوع قلبی جوارح بخود موده می گردد
ثالثا خداوند کریم نماز را معراج المؤمنین مقرر فرمود که به نخستین تجلیات انوار رب العالمین آخر در
نمازی مشرف خواهد شد لقوله عم انکم ترون ربکم فان استطعتم اوقات نماز معین و غیر معین ست
معین بر دو قسم ست مخلص و مشترک مخلص اوسط وقت نماز ست و وقت مشترک آخر وقت ست
دانانیکه پیوسته در نمازی باشند آنان پروای وقت معین و غیر معین نمی دارند صوفی ابن الوقت
باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق ٭

فصل بیان نماز انبیای سلف که بر ما مجموعه واجب شد

بحقیقت این نماز پنجگانه آن نماز ست که انبیا و مرسلین سلف منفرد منفرد می خواندند مجموعه برای این
امت فرض شد چنانچه آدم از نشیمن بهشت برون و ازان همخوابه خود غیر مقرون گشت شب آدم عم
را درد امن ظلمت بود و در کشید تا بن عالم تنهائی و شکسته حالیش ظلمت شب پریشانش ساخت آدم عم
مضطرب بحال بود که سفیدی صبح نمایان شد و تیرگی حجاب ظلمت شب از روی تیره و بش برخاست
آدم همان دو رکعت شکرانه صبح نمایان و قطع ظلمت شب در گذارد و برایشان آن نماز فرض شده بود
بارث پدری با آن نماز فرض یافتم هنگام نماز ظهر ابراهیم عم بعنایت فَدَیْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِیم مشرف و ممتاز
گردیده چار رکعت نماز شکریه آن فدیه همانوقت ابراهیم عم ادا کرد برایشان آن نماز فرض بود بر ما نیز
آن فرضیت نافذ گردید وقت نماز عصر یونس عم از ظلمت شکم ماهی نجات یافت شکرانه آن مخلصی همان
بجا آورد فرض برایشان شده بود بر ما نیز فرض گردید موسی عم از غم فرعون خلاص دباعیال و اطفال
وقت عشا همقرین شد فارغبال از هموم و غموم وقت عشا گردیده چار رکعت شکرانه آن فارغبالی
همانوقت موسی عم ادا کرد فرض شان شد و بر ما نیز فرض گشت نماز مغرب داؤد عم نمود آن

معمبر معظم به نیت چار رکعت آن نماز آغاز کرده بر رکعت ثالثه برویت هیبت جلال ربانی آن نماز را
بسه رکعت ختم کرد آن سه رکعت نماز نماز فرض شان بود بعد از ان عیسی عم همین صلوٰة مغرب سه رکعت
بدین وجه می خواند رکعت اول بنفی الوهیت خود در رکعت ثانی بر نفی دعوی ولدیت خویش که چون
نصاری می گویند در رکعت ثالثه بثبوت الوهیت رب کریم می خواند نماز مغرب فرض نماز شان نیز بود
بر ما آن جمله نماز فرض شد چنین بودن حضرت عم در مکه معظمه جمله نماز بدو دو رکعت فرض بود هرگاه حضرت
صلعم در مدینه منوره تشریف فرما شدند طمانیت حاصل گردید آنوقت این نماز پنجگانه چون نماز های انبیا
ما تقدم فرض الذکر در حضر با فرض شد در سفر سوای مغرب دو دو رکعت مشروعه سابقه بر حال خود باقی
ماند و سه رکعت در مغرب بحضر و سفر یکسان فرض ماند اگرچه در ذکر نماز انبیا چیزی اختلاف در بعض
کتاب است اما قول اول اصح است و آن اختلاف این است که فجر آدم ظهر داود عصر سلیمان مغرب
یعقوب عشا یونس می خواندند بهر کیف همین صلوٰة خمسه باختلاف اقوال نماز انبیای سلف است
که بر ما جمله آن فرض گردیده

وصل بیان نماز وتر و وجه سه رکعت آن

حضرت عم هرگاه در بیت المقدس با انبیاے دیگر دو رکعت نماز خواند و امامت آن جماعت انبیا نموده
بعد فراغت آن نماز موسی عم از حضرت صلعم وعده گرفت که بسدرة المنتهی برای موسی عم یک رکعت نماز
خوانند ایفای آن واجب شد چون آن حضرت عم بسدرة المنتهی رسید بر طبق وعده آن یک رکعت بجا آورد
که آن رکعت واجب بود ثم برای خود رکعت دیگر با آن ضم کرده خواند ثم بحکم رب کریم رکعت ثالث میخواند
که تحریمه از خود داشته بود باز تکبیر خواند و تحریمه بست و اللهم انا نستعینک الی آخر خوانده نماز تمام کرد این سبب
وتر سه رکعت نماز شد و این نماز خاص حضرت عم است و این نماز با واجب و سنت و فرض ملتصق شد
نیت واجب ادا نمودن افضل زیراچه بنیاد این نماز بر واجب بود و بر ما نیز بدان طریق مشروع گردیده
و بعض می گویند که آن حضرت صلعم باراده چار رکعت نماز بسدرة المنتهی نماز آغاز کرد و تحریمه در بست چون
برکعت ثالثه نوبت افتاد آنوقت بملاحظه ابتری حال ابوین جناب شان عم مضطرب بکمال گردیده تحریمه
داشته بود باز تکبیر تحریمه خواند و تحریمه در بست اللهم انا نستعینک خوانده آن نماز را بسه رکعت اختتام فرمود
نسبت ابوین آن حضرت صلعم گفتگو کردن بی ادبی و حرام است زیراچه آن حضرت صلعم را قولاً و فعلاً

اید ادادن جائز نیست و حرام و معصیت بود ست

وصل بیان نماز جمعه که چه طور مشروع گفته

قبل هجرت انصار مدینهٔ منوره بران حضرت صلعم در رسیده عرضه دادند که یهود و نصارا را هفته یکیک روز
روز جمع ست و آنروز برای ایشان نیز نماز خاص ست همچنان برای ما نیز روزی هفته یوم الجمع مقرر کرده شود
که آنروز ما نیز بآن طرز بشاشت آن قوم بشاشت انگیزیم و مجمع شویم و نماز خاص برگذاریم حسب الحکم عالی
شان آن حضرت صلعم فرموده که سید الانام هفته روز جمعه ست که پیدایش آدم و جمله مخلوقات بآن یوم
سعید گردیده شکریهٔ آن نعمت غیر مترقبه با خطبه دو رکعت نماز جمعه شکریه برگذارده شود و هم انصار
بمدینه منوره رسید بر بنای الحکم فیض محکم بیوم الجمعه بشوکت و بشاشت مالا کلام نماز برگذاردند خطبه
نیز خواند و بعد نماز جمعه بطیاری ضیافت انواع و اقسام ماکولات آنجا خوردند آن روز روز نخستین
اظهار شوکت اسلامیه در مدینهٔ منوره بود نیز آن روز را بیوم العروبه نامزد کردند چه معنی عروبه نیز
ظهور ست و آن خطبه و نماز را اسعد بن زراره ادا کرد پس روزی چند صورت سبب شوکت اسلامیه کعب
بن لوی آن روز را بروز جمعه نامزد نمود و خود نماز جمعه با خطبه میخواند بر طبق آن وحی نیز بنام زد
یوم الجمعه در مدینهٔ منوره نازل شد لقوله تعالی اِذَا نُوْدِیَ لِلصَّلٰوةِ مِنْ یَّوْمِ الْجُمُعَةِ الآیه پس زمانی چند
نبینا صلعم هجرت مدینه منوره ساخت دوازدهم ربیع الاول بروز دوشنبه در مدینه محترمه فرودکش
در قافله بن عمرو بن عوف شد که الحال مسجد قبا آنجاست و نمازگاه خاص و عوام آنجاست تبرکا
روز جمعه بعزم مسجد محترم که الحال اگر گویم بهشت برین آنجاست گفتن بجاست لقوله صلعم من بیتی الی
منبر روضة من ریاض الجنة روا شد وقت اول ظهر در وادی بن سالم بن عوف داخل شد و بآنجا تشریف برده
فرضیت صلوٰة جمعه نازل گردیده که آن حضرت صلعم با دوازده صحابه نماز جمعه با خطبه بآن وادی ادا
و آن جمعه جمعهٔ اول فرضیه بر اهل اسلام ست [illegible] این نماز را تا قیام قیامت بر قرار دارد
بدستور سابق بآن جمعه نیز همانجا بعد نماز جمعه تعدد [illegible] عمل آمد از آن آن الی آن جای و همانجا
آن دستور اکل و شرب و اشیای ماکولی از خانه های خود ها آوردن مروج ست روز جمعه بعد اذان
بر در مسجد دو فرشته در ای کرام کاتبین رسیده ایستاده می باشند هر یکی اول و دوم و سوم می آیند بر نهج
آمد هر مصلی نام شان در دفتر خود می نگارند چون خطبه آغاز شد آنگاه ختم کرده بعد ادای نماز جمعه بالاختم

امی ہا میکنند ثواب اوّل آمد مسجد مصلے جداگانہ مرقوم می شود وسوائے ثواب نماز جمعہ این ثواب
را بر نامہای مصلی مرقوم میگردد جداگانہ ثواب این فعل حسنہ خداوند کریم عشر امثالہا خواہد داد برائے
جمعہ تاکید تمام در قرآن وحدیث موجود در دہات وقریات مسلمانان آنقدر باشند کہ اگر مساجد از آنان
مملو شدن تواند بدان دہ وقریہ نماز جمعہ خواندن افضل ست وفرض ظہر نیز بعدش خواندن مناسب
واحکام نماز جمعہ ونمازہای دیگر در کتب فقہ بشرح وبسط مرقوم ست فلینظر فیہ وکما فی روح البیان
واما الحکمۃ فی جعلہا اللہ تعالے مثنے وثلاث ورباع فلانہ عم شاہد ہیئۃ الملائکۃ تلک اللیلۃ ای لیلۃ الاسرٰی
اولی اجنحۃ مثنی وثلاث ورباع جمع اللہ ذلک فی صورۃ انوار آہ الصلوٰۃ عند عروج ملائکۃ الاعمال بارواح
العبادات آہ مولوی معنوی ؎ پنج وقت آمد نماز رہنمون + عاشقانش فی صلوٰۃ دائمون
در دل عاشق بجز معشوق نیست + درمیان شان فارق وفاروق نیست + وایضاً لم یزل الانبیاء
فی بیت المقدس اوصاہ موسی عم ان یصلی رکعۃ عند سدرۃ المنتہے آہ وآنانی تفسیر اول من
صلے الوتر نبینا صلعم قال امام سہیلی لیس لنا ان یقول ان ابوی النبی صلعم فی النار وکما فی
تفسیر فتح الرحمان بجرم اذی النبی صلعم بالقول والفعل بالاتفاق آہ وکما فی روح البیان اول من
صلے الفجر آدم عم ... قولہ من صلی بعد الزوال ابراہیم عم فدی ابنہ عند الظہر آہ وکما فی فتاوی شامیہ
قبل الصبح صلوٰۃ آدم والظہر لداؤد والعصر لسلیمان والمغرب لیعقوب والعشاء لیونس عم وجمعت فی
ہذہ الامۃ وکما فی روح البیان حین اجتمعوا فذبح لہم شاۃ فتعشوا وتغدوا منہا الی قولہ یقال فیہا الجمعۃ
صلوٰۃ الطعام بعد الصلوٰۃ الی یومنا ہذا وکما فی تفسیر ابو سعود فانزل اللہ آیۃ الجمعۃ فہی اول الجمعۃ
کانت فی اول الاسلام الی قولہ فادرکت صلوٰۃ الجمعۃ فی بنی سالم بن عوف فی بطن وادلہم فخطب
وصلے الجمعۃ وکما فی المبسوط لامام السرخسی وقال ابن شجاع رحمہ الحسن ما قبل فیہ اذا کان اہلہا بحیث
لو اجتمعوا فی اکبر المساجد لم یسعہم ذلک حتی احتاجوا الی بناء الجمعۃ فہذا مصر تقام فیہ الجمعۃ آہ کذا فی
جامع الرموز وکما فی روح البیان اذا کان یوم الجمعۃ کان علی کل باب من ابواب المسجد ملائکۃ یکتبون
الاول فالاول ثواب من یاتی الی قولہ فاذا جلس الامام یعنی صعد علی المنبر طووا الصحف آہ وکما فی
تفسیر محی الدین ابن عربی لما کانت الحواس الخمس بشواغل تشغل القلب بما یرد عنہ من البیئۃ الجسمانیۃ
وتحجبہ عن الحضرۃ الرحمانیۃ الی قولہ فرضت خمس صلوٰۃ یتضرع فیہا العبد الحضور ویسد ابواب الحواس

الی قوله فیکون تلک الصلوات الخمس ابواب مفتوحة للقلب علی جناب رب و تأتی فی روح البیان والحکمة فی جعل الصلوات فی الیوم واللیلة خمسا ان الحواس لما کانت خمسا والمعاصی تقع بواسطتها وکما فی حجة البالغة الصلوة ثلثة اشیاء ان یخشع القلب عند ملاحظة جلال الله وعظمته الی قوله الصلوة معراج المؤمن معدة للتجلیات الاخرویة آه اللهم اجعلنا فی زمرة اهل الصدق والیقین آه +

وصل در بیان فوائد خاص نماز

در نماز پنجگانه فوائد عزیزه و حکمت ها مضمر کثیر مرکوز است که عقل بکمال در آن بجود تمام انسان چون استراحت می کنند و بخواب میروند آنوقت جهان بنی آدم مرده میشود که یوم برای یک ساعت اصغر لقوله تعالی وجعلنا نومکم سباتا ولقوله النوم اخ الموت صبحگاهان چون آن خوابیده شب از خواب نوشین و غفلت دوشین بیدار می گردد آن مرده شب آنوقت دوباره زندگی خود یافت می باید گفت شکرانه آن حیات جدیده و زندگی عائده بجا آوردن ضرور نماز فجر شکرانه آن است دوباره خود است اداء آن با شرائط مشروعه فرض گردید انانیکه نماز فجر بجماعت پیوسته ادا می کنند ایشان از تکالیف سکرات وصدمات موت مامون و مصئون اند و بر ایشان این سختی آسان گذار خواهد شد و هنگام نماز صبحگاهی ملائک پاسبان شب طیاری رفتن میکنند فرشتگان محافظ روز می آیند و با این دو جماعت ملائک وقت صبح باهم ملاقات میشود و در نماز فجر بیک ساعت بر میگذارند برای آن نمازی پس صبح دعای مغفرت هر دو قافله رحمت حق میکنند چه خوش پاکیزه وقتی ست که دعاگوی آنوقت مصلے ملائک میشوند چون نصف نهار شرعی بر میگذرد آنوقت هنگامه و شورش آمد آمد شب میشود و شکرانه آن آمد وشد روز شب ادا کردن ضرور از این جهة ظهر فرض شد و بشکرانه آن نماز دوگانه بچار چار رکعت ادا کرده اند کسانیکه با جماعت مشروعه آن دو نماز پیوسته ادا خواهند کرد از عذاب و ضغطه قبر و سوال منکر و نکیر و هیبت شان محفوظ و یکسو خواهند ماند در محمد عشق ذکر است که خداوند کریم با موسی علیه السلام حکایت فرموده که امت محمدی را چار چار رکعت نماز ظهر و عصر است که رکعت اولش سبب مغفرت شان و رکعت ثانیش سبب گران باری میزان یوم البعث شان و رکعت ثالثش سبب محافظت ملائک مر مصلے راست و رکعت چارمش وجه خاص دعای مغفرت ملائک مر مصلے راست و در اثنای آن نماز هر حاجتیکه مصلے از خداوند کریم خواهد ستاند الله رب العالمین با نجاح حاجتش مشرفش خواهد فرمود چون روز سپری شد وقت گذر کرد با دای شکرانه آن نماز مغرب فرض شد نماز مغرب سنگین میزان حشر را گران بار خواهد نمود وقت نماز عصر

در ہا می فلک و ادای شود مصلے مغرب ہر خواستن کہ خواہد خواست امید قبول حضرت حق آن ست چون
بصدق دل کردہ شود و وقت مغرب نیز وقت آمد و شد و عوض بدل ملائک محافظ انسان ست عجیب
و غریب و لطف و مستجاب وقت این وقت ست چون م دم عزم استراحت و آرام طلبی ہای شب می کنند
قبل استراحت و شب خوابی شکرانہ زیست ما معنی خود بجا آور دن ضرور کہ سحر گاہان از غفلت شب بیدار
شود و زندہ بحیات ثانی برخیزد و از ان نماز عشا فرض نشد مصلے نماز عشا را از دین و دنیا بہترین کار آمد
وقت ست و بر پل صراط نیز نماز عشا مؤید آسان گذاران خواہد شد و مصلے عشا بعد ادای عشا سلطان
اللیل و بے گناہ چون مادر زاد می گردد و علمای دین اوقات نماز را بر سہ قسم تقسیم نمودہ اند اولا عالم
شہادت کہ آن عالم را عالم حسن و ظہور می گویند نماز آن وقت نماز سحر گاہے
فجر ست کہ مناجات آن وقت مناجات عالم شہادت و حسن و ظہور واقع میگردد و اینوقت وقت
افضل و احسن اوقات و مناجات آن وقت بقبول نیز عجیب و غریب کیفیت پیدا می کند ثانیا
عالم غیب عالم عقل و فکر ست و آنوقت وقت نماز عشا ست کہ نماز آنوقت نماز ادای شکر عقل و
فکر ست ثالثا وقت خاص معراج انبیاء و مرسلین و معراج و سیر ارواح منعمہ بشریہ ست آنوقت وقت
صلوٰۃ اللیل و نماز تہجد ست و آن نماز نماز محبین ایزد سبحانی و واقفین اسرار ربانی ست اوقات
نماز فجر و مغرب اوقات برحق ست کہ درمیان شبا روز واقع گردیدہ عبادت آن عالم برزخی موجب
ترقیات مدارج کمال لطف ربانی و فضل بے پایانی حضرت ایزد سبحانی بودہ است لقولہ تعالیٰ یُکَوِّرُ اللَّیْلَ
عَلَى النَّهَارِ وَیُکَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّیْلِ شاہد حال آن ست بتحقیقت عالم بر سہ نوع اند عالم غیبی و عالم شہادت
و عالم معنے چون نماز مغرب ہا این سہ عالم واقع گشت و از ان بشناخت آنعالم با مغرب بسہ رکعت
مشروع گردیدہ و نماز مغرب گواہ صفائی مصلے بروز قیامت خواہد گشت و کما فی تاویلات النجمیۃ
و فی الحدیث من صلی صلوٰۃ الفجر ہان علیہ الموت و غصتہ و من صلی صلوٰۃ الظہر ہان علیہ القبر و ضیقتہ
و من صلی صلوٰۃ العصر ہان علیہ سوال منکر و نکیر ہیبتہما و من صلی صلوٰۃ المغرب ہان علیہ المیزان
و خفتہ و من صلی صلوٰۃ العشاء ہان علیہ الصراط و دقتہ آہ و کما فی اللمعات عن کعب الاحبار قال اللہ
لموسیٰ فی مناجاتہ یا موسیٰ اربع رکعات نقلہا احمد و امتہ و ہی صلوٰۃ الظہر اعظم فی اول رکعۃ منہا المغفرۃ
الی قولہ و ہی صلوٰۃ العشاء خیر لہم من الدنیا و ما فیہا و یخرجون من الدنیا کیوم ولدتہم امہاتہم آہ

وصل ابتدا و اتمام نماز تا بعض فوائد

اظہار جلال ربوبیت و اظہار ذلت و خواری عبدیت را نماز می گویند و آن نماز از تکبیر تحریمہ آغاز و بسلام ختم مے شود و نیز نماز مرکب از اشیای چندست کہ آن ہمہ اشیا شاہد بر ان اقرار و اظہار بوده ست طہارت از نجس اصغر و اکبر و حس باطن و طہارت جامہ و ستر عورت و استقبال قبلہ و قیام و رکوع و سجود و قعود و تکبیر تحریمہ با رفع یدین و اذکار و تسبیحات و تکبیرات و درود و حضور قلب و نیت و سلام و اطمینان ارکان و ترک کلام و عمل غیر منافی نماز و عدم التفات چپ و راست و انانیکہ بدربار سلطان مے روند انان اولین دست و دہن خود شست و شو نموده پاک و صاف گردیده ستر عورت خود بخوبی ساختہ رفتن در بار عبادت اہل دربار ست نماز کہ در بار خاص حضرت رب العالمین ست قبل حاضری آن دربار بوضع شرعی طہارت ظاہر و باطن بخوبی نموده بلباس پاک و صاف ستر عورت خود ساختہ بدربار حاضر شدن واجب ورنہ جاے بآن دربار معراج یافتن غیر ممکن و نیز توقیر و تشریف بآن جلسہ معراج یافتن محال وجہ خاص وضو و غسل و پاک صاف پوشیدن این ست ستر عورت در ہر مجالس بوضع و شریف ست در محفل معراجی نیز بدان نہج حاضر شدن ضرورست ہر انکو بدربار سلطانی میرود رفتہ دست بستہ می ایستد و اداب مجلسے تمامہ بجامی آرد قایمقام آن آداب مجلس تکبیر تحریمہ و تحریمہ دست بستہ استادن ست و قیام قیام مجلسی ست کعبہ کہ جامع مظہر انوار حق ست بآنسو رو آوردن و ایستادن بروی حق ایستادن باشد و بسوی کعبہ کردن موجب مزید مسرت حق لقولہ تعالی فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ سے استقبال قبلہ ہمین ست محبت ربانی و اعتقاد حقانی کردرون دلہای مومنین ست اظہار آن ثناخوانی لسانی را سورهٔ فاتحہ خواندن و سورهٔ دیگر بآن ضم کردن می گویند در دربار معراجی قادر ذو الجلال بملاحظہ جلال ربوبیت ذو الجلال باعتقاد قلبی بکمال خشوع و خضوع مالامال انحنا و سرنگون گردیده اظہار تمامہ ذلت عبدیت خود نمودن رکوع ست و در عین رکوع اظہار ذلت ست ہر گاه حق تعالی خورسند شد باستادن گفت آن وقت قیام بین الرکوع و السجود کردن می شود بشکرانہ آن قیام سجده کہ بغایت درجہ انکساری و بنہایت درجہ اظہار عجز و انکساری و ذلت و خواری خود ست سجدهٔ اول ست چون آن سجده اول قبول درگاه شد

تا سجدهٔ ثانی بشکرگذاری آن داون افتاد و سجدهٔ ثانی هر رکعت سجدهٔ شکر اول ست یا رکوع اشاره
ازان ست که از عالم ناسوتی و ملکوتی درگذشته بعالم جبروت و لاهوت متوجه شد و سجدهٔ ثانی مقام فنای
کلی و صعود بسوی وطن اصلی علوی خود ست و قیام و قعود ما بین رکوع و سجود اول و ثانی رجعت قهقری
بسوی حالت اصلی خود ست و در رکوع و سجود هر رکعت همین کیفیت حاصل ست و تشهد شکرگذاری
اجازت جلسهٔ آن دربار معراج ست وقت سجدهٔ شیطان از مصلی متنفر میگردد و وسوسه نمیدهد شیطان
آنوقت حال بدخود یاد می آید که فقط برای همین یک سجده او مردود و مقهور ایزدانی شد و نیز بدیدن
مفاخرت مصلی باداء سجده زیاده تر و بیشتر از بیشتر تنگ دل و ملول و غمگین میگردد اما آنوقت نفس اماره
شیطان اکبر وسوسه ها بخوبی بدل دادن می تواند چون دربار اختتام شد و باعزاز و اکرام همه کسان
رخصت یافتند علامت رخصتی هر فرد سلام بعد تشهد ست ❊

وصل بیان بنای نماز بارکان اربعه

بنای خلقت انسان بارکان اربعه عناصر قائم ست ازان ست که خداوند کریم بنای صلواة بر ارکان
اربعه قائم نموده یعنی قیام و قعود و رکوع و سجود ست و جمیع حرکات و سکنات مخلوقات دیگر درین نماز
موجود و در نماز مصلی قائم چون اشجار راکع چون انعام و قاعد چون احجار و ساجد چون هوام ست
و نیز این نماز با صوم و حج و زکوة مرکب و مقترن ست چه کف از جمیع منهیات لنفس اماره و جسم در نماز ست
و همین معنی حقیقت صوم ست و تکبیر تحریمه بجای احرام و استقبال قبله قبله بجای طواف و قیام
بجای وقوف عرفات رکوع و سجود و حرکات و سکنات دیگر بجای سعی صفا ذکر ده و همین ست حج دادای حج
دهند کوة بذل مال بالتعیین و محدود مقرر ست در نماز بذل هوای نفسانی و جسمانی و روحانی بلا تعیین
و حدود ست ازان افضلترین زکوة نماز ست و عبادات جمیع وحوش و طیور درین نماز ذکر تسبیح
این نماز مشمول ست ❊ مرغان چمن بهر صباحی ❊ خوانند ترا باصطلاحی ❊ و کما فی الکبیر ان الامر
بالمحافظة علی الصلوة امر بالمحافظة علی جمیع شرائطها علی الطهارة و کما فی تاویلات النجمیة بدایة الصلوة
اقامتها ثم ادامتها فاقامتها علیها بمواقیتها و اتمام رکوعها و سجودها و حدودها ظاهرا و باطنا و ادامتها بدوام
المراقبة جمیع الهمة فی التعرض و کما فی اللمعات ثم الانتقال الی الرکوع اشارة الی عبوره من عالم الملکوت
الی عالم الجبروت ثم الانتقال الی السجدة اشارة الی عبوره من عالم الجبروت والوصول الی عالم اللاهوت

وکما فی روح البیان والسجود ان تنزل من مرکب اوصاف وجودک لتحمل علے رفرف وجوده الی قوله هذا
بهر التشهد بعد السجود وایضا فیه ولیس الانسان بمعصوم من ابلیس فی صلواته الا فی سجوده لانه
اذا سجد یتذکر الشیطان معصیته فیحزن فیشتغل بنفسه نیز الی قوله فالعبد فی سجوده معصوم من الشیطان غیر معصوم من البشر
آدمی را دشمن پنهان بسی ست ٭ آدمی باخبر غافل کمی ست ٭ وکما فی روح البیان وقد جعل الصلوة
علے اربعة ارکان القیام والرکوع والقعود والسجود لیکون شکرا لهذه العناصر الاربعة ولان الخلق
اربعة اوصناف آه ٭

وصل بیان نماز کامل وقاصر

نماز بر دو قسم ست کامل وقاصر نمازیکه باجماعت بمسجد گذارده شود آن نماز نماز کامله بوده اهمت
بنبینا صلعم بتعلیم جبریل عم نخستین صلوة باجماعت بمسجد شریف ادا کرده اند ومشروعیة اولین صلوات
بمسجد است ازان آن نماز نماز کامله بوده ست ونماز منفرد وغیره نماز قاصره ونماز باجماعت افضل ست
از نماز منفرد وتارک الصلوة از شارب خمر وقاتل نفس بلا سبب نهایت بد است بهر در جماعت یک
فائده عظیم این ست اگر احدی دران جماعت مصلے مغفور باشد تا صحبت آن شخص دران جماعت
بر کل مصلے اثر خواهد کرد الله رب العالمین برکت حضوری آن شخص مغفور جمله مصلیان آن جماعت
را مغفور خواهد ساخت واز خبر صحیح ثابت ومتحقق ست که اگر درون جماعت چهل کس مصلی باشند تا
ضرور یک شخص مغفور باجماعت حاضر خواهد شد صحبت شان غنیمت بر جمیع کشان جماعت خواهد بود
و آواز اذان تا بمسجد بجائیکه رسد باشندگان انجا را بمسجد حاضر شدن ضرور ست اگر بلا عذر
شرعی احدی بمسجد حاضر نشده بخانه خود نماز خوانده باشند نماز ایشان نمی شود اگر احدی گاهی بمسجد
نے آید یا شاذ نادر می آیند ایشان را تعذیراً سزاوار خواهد شد و گواهی آن شخص مقبول نیست و
جماعت سنت موکده ست وکما فی الالئحات تارک الجماعة شر شارب الخمر وقاتل النفس بغیر حق
وکما فی اللمعات وان اجتمع المسلمین فی جماعة اربعون رجالا الا فیهم رجل مغفور له فالله تعالے
اکرم من ان یغفر له وکما فی روح البیان ثم اعلم انه لا یرخص لمن سمع الاذان وترک الجماعة فانها
موکدة غایة التاکید الی قوله ولو ترکها احد منهم بغیر عذر شرعی یجب علیه التعذیر ولا تقبل شهادته وکما
فی وقایة الجماعة سنة موکدة قریب من الواجب ٭ وعن ابن عباس رضه من سمع النداء فلم یجبه

من اتباعه عذر قالوا ما العذر قال خوف او مرض لم تقبل منه تلک الصلوٰة اخرجه ابو داود وفی حدیث،
کما فی ابو داود فان صلوٰة الجماعة تفضل علی الصلوٰة الفذ آه +

وصل بیان تارک نماز

تارک صلوٰة بر سه قسم اند بر تارک صلوٰة عمدا حکم تکفیر است لقوله من نام عن صلوٰة او نسیها فلیصلها
اذا ذکرها بفحوای حدیث شریف غفلت نوم و غفلت نسیان موجب قضای صلوٰة است نسیان دو قسمست
نسیان بشغل حرام و نسیان بشغل مباح فاعل شاغل مباح را گو گناه است لیکن باعث فراموشی وقت نماز آن نمازی
در بے ادبان محسوب خواهد شد و قضای نماز شان بحکم ادای زمان محسوب خواهد شد و ناسی شغل حرام
و فاعل شغل نوم را نیز قضای نماز بمنزله ادا بوده است اما ان دو معذب و بروز قیامت بسخت گیری
حساب ایستادن خواهد گشت اگر ایشان ازان جرائم توبه و خداوند کریم بیامرزد مالک است بدان چیزی
بر وی دعوی نیست و در تاخیر ادای وقت نماز نیز چون قاضی صلوٰة انسانرا نیز زیر محاسبه قیامت
آمدن و معذب شدن خواهد شد نماز با فتور غیر مقبول خداوند کریم است گو بسهو سجده مبادله آن
کردن عادت افتاده لیکن آن نماز نماز مقبول محسوب نخواهد شد مؤمن حقیقی گاهی بنماز هم قسم
غفلت نمی کند و بهفت جا نماز مکروه است جاے بول و براز و مقبره و قارعة الطریق و حمام و
مواطن شتر و فوق ظهر بیت الحرام و انانیکه در نماز بشغل دیگر مشغول می شوند آن وقت انان فی الحقیقت
در نماز نیند لقوله تعالی فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون کما فی اللمعات من ترک الصلوٰة متعمدا فقد
کفر کما فی روح البیان فی الحدیث من ترک صلوٰة حتی مضی وقتها ثم قضی عذب فی النار حقبا الحقب ثمانون سنة کل سنة ثلاثمائة
و ستون یوما کل یوم الف سنة الی قوله لکن الله یتکرم بان لا یجازی به اذا تاب عنه و ایضا فیه و
قد عرف فی الشرع ان العبد یحاسب علی تاخیرها عن اوقاتها و ایضا فیه فان الصلوٰة بالفتور غیر مقبولة
عند الله الغرور و کما فی تفسیر محی الدین بن عربی ما مومن بالایمان العینی لا یکون فی صلوٰة غافلا عن
ابن عمر نهی رسول الله صلعم عن الصلوٰة فی سبعة مواطن المزبلة والمجزرة والمقبرة وقارعة
الطریق وفی الحمام ومواطن الابل وفوق ظهر بیت الحرام +

وصل بیان عبد اختیاری و اضطراری در نماز

بندهٔ مؤمن بر دو قسمست عبد اختیاری و عبد اضطراری انانیکه صرف بادای فرض اقتصار

میکنند آنان عبد مضطر اند و آنان که با نماز فرض ادای نافله میسازند آنان عبد اختیاری اند و عبد اضطراری فوکر
اجبار بالتعیین اند و بدون ادای نوافل بقرب حضرت کبریای شدن ممکن نیست عرفان ذات
واجب الوجود بهر قدریکه بهر کسان هست آنان بقدر عرفان ذات باری میکنند اگر در نماز فرض چیزی
نقصانی واقع شود تکمیل آن بسته میشود و تکمیل منت به نماز نافله میگردد و بروز قیامت الله رب العالمین
ملائک را حکم خواهد داد که نماز فرض آنانیکه کامل نه باشد آن فرائض را بنوافل کامل کنند
رکوع و سجود ناقصه فریضه از رکوع و سجود نافله تکمیل کرده خواهد شد آن قدر احسان الله
رب العالمین است الحمد لله رب العالمین علی کل حال ولما فی روح البیان فان السنن شرعت
لتتمیم نقایص الفرایض والنوافل الغیر الراتبة لتتمیم نقایص السنن الراتبة والاضافیة قال علیه اول
ما یحاسب الرجل علی صلاته فان اکملت والا اکملت بالنافلة والاضافیة وورد فی الخبر الصحیح انه تعالی
یقول انظروا فی صلاة عبدی اتمها ام نقصها الی قوله فان کان له تطوع قال الله تعالی اکملوا لعبدی فریضته
من تطوعه ولما فی تاویلات النجمیة الانسان مع الحق علی حالتین حالة عبودیة واجارته ولما فی الکرامات
والحکمة فی ذالک ان المتنفل عبد اختیاری کالاجیر الی قوله وهو فی الفرایض عبد اضطرار لا عبد اختیار
الی قوله وبین عبودیة الاضطرار وعبودیة الاختیار ما بین الاجیر والعبد والمملوک آه ولما فی کتاب الجواهر
لا شعرا او یترک النافلة فهو دایما عبد بحکم عبودیة الاضطرار ولما فی فتوحات مکی قال رسول الله
صلعم انه قال ما تقرب احد الی باحب من اداء ما افترضته علیه لانها عبودیة اضطرار ولا یزال العبد
یتقرب الی بالنوافل وهی عبودیة اختیار هکذا فی روح البیان والبغوی ولما فی التفسیر محی الدین ابن عربی
لتظهر علیهم صفاتی وکمالی ثم تعبدونی اذ العبادة بقدر المعرفة ومن لم یعرف لم یعبد کما قال العارف
المحقق علیه لا اعبد ربا لم اره آه اللهم اجعلنا من الصالحین والتوابین والله اعلم بالصواب
والیه المرجع والمآب آه

پرتو چهاردهم در بیان صلوة تهجد

تهجد و هجود لغة بمعنے شب خفتن و شب بیدار داشتن است شرعا ادای چند رکعت نماز جوف
شب را تهجد می نامند نماز جوف و آخر شب مقبول حضرت باری تعالی واقع است واجد نماز فرض
پنجگانه فضلیت و شرافت نماز تهجد است و از دعم این نماز را پیوسته میخواندند آنها و او دعم تا اینده این نماز

تہجد مشروع ست حضرات انبیاء و مرسلین ما سلف قدما را و صلحاء پارینہ نماز تہجد بشغل می داشتند نیز بر
نبینا صلعم این نماز فرض بود بسال دہم نبوت آن فریضۃ بفرضیت نماز پنجگانہ ساقط از فرضیت
بنافلیت متبدل گردید و لیکن عمل و جزای حسنہ آن کماینبغی باقی ماندہ وقت شب کہ وقت
آرام و زمان غفلت و خفتن و نشاط ست بدان ہنگام عیش و انبساط از خواب غفلت بیدار گردیدہ
بنماز تہجد مرتکب شدن امریست بس اشق و اشد و موجب ہر قسم تکلیفات بودہ ست از ان رب العالمین
مجازات این نماز شاقہ مجازات احسن و اشرف عنایت فرمودن وعدہ فرمودہ خواب غفلت کہ مقولہ
النوم اخ الموت ست اعنی موت اصغر از ان موت دوبارہ زندگی حاصل نمودہ و حیات نوعی یافت
بنماز تہجد مصروف شدن شکرانہ آن حیات نوعی دوبارہ بودہ است بذریعہ این نماز ترقیات مدارج کمال
و عبور از مقام ناسوتی و ملکوتی نمودہ بمقام جبروتی و لاہوتی واصل شدن امید قویست نبینا صلعم
این نماز را گاہی ترک نفرمودہ بلکہ باختلاف اعداد رکعت پیوستہ نماز تہجد برگذاردہ و بمداومت
این نماز امید قوی حصول دیدار دنیوی حضرت رب کریم ست بر فضیلت این نماز قرآن مجید شاہد
حال ست نبینا صلعم بذریعہ ہمین نماز تہجد صدر نشین صدر شوکت و صولت مقام محمود در سایہ
خاص و عام یوم القیامت موعود خواہند بود لقولہ تعالی وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ
رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا ○ نبی ہمین زیر لوای دولتش باشیم بس + آدم و من دونہ تحت لوای مصطفیٰ ست
ای ذات تو در دو کون مقصود وجود + نام تو محمد و مقامست محمود + و نیز ہمین نماز تہجد ہنگام موت
در قبر بس کار آمد دقت میشود و فائدہ کثیرے بخشد و لما فی روح البیان ای الی التہجد فی جوف اللیل
فان المعروف من القیام فی العرف الشرعی احیاء اللیل بالصلوٰۃ فیہ و کما فی تفسیر احمدی عن آ
کان قیام ثلث اللیل فریضۃ الی قولہ ثم نسخ بعد عشر سنین آہ و لما فی فتاوای شامیہ افضل الصلوٰۃ
بعد الفریضۃ صلوٰۃ اللیل و لما فی الکشاف التہجد ترک الہجود للصلوٰۃ و نحوہ و لما فی الکبیر ان الانسان
انما یترک لذۃ النوم و یتحمل مشقۃ القیام الی الصلوٰۃ لیطلب افادۃ و ہجودۃ عند الموت فلما کان
غرضہ من ترک ہذا الہجودۃ آہ و کما فی تفسیر ابو سعود عسی ان یبعثک ربک الذی یبلغک الی کمالک
الذین لک من بعد الموت الاکبر کما انبعث من النوم الذی ہو الموت الاصغر بالصلوٰۃ و العبادۃ
و لما فی فتاوی شامیہ فالثلث الاوسط افضل من طرفیہ لان الغفلۃ فیہ اتم و العبادۃ فیہ اثقل آہ

ولما فی تفسیر معالم التنزیل التهجد لا یکون الا بعد النوم یقال تهجد اذا قام بعد ما نام آه ولما فی بیضاوی تهجد بالليل فاترک الهجود للصلوٰة آه ٭

وصل بیان شب و اہل شب

الله رب العالمین شب را برای اہل شب آفریده چون عالم غیب را برای خود ترتیب داده و با عث همی حجاب غیب از اسرار غیبی سر افعال را از حضرت وی نیاز مردم غافل اند و نا واقف همچنان از احوال و افعال اہل شب احدی واقف کار نیست که اہل شب بعبادت و بیداری شب تا چه کیفیت ها حاصل کرده اند و لقوله تعالی جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا ای اہل شب همین لباس شب بر بازوی خود کشیده از چشمان خفتگان شب در درون کنج مخفی کنج گردیده خلوت با حضرت رب کریم پرداخته بمناجات و دعوات مصروف اند و لقوله تعالی جعلنا نومکم سباتا ای اہل شب بحیات ثانی موت اصغر یا بستر فرش بیقراری منت دنیاری که همین بستر راحت و مهد استراحت آنان ست بران ببیاد با آن هیئت مجموعی بسر ای مناجات و توبه بی پرده و بی اعانت غیری و مناجات و توبه مشغول اند الله کریم با جابت دعوات و قبول توبه شان مسرور و مشغوف بوده است الله کریم شب را بقدر حضرت تنکساری خود کیفیتی عنایت فرموده که روز روشن را آن کیفیت هرگز حاصل نیست لقوله عم ان اقرب ما یکون العبد من الرب فی جوف اللیل الحدیث و قوله عم ینزل الله لیلة الی السماء الدنیا الحدیث ٥

دلا برخیز طاعت کن که طاعت به ز هر کار ست ٭ سعادت آنکسی دارد که وقت صبح بیدار ست ٭ خروسان در سحر گویند قم یا ایها الغافل ٭ تو از مستی نمیدانی کسی داند که هوشیار ست ٭ خوابنده بختان شب بر بستر آرام گرم و فرش استراحت نرم خوابنده از دین و دنیا در رفته و بخواب غفلت مدهوش در خفته بحیات خود لو بنیده اند آنان مرده بختان شب اند ٥ خاموش شد عالم بجست ما شبی در طلب ٭ زیرا که با مکر عربده تشویش خلوتگاه نیست ٭ چون خداوند کریم بر فلک دنیا جلوه جمالی می فرماید آن وقت دعای اصحاب اللیل بی پرده و بی ذریعه غیری بحل اجابت جای میدهد و آن اہل شب مستحق نزول رحمت و تجلیات انوار فیوضات او تعالی جل شانه بی پرده و بی واسطه غیری می شوند خداوند کریم شب را بر روز شرافتی و اعزازی بخشیده حق روز را برای طلب معیشت خلق آفریده است و شب را جهت عبادت خود خاص فرموده آنان بسبب شب با ظلمت تاریکی خود از روز روشن بغیرت و دقت

و بالا گردیده روز و شب بغایت درجه پس با وجه اقصی بدرجات دون در افتاده بر فرد بشر بانواع اشتغال و افعال و احوال و امور کونیه و انتظام کارخانه دنیویه و طلب مال و جاه و نسا و فرزند بروز روشن مشغول می باشند و از خدمت خداوند حقیقی خود بسا اوقات روز تغافل می ورزند و نیز بقدری از اول شب همین صورت روز باقی می ماند نظر بر آن خداوند بی نیاز جوف شب را جهت عبادت خاص خود مقرر فرموده که با تسکین و طمانیت و فراغت خاطر بعبادت حق مصروف باشند و عبادت آنوقت شب پس عبادت مسنونه ست و از خبر صحیح ثابت و محقق که الله رب العالمین فرموده کسانیکه دعوی محبت و عشق الهی می کنند و در ظلمت شب غافل از ذکر الهی گردیده بخواب غفلت آرمیده اند آنان در دعوی یار کذاب و لاغی اند چه عاشقیکه با معشوق خود اشتیاق خلوت معشوق خود نکند و با معشوق خویش بخلوت در نه نشیند آن عاشق عاشق نیست بلکه غدار و فریبی و مکارست چون عاشق لیلی بار زدن شنید و آن قصه مشهور السنه است و به نماز تهجد فوائد اربعه قلوب حاصل ست اولا از بغض و حسد و کینه و عداوت و غم دنیا دل پاک و صاف میکند ثانیا بر قصور و ناتمامی عقل خویش پیوسته خوف خدا ابدل لاحق می نماید ثالثا بدریافت فضیلت و فائده تهجد ساعة فساعة و آنا فانا شوق در و لی ما و اے تهجد بیشتر از بیشتر میگردد و رابعا بذریعه همین تهجد قوت ایمانی قلبی روز بروز ترقی می کند و ظلمت شب چون در سرای خود مصلی از در در آمد غیر مسدود نموده دل و دیده از هر دو جهان بربسته با حق تعالی در آمیزد آنوقت احوال دین و دنیا و حاضر و غائب بر او منکشف میگردد و نزدیک و دور حاضر و غائب همگان برای العین مشاهده می کند چون از چراغ و آفتاب اهل دنیا می بیند و طبقات اهل شب حسب مدارج خود ها مختلف الدرجات علی طبقات خودها اند و واصل بحق بر نهج طبقات خودها می شوند چون مرسلین و انبیا و قطب و غوث و اولیا و غیره ذلک و لما فی فتوحات مکی ان الله تعالی ینزل الیهم بالله الی السماء الدنیا فلا یبقی بینه و بینهم حجاب فلکی و نزوله الیهم رحمته الیهم و یتجلی من سماء الدنیا علیهم کما ورد فی الخبر یقول الله کذب من ادعی محبتی فاذا جنه اللیل نام عنی الیس کل محب یطلب الخلوة اه و ایضا فیه اهل اللیل هم الفائزون لهذه الخلوة فی هذا الخلوة و ایضا فیه ان لک فی النهار سبحا طویلا فاجعل اللیل لی کما هو لی فان فی اللیل یکون نزولی فلا ارادت فی معاشک و شغلک الی قوله قدمت عنی و اسأت الادب معی فی دعواک محبتی و ایضا فیه اهل اللیل من یکون اللیل فی حقهم

کالنہار کشفا وشغلا قال تعالی وانا لتمرون علیہم مصبحین وبالیل افلا تعقلون الی قولہ فالیل اصبح سباع عندہ سواء الا ان اہل اللیل اہل تنزل واہل معاریج واہل تنفل ومن ساعیہ نحو المقام مینہ ومن نازل یبقی اللحوق باسفل ولما فی مفاتیح الغیب لخواطر اللیلۃ الی المکاشفات تمام اتم ولما فی معالم التنزیل لان النہار خلق لتصرف العباد بلہوہم فی معاشہم اللیل للخلو کان العبادۃ فیہ اسہل لجمیع الحواس فیہ الی قولہ قال الحسن اشد طاً فی الخیر وانمع من الشیطان ولما فی احیاء العلوم دون المسرات الباطنۃ فاربعۃ امور الاول سلامۃ القلب الی قولہ قال مالک بن دینار رحمہ اللہ قال العبد تہجد من اللیل قرب منہ الجبار عز وجل ینبہ من منامک ان خیرا من النوم التہجد بالقرآن ولما فی روح البیان واختلفوا فی اللیل والنہار ایہما افضل قال بعضہم قدم اللیل علی النہار لان اللیل لخدمۃ المولی والنہار لخدمۃ الخلق ومعارج الانبیاء کانت باللیل کذا قال امام النیشابوری اللیل افضل من النہار الی قولہ وافضل اللیالی لیلۃ المولد المحمدی لولاہ ما نزل القرآن ولا تعنت لیلۃ القدر وہو الاصح

وصل نماز تہجد پیشین ست

نماز تہجد صلحای پیشین نیز ادا میکردند نماز تہجد نماز خاص تقرب حضرت رب الارباب ست ومکفر سیآت ومانع عن المعاصیات ست سہل بن المعروف باویس قرنی شبی کل شب را بیک رکوع وشبی کل شب را بیک سجود ختم میکرد سائل از ایشان پرسید کہ ہچون درازی شب را چرا بیک ہیئت بسر می برند اویس فرمود شب ہا از کجا اگر از ازل تا ابد یک شب بودی چہ خوش بودی کہ حسرت وتمنای قلبی را بان درازی اظہار کردن توانستمی

بنیم شب کہ ہمہ مست خواب خوش باشند + من وخیال تو وہم نالہای دردآلود پس قیام شب دولت عظمی عالی ہمتان اولو العزم ست خدا وند کریم انا ان تصلی قیام اللیل آئینہ دولت کبری عنایت فرمودہ مکرمت نمودہ بر مومنین لازم ومتحتم ست کہ قاصد حصول این دولت ہمین نعمت گران بہای افضال الہی شوند وباشند ذرہ ذرہ صد نشین جہنم ابلیس لعین بایحیی علم ملاقی شد یحیی علم پرسید کہ گاہی بر من تا در شدہ بالکل شیطان جواب داد کہ شبی جناب سامی شکم سیر خوردہ با آسودگی تمام بفرش خواب غفلت آرامیدہ وقضا

تهجد از ذات شریف گردید آن وقت بر تو غالب آمد م یحیی هم حلف کرد که دیگر بار به شب گاهی چیزی نخواهند خورد شیطان نیز حلف کرد که بنی آدم را گاهی نصیحت نخواهم کرد ابو سلیمان دارانی منقول ست که او شبی بعد ادای تهجد بحالت در غنودگی بر او غالب شد و بخواب رفت در اثنای خواب حوری را دید آن حور گفت که یا ابو سلیمان از پنجهزار سال با این خیمه ترا تربیت حق تعالی جل شانه بخیمه ام تو خود را بخواب در می اندازی قصه ابو بکر ضریری نیز مثل آن ست که مشهور السنه است از سهر بن مغیث زنی صاحب جمالی شکیل برون از حد قال و قیل از حسن جمال و ناز نعم خنده بر روی زنان عالم سفلی بر بینر د بخواب دید و پرسید که شما کیستی گفت من حورم گفت من قصد نکاح تو دارم گفت که مهر من دهند و خطبه برای من کنید از سهر گفت مهر تو چیست گفت طول تهجد بزرگی سید الطائفه جنید بغدادی را بخواب دید ما مضی و ما جری از وی پرسید جنید فرمود تاهت العبادات و فنیت الاشارات و ما نفعنا الا رکعات صلاتا ها فی جوف اللیل اعنی صرف نماز تهجد کار آمد شان شدن فرمود **لمولفه**

بیا خود در دل شب کن مقامی از طلبگاری + بود نور عنایت خاکی اندر پرده شب ها +

از یوسف مهران مروی ست که در زیر عرش مرغیست که پر هایش از لولوی و مخلبش از زبرجد اخضر ست که بمرور ثلث شب یکبار بازوی خود می جنباند و بانگ میدهد که برخیزید ای قایمون و بمرور نصف شب بانگ میکند که برخیزید ای متهجدون و بمرور ثلث شب آخر بانگ می کند که برخیزید ای مصلیون و صبحگاهان بانگ میدهد که برخیزید ای غافلون که بر شما ست وزر شما اعنی وزرکم علیکم و از خبر صحیح ثابت و متحقق ست که چون مومن خواب می کند شیطان سه گره بر سرش می بندد و در هر گره همی بندد که خواب کن شب دراز ست پس چون مومن تهجد می خیزد یک گره آن لعین کشاده میشود چون وضوی تهجد بساخت گره دیگرش در کشود چون نماز تهجد ادا کرد هر سه گره آن ملعون واشد شب خفته و از خواب غفلت بر فرش معصیت مرده چون صبحگاهان بر نمی خیزد شیطان در گوش آن بول کرده جدا میگردد شیطان اقسام قسم وسوسه و دغدغه مومن را میدهد که از ان مومن بخواب غفلت خفته از ادای نماز صبح محروم می باشد صوفیه صافیه می فرمایند که متهجد در دنیا الله رب العالمین را

بخواب خواہد دید از ان امید قوی ست اکثری از ان دولت مشرف شدہ اند چون ابو حنیفہ
وغیرہ ذلک من جنسہم واکثر اکابر دین از وضوے عشا نماز فجر میگزارند وشبگاہی نمی خفتند
چنانچہ ابو حنیفہ رح را فرش خوابگاہی نبود شبگاہی بر پہلو نیز نمی خفت کسانیکہ شب بکثرت نماز
می خوانند صبحگاہان چہرہ شان حسین ورخسار شان نورانی ومنور لمعان میباشد ولما فی رد المحتار
اعلم ان قیام اللیل من علو الہمۃ وہو وہب من اللہ تعالی فمن وہب لہ ہذا فلیقم ولا یترک ولا یدعہ
بوجہ من الوجوہ ولما فی آکام المرجان ظہر ابلیس یحیی عم فقال لہ یحیی ہل قدرت منی علی شیء قال
لا الا مرۃ واحدۃ ولما فی تاویلات النجمیۃ قال ابو سلیمان الدارانی قدس سرہ نمت عن وردی فلو اذا
انا بحوراء ولما فی اللمعات وکان بعض الصالحین یقوم اللیل کلہ ویصلی صلوۃ الصبح بوضوء العشاء
کابی حنیفۃ ولما فی تفسیر احمدی استنارت وجوہہم من طول الصلوۃ باللیل لقولہ عم من کثر الصلوۃ باللیل
حسن وجہہ بالنہار ولما فی روح البیان قال لی یا استاذی انی نمت عن وردی اللیلۃ فرایت کان محرابی
قد انشق وکانی بحوراء قد خرجن من المحراب آہ ولما فی حجۃ اللہ البالغۃ قال ان فی اللیل لساعۃ
لا یوافقہا عبد مسلم یسال اللہ فیہا خیرا الا اعطاہ قال علیکم بقیام اللیل فانہ دأب الصالحین
قبلکم وہو قربۃ لکم الی ربکم مکفرۃ للسیئات منہاۃ عن الاثم وکما فی احیاء العلوم من الاخبار
قولہ عم یعقد الشیطان علی قافیۃ راس احدکم اذا ہو نام ثلث عقد یضرب علی کل عقدۃ مکانہا علیک
لیل طویل فارقد فان استیقظ فذکر اللہ انحلت عقدۃ فان توضا انحلت عقدۃ فان صلی انحلت
عقدۃ فاصبح نشیطا طیب النفس والا اصبح خبیث النفس کسلان وفی الخزانۃ ذکر عندہ رجل نام
کل اللیل حتی اصبح فقال ذلک رجل بال الشیطان فی اذنہ سـ نبہ من منامک ان خیر +
من النوم التہجد بالقرآن + الی قولہ یروی عن ازہر بن مغیث وکان من القوامین انہ قال
رایت فی المنام امراۃ لا یشبہ نساء اہل الدنیا الی قولہ ما مہرک قالت طول التہجد وقال یوسف
بن مہران بلغنی ان تحت العرش ملکا فی صورۃ دیک براثنہ من لولو وصیصہ من زبرجد اخضر
فاذا مضی ثلث اللیل الاول ضرب بجناحیہ وزقا وقال لیقم القائمون آہ یا طول الرقاد والغفلات وکثرۃ النوم یورث الحسرات

وصل بیان تعداد نماز تہجد

در تعداد نماز تہجد اختلاف علماست تر فقہاے حنفیہ نماز تہجد اقل دو رکعت اکثر

چار رکعت و اکثر هشت رکعت بوده است و دلیل فقهای حنفیه حدیث مروی سرتاج
امهات المؤمنین عایشهٔ صدیقه است و علمای حدیث زائد بران ده رکعت و دوازده رکعت
نماز تهجد بودن بیان میکنند غرض نبینا صلعم پیوسته بدان نهج بعد نماز تهجد وتر ادا می‌فرمود
اگر بر بیداری شب خویش احدی اعتماد کردن نتواند تا اول شب وتر خواندن نتواند در
خواندن وتر پس نماز تهجد افضل ست و در آخر سدس شب چیزی خفتن هم مسنون ست
نبینا صلعم سنت فجر ادا نموده تا اقامت بلال برجای نماز می‌خفت و اگر ضرورت ملاقات
اهل می‌شد تا با اهل نیز ملاقات میکرد بعد اقامت بلال ادای فرض فجر می‌نمود نماز تهجد بدو دو رکعت
جهراً خواندن افضل ست بجای چار رکعت نماز و باخفا خواندن نیز جائز ست بعض صوفیه
که در تهجد قرارة سورهٔ اخلاص بجا بیشی رواج میدهند ان خلاف شرع ست چه در نماز تعیین
سوره جائز نیست و از رکعت اول رکعت ثانی دراز خواندن هم ناجائز ست سند این
قول صوفیه سند ضعیف بوده است شاه عبد العزیز صاحب در تفسیر خود این معنی را بالبسط
ترقیم فرموده فلینظر فیه و بعض صوفیه قرات سورهٔ یسین تا فتحنا در تهجد فضیلت می‌فرمایند عرفین
در تهجد اگر از پنجاه آیه کم خوانده شود تا القیامت قرات بآن مصلی متنازعه خواهد نمود و اگر صد آیه
خوانده شود تا آن مصلی بزمرهٔ عابدین محسوب می‌شود اهل تهجد را قیلولهٔ روز سنت ست
تا القیام شب نوم یومی طاقت بخشد و آنانیکه باوقات معینه مقصر از طاعت و معذور از طهارت اند
بر آنان ضرور که شب وضو بضروری نموده باید از قرات چار رکعت نماز نشسته استغفار
خوانده باشند بعد ازان بخوابند کسانیکه بعوارض خارج و کسالت بدنی و غلبهٔ خواب هم
شب از ادای تهجد و ورد معذور باشند بر آنان ضرور که مابین فجر و ظهر بدل آن ادا کرده باشند
تا ادای شان بآن مبادله محسوب خواهد شد گو قضای نوافل نیست لیکن تهجد از نوافل دیگر
افضل بفضیلت ست چه نخستین فرض بود ازان بدل مافات تهجد بروز خواندن جائز
گردید نبینا صلعم نیز گاه گاه ادای بدل نموده و لما فی احیاء العلوم و قال عمر بن الخطاب رض
قال صلعم من نام عن حزبه او عن شیء منه باللیل فقرأه بین صلوٰة الفجر والظهر کتب له کانما قرأه
من اللیل و لما فی فتوحات مکی و لما فی تفسیر روح البیان و منها اذا فاته الصلوٰة من اللیل

تنویر القلوب

من وجع او غیره صلی من النهار ثنتی عشرة رکعت رواه مسلم الی قوله یدل علی ان التهجد لیس
کسائر النوافل بل له فضیلة علی غیره ولذا یوصی باتیان بدله اذا فات مع ان النوافل لا تقضی
کما فی فتاوی شامی بان اقل التهجد رکعتان واوسطه اربع واکثره ثمان والله اعلم ولما فی العالمگیری
منها التهجد ثمانی رکعات لعله کرنا وهکذا فی فتح القدیر والمبسوط ولما فی معالم التنزیل النیشاپوری
عن عائشة رض قالت کان رسول الله صلعم یصلی فیما بین ان یفرغ من صلاة العشاء الی الفجر احدی عشر
رکعة یسلم فی کل رکعة ویوتر بواحدة ویسجد سجدتین وقدر بالقراء احدکم خمسین آیة ولما فی فتاوی
سراجیه والمستحب ان یوتر آخر اللیل اذا امن علی نفسه الانتباه الی قوله المتهجد باللیل ان شاء
جهر قلیلا او هو افضل وان شاء خفی هکذا فی القاضیخان وشامی وغیرهم ولما فی احیاء العلوم ان
لا یترک قیلوله بالنهار فانها سنة للاستعانة علی قیام اللیل کسانیکه برای تهجد برمیخیزند باید که
نخستین این دعا را خوانده باشند لا اله الا انت سبحانک اللهم وبحمدک واستغفرک لذنبی واسألک
رحمتک اللهم زدنی علما ولا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی وهب لی من لدنک رحمة انک انت الوهاب

والله اعلم بالصواب

پرتو پانزدهم ۱۵

در بیان شبهائیکه دران عبادت مخصوصه است

شبهای چندکه دران اتفاق علماست بشرافت آن از دیگر شبهای سال و ماه مخصوص بشرافت
می باشند اولاً در عشرهٔ اخیرهٔ رمضان پنج شب وترکه طلب لیلة القدر بدان شبهاست
در بیان لیلة القدر بیان آن مرقوم خواهد شد ثانیاً شب هفدهم رمضان که صبح آن یوم الفرقان
ویوم التقی الجمعان ست و بدان روز واقعهٔ بدر واقع گردیده واین شب را نیز چون شب قدر
محسوب کرده اند ثالثاً شب اول و دهم ماه محرم رابعاً شب اول ونصف و هفدهم رجب المرجب
له معراج بدان شب ست خامساً شب نصف شعبان المعظم که شب تقسیم برات ست سادساً شب
عرفه سابعاً هر دو شب عیدین که درین شبها تقرب ست خاص عظمتی نکست مد اگانه هم طلوعها
این شبها خاص خاص ست که بعد ازین مرقوم گردد سه ای خواجه چه جوئی ز شب قدر نشانی

هر شب شب قدرست اگر قدر بدانی + وفی رد المحتار واحیاء لیلتی العید والنصف من شعبان والعشر الاخیر من رمضان والاول من ذی الحجة یکون بکل عبادة تعم اللیل او اکثره در شب نصف شعبان صد رکعت نمازست در هر رکعت با سورهٔ فاتحه سورهٔ اخلاص ده بار و در شب عرفه و هر دو شب عیدین همه شب نماز باید خواند تا صبح شود لقوله علم من احیی لیلتی العیدین لم یمت قلبه درین شب خداوند کریم از غروب شمس تا طلوع فجر اخیر بر آسمان دنیا می باشد تا دعای اهل دعا قبول کند و درین شب هر قدر که از بنی آدم دران سال تولید خواهد شد و خواهد مرد نوشته می شود و نیز کتاب ارزاق بنی آدم مرقوم میگردد روی عن عائشة ان النبی صلعم قال هل تدرین ما فی هذه اللیلة یعنی لیلة النصف من شعبان قالت ما فیها یا رسول الله فقال فیها ان کل مولود من بنی آدم فی هذه السنة وفیها ان یکتب کل هالک من بنی آدم فی هذه السنة وفیها ترفع اعمالهم وفیها تنزل ارزاقهم وعن علی رض انه قال قال رسول الله صلعم اذا کانت لیلة النصف من شعبان فقوموا لیلها وصوموا یومها فان الله ینزل فیها لغروب الشمس الی سماء الدنیا و در شبهای مذکورهٔ دیگر دوازده دوازده رکعت نمازست با سورهٔ فاتحه و دیگر یک سورهٔ قرآن بعد ازان سبحان الله لا اله الا الله والله اکبر صد بار واستغفر الله صد بار و بعد ازان صلوة علی النبی صلعم صد بار بخواند بعد ازان هرچه بخواهد برای خود دعا کند قبول خواهد شد و این نمازها بدو دو رکعت باید خواند

پرتو شانزدهم
دربیان صلوة شبهای هفته

در شب یکشنبه بست رکعت نمازست بدو دو رکعت و در هر رکعت با سورهٔ فاتحه وقل هو الله احد پنجاه بار و معوذتین یکبار و استغفر الله عزوجل صد بار بخواند بعد ازان درود صد بار واستغفار لنفسه ولوالدیه صد بار بعد ازان این دعا بخواند لا اله الا الله والله اکبر ان آدم صفوة الله و فطرته و ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله و محمد صلعم حبیب الله بعد ازان هر دعائیکه برای خود خواهد بکند مواظب این صلواة را خداوند کریم با انبیا مبعوث

خواہد کرد و در شب دوشنبه چهار رکعت نمازست در رکعت اول با سورهٔ فاتحه قل هو الله
ده بار و بهر رکعت سورهٔ اخلاص ده ده بار افزوده خواهد شد تا چهل بار بعد از اتمام صلوة
درود و استغفار بخواند خداوند کریم شنوای دعای او خواهد شد در شب سه شنبه دو رکعت
نمازست و در هر رکعت سورهٔ فاتحه یک بار و قل هو الله و معوذتین پانزده پانزده بار و بعد از آن
آیة الکرسی و استغفر الله پانزده پانزده بار بخواند در شب چهارشنبه دو رکعت نمازست
و در رکعت اول با سورهٔ فاتحه قل اعوذ برب الفلق ده بار و در ثانی با سورهٔ فاتحه قل اعوذ
برب الناس ده بار بخواند بعد از ان درود و استغفار صد صد بار بخواند در شب پنجشنبه
بعد نماز مغرب قبل العشا دو رکعت نمازست و در هر رکعت بعد سورهٔ فاتحه آیة الکرسی
و قل هو الله احد و معوذتین پنج پنج بار بخواند و بعد درود استغفار بخواند خداوندش
درجهٔ صدیقین و شهدا بخشد در شب جمعه دوازده رکعت نمازست بهر دو رکعت در هم
رکعت با سورهٔ فاتحه قل هو الله یازده بار بخواند تا عبد الله خواهد شد و در شب
شنبه ما بین مغرب و عشا دوازده رکعت نمازست با سورهٔ فاتحه و کدامی یک سورهٔ قرآن
مجید بخواند حق تعالی برای او مکانی خاص در بهشت مقرر خواهد کرد لقوله علیه السلام کان حقا علی الله ان یغفر له

پرتو هفدهم

در بیان ایام فاضله و صلوة آن

ایام فاضله در سن قمری چند ایام ست از ان ست یوم عرفه و یوم عاشورا و یوم بست و
هفتم رجب و هفدهم رمضان و پانزدهم شعبان و یومین العیدین و عشرهٔ ذی الحجه
و سه روز تشریق و هر روز رمضان شریف و در شرافت بر دو بالای
هر قوم احادیث کثیره واقع ست و در هفته پنجشنبه و دوشنبه شرافت خاص دارد
اما روز جمعه بهترین روزها ست که در شریعت سید الایام نام زد ست خلقت آدم
و هبوط آدم و وفات آدم علیه السلام در روز جمعه است و در روز جمعه ساعتی ست مبارک
که بدان ساعت هر که هر چه خواهد جناب باری عنایتش کند و قال رسول الله صلعم

ان یوم الجمعة سید الایام واعظمها عند الله وهو اعظم عند الله من یوم الاضحی ویوم الفطر
وفیه خمس خصال خلق الله فیه آدم واهبط الله آدم الی الارض وفیه توفی الله آدم وفیه
ساعة لا یسال العبد فیها شیئا الا اعطاه ودر روز جمعه اہل بہشت در بہشت خواہند رفت
وقیامت بروز جمعه خواهد شد لقوله عم خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة فیه خلق آدم
وفیه ادخل الجنة وفیه اخرج منها ولا تقوم الساعة الا یوم الجمعة ووراى این همه شرافتها سر تها
دیگر نیز این روز جمعه سر زد گردیده چه عروسی آدم عم با حوا ویوسف عم با زلیخا وموسی عم
با صفوره وسلیمان عم با بلقیس وتزویج خدیجة الکبری وعایشه صدیقه رضی الله عنهما با سرور
کائنات صلعم وکتخدائی علی رض با فاطمه زهرا رضی الله عنها بروز جمعه منعقد گردیده

وصل در بیان صلوة ضحی

ضحی بمعنی بلند شدن آفتاب وچاشت هم آمده واین نماز بد و قسم ست ضحوة الصغری
وضحوة الکبری هر گاه آفتاب یک یا دو نیزه برسد آنوقت چهار رکعت نمازست آن نماز را
نماز اشراق وضحوة الصغری گویند وهر گاه آفتاب تا ربع آسمان برآید آن وقت نیز نمازی ست
چهار رکعت که آن نماز را نماز ضحی وضحوة الکبری گویند بالجمله این هر دو نماز به نماز ضحی ونماز
چاشت معروف ست مولانای دهلوی می فرماید احادیث وآثار در نماز چاشت بسیار
آمده واکثر علما بر استحباب او یند ومختار نیز همین قول ست آه وایضا قال وآن نماز
مختار نزد اکثر علما چهار رکعت ست زیرا که احادیث آن اصح واخبار وآثار در آن
اکثر ست آه قال عم عن الله تبارک وتعالی انه قال یا ابن آدم ارکع لی اربع رکعات
من اول النهار اکفیک الحدیث واین صلوة آدم ونوح وابراهیم وموسی وعیسی
وخصوصا داود علیه السلام مواظبت میداشتند وفی رد المختار وندب اربع
فصاعدا فی الضحی من بعد الطلوع الی الزوال ووقتها المختار بعد ربع النهار آه
وفی العالمگیری ووقتها من ارتفاع الشمس الی زوالها

وصل در بیان صلوة تسبیح

حدیث صلوة التسبیح را ابن جوزی موضوع گفته ومشاهیر علمای کلام آنرا مردود

نوشته‌اند و در صلوة تسبیح تاکید فرموده و آن چهار رکعت نماز ست بسلام واحد با سورهٔ فاتحه و سورهٔ دیگر بترتیب خاص و همین ست مذهب مولانای دهلوی لیکن این نماز باخفا خواندن مشروع ست فی در المختار و اربع صلوة التسبیح بثلثمائة تسبیحة و فضلها عظیم آه و بهر رکعت باسورهٔ فاتحه کدامی یک سورهٔ دیگر و بعد ازان قائما سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پانزده بار و بعد ازان بهر قیام و قعود و سجود و رکوع ده ده بار این دعا باید خواند و وقت صلوة تسبیح قبل ظهر بوده است فی العالمگیری و یصلیها قبل الظهر کذا فی المضمرات

وصل دربیان صلوة توبه

و آن نمازی ست بچهار رکعت بسلام واحد بهر وقتیکه خوانده باشد و بعد از سلام دعای مغفرت و صد بار استغفار و صد بار درود بخواند و باید که همیشه این صلوة را باخفا بگزارد و مواظبت کننده برین صلوة هرگز توبه شکن نخواهد شد کما صرح به المولوی الدهلوی و امام الغزالی

وصل دربیان صلوة وضو

دو رکعت نماز ست که عقیب هر وضو خواندن باید تا از فوائد وضو مستفید شدن تواند لقوله علیه السلام الا انی لا احدث وضوءا الا اصلی عقیبه رکعتین و فی در المختار ندب رکعتان بعده ای یعنی قبل الجفاف و فی العالمگیری و منها رکعتان عقیب الوضوء +

وصل دربیان صلوة تحیة المسجد

دو رکعت نماز ست که بدخول مسجد ادای آن مسنون ست و از فوائد کثیره مشحون فی العالمگیری و منها تحیة المسجد و هی رکعتان آه +

وصل دربیان صلوة دخول و خروج از منزل

دو رکعت نماز ست بدستور سهر که این دو رکعت نماز در وقت دخول بمنزل و خروج ازان بخواند خداوند ش از بلیات محفوظ دارد لقوله علیه السلام اذا خرجت من منزلک فصل رکعتین یمنعانک مخرج السوء و اذا دخلت الی منزلک فصل رکعتین یمنعانک مدخل السوء و فی تنویر الابصار و من المندوب رکعتان السفر و القدوم منه آه + .

وصل دربیان صلوة حاجت

هر که بحاجتی مبتلا شود باید که دوازده رکعت نماز بخواند و در هر رکعت سورهٔ فاتحه و آیة الکرسی
و قل هو الله احد یک بار بخواند و بعد از سلام حاجت خود سوای حاجت سود طلب کند خداوند
کریم برار حاجتش خواهد کرد و وقت این نماز بعد نماز ضحی و نماز ظهر ست و در عالمگیری دو رکعت
نوشته فی العالمگیری و منها صلوة الحاجة وهی رکعتان آه

وصل در بیان صلوة استخاره

دران گفتگوی علماست فلینظر فی کتبهم و آن دو رکعت نماز ست فی در المختار و منها رکعتان للاستخارة
آه و فی العالمگیری منها صلوة الاستخارة وهی رکعتان آه

وصل در بیان صلوة کسوف و صلوة خسوف و صلوة استسقا

چون ذکر صلوة کسوف و صلوة خسوف و صلوة استسقا در کتب فقه بالتصریح مذکور ست لاجرم اینجا بیانش
وا گذاشته شد بوقت حاجت در کتب مذکوره مطالعه خواهد رفت

وصل در بیان صلوة روزهای هفته

بروز یکشنبه هر که چهار رکعت نماز بهر رکعت با سورهٔ فاتحه و آیهٔ آمن الرسول بعد نماز ظهر بخواند ثواب
عظیم خواهد یافت و جای برای او در بهشت مقرر خواهد شد بروز دوشنبه دو رکعت نماز ست قبل ضحی در هر رکعت
سورهٔ فاتحه و آیة الکرسی و قل هو الله احد و معوذتین یکبار بخواند بخشیده خواهد شد از گناهان و هر آئینه مستحق
شفاعت خواهد گشت بروز سه شنبه قبل ضحی ده رکعت نماز ست بهر رکعت سورهٔ فاتحه و آیة الکرسی
یکبار و قل هو الله احد سه بار هر که این نماز بخواند تا هفتاد روز خداوندش پاک دارد از گناهان و اگر
ما بین هفتاد روز بمیرد شهید بمیرد و مغفور شود بروز چهارشنبه هر که پس از اشراق دوازده رکعت نماز
بگزارد و در هر رکعت سورهٔ فاتحه و آیة الکرسی یکبار و قل هو الله و معوذتین سه سه بار بخواند از عذاب قبر و
وسواس قیامت پا کند امن خواهد بود بروز پنجشنبه هر که ما بین ظهر و عصر دو رکعت نماز بخواند و در رکعت اول
سورهٔ فاتحه یکبار و آیة الکرسی صدبار و در ثانی سورهٔ فاتحه یکبار و قل هو الله صدبار بخواند خداوند
کریم او را ثواب صوم رجب و شعبان و رمضان و ثواب حج عنایت کند بروز جمعه قبل نماز جمعه چهار
رکعت نماز ست هر که مواظبت بران کند هر آئینه بی ایمان نخواهد مرد و هر که مضاعف آن خواهد تا دوازده
رکعت ثواب مزید خواهد یافت و اگر درین چهار رکعت نماز بهر رکعت سورهٔ فاتحه یکبار و قل هو الله احد

پنجاه بار بخواند بدرجهٔ صدیقین خواهد رسید. و برین نماز مواظبت جناب مرتضی علی رض بوده
هر روز شنبه چار رکعت نماز بهر وقتیکه خواهد بخواند و بهر رکعت سورهٔ فاتحه یکبار و قل یا ایها الکافرون
سه بار بخواند که جای وی در روز قیامت زیر ظل عرش خواهد بود والله اعلم بالصواب

باید دانست که مستحسن آنست که صلوٰة نافله دو دو رکعت خوانده شود و تا چهار رکعت نیز درست
و نماز شب دو دو رکعت و نماز روز چهار چهار رکعت مشروع ست فی الهدایة والافضل فی اللیل
عند ابی یوسف و محمد رح مثنی مثنی و فی النهار اربع اربع والضاعفیه ویکره الزیادة علی ذلک آه
و هکذا فی العالمگیری ادای نوافل در خانه بهتر ست از ادای آن در مسجد فی العالمگیری الافضل
فی السنن والنوافل المنزل لقوله عم صلوٰة الرجل فی المنزل افضل الا المکتوبة آه و نوافل با وصف
قدرت علی القیام نشسته خواندن نیز جائز ست فی العالمگیری ویجوز ان یتنفل القادر علی القیام
قاعدا بلا کراهة فی الاصح آه ولیکن سنت هائیکه قبل و بعد مکتوبه یعنی نماز فریضه خوانده میشود چنانچه
قبل فجر و بعد ظهر و مغرب و عشا دو دو رکعت و قبل ظهر و قبل جمعه چهار چهار رکعت و نیز قبل
عصر چهار رکعت این نمازها را با وجود قدرت قیام نشسته خواندن جائز نیست فی العالمگیری
ولا یجوز ان یصلیها قاعدا مع القدرة علی القیام لهذا قیل انها قریبة من الواجب کذا فی التاتارخانیة ناقلا عن المنافع

پرتو تجلی ۱۸ باهم

در بیان روزهٔ رمضان المبارک

فرضیت صوم رمضان از آیات صریحه و نص قطعیه قرآن مجید و احادیث صحیحه معتبره بخوبی ثبوت پیوسته
که لاریب فیه و منکر فرضیت این روزه باجماع امت کافر ند لقوله تعالی یا ایها الذین امنوا کتب علیکم
الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون عن ابی هریرة ان رسول الله صلعم قال الصیام
جنة فلا یرفث ولا یجهل الحدیث و لما فی الهدایة اعلم ان صوم رمضان فریضة لقوله تعالی کتب علیکم الصیام
علی فرضیته انعقد الاجماع لهذا یکفر جاحده

وصل در بیان معنی روزه

روزه را بعربی صوم می گویند لغت صوم امساک از جمیع مفطرات تا کمی و حقیقی نمودن و

دهیکار و خاموش ماندن و معنی کثیر دیگر هم آمده است که بعضی های لغوی از معنی منقول شرعی ربطی و مناسبتی میدارد و از طلوع صبح تحقیقین تا غروب شمس از جمیع منهیات که نفس انسانی جویان و خواهان اتیان ان لقولهم النفس حریص فی مامنع بوده است و از جمیع قول و فعل و حرکت و سکون و خور و نوش و جماع فطری و غیره منع فطری شخص مخصوص اهلی مسلم بالغ صحیح غیر متعذر با علم و یاد صوم و با نیت صحیحه از شب پیشین تا بر وز روشن امساک کردن را روزه می گویند ظاهر است که ترتب اثر ثواب کدامی عمل خیر بدون نیت متحقق نمی شود و هر فعلیکه بلا نیت عبادت صورت بست میگردد آن فعل فعل عادت ست عبادت نیست جهت عبادت نیت در کارست لقولهم انما الاعمال بالنیات ولما فی تفسیر محی الدین بن عربی هو الامساک عن کل فعل و قول و حرکت و سکون ولما فی البغوی هو الامساک عن الاکل و الشرب و الجماع مع النیة فی وقت مخصوص هکذا فی تفسیر ابو سعود و ابن عباس بیضاوی و مدارک ولما فی تفسیر کبیر فی الشریعة هو الامساک من حین طلوع الی غروب الشمس حال العلم بکونه صائما مع اقتران بالنیة ولما فی درالمختار وهو امساک عن المفطرات حقیقة وحکما فی وقت مخصوص هو الیوم من شخص مخصوص مسلم کائن فی دارنا ولما فی الهدایة الا انه زید علیه النیة فی الشرع لیتمیز بها العبادة من العادة ولما فی تفسیر احمدی صار الصوم من طلوع الفجر الثانی الی قوله و اشتهر الامر علی هذه ؛

وصل روزه شریعت پیشین ست

صوم عبادت ادیان سلف اعنی شریعت من قبلها ست آدم عم صوم ایام بیض و نوح عم یکروز صوم و یکروز افطار همه عمر خویش میکردند و نیز ابراهیم هم صوم عاشوره و عیسی و موسی عم صوم رمضان فرض بود قوم نصاری حسب خواهش و مرضی خود با کم و بیشی تعداد روزه و تغیر تبدیل وقت پسندیده خود ها نموده آهسته آهسته از روزه امساک کردند یهود ترک صوم رمضان یکروز به بشاشت غرق فرعون روزه کردن اختیار کردند عوام و اغنیا روزه از مین سلطنت طیمورث سلطان سوی نبی آدم شائع و رائج گشت و شهرت یافت بسلطنت شان قحط در افتاد سلطان همگان را با مساک اکل شرب یومی حکم داده بر اغنیا فرمان درداد که خوراک یومیه شان بر فقرا وقت تقسیم کنند تا تفاوت تربیت چیزی بحری خورده باشند و همین سبب استجاب اطعام صائمین که

بشریعت نیز رواجی پذیرفته مدتی برین سپری شد ثم آهسته آهسته بانقلاب زمان فلکین تو سخی روزه اغنیای کبار وقت فوت شد. وصورت ترک بر منصه شهود جلوه آرا پذیرفت قومی روزه شب میکردند و وقت چاشت افطار کرده تا عصر خور و نوش می ساختند از مغربیت روزه میکردند بهر کیف روزه عبادت قدیمه و شریعت پارینه است که برای نامردم نیز مشروع گردیده ولما فی روح البیان

اول ما فرض الصوم علی الاغنیاء لاجل الفقراء فی زمن ملک طهمورث ثالث ملوک بنی آدم وقع قحط فی زمانه

آه ولما فی تفسیر احمدی لان الامم السابقة فرض علیهم صوم غیر رمضان مثل صوم ایام البیض

لادم الی قوله وصوم قوم احد لعدم الاکل من العشاء لا من الصبح وامثاله وایضا فیه ان رمضان

کان فرضا علی النصاری الا انهم زادوه فی عدد والی قوله فصاموا اقصر الایام السنة والیها و

لما فی تفسیر ابو سعود یروی ان صوم رمضان کان مکتوبا علی الیهود والنصاری واما الیهود فقد

ترکت وصامت یوما من السنة زعموا انه یوم غرق فرعون ولما فی تفسیر کبیر واما النصاری فانهم

صاموا رمضان فصادفوا الحر شدیدا فحولوا الی وقت لا یتغیر آه +

وصل روزه بهترین عمل ست

روزه بهترین عمل عبادت وافضل ترین وسیله برات ست ونیز بر روزه صراحةً فائده پنجگانه حاصل ست اولاً آنکه دعای روزه دار حین افطار ضرور قبول خواهد شد ثانیاً سکوت وخاموشی صائم بمثابه تسبیح وتهلیل دیگرانست چه آنفاسهای صائم بجود تسبیح میخواند ثالثاً بجزای عمل خیر روزه دار باحسن المیعاد ثواب مضاعف عنایت فرموده چهارم امید قوی اجابت جمیع دعای صائم ست پنجم جمیع گناهان ما تقدم روزه دار عفو حضرت حق میگردد واصل اصول روزه آن ست که بر مومنین واجب ولازم که متخلق باخلاق صمدیه حضرت حق عزوجل گردیده واز جمیع شهوات حیوانی ولذات جسمانی کف کرده اقتدای ملائک مقربین بارگاه صمدانی کنند باعث ترک اکل وشرب قوت حیوانی مغلوب ونفس اماره مقهور وانوار تجلی حضرت حق جل شانه بر قلب صائم ساعةً فساعةً متجلی میگردد همین ست مضمون قوله عم الصائم فرحتان فرحة عند فطره وفرحة عند لقاء ربه صوم عبادت محضه پاکیزه محض منزه از ریا وسمعه ووسوسه ودغدغه شیطان وحدیث نفس ولمم بوده است ع بجز اطلب چه پاکیزه عبادت + نوم صائم نیز عبادت ست زیرا چه حین نوم صائم محفوظ از مکائد شیطانی وانفعال قوت

حیوانی می بوده باشد لقوله عم نوم الصائم عبادة و ایضا فیه لقوله عم علیک بالصوم فانه لا مثل له
جمیع عمل بنی آدم برای اوست و روزه خاصة لله فانه لله نموده می شود و خداوند کریم روزه دار
را بخود جزای نیکوی آن بمحاکمه میثاق قیامت دادن وعده واثق فرموده روزه محبوب ترین عباد تها
بر حضرت حق تعالی ست که بوی دهن روزه دار نیز برگزیده و از بوی مسک و عنبر خوشبوتر نزد
حق تعالی ست چه اهل روزه صبر از منهیات شرعی ست و صبر نصف ایمان لقوله عم الصوم نصف
الصبر و الصبر نصف الایمان رب العالمین بقران مجید روزه را بلفظ صبر یاد فرموده که بیوم الجزا جزای
احسن و اشمل و اکمل و افضل ان بلا حساب خداوند کریم عنایت فرمودن وعده فرموده لقوله تعالی
یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر و الصلوة و انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب روزه
امانت خداوند کریم بر مومنین ست و بر جمیع مومنین فرض و لازم که این امانت نخستین ادا دیانت
و امانت کاری حتی الوسع با تمام و انصرام کوشیده باشند و لما فی البغوی وعن ابی هریرة عن النبی
صلعم قال من صام رمضان ایمانا و احتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه و لما فی ماوتلات النجیة المقصود من الصوم
التخلق بخلق من اخلاق الله عز وجل وهو الصمدیة و الاقتداء بالملائکة فی الکف عن الشهوات
و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم کل عمل بنی آدم له الا الصوم فانه لی و انا اجزی به
و لما فی احیاء العلوم قال صلعم ان الصوم امانة فلیحفظ احدکم امانته الی قوله عز وجل ان الله
یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و لما فی معالم التنزیل البغوی للصائم فرحتان فرحة عند فطره
و فرحة عند لقاء ربه لخلوف فم الصائم اطیب عند الله من ریح المسک الصوم جنة و لما
فی فتوحات مکی لان الصوم لا مثل له و المشاهدة لا مثل لها و انما من اجازها فقال التجلی مثالی
فلا ابالی فان الذات من وراء ذلک التجلی و التجلی لا یصح الا من مقام التجلی له و لما فی روح البیان
و اما اضیف الصوم الی لانه لا ریاء فیه بل لا یعلمه الا الله و هکذا فی البغوی للمولوی المعنوی

ے هر کرا دارد هوسها جان پاک + زود بیند حضرت ایوان پاک +

وصل در بیان روزه و روزه دار

روزه بر دو قسم ست ظاهر و باطن و صائمین بر سه نوع اند عوام و خواص و خاص الخاص
امساک از اکل و شرب و مهر قسم جماع نمودن روزه ظاهر ست و صائمین این قسم روزه

عوام مومنین امد وکف از جمله جرائم وجوارح خود را از ایشان جمله اثام باز داشتن روزه ظاهر خواص ست واز جمیع ماسوی الله فارغ بال شده دل از افکار وخیالات دینی و دنیوی برداشتن روزه ظاهر وباطن خاص الخاص مومنین ست واین صوم را صوم القلب نیز می نامند وصوم باطن صوم القلب وصوم الروح وصوم السر است و از جمیع مشارب معقولی و بالکل زخارف وهوای دنیوی باز آمدن واز هر شی مذموم ومکروه که دل را بشغلی در اندازد واز شغل ذکر الهی غافل کرداند ازان باز ایستادن صوم القلب ست واز ملاحظه روحانیات ونعیم آخرت کف نمودن صوم الروح ست واز رویت شهود غیر الله تمامه سرباز زدن صوم سر ست کف از غیبت وفحش وغنیمت وحقد خصومت ویمین کاذبه وگفتار بیهوده بان صوم زبان ست واز ملاحظه غیر محارم واشیای شک وغفلت چشم برداشتن صوم نظر ست واز شهود جمیع مناهی وملاهی گوش خود محفوظ داشتن صوم گوش ست وحافظ صوم وصلوة وغسل جنابت ولی اند وانانیکه حافظ این هر سه نیند عدو الله ودشمن خدا اند واز کل تمنا وشهوات وحرص کف کردن صوم نفس ست وکما فی احیاء العلوم اعلم ان الصوم ثلاث درجات صوم العموم وصوم الخصوص وصوم خصوص الخصوص الی آخره وکما فی روح البیان ان الصوم کما یکون الظاهر ویکون الباطن ایضا فیه فی الحدیث من حافظ علی ثلاث فهو ولی الله حقا ومن ضیعهن فهو عدو الله حقا الصلوة والصوم وغسل الجنابة وکما فی تاویلات النجمیه وصوم اللسان عن الکذب والفحش والغیبة وصوم العین عن النظر فی الغفلة والریبة وصوم السمع عن استماع المناهی والملاهی وعلی هذا فقس الباقی وصوم النفس عن التمنی والحرص والشهوات آه +

وصل بیان روزه ابتدای سلف

صوم مشروعه ادیان سلف چون عشره محرم وسه روزه ایام بیض با وایل اسلام فرض بر مردم هم بود سپس بعد پانزده سال نبوت آن حضرت صلعم پس یک ونیم سال یا سه سال هجرت مدینه منوره محترمه آن حضرت صلعم وبعد فتح مکه معظمه روزه رمضان فرض این امت شد وآنحضرت صلعم مکلفی هشت شهر رمضان روزه کرده اند پنج ازان بلبست نه روز ختم فرموده وسه سی روزه اختتام ساخت بفرضیت روزه رمضان فرضیت روزه های دیگر منسوخ شد لیکن عمل آن روزها بار وانگردیده حکم ثواب آن اعمال تا حال باقی ست وکما فی البیضاوی اوما وجب صومه قبل

وجوبه و نسخ بها عاشورا و ثلثة ایام من کل شهر و لما فی روح البیان روی ان رسول الله صلعم صام تسعة رمضانات خمسة منها کانت تسعة و عشرین یوما و الثانی ثلثین یوما و افترض الصیام بعد ثلثة عشرة سنة من النبوة بعد الهجرة بثلاث سنین و لما فی البغوی عن عائشة ام المومنین بانها قالت کان رسول الله صلعم یصومه فی الجاهلیة فلما قام رسول الله صلعم المدینة صامه و امر بصیامه فلما فرض الله رمضان کان هو الفریضة و ترک عاشوراء فمن شاء صامه و من شاء ترکه

وصل بیان روزه که امانت عظمی است

روزه نعمت غیر مترقبه و امانت عظمی حق سبحانه تعالی ست که وقت ادای همین دولت اعظم عظمی اگر این بماه مبارک رمضان محترم به تخصیص درون هر سال مقرر گردیده چه ماه معظم رمضان مکرم بر اسم لغة و معناً شهریست مشرف و محتشم حضرت حق جل شانه از آن وقت ادای این انعام بودیعت خاص باین ماه مخصص مخصوص و منصوص گردیده شهر رمضان لغة مشتق از رمض آمده بمعنی گرسنگی و تشنگی و سوختگی قلب ست چون روزه رمضان شریف عصیان اهل ایمان را بتمامه سوزان ست از آن رمضان شریف مشرف بصیام گشت یا رمضان نام خدا تعالی ست از نام های او چون روزه محبوب و مفضل ترین عبادتهای ست از آن روزه را بماه همنام خود خدا تعالی مقرر فرموده تا شرف احسن و فضیلتی محسن بصیام حاصل گردد و بعض علمای بلا انضمام ماه یا شهر رمضان خالی رمضان استعمال کردن ناروا میگویند نیز اسمای این ماه شهر الله و شهر الآء الله و شهر القرآن و شهر لیلة القدر هم آمده بر دیگر ماه های سال رمضان را اختصاصی و وقاری عظیم حاصل ست که به بست و چارم این ماه مبارک قران مجید دفعة بر سماء دنیا نازل گشته و شب نخستین این ماه عظیم القدر صحف ابراهیم و ششم توراة بموسی و سیزدهم انجیل عیسی نازل شد و در اخیر عشرهٔ این ماه شب قدر غالباً واقع شدن مد نظر دار از اول رمضان ملایک بر سماء اول دنیا منتظران می باشند که صائمین این ماه اکرم دعای کنند و حاجتی درخواهند و اانان با صائمین امین گویند و الله رب العالمین دعای شان قبول کند از اول رمضان درهای جهنم مسدود و شیاطین و اجنه مسخر میشوند و درهای فرادیس و ان حوران سیم اندام بهشتی مناجاتی حضرت حق و گویای آن اند که بارخدایا از بندگان خاص صائمین رمضان ما را جفتی و شوهری عنایت کن که از دیدار راحت بهار گلرخسار شان دیده های ما سیر و از دیده وری

حسن وجمال ونازو نیاز تا دلهای شان شادان و فرحان گردد از حیثیت و کیفیت و حقیقت صیام
این ماه رمضان خداوند کریم و رسول الله صلعم آگاه اند جز آنان دیگری از اسرار رمضان مبارک
خبردار و واقفکار نیند و باین ماه مطهر واجب بر هر فرد بشر آن ست که همه روز روزه کند و همه شب
بر پای ایستاده نماز گذارند تا روزه بپایه کمال مستقیم گردد و این امانت خداوندی با دیانت داری
مشروعه مفروضه ادا گردد و کما فی روح البیان وانما سمی بذلک اما لارتماض الاکباد احرافها
من الجوع والعطش الی قوله او رمضان اسم اسماء الله تعالی والشهر مضاف الیه ذلک ولذلک
روی لا تقولوا جاء رمضان و ذهب رمضان و کما فی فتاوی عالمگیری قال ولا ادری لعل رمضان اسم
من اسماء الله تعالی و کما فی المدارک لارتماضهم فیه من حر الجوع ومقاساة شدة و کما فی البیضاوی او
لارتماض الذنوب فیه و کما فی روح البیان الذی انزل فیه القران جملة الی بیت العزة فی سماء الدنیا
نزل به جبریل نجوما فی ثلث عشرین سنة الی قوله والانجیل لثلاث عشرة والقران لاربع وعشرین کما
فی معالم التنزیل عن ابی درداء عن النبی صلعم قال انزلت صحف ابراهیم فی ثلاث لیال مضین من شهر
رمضان و روی فی اول لیلة مضین من رمضان الی قوله نزل القران علی محمد صلعم فی الرابعة والعشرین ایضا فیه شهر عظیم ... کشهر
لیلة القدر خیر من الف شهر جعل الله صیامه فریضة وقیام لیله تطوعا و ایضا فیه عن ابی هریرة اذا کان
اول لیلة من شهر رمضان صفدت الشیاطین ومردة الجن وغلقت ابواب النیران فلم یفتح منها باب
وفتحت ابواب الجنة فلم یغلق منها باب و ینادی مناد یا باغی الخیر اقبل و یا باغی الشر اقصر ولله عتقاء
من النار و ذلک کل لیلة و کما فی العینی فضل الصوم فی عمل مستور لا یعلم منه الا الله و کما فی البخاری
الشریف سمع ابا هریرة رض یقول قال رسول الله صلعم اذا دخل رمضان فتحت ابواب السماء و غلقت
ابواب جهنم و سلسلت الشیاطین آه و عن ابن عمر ان النبی صلعم قال ان الجنة تزخرف لرمضان من
راس الحول الی حول قابل قال فاذا کان اول یوم من رمضان هبت ریح تحت العرش من ورق الجنة
علی الحور العین فیقلن یا رب اجعل لنا من عبادک ازواجا تقر بهم اعیننا وتقر اعینهم بنا و کما فی المرقاة
تقر بهم ای وهو اما من القر فلیتبرد ومن القرار فالاول کنایة عن السرور والفرح آه

وصل وجه تخصیص ماه رمضان بروزه

شهر رمضان که مخصوص بروزه گردیده سبب این آن ست که اگر یک وقت تمامی سوز از طرف شارع

مقرر نمی شد تا مردم درافراط و تفریط می افتادند و هیئت اجتماعی بر روی کار نمی آمد و سبب
تقرر یک وقت خاص مشقت و تکلیف روزهٔ رمضان رفع گردیده آسان گذار شد چه چیزی شاق
چون عام میگردد بر همگنان شاق معلوم نمیشود و نیز نگی بدیده وری فصل دیگرے بخوشی خوشی
مرتکب روزه می شوند چون اطفال بدیده وری آبای خود در روزه میکنند باعث موافقت عام
بهیئت اجتماعی یکی تائید مر دیگری می ساخته باشند و قومی لشب روز میگرفتند آن روزه
منسوخ گردیده روزه یومی مشروع شد چه خلاف عادت عداوت ست با نفس اماره و این عبادت
محض ست و مردمان اکثر ملک شب چیزی نمیخورند روز روزه و شب خوردن و نوش کردن آن نیز خلاف
عادات شان واقع میشود و عبادت صورت می بست میگردد و بر روزه مصیبتی که نمایان ست خوشنودی
برای خداوند کریم آن مشقت را بر وجود گوارا کرده ازان مثاب میشوند و تخصیص یکماه روزه
بدو سبب معین گردیده اولاً حساب سال قمری اهل عرب ست بر نهج حساب روزانان از رویت
هلال رمضان تا رویت هلال شوال سی روز گردد یا بست و نه روز روزه مشروع شده تا با حساب
سال و ماه عرب حساب شرعی نیز موافق شود و سال قمری سه صد و شصت روز ست و خداوند کریم
وا ثق وعده فرموده که جزای احسن هر روز رمضان عشر امثالها الصائمین عنایت خواهد فرموده پس
بهمین یکماه سی روز معین شد و شش روزه شوال نیز مشروع ست و جزای خیران شش روزه
نیز چون جزای نیکوی رمضان یافتن موعود ست تا باین شش شصت صورت بست گرفت
بمجموعه سه صد و شصت روز روزه داران را روزه داشتن صورت قبول پذیرفت فائده روزه
سالانه از همین چند روزه متحقق و مترتب گردیده و سبب دیگر آن ست که الله رب العالمین جهت
قطع قوت بهیمی شهواتی و دفع رزالت حیوانی جسمانی انسانی روزه مشروع ساخت و برای قوت
بهیمی حیوانی شهوانی روزه سمی ست قاتله اکاله که بطفیل همین صوم عبد مومن متخلق باخلاق صمدیه
باری تعالی و تقدس میگردد و بحدیث شریف آمده که یا معشر شبان آنانیکه از شما اهل مقدور اند
و قوة باهیه غالب دارند انان را واجب که نکاح کند و از نکاح بعبارت چشم زاید میگردد
و حفاظت فرجین میشود و انانیکه بی مقدور اند انان را پر مزور که روزه کنند روزه مومنین
را خصی میکند مزار شکر و احسان او ست تعالی شانه که بر ما چون صوم موسی و داود علیهما

اسلام صوم مفروض نفرموده که اشد شاق و مضر قوت بدنی حیوانی گردد بر حکمای ایمانی و یونانی
اسمعی متحقق که با مساک اکل و شرب و فاقه یومیه بالای نسبت روز مادون چهل روز بعروق منار
ملتمسه او عیه خشکی لاحق میگردد و شر منی دفع می سازد از ان فاقه هر فرد بشر را چون خصی میکند و
ببرکت روزه مومنین را ترقی مدارج قوت ملکی و عروج درجات ملاء اعلی حاصل میشود و یک قسم نهمالک
قوت حیوانی و انعدام شورش و جوشش شهوانی میگردد و این دولت کبری مر صائمین را حاصل
و قست لما فی العینی قوله کما قال صلعم المشهور ان الصوم له وجاء الحدیث علی ما فی البخاری و مسلم عن عبد الله
قال قال لنا رسول الله صلعم یا معشر الشبان من استطاع منکم الباءة فلیتزوج فانه اغض للبصر
احصن للفرج و من لم یستطع فعلیه بالصوم فانه له وجاء الوجاء نوع من الخصاء و هو ان یرض عروق
الانثیین مع القائهما ای انه یقطع الشهوة کما یقطعها الخصاء و لما فی تفسیر احمدی لان الصوم عبادة
بدنیة اشق علی النفس بسبب الجوع لا فی الایام المعینة و لما فی تفسیر ابو سعود فان الصوم یکسر الشهوة
الداعیة الیها کما قال عم فعلیه بالصوم فان الصوم له وجاء الی قوله و یصلون بذلک الی رتبة التقوی
و لما فی روح البیان و الوجاء نوع من الاخصاء و هو ان یرض عروق الانثیین الی قوله ای الصوم یقطع
شهوة الجماع و شر المنی کالخصاء و ایضا فیه فان الله تعالی لم یفرض علینا صیام الدهر و لا صیام اکثره
تخفیفا و رحمة تسهیلا لامر التکلیف علی جمیع الامم و ایضا فیه و اعلم ان الله تعالی امر بالصیام شهر
کامل لیوافق عدد السنین لقوله من جاء بالحسنة فله عشر امثالها فی الشهر الکامل ثلاثمائة
و ستون یوما و ایضا فیه فان الصوم عبادة شاقة و الشیء الشاق اذا عم سهل عمله ترغیبا
فی اتیانه آه و لما فی تاویلات النجمیة و الصوم سبب للولوج فی ملکوت السموات و واسطة لخروج
عن زحم المضایق الجسمانیات آه

وصل بیان ضروریات روزه

از ضروریات صوم عموما و خصوصا رمضان چندچیز است نیت صوم از شب نخستین باید نمود و اگر
سهو واقع شود تا از صبحگاه فردای آن نیت نمودن لازم و از رویت هلال رمضان روزه شروع
نموده تا رویت هلال شوال روزه ختم باید نمود و باید روز صائم کدامی شی خارج داخل بدن معده
وام الدماغ و ته حلق نکند جماع بنیت شهوت نسازد که تصریح آن علی سبیل التفصیل بکتب معتبره فقه مذکور

و صائمین بر دو قسم اند صائم مفطر و مفطر صائم صائم مفطر آنانند که از اشیای حلال امساک نموده
باشغال و افعال حرام شاغل و فاعل اند و از حرام خواری صوری و معنوی روزه افطار و خراب
میکنند و مفطر صائم آن بزرگواران اند که از اشیای حلال افطار میکنند و از جمیع حرام و از اشیای حرام
و افعال قبیحه مجتنب و امساک نموده اند بحقیقت صائم حقیقی آنانند چنانچه قطب حق بایزید بسطامی روزی
از سفر به بسطام رسید بشهرت قدوم فیض لزوم آن ذات مقدس برای زیارت و استقبال
شان خلقی پیش قدمی ها نمودند ان ولی الله بدیدهٔ وری آن هنگامه مردم و حفل مردم از جیب
خود کاکی برآورد و بدهن انداخت حالانکه ماه محترم رمضان مکرم بود مقصود صاحبش بد اعتقادی
خلایق از ایشان بود این بزرگ مفطر صائم بحقیقت اند ولیکن عامی را ازین افعال شنیعه و ارتکاب
ناسنجیده بر رمضان شریف احتراز واجب چه صراحةً خلاف شرع شریف ظاهر است از حضرت شیخ
علیه الرحمة صدور همچون فعل ناروا را چند سبب بود اولا جناب شان مسافر بود و عزیمت افطار
صوم رمضان جناب شان را شرعاً حاصل بود بدین سبب نیز ایشان مجرم بر ظاهر شرع
نیند ثانیا شیخ هنگامه دید و خیال فرمود که این حصال ناروا مانع ذکر خدای شان خواهد بود و اجتناب
از ان ازدحام به بد اعتقاد کردن آنان ضرور افتاد نظر بر ان بدان فعل تکلیف زاد مشتاق جناب
شان باد رشد ثم کفاره ادا کرد اکثر اکابر دین و اساطین ملت و مذهب را قوت کامله و قدرت
مودعه است که کدامی شیئی را بظاهر بصورت نامرغوب و ناخوب معاینه کنانیده تبدیل کیفیت
و حیثیت ظاهر خود ها استعمال میکنند چنانچه بظاهر خمری نوشند یا باله شهد ان خمر ته حلق شان میشود
معاذ الله منه ان کبرای دین گاهی حرام خواری میکنند بحقیقت این اقتدار با نبیاء عم و کمل اولیاء الله
حاصل ست هر کس و ناکس را بدان دست اندازی کردن جائز نیست و عوام مومنین بدان تبدیل
و تغییر بخود ها نادیده علمای ربانی مادام متبع شرع ظاهر اند از ذات پاک شان شاذ و نادر همچون
افعال خلاف شرع ظاهر سرزد میشود بدان سبب آنان مورد طعن شرع ظاهر نیز نبوده اند
ثانیا صائم مفطر یعنی از اکل و شرب حلال امساک نموده از اشیای محرمه یعنی غیبت وغیره روزه
می شکنند و افطار میکنند چنانچه دو زن در رمضان شریف از غایت تشنگی بیقرار و جان بلب
گردیده بران حضرت صلعم در رسیدند و ماجرا بر گفتند آن حضرت آن دو زن را قی کردن حکم فرمود

قی کردند از گلوی شان خون بسته و گوشت خام بر آمد آن حضرت فرمود این دو زن از امساک از حلال نموده روزه از غیبت مردم در شکسته همچون صایم را بحقیقت جز گرسنگی و تشنگی کیفیت اصلی و حیثیت حقیقی صوم چیزی حاصل نشود از غیبت و نمیمه و حلف دروغ و نظر شهوت و فحش و هزل و جفا و خصومت و سماع کل مکروه شرعی و هذیان گوئی روزه خراب میشود

وصل پنجم حالت ضرورت مانعه و واجب افطار

وقت افطار رنگارنگ اطعمه و اقسام نوع بنوع اغذیه چون پلاو و قرما و قلیا و نان عربی و کباب شامی و مرغ مسمن و متنجن یا بهر مقامی که رواج ماهی خواری ست بان اوطان اقسام ماهی پخته و بریان و اقسام دال وغیره و اقسام شیر وغیره جمع میکنند آن نیز مفسد صوم عوام مومنین رواجی در افتاده و عادت مستمر گردیده که بیازده ماه دیگر سال تکلیفاتی که با کل و شرب میکنند از آن عشر امثال زائد تکلف خورد و نوش بماه رمضان می کنند و مهیا می سازند با این تکلفات شکم سیری روزه بچند قسم خراب میگردد و غیر صحیح و نادرست واقع میشود اولا معنی صوم الجوع الجوع شکم و نفس تشنگی ست برای تقوی تقوی اگر بعد افطار باین گونه یکونه کون اغذیه شکم سیر یکبیب دو سه بار خورده شود البته آنوقت خواب غفلت غالب روزه دار را از جا خود خواهد برد و شیطان بر این روزه دار با تمام خنده ها خواهد زد و باین معنی روزه بر خلاف واقع و اصلیت مستعمل شد ثانیاً بدوازده ماه قمری یکماه روزه داشتن حکم شرعی ست وجه خامس آنست که هر قسم شهوات حیوانی و لذات جسمانی که معادن شیطان علیه اللعان عدو و مقهور حضرت ذو المنان هست منکر باشد مقهور و مغلوب گردد بحصول آن غلبه شیطان مومنین را حصول ترقی مدارج روحانی حاصل شود ظاهر که تغذی اقسام قسم اغذیه نفیسه غلبه و هیجان شهوات جسمانی و لذات شهوانی ست شکم سیر اشیای شهوت خیز پیوسته بدست ابلیس تلبیس مغلوب می باشد و این امر اصل کیفیت و حیثیت روزه را خراب و تغیر و تبدیل میکند و بیشتر از این روزه یکماه مقصود اصلی حضرت رب کریم آن ست که مومنین ببرکت گرسنگی و از امساک روزه یکماه دوازده ماه کامل سالیانه از دست افساد و ایذای شیطان محفوظ و بر کنار مانند و هر شب رمضان شکمی سیری تغذیه چون اغذیات روغنی

وچرب وخیر مفهوم کلی مرضیات ایزد سبحانه بالکل باطل میگردد تا الشاجا بیع همچون ماکول و مشروب
نفس پروای حلال وپاکی از حرام نمیدارند وغذای حرام سم قاتل روزه بوده است حقیقت
روزه داران آنان اند که دلهای شان بعد افطار مضطرب و پریشان میگردد و بخوف ورجای
می افتند که آیا روزه شان مقبول شد یا نه وامانت ذمه شان بدیانت داری ادا گردید یا نه شب را
باین بیقراری و تلوسه تا سحری میکنند خیال خورونوش با نان کی می باشد پلاو قورما را آنان تخم محبوب
حنظل ومیوه شجر ملعونه میپندارند وحق آنست که روزه گرسنه محض شب بیداری عبث است و نیز
از گرسنه شیطان بفرسنگها می گریزد و نیز برمضان مسنون است که روز روزه و شب نماز گزارند
شب خوار و شکم سیر شب آبرمضان این دولت نصیب کجاست چه شیطان برانان غالب
می باشد و لما فی روح البیان یقول الفقیر کان مراد ابی یزید تنفیر الناس حتی لا تشغلوه
عن الله تعالی اذ کل ما یشغل السالک عن الله فهو عدو له ولابد من اجتناب العدو بای وجه کان
من وجوه الحیل الی قوله له وجهان الاول انه لم یجد عند ملاقاتهم ماید فعهم عنه سوی هذا الحیلة
فانظر الی قوله والوجه الثانی انه افطر صورة لا حقیقة اذ کان علی الاعدام کما هو حال الملامتیة
ونظره شرب الخمر فانها ینقلب عسلا عند الوصول الی الحلقوم ای بالنسبة الی من کان قادرا
علی الاستحالة باقدار الله تعالی اه عن انس قال صلعم خمس یفطرن الصائم الکذب والغیبة والشهوة
والنمیمة والیمین الکاذبة والنظر لشهوة الی قوله کف السماع عن الاصغاء الی کل مکروه لقوله
تعالی سماعون للکذب اکالون للسحت ولما فی روح البیان من سنن الصوم ان یصون الصائم
لسانه عن الکذب والغیبة وفضول الکلام والسب والنمیمة والمزاح والمدح والغناء والشعر
للمولوی المعنوی س چونکه گشتی شیر مرداری شوی + بخبر چون نقش دیواری شوی +
بس لبنی مردار دلیرکه سلے + کی کنی در راه پیران هم یکی + للسعدی س ندارند تن پروران
آگهی + که پر معده باشد ز حکمت تهی + ولما فی اللمعات اداب الصیام حفظ الجوارح الظاهرة
وحراسة الخواطر الباطنة ومن تمم التقرب الی الله تعالی الی قوله ولا سیما فی وقت الصیام فلیجتنب
الصائم اکل الحرام فانه سم مهلک للدین آه ولما فی احیاء العلوم ان لا یستکثر من الطعام الحلال
وقت الافطار بحیث یمتلی فما من وعاء ابغض الی الله عز وجل الی قوله حتی استمرت العادة

بان تدخر جمیع الاطعمة لرمضان فتوکل من الاطعمة من لاتوکل فی عدة اشهر ومعلوم ان مقصود الصوم
الخواء وکسر الهوی للتقوی النفس علی التقوی واذا رفعة المعدة من ضحوة نهار الی العشا حتی ماجت
شهوتها وقویت رغبتها الی قوله ان یکون فیه بعد الافطار معلقا مضطربا بین الخوف والرجاء اذ لیس
یدری ایقبل صومه الی قوله صلعم لیس له من صومه الا الجوع والعطش الی قوله کم من صائم مفطر
وکم من مفطر صائم الی آخر القول

وصل بیان مستحبات روزه

از مستحبات روزه آنست که سحری بدیر خورند وبزودی افطار کنند وافضل افطار از خرما ست
ورنه از آب طاهر ومطهر ست لقوله اذا افطر احدکم فلیفطر علی تمر فانه برکة فان لم یجد فلیفطر علی ماء فانه
طهور الحدیث ومسافر ومریض را عزیمت رخصت ست که افطار کنند یا صایم باشد مگر بروزه مرض
اشتداد مرض مد نظر باشد یا بسفر مشقت نه حاصل گردد تا افطار افضل ورنه اختیار ست که روزه اند
که تراویح نیز بر گزاردن توانند همچنان حامله ومرضعه را اختیار ست که بلحاظ نقصان جان خود والا ولد بر
طرف روزه یکطرف اختیار کند وزنان متقدره ضروری بدنی عادی خود ها را روزه نیست
وبعد دفع قذر ودنس شان قضای روزه مافات واجب وکسانیکه بلا عذر شرعی روزه شکن
می شوند بر انان کفاره روزه لازم ست عتق عبد یا کنیزه اگر مقدور نباشد تا شصت روز علی التوا
روزه دارند واگر باینهم متعذر اند تا شصت مساکین را دو وقت شکم سیر خورانند یا ان قدر صدقه
فطر خود ها بهمان شصت مساکین نقد وجنس داده باشند شیخ فانی ناطاقت را لازم که برای روزه
خود دو مسکین را شکم سیر خورانند یا بقدر فطر خود ها نقد وجنس بایشان بدهند قضای روزه
ونماز آنانیکه فوتیده اند بر ورثه ایشان واجب که چون صدقه فطر برای هر نماز وروزه نقد وجنس
داده باشند تا مبادله نماز وروزه مرده گردد والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

پرتو نوزدهم ۱۹

دربیان روزه نافله

روزه اولین ده روز محرم الحرام خصوصا روز عاشورا بهترین صیام نافله ست و ماه عاشوره آن

روزه است که دران موسی علیه السلام از فرعون نجات یافت روی عنه صلی الله علیه وسلم فی صوم یوم عاشورا
ان سبب مشروعیته نجاة موسی وقومه من فرعون فی هذا الیوم الحدیث در اول اسلام روزهٔ آن
روز فرض بوده که از رمضان منسوخ شد فی الدر مختار صوم عاشورا مع التاسع اه وفی
العالمگیری المسنون ان یصوم عاشورا مع التاسع کذا فی فتح القدیر ویکره صوم عاشورا
مفردا کذا فی محیط السرخسی علما را اختلاف است در فضیلت عشرهٔ ذی الحجه و عشرهٔ رمضان
و مختار آنست که روزهای عشرهٔ ذی الحجه افضل است از جهت وجود روزه عرفه در روی شبهای
عشرهٔ رمضان افضل است بسبب وجود شب قدر دران فتدبر و روزهٔ هر روز عشرهٔ ذی الحجه
مساوی است بروزه یکساله و قیام هر شب از شبهای آن برابر است بقیام شب قدر لقوله
علیه السلام ما من ایام احب الی الله ان یتعبد له فیها من عشر ذی الحجه یعدل صیام کل یوم فیها بصیام
سنة وقیام کل لیلة منها بقیام لیلة القدر وستهٔ شوال شش روزه است بعد عید مستحب است
وتر او ترا این شش روزه نیز بمشابهت روزهٔ رمضان است در ثواب که صایم با این ستهٔ شوال
حکم صائم الدهر عمری پیدا کند لقوله علیه السلام من صام رمضان فاتبعه ستا من شوال کان کصائم الدهر
کذا الحدیث ولما فی در المختار وندب تفریق صوم الستة من شوال ویستحب الستة متفرقة کل
اسبوع یوما کذا فی الظهیریة +

روزه عرفه

آن روزه برای آن بهترین نافله است که متشابه بمشبو و صائم باین روزه با حاج تا مستحق
رحمت مثل آنان گردد و خداوند ش نیز مثل جماعه حجاج بیامرزد احادیث کثیره در خصوص این صوم مروی است

روزه ایام بیض

آدم علیه السلام برکت همین صیام ایام بیض از بلا سوادی نجات یافت از آدم تا اول اسلام این روزه
فرض بوده بر مشروعیت و افضلیت این صوم براهین کثیر است و آن روزه سیزدهم و چهاردهم
و پانزدهم هر ماه قمری است فی العالمگیری ویستحب صوم ایام البیض الثالث عشر والرابع عشر
والخامس عشر کذا فی فتاوی قاضیخان آه و ماسوای این روزه عشرهٔ اول ذی الحجه نیز مستحب است
و اول شعبان و اول رجب و هفدهم رجب و کل ماه شعبان و کل ماه رجب بهترین روزهای

صوم نافلہ است و در اول ہر ماہ شنبہ و یکشنبہ و دوشنبہ و در آخر ہر ماہ سہ شنبہ و چہار شنبہ و پنجشنبہ بہترین روزہای روزہ است و صوم روز جمعہ بہترین صوم ست گو منفرد ہم باشد ولیکن مستحب آنست کہ روزہ نفل منفرد نداشتہ شود فی الدر المختار ویوم الجمعۃ ولو منفردا او لقولہ عم لا یصوم احدکم یوم الجمعۃ الا ان یصوم قبلہ و یصوم بعدہ الحدیث فی فتاوی السراجیۃ ان یستحب ان یصوم قبل یوم عاشورا یوما و بعدہ مخالفۃ لاہل الکتاب آہ وفی العالمگیری صوم یوم الجمعۃ بانفرادہ مستحب عند العامۃ کالاثنین والخمیس کذا فی البحر الرائق ویستحب صوم یوم الخمیس والجمعۃ و السبت من کل شہر الی آخر القول المرغوبات من الصیام انواع اولہا صوم المحرم والثانی صوم رجب والثالث صوم شعبان آہ

وصل بیان صیام مکروہ

صوم مکروہ صوم الشک و صوم وصال و صوم ایام نوروز و صوم عیدین و صوم ایام تشریق ست زنان سوای فرض بدون اجازت شوہران خود اگر حاضر باشند روزہ نافلہ ندارند و تعجیل در افطار ضرور ست و افطار از خرما بہترین ست کہ در ان برکت ست و اگر نیافتہ شود تا از آب کہ طاہر ست لقولہ عم اذا افطر احدکم فلیفطر علی تمر فانہ برکۃ فان لم یجد فلیفطر علی ماء فانہ طہور الحدیث و صوم شنبہ و یکشنبہ مکروہ ست کہ عید مشرکین در ان روز ست عن ام سلمۃ رضی عنہا ان رسول اللہ صلعم اکثر ما کان یصوم من الایام یوم السبت ویوم الاحد کان یقول انہما یوما عید المشرکین صوم دوشنبہ نیز بہترین روزہا کہ روز ولادت آنحضرت عم و روز اول نزول وحی ست و مداومت بران موجب خیر و برکت ست و در ایام مکروہ اگر احدی روزہ . . روزہ او درست خواہد بود و لما فی فتاوی عالمگیری و یکرہ صوم یوم العیدین و ایام التشریق و ان صام فیہما کان صائما عندنا کذا فی فتاوی قاضیخان کذا فی الشامی و المبسوط

پرتو ہشتم
بیان اعتکاف

اعتکاف قربت مشروعہ خاص ست کہ از کتاب و سنت ثبوت شدہ و ہمیت او در پیوستہ ہمہ ادیان شریعت قدیمہ پارینہ است کہ در شریعت ما نیز مشروع شد لقولہ تعالے

ولا تباشروهن وانتم عاکفون فی المساجد وعن ابی هریرة وعائشة رضی الله عنهما ان النبی صلعم
کان یعتکف فی العشر الاواخر من رمضان منذ قدم المدینة الی ان توفاه الله تعالی اعتکاف لغة
بمعنی باز آمدن و درنگ کردن و بمعنیهای دیگر نیز آمده و مردان بمسجدیکه صلاة پنجگانه با جماعت
ادا کرده باشند بآن مسجد و زنان در خانه خود بجائیکه نماز گزارده باشند بهمان مسجد و جای اقامت
بوجه مخصوص نیت اعتکاف اقامت کردن و زمانی قلیل یا کثیر نشستن و ماندن معنی شرعی
اعتکافست و اعتکاف عبادتیست که فراغت قلب از امور دنیوی حاصل میگردد
و خود را بامید کرم و فضل خداوند ذو الجلال سپرد کردنست معتکف چون کسی ست که بر در
کسی بانجاح حاجت خود می نشیند تا زمانیکه روای حاجت خود بکند بدان وطیره معتکف نیز
بر درِ حق تعالی نشسته بدربار خداوند کریم خود را بامید مغفرت بی نیاز تفویض بسیازد تا عفو
جرائم او کرده و مغفور شود و ازین عمل خیر عملی برگزیده نیست که باخلاص اتم تمام کرده شود و
بآن خصوص امید مغفرت و مرحمت نیز از حضرت حق جل جلاله بوده است

وصل وقت اعتکاف

بمذهب حنفیه ما اعتکاف در آخر عشرهٔ رمضان شریف نمودن سنت موکد بوده است و جوب
آن بمذهب ما ثابت نیست و بعد تشریف فرمای آنحضرت عم در مدینهٔ محترمه منوره زادالله
شرفا پیوسته اعتکاف کل اخیر عشرهٔ رمضان می ساخت گاهی ازان وقت بذات شریف
خود ترک اعتکاف نه فرموده و بعد واصل بحق شدن آنحضرت عم امهات مومنین مادام معتکف
میشدند اعتکاف بر سه گونه است واجب و سنت و نفل اعتکاف نذر برای هر قدر زمانیکه
نذر کرده شود ادائش واجب وجوب اعتکاف بقصد معتکف ست وجوب اعتکاف از
شرع ثابت نیست در تحقیقت واجب شرعی آنست که آنحضرت صلعم با بیان آن افعال
واجبه تاکید می فرمود و حکم میکرد و منع ترک آن می فرمود حکم اعتکاف عشرهٔ اخیر رمضان
کسانیکه ازان حضرت عم می پرسید آنحضرت عم میفرمود که هرکسیکه این اعتکاف را دوست
میدارند ایشان کردن میتوانند ازان ثبوت سنت و عدم وجوب این اعتکاف متحقق و
و ترک اعتکاف ترک سنت ست چه نبینا صلعم گاهی اعتکاف اخیر عشرهٔ رمضان ترک نفرموده

ورای این اعتکاف واجب وسنت اعتکاف نافلاست برای اعتکاف نافله وجود رمضان شریف ضروریست
وتعیین اکثر مدت اعتکاف صحیح مشروع نیست صرف اینقدر مشروع ست که آنحضرت صلعم کل اخیر عشره
رمضان را اعتکاف فرموده همینقدر را اکثر مدت اعتکاف سنت شدن تواند واقل مدت اعتکاف
یکساعت نیز آمده اما مذهب مختار حنفیه یک شبانه روز ست به نیت روز شب پیشین آن
بالتبع شامل آن روز خواهد گشت واعتکاف سنت وواجب صرف بنیت شب صحیح نخواهد شد
چه شب محل صوم نبوده است وباعتکاف واجب وسنت صوم ضرور ست چون نماز بلا وضو نمیشود
همچنان اعتکاف سنت وواجب بلا صوم نمیشود وبرای اعتکاف نفل روزه دار بودن ضرور نیست وزنانرا بلا اجازت
شوهر خود اعتکاف کردن جائز نیست سوای حاجات ضروری لابدی چون بول وبراز وغسل جنابت ونماز جمعه معتکف را از جای
اعتکاف خود مسجد باشد یا خانه بدر رفتن جائز نیست اگر چه بقدر یکساعت بدر شوند اعتکاف فاسد خواهد شد معتکف را بجای اعتکاف خود
نوش کردن وخفتن وگفتار دینی کردن جائز ست ساکت بودن مکروه ست اما گفتگوی دنیوی و
وجه اثم واثام کردن حرام ست ولما فی البغوی ویجوز فی جمیع المساجد الی قوله عن عائشة ان النبی
صلعم کان یعتکف العشر الاواخر رمضان حتی توفاه الله تعالی عز وجل ثم اعتکف ازواجه من بعده
ولما فی روح البیان نیته الاعتکاف وهو فی الشرع لزوم المسجد والملازمة بطاعة الله فیه التقرب
الیه وهو من الشرائع القدیمة ولما فی الکبیر وهو من الشرائع القدیمة ولما فی المبسوط امام سرخسی
فی الاعتکاف تفریغ القلب عن امور الدنیا وتسلیم النفس الی باریها الی قوله مثل المعتکف کمثل
رجل له حاجة الی عظیم جلس الی بابه ویقول لا ابرح حتی تقضی حاجتی والمعتکف یجلس فی بیت الله
تعالی یقول لا ابرح حتی تغفر لی فهو اشرف الاعمال اذا کان من اخلاص وایضا فیه لا یکون الا بصوم
لا یکون اقل من یوم وجعل الصوم للاعتکاف کالطهارة للصلوة الی قوله لا تعتکف المرأة الا فی
مسجد بیتها الی قوله ثم الاعتکاف غیر واجب بالحاق الشرع ابتداء الا ان یوجبه العبد بنذره فیلزمه
ولما فی العالمگیری سنة موکدة وهو فی العشر الاخیر من رمضان وایضا فیه منها النیة حتی لو اعتکف
بلا نیة لا یجوز بالاجماع وایضا فیه ان الصوم لیس بشرط فی التطوع ایضا فیه لان الاصل ان
لیلة تتبع الیوم الذی ع ایضا فیه منها الصمت الذی یعتقده عبادة فانه یکره والمرأة تعتکف فی
مسجد بیتها اذا اعتکف فی مسجد فتلک البقعة فی حقها کمسجد الجماعة فی حق الرجل لا یخرج منه

انسانیته ولما فی فتاوی سراجیه لایخرج المعتکف الا لبول او غائط وایضا فیه لا ینبغی ان یعتکف
بغیر اذن الزوج ولما فی قاضیخان للمعتکف الاکل والشرب فی معتکفه وایضا فیه اذا خرج لبول
او غائط لا یمکث فی منزله بعد الفراغ من الطهور ولما فتاوی سراجیه لاباس بالاکل والشرب والنوم والتحدث
بما لا اثم فیه ولما فی الهدایة ولو خرج من المسجد ساعة بغیر عذر فسد اعتکافه وایضا فیه ولا یتکلم الا بخیر و
یکره له الصمت وفی ردالمختار وموکدة فی عشر الاخیر من رمضان ومستحب فی غیره من الازمنة

پرتو بست ویکم ۲۱
دربیان صلوٰة تراویح

نماز تراویح سنت و مواظبة خلفای راشدین وصحابهٔ کبار بران ست در عهد خلافت حضرت
سیدنا عمر رض جناب شان تراویح را در مسجد با نیت جماعت ادا کردن رواجی در داده بالکل
خلفای راشدین وصحابه براین سنت مروجه سیدنا عمر رض باداى تراویح با نیت جماعت
بمسجد اجماع نموده اند اجماع خلفای راشدین وصحابه دلیل سنت و مشروعیت وجواز تراویح ست
لقولهم اصول الشرع ثلاثة الکتاب السنة واجماع الامة والاصل الرابع القیاس از زمان
سیدنا عمر رض تا این زمان احد من الناس اهل قبله بر مشروعیة تراویح منکر نیند الا روافض
سیدنا علی کرم الله وجهه بدیده دری آراستگی مسجد فرمود که یا عمر چون تو مسجد را منور کردی
خدا خوابگاه شما را همچنان منور کند در خلافت خود سیدنا علی کرم الله وجهه باداى تراویح
بنهج بنای سیدنا عمر حکم فرمود برای حضرت سیدنا عمر رض دعای خیر کرد و سنت خلفای
راشدین چون سنت نبوی بوده است لقوله عم علیکم بسنتی وسنة الخلفاء من بعدی این دلیل
نیز دلیل سنت تراویح بوده است اداى صلواة تراویح نبینا صلعم تا بست رکعت بهیئت
جماعت در مسجد بسند صحیح ثابت نیست و بر حدیث مروی ابن ابی شیبه محدثین وفقها اعتراض
کرده اند وسند این حدیث را ضعیف گفته اند وحدیث مروی ام المؤمنین حضرت عائشه رض
معتبر گفته فقها این حدیث را دلیل خود ها باین باب کرده اند از مضمون فیض مشحون آن حدیث
جز انکه نماز تهجد اداى صلواة تراویح نبینا صلعم ثابت نیست سیدنا عمر رض نماز تراویح را بدو

رکعت بست رکعت باجماعت بمسجد ادا فرمودن شروع نموده و ختم قرآن یکبار تراویح
کردن سنت دو بار فضیلت بار سوم افضل بودن سنت شده است و در بست ہفتم رمضان
ختم قرآن نمودن افضل مرویست که با فضیلت لیلة القدر شامل شدن تواند و در تراویح
امامت صبایا اهل خراسان جائز و اهل عراق ناجائز میگویند و صاحب تفسیر قرطبی حاکی اند
که نبینا صلعم نماز تراویح به بست رکعت ادا نموده باز ترک کرده تا فرض نشود بمسجد و جماعت
تراویح بخوانده عمر رض تراویح را رواج عام بهیئت کذای بالا و شائع تمام نموده کو این عبت
عمر ست اما بدعت ممدوحه محموده و در تراویح وتر باجماعت گزاردن صحیح ست و احوال وتر
درباب صلواة بالتصریح مرقوم ست اگر کسی بعد خوانده شدن چند رکعت نماز شامل جماعت
شد برادای مافات ضرور ست ولما فی القسطلانی و ما رواه ابن ابی شیبة عن ابن عباس
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم فی رمضان عشرین رکعة والوتر فاسناده ضعیف وقد عارضه حدیث
عائشة رضی الله عنها هو فی الصحیحین ولما فی فتح القدیر عن ابی سلمه بن عبد الرحمن سال عائشة رض
کیف کانت صلواة رسول الله صلعم فی رمضان فقالت ما کان یزید فی رمضان ولا غیره
الا احدی عشر رکعة الحدیث وما روی ابن ابی شیبة الی قوله انه علیه السلام کان یصلی فی رمضان عشرین
رکعة سوی الوتر فضعیف ولما فی الهدایة یستحب ان یجتمع الناس فی شهر رمضان الی قوله
والاصح انه سنة ولما فی المبسوط والامة اجتمعت علی شرعیتها وجوازها لم ینکر احد من اهل القبلة
الا الروافض لا بارک فیهم الی قوله فانها عشرون رکعة سوی الوتر عندنا وایضا فان عمر صلی
مع الصحابه رضوان الله عنهم ورضی به علی حتی دعا به بالخیر بعد موته کما روینا وامر به فی عهده
وقال لو صلی انسان فی بیته لا یاثم وایضا ان یقع الختم فی لیلة السابع والعشرین رجاء ان ینالوا
فضیلة لیلة القدر الی قوله فی امامة الصبی فی التراویح جوز مشایخ خراسان رح ولم یجوز مشایخ
عراق ولما فی فتاوی شامیه لان المواظبة وقعت فی اثناء خلافة عمر رض ووافقه علی ذلک
عامة الصحابة ومن بعدهم الی یومنا هذا بلا تنکیر وکیف لا آه ولما فی قاضیخان واثنی علی رض
علی عمر رض ودعا له بالخیر فقال نور الله مضجع عمر کما نور مساجدنا وایضا فیه واظب علیها الخلفا
الراشدون رض قال علیکم بسنتی وسنة الخلفاء من بعدی ولما فی عالمگیری نفس التراویح

سنة علی الاعیان عندنا کما روی الحسن عن ابی حنیفة وقیل مستحب والاول اصح والجماعة سنة علی الکفایة

ولما فی در المختار والختم مرة سنة ومرتین فضیلة وثلثا افضل ولما فی تفسیر قرطبی فمحافظة عمر علیها وجمع الناس الیها ومذهبهم بدعة لکنها بدعة محمودة ممدوحة آه ولما فی العالمگیری اذا فاتت التراویح او

لا یقضی بجماعة ولا بغیرها وهو الصحیح وهکذا فی فتاوی قاضیخان +

پرتو بست و دوم

در بیان صلوٰة عیدین

عید از عود ست صاحب صراح گفته عید بالکسر هرچه باز آید از اندیشه و حزن و جشن اهل اسلام و صاحب قاموس گفته که عید آنست که هر سال عود کنند بفرح و سرور تحقیقت اعیاد مقرره از اول پنج بوده است اولا عید قوم ابراهیم که آن روز قوم شان بعیدگاه خود رفته بودند و ابراهیم علیه السلام بتهای شان شکسته بودند ثانیا عید قوم موسیٰ لقوله تعالیٰ موعدکم یوم الزینة ثالثا عید قوم عیسیٰ لقوله تعالیٰ ربنا انزل علینا مائدة رابعا و خامسا کو اهل مدینه مطهره در جهالت خود ها دو روز عید می نمودند الله رب العالمین آن عید ها را باطل نموده بشکرانه روزه رمضان شریف عید الفطر و بشکرانه حج و وقوف عرفات عید الضحیٰ مقرر فرموده ؎ قربان شدن بتیغ جفای تو عید ماست + جان میدهیم بهر چنین روز عمرها ست + بحقیقت عید اهل اسلام چند ست اولا روزانه عیدان عید روزانه افطار روزه رمضان ست علما آن عید را عید الطبعة نامند ثانیا بهفته روز جمعه روز عید ثانی ست که آن روز نیز اهل اسلام را بشاشت تازه حاصل ست ثالثا عید الفطر و عید الضحیٰ است که سالیانه دو روز روز عیاست رابعا قبض روح بایمان کامل شدن نیز یک عید ست که ازین بشاشت بشاشت دیگر نیست و این عید عید کبیر بر علماست خامسا هنگام تجلی لقای ربانی در آخرت وقت حصول کمال بشاشت طبیعت ست و این عید را عید اکبر میگویند و در آخرت عید بر چند قسم ست عید عوام و عید خواص و عید اخص الخاص بروز جمعه بهیئت اجتماعی از لقای ربانی جمیع عوام و خواص مشرف خواهد شد اهل بهشت یوم الجمعة را یوم المزید گویند و خواص بهشتین را هر صبح و شام دیدار راحت بهار حضرت رب کریم نصیب خواهد شد و

در هر نفس دو عید اخص الخواص مومنین را حاصل ست صوفیان در دمی دو عید کنند ولما فی فتح حیون المذاهب ولنا ثلاثة اعیاد عید الافطار فهو عید الطبیعة والثانی عند الموت حین القبض بالایمان الکامل وهو عید کبیر والثالث عند التجلی فی الآخرة وهو اکبر الاعیاد اه ولما فی تاویلات النجمیة تذکر اعیاد الآخرة وقد قیل کل یوم کان للمسلمین عیدا فی الدنیا فهو عید لهم فی الجنة الی قوله واما اخص الخواص فکل نفس عید لهم آه عید فطر شکر نعمت اتمام صیام ست وعید ضحی شکر نعمت اتمام حج ست ووقوف عرفات ونماز عیدین ونماز واجب ست دو دو رکعت با شش تکبیر وخطبه علی الاصح ودر عیدین لحاظ امور هفتگانه ضرورست اولاً تکبیر در عید الفطر از شب فطر تا شروع صلوة فطر ودر عید اضحی از صبح عرفه تا عصر سیزدهم در راه وپس هر نماز فرض که بجماعت ادا کرده شود ثانیاً صبح عیدین غسل وتزئین فاخره ثالثاً از یک راه برای نماز عیدین رود وبراه دیگر بخانه باز بیاید ولما فی الفتاوی السراجیة یستحب له ان ینصرف الی بیته من غیر الطریق الذی اتی به المصلی رابعاً مستحب آنست که نماز عیدین در میدان گزارد سوای به مکه معظمه وبیت المقدس خامساً وقت نماز از مابین طلوع شمس تا زوال سادساً در نماز عید اضحی التعجیل کند برای قربانی وبعید الفطر تاخیر کند سابعاً قربانی که ذکر آن بعد ازین می آید انشاء الله ومستحب ست که گوشت قربانی تا سه روز خورده قبل نماز عید سوای اشراق وضحی دیگر کدامی نفل خواندن جائز نیست وزن حائضه سوای جای نماز در خانه خود بوده خطبه شنیدن میتواند واگر از احدی نماز عیدین فوت شود قضا کردن ضرور نیست ولما فی العالمگیری والامام لو صلاها مع الجماعة وفاتت عن بعض الناس لا یقضیها من فاتته خرج الوقت او لم یخرج آه ولما فی الهدایة من فاتته صلوة العید مع الامام ولم یقضها آه وقبل نماز عید الفطر چیزی خوردن مسنون ست چون سه خرما ودر عید اضحی پس از نماز خوردن مسنون ست از گوشت قربانی اقول مبیناً عم لا یخرج یوم الفطر حتی یطعم ولا یطعم یوم الاضحی حتی یصلی آه و قربانی قبل نماز عید اضحی قربانی نیست بعد نماز باید کرد ومستحب ست که اول گوشت قربانی خورده شود ولما فی العالمگیری ویستحب ان یکون اول تناوله من لحوم الاضاحی یعنی هی ضیافة الله والله اعلم بالصواب

پرتو ۳۴ در بیان صدقهٔ فطر

فطر بالکسر بمعنی افطار بخشیدن و این معنی اسلامی است و نیز بمعنی دادن زکوة صوم است ولما فی الدر المختار الفطر لفظ اسلامی صدقهٔ فطر از شعائر الله است و تعظیم ان ضروری است و از فطره تطهیر صوم و تکمیل آن می‌شود از فطره سه چیز حاصل است قبول صوم و فلاح خویش و نجات از سکرات موت و عذاب قبر ولما فی فتاوی السراجیة وقالوا فی صدقة الفطر ثلثة اشیاء قبول الصوم والفلاح والنجاة من سکرات الموت وعذاب القبر ولما فی المبسوط فی صدقة الفطر ثلاثة اشیاء قبول الصوم والفلاح والنجاة بالجملہ صدقهٔ فطر با صوم چون سین روانست بالمکتوبات صدقهٔ فطر واجب است بر جمیع مسلمانان احرار غنی که فاضل از حوائج مال میدارند ولما فی القاضیخان صدقة الفطر لا یجب الا علی الحر المسلم الغنی اه صدقهٔ فطر واجب است برای ذات خویش و برای آنانکه ولدیت و مؤنت و نفقهٔ شان بران کس واجب باشد پس چنین کسی را سوای ذات خویش فطرهٔ آنان هم دادنی است ولما فی العالمگیری والاصل ان صدقة الفطر متعلقة بالولایة والمؤنة فکل من کان علیه ولایة ومؤنة فانه یجب علیه صدقة الفطر فیه والا فلا لما فی المبسوط لانه یؤدی عن نفسه وعن اولادهم الصغایر ولا مالیة بهم برای فطره چهار چیز شرعا مشروع است که غیر این چهار چیز از شئی دیگر فطره دادن درست نیست یعنی جو یا گندم و جو و انگور خشک یعنی منقی که همین چهار چیز مشروع شرعی برای فطره است ولیکن قیمت این چهار چیز بزر نقد مثل روپیه وغیره دادن نیز رواست بلکه افضل آن است که قیمت داده شود ولما فی العالمگیری انما تجب صدقة الفطر من اربعة اشیاء من الحنطة والشعیر والتمر والزبیب اه وایضا فیه وما سواه من الحبوب لا یجوز الا بالقیمة وذکر فی الفتاوی ان اداء القیمة افضل من عین المنصوص علیه وعلیه الفتوی کذا فی المبسوط اه شرعا فطره نصف صاع است از گندم و خرما و صاع است کامل از انگور خشک و جو ولما فی السراجیة صدقة الفطر نصف صاع من بر او زبیب او صاع من تمر او شعیر و در خصوص صاع باعتبار وزن مروجهٔ این دیار جناب استاذنا و مولانا مولوی محمد وجیه قدس سره چنین تخمین فرموده که بوزن روپیه مروجهٔ دیار ما بهشتاد روپیه یک آثار این ملک میشود و صاع چیزی کم از پنج آثار این ملک میشود و نصف صاع دو و نیم آثار این ملک است چیزی زاید لا حتیاطا کما صرح به استاذی المبرور فی کتابه و وجوب فطره از فجر یوم الفطر می‌شود و مستحب است

اگر قبل از نماز عید فطرہ برآوردہ شود و لما فی الہدایۃ والمستحب ان یخرج الناس الفطرۃ قبل الخروج الی المصلا صدقۂ فطر شخص واحد بجماعت مسکین و فطرہ جماعت مسکین واحد را دادن درست ست و لما فی فتاوی سراجیہ یجوز ان یعطی ما یجب عن واحد بجماعۃ من المساکین او ان یعطی ما یجب عن جماعۃ مسکینا وہکذا فے الدر المختار و شامی وغیرہم و مکروہ ست فرستادن فطرہ بجای دیگر مگر برای ذوی القربای محتاج کہ برای ایشان بجای دیگر فرستادن نیز رواست وبہتر آنست کہ فطرہ دادہ شود بجائیکہ فطرہ دہندہ بودہ باشد و لما فی السراجیۃ تعطی صدقۃ الفطر حیث ہو ویکرہ ان یبعث الی موضع اخر الا الی ذوی قرابۃ من ذوی الحاجۃ واللہ اعلم بالصواب ۔

و پرتو ہم ۲ در بیان اضحیہ

اضحیہ بضم ہمزہ بمعنے ذبح کردن و قربانی کردن آمدہ و یوم النحر را ازان یوم الاضحیہ خوانند در سر ماہ ذی الحجہ قربانی کردن ضرور رود در قربانی اسراف نیست ہر قدر کہ خواہد بکند چہ سرور کائنات گاہی دو قربانی کردہ و گاہی چہار و گاہی زاید بران در یوم النحر حج الوداع سرور کائنات علم خود بدست خاص شریف خویش شصت و سہ بدنہ ذبح فرمودہ و بعد ازان سیدنا علی کرم اللہ وجہہ راہم اجازت دادہ و از ہر بدنہ یک یک قطعۂ گوشت بریدہ آوردہ خود تناول فرمودہ آنا قربانی نکردن قیمت قربانی خیرات کردن جایز نیست و قربانی یوم النحر افضل ست لقولہ علم ما عمل ابن آدم من عمل یوم النحر احب الی اللہ من اہراق الدم الحدیث و لما فی الہدایۃ التضحیۃ فیہا افضل من التصدق بثمن الاضحیۃ سنت ابراہیمی است کہ خداوند تعالے باندازہ ہشتم ہیچہ ثواب خواہ خواہد داد قربانی شاکر نعمت حیات خویش است و احیای میراث خلیل اللہ علم و لما فی العالمگیری بل لشکر النعمۃ الحیوٰۃ و احیاء لمیراث الخلیل علم و وقت اضحیہ سہ روز ست دہم و یازدہم و دوازدہم ذی الحجہ ولیکن روز اول افضل و روز اخر ادون و لما فی العالمگیری الاضحیۃ ثلثۃ ایام العاشر والحادی عشر والثانی عشر اولہا افضلہا واخرہا ادونہا و لما فی القاضیخان افضل ایام التضحیۃ الیوم الاول وادونہا الیوم الاخر الی آخرہ و وقت قربانی بعد نماز است اگر قبل نماز عید الضحی قربانی کند جایز نیست و اگر کسی خواہد کرد بقربانی محسوب نخواہد شد و لما فی الدر المختار اول وقتہا بعد الصلوٰۃ افضل آن است کہ دہندہ قربانی خود ذبح کنند

واگر خود ذبح بخوبی قادر نباشد استعانت گیرد ذبح از دیگری و باید که خود حاضر باشد زن یا مرد چه عمل نیکو
بخود کردن اولی است ولما فی القاضیخان والافضل للرجل اذا اراد التضحیة ان یضحی بیده ان قدر
فان لم یقدر یفوض الی غیره وفی الهدایة واذا استعان بغیره ینبغی ان یشهدها بنفسه وفی العالمگیری
لان الاولی فی القربات ان یتولی بنفسه واگر وقت ذبح بچه از شکم اضحیه برآید بچه را هم ذبح بکند ولما فی
القاضیخان یفعل بالولد ما یفعل بالام گوشت اضحیه تا سه روز خوردن مسنون است وگوشت را
خود خورد و همسایه را دهد و بقدر ثلث فقرا را دادن هم جایز است واگر کثیر العیال باشد تواند که
فقرا را نده‌هد ولیکن اجرت قصاب از اضحیه دادن و پوستین اضحیه را فروختن جائز نیست صدقه دادن
جایز است ولما فی الهدایة ولا یعطی اجر الجزار من الاضحیة ولما فی الدر المختار واستفیدت من قوله عم
من باع جلد اضحیته فلا اضحیة له از جانور معیوب جایز نیست ولیکن از خصی درست است وآن
عیب خواه سنا باشد یا ذاتاً ولما فی القاضیخان یشترط الکامل فلا یجوز الناقص سواء کان النقصان
من حیث السن او من حیث الذات اه ولما فی العالمگیری اما صفته فهو ان یکون سلیما من العیوب
الفاحشة اه ومولانای محقق فرموده که هر جانور قربانی باید که نر باشد وجوان که جهنده باشد بعلاوه
خود وازماده قربانی کردن مستحب نیست ولیکن قربانی می شود وافضل آنست که نر باشد مولانا
در تحت تفسیر قوله عم لا تذبحوا الا مسنة همین توضیح فرموده وارباب فقه نیز ذبح نر افضل گفته اند
قربانی واجب ست بر جمیع هر مسلم مقیم که صاحب نصاب باشد از نفس خود برای اولاد
صغار خود وکبار خود اضحیه دادن واجب نیست بقول مفتی به ولما فی متن ودر المختار یجب
التضحیة علی حر مسلم مقیم موسر عن نفسه لا عن طفله عن الظاهر بخلاف الفطرة ولما فی فتاوی
شامی لا عن طفله ای من مال الاب قوله علی الظاهر قال فی الخانیة فی ظاهر الروایة
ای قوله والفتوی علی ظاهر الروایة ولما فی المبسوط واما الاب لیس علیه ان یضحی عن ولده الصغار
فی ظاهر الروایة ولما فی فتاوی سراجیة ولا یجب علی الاب ان یضحی عن اولاده الصغار فی ظاهر
المعویة به افتی ظهیر الدین مرغینانی ولما فی العالمگیری والفتوی علی ظاهر
الروایة وان کان للصغیر مال قال بعض مشائخنا یجب علی الاب کذا فی فتاوی قاضیخان و
هو الاصح اه ومشروع است برای قربانی گاو وگاومیش وبز ومیش وشتر ماده ونر این جانوران از

جانوران دیگر قربانی کردن جایز نیست ولما فی القاضیخان الاضحیة یجوز من اربع من الحیوان الشاة
والمعز والبقر والابل ذکورها واناثها وکذا الجاموس اه ولما فی العالمگیری اما جنسه فهو ان یکون
من الاجناس الثلثة الغنم والابل والبقر اه والضانیة والمعز نوع من الغنم والجاموس نوع من البقر
ولما فی الهدایة والاضحیة من الابل والبقر والغنم وجانورے که برائے قربانی خریده شود بانیت
کرده شود برای قربانی تبدیل آن جایز نیست ولما فی القاضیخان عن ابی یوسف وعن ابی حنیفة
رح انها تقر اضحیة بمجرد نیة و بز و میش اعنی غنم برای شخص واحد است وگاو و گاومیش و شتر برای
هفت کس جهت قربانی کافی ست تقربا بالله تعالے و برای زاید از انچه مذکور شد اضحیه جائز نخواهد
شد ولما فی العالمگیری واما قدره فلا یجوز الشاة والمعز الا عن واحد وان کانت عظیمة سمینة
تساوی شاتین مما یجوز ان یضحی بهما ولا یجوز بعیر واحد ولا بقرة واحدة عن اکثر من سبعة
و یجوز ذلک عن سبعة واقل من ذلک اه جانورانیکه مخصوص قربانی است دران باید که بز و میش
بسال دوم پا نهاده باشد و صاحب هدایه گفته که اگر میش بماه هفتم پا نهاده باشد تاهم قربانی جائز ست
ولیکن بهتر آن ست که به عمر زاید مرقوم اضحیه کرده شود ولیکن بکم از عمر مذکور قربانی جائز نخواهد شد
فقها جذع و ثنی درین محل استعمال کرده اند و صاحب صراح گفته جذع انچه میش از ثنی باشد
و ثنی زن بار دوم زائیده ست و صاحب غیاث گفته که جذع آن را گویند که بسال دوم
پا نهاده باشد ولما فی العالمگیری ومن المعز ابن السنة ومن البقر ابن السنتین ومن الابل
ابن خمس سنین اه والضانیة ولما فی الهدایة الجذع من الضان ما تمت له ستة اشهر اه وفی
القاضیخان و ثنی من البقر ما اتی علیه سنتان وطعن فی الثالثة والثنی من الغنم والمعز ما تمت
سنة وطعن فی الثانیة وفی الدر المختار وحولین من البقر والجاموس وحول من الشاة
والمعز اه ولما فی العالمگیری وتقدیر هذه الاسنان بما قلنا یمنع النقصان ولا یمنع الزیادة
حتی لو ضحی باقل من ذلک شیئا لا یجوز ولو ضحی باکثر من ذلک یجوز ویکون افضل والله اعلم
بالصواب

پرتوه ۲ در بیان لیلة القدر

لیلة القدر را لیلة القدر از آن رو گویند که در وی ارزاق و آجال و احکام یکساله مقدر
می شود یا به جهت آنکه قدر طاعت در شب زیاده می شود و بشرافت شب قدر سوره انا انزلنا
شاهد حال است و آن شب از ایذای و اغوای شیطان محفوظ و مردگان آن شب را گور عذاب نخواهد
شد بشرط ایمان محی الدین بن عربی در تفسیر خود شب قدر را بهیة محمدیه که بعد شهود با احتجاب
قلب بپرده نشین اند بیان بالبسط نموده لما فی تفسیره لیلة القدر هی بنیة المحمدیة حال
احتجابه عم فی مقام القلب بعد الشهود و آن شبی است محمود که خداوند کریم بر سماء
دنیا از برای اجابت دعوت بندگان خویش نزول می فرماید جبرئیل عم بآن شب متبرک با خیل
ملائکه مقربین بزمین می آید و در خانهاے مومنین تشریف می برد و با هر مومن و مومنه مصافحه
میکنند اگر ایشان پاک باشند از نجاسات ظاهر و باطن و روح نبینا عم با ارواح انبیا و خیل
ملائکه در خانهٔ محبان خویش و مومنان تشریف فرما می شود و دعاے خیر براے ایشان
میکنند و لما فی البغوی تسمیة لیلة القدر لانها لیلة تقدیر الامور لقدر الله فیها امر السنة
و ایضا فیه ان لیلة القدر ساعة لا یستطیع الشیطان ان یعمل فیها سوءا لا ان یحدث
فیها اذی و لما فی روح البیان الحدیث ینزل جبرئیل لیلة القدر فی کبکبة من الملائکة
ای جماعة تامة یصلون و یسلمون علی کل عبد قائم او قاعد یذکر الله طبری نقل کرده که
درختان دران شب سجده کنند خداے را و بر زمین می افتند و باز بجاے خود و بر ساق ثابت
شده باز میگردند و هر چیزے دران شب سجده میکنند مر مسجود حقیقی را جل و علی آبها
شور دران شب شیرین میشود و ارواح مردگان سیر میکنند در خانهٔ فرزندان خویش
و برویت عمل خیر ایشان دعاے خیر می فرمایند و خوش میشوند و بخلاف آن نفرت می
کنند و گریه و زارے بر حال ایشان می [illegible] نند و آن شب تا صبح صادق محفوظ است
از آفات دینی و دنیوی و اے بر آن کسیکه بدان شب با کرامت خود را رائگان دهد
[illegible] الحذر الحذر و دران شب با کرامت فرقان مجید دفعة بر سماء دنیا بلوح محفوظ جلوه نزول
افگنده و بعد از آن جبرئیل عم بمدت سه و بیست و سه سال آهسته آهسته آیات آن سبع مثانی
را بر سرور کائنات عم بحسب مقتضاے وقت فرود آورده و بآن شب ثواب یک

عمل خیر ہزار ماہ تا آن بخشیدہ می شود و وجہ خفاے آن شب و حکمت در ان اینکہ تلاش شب
محبوب تعظیم جمیع شب ہا کردہ شود بہ بیدارے و عبادت مولانا دہلوی فرمودہ ہر کہ یکسال شب
بیدار باشد و برای کشف چیزے بعالم سکوت نشستہ باشد او می یابد آن شب را و حکمت خفاے
آن شب ہمین است کہ مردم جد و جہد بلیغ کنند بہ بیدارے شب ہا براے حصول شب قدر و لما
فی القاموس ان اللہ تعالے اخفی ہذہ اللیلة و رفع علمہا عن ہذہ الامة لیتجہدوا فی احیاء اللیالی
وتکثر و الطاعة فی طلبہا و کما فی فتاوی شامی ما ذکرہ عن الامام ہو قول لہ و ذکر فی البحر عن المحیط
ان المشہور عن الامام انہا تدور ای فی السنة کلہا قد یکون فی رمضان و قد یکون فی غیرہ قلت و یؤ
یدہ ما ذکر سلطان العارفین سیدی محی الدین ابن عربی فی فتوحات مکیة بقولہ و اختلف الناس
فی لیلة القدر اعنی فی زمانہا فمنہم من قال ہی فی السنة کلہا تدور و بہ اقول مالی رایتہا مرة فی الشعبان
و فی شہر ربیع و فی شہر رمضان و اکثر ما رایتہا فی شہر رمضان و فی العشر الاخیر منہ و رایتہا
مرة فی العشر الوسط من رمضان فی غیر لیلة وتر و فی الوتر منہا فانا علی یقین من انہا تدور
فی السنة فی وتر و شفع من الشہر و کما فی المبسوط و کان علی بن ابی طالب یقول انہا لیلة
الثالث و العشرون الی قولہ و کان ابن عباس یقول انہا لیلة السابع و العشرون فقیل لہ
من این یقول ذلک قال لان سورة القدر ثلثون کلمة و قولہ ہی الکلمة السابع و العشرون و فیہ
اشارة الی لیلة القدر ذکر الفقیہ ابو جعفر ان المذہب ابی حنیفة انہا یکون فی شہر رمضان
و لکنہا تتقدم و تتاخر و الصافیہ کان عبد اللہ بن مسعود کان یقول من یقیم الحول یدرکہا
و کما فی العالمگیری اعلم ان لیلة القدر یستحب طلبہا و ہی افضل لیالی السنة ہکذا فی
معراج الدرایة امام ابو حنیفہ فرمودہ شب قدر دائر ست درمیان سال و صاحب فتوحات
فرمودہ کہ من آن شب را در شعبان و ربیع الاول و بیشتر در رمضان دیدہ ام و یافتہ ام و ہمین
طریق ابو حنیفہ نیز فرمودہ و اغلب علما بر انند کہ آن شب در شبہای وتر عشرہ اخیر رمضان
ست غالبا در بست و ہفتم ست چنانکہ در قران مجید لیلة القدر سہ بار مذکور گردیدہ
و عدد حروف لیلة القدر نہ است پس اگر بہ سہ ضرب کردہ شود بست و ہفت بر می آید
ازان غالبا بست و ہفت شب مقرر گردیدہ صرف اختصار شب قدر برمضان نیست

ماه های شوال و شعبان و رجب نیز ابو حنیفه و صاحب فتوحات مکیہ یافتہ غالب الظن در رمضان
است عشرۂ اخیر رمضان نیز منظور می هست در شبهای جفت اول و اوسط رمضان یافتن
شب قدر علما بیان کرده اند علامت آن شب آن ست کہ نکرم و نسرد آن شب می ماند
بلکہ معتدل خواہد بود و فردا اے آن آفتاب طلوع خواہد شد مگر تمازت آفتاب محسوس
نخواہد شد و لما فی حجۃ اللہ البالغۃ ایجب ان یکون رمضان نعم رمضان مظنۃ غالبۃ بعاه و لما
فی الفتاوی ان اکثر الاقاویل علی انها لیلۃ سبع و عشرین اه و لما فی روح البیان قالوا علامۃ
لیلۃ القدر انها لیلۃ لا حارۃ و لا باردۃ تطلع الشمس صبیحتها لا شعاع لها اه ای خواجہ چہ جوئی ز شب
قدر نشانی ہر شب شب قدر است اگر قدر بدانی ہر کہ شب یابد باید کہ این دعا بخواند کہ مسنون است
اللهم انک عفو تحب العفو فاعف عنی واللہ اعلم۔

پرتو بست ششم در بیان حج

حج بمعنے آہنگ کردن است در صراح و قاموس است الحج ہو بفتح الحاء و کسرها القصد الی المعظم
و شرعا زیارت و طواف او لا حج بر دو قسم است حج عوام ان قصد و زیارت بیت اللہ است و
حج خواص ان قصد و شہود حضرت حق تعالے است چون حج ابراہیم علیہ السلام و شیطان ہر سال
حج میکند در موقف عرفات رفتہ گریہ و زاری جرائم مافات خود میکند لیکن شیطان مجبور بر اغوا
خلائق است چہ او ساودن ید قہر آلہی است کہ بیانش بالا رفت و لما فی تاویلات النجمیۃ حج العوام
قصد البیت و زیارتہ و حج الخواص قصد رب البیت و شہودہ کما قال خلیل علیہ السلام انی ذاہب
الی ربی سیہدین و لما فی فتوحات مکی فان ابلیس حج فی کل سنۃ و ذلک بموقفہ یبکی علی ما
فاتہ من طاعۃ ربہ و ہو مجبور فی الاغوا ار حقیقت حج آنست کہ اجتماع جماعت عظیم صالحین
باشند یا در واحد و جائے معین کہ ہمہ ذکر حال منعم علیہم بانجا کردہ باشند و حج مع مناسک
آن ہیئت تعظیمی است با قیود و حدود و تنبیہ نفس است بہ تنبیہ عظیم بالغاے معبود و حصول کمال آن
نیز لبس دور نیست و حج امتیازی می بخشند موافق را از منافق و حج دخول ناس است فی دین
اللہ افواجا و حج ہیئت اجتماعی است کہ دران فیما بین برادران دینی تلاقی حاصل شود و بلا تحاشی

کم و بیش معاینه یکدیگر کنند و حج محفلی ست رفیع و مزدحمی ست وسیع که از جوانب و امصار و بلدان
و اقطار و اماکن و اوطان مردم فراهم شوند و اسلامیان رفعت و شوکت اسلامیه و صولت
و ثروت اهل دولت ملت حنیفیه باهم معاینه کنند و در اطراف و اکناف هیبت و انهماکی بدل کفار
واقع شود و فیما بین برادران اسلامی تعلیم و تعلم شعائر الله نافذ شود و ثبوت حج از زمان ابراهیم
عم تحقق و ثبت گردیده چون ابراهیم بنای کعبه راست کرده از خداوند کریم حکم شد بقوله تعالے
وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ يَأْتُوكَ عَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ یعنی مردمان اطراف و اکناف شرقا و غربا و جنوبا و شمالا
بطواف کعبه بیت الله عید و حج کذا از نما ابراهیم عم عرضه داد که یا اله العالمین اذان من که خواهد شنید
که خواهد امد حکم شد که اذان از ان کار تست و شنوانیدن کار من ست الحاصل باختلاف روایات
ابراهیم عم بر مقام مشهور بمقام ابراهیم انیوقت برنگ موجود و بایستاد و ان سنگ چون کوه کلان
بخود بالید خلیل بران کوه بالیده ایستاده منادی بقوله تعالے لِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ درداد و بر هر سمت
توجه نموده همان بانگ بزد خلایق مشرقین و مغربین و انانیکه باصلاب آبا و ارحام امهات و رحم
قضا و قدر بودند جملگی بحضرت ایزدی لبیک اللهم لبیک لبیک لک الحمد گفتند و نیز مروی ست
که کسانیکه چند بار اعنی یک بار و یا سه بار لبیک آنوقت گفته اند همان چند بار بمرتبه جواب حج
خواهند شد و هر که یکبار گفته یکبار حج خواهد کرد و انانیکه دو بار یا سه بار گفته همان دو یا سه بار حج خواهند
کرد و انانیکه بان مستمع خاموش بودند هرگز حج نصیب شان نیست گو مالدار هم باشند نصرانی
یا یهودی گردیده خواهند مرد و کما فی معالم التنزیل النیشابوری فقال ابراهیم و ما یبلغ صوتی فقال
علیک الاذان و علینا البلاغ فقام ابراهیم المقام حتی صار کاطول الجبال فادخل اصبعه فی اذنه
وقیل بوجهه یمینا و شمالا و غربا و شرقا فقال یا ایها الناس الا ان ربکم قد بنا لکم بیتا و کتب علیکم
الحج الی البیت فاجیبوا ربکم فاجابه کل من یحج من اصلاب الآباء و ارحام الامهات لبیک
اللهم لبیک ولما فی تفسیر کبیر فمن اجاب مرة حج مرة و من اجاب مرتین او اکثر فیحج مرتین او اکثر
علی ذلک المقدار هکذا فی روح البیان و مدارک و بیضاوی و ابو سعود و اصل حقیقت حج همانی
ممکن است چه بجای که اساطین ملت و معظمین مذهب چون انبیا عم و علما و فضلا و زهاد و عباد یست
اجتماعی بتضرع و رغبت امیدوار خیر از حضرت کریم شوند غالبا انجا نزول رحمت و برکت و مغفرت

از حضور رب العزت و کفاره خطیات خواهد شد ولیکن برای این هیئت اجتماعی فضای باید فراخ
و میداری باید وسیع که اجتماع خلقت بر آنجا ممکن الوقوع باشد و خلایق بلا تکلیف و تشویش بدان
قرار در زند و تکلیفی برنکشد و برای العین صولت اسلامیه و شوکت حنیفیه معاینه کنند
و برای این اسباب ضروری اجتماع میدان عرفات خویش جای ست پاکیزه و مقامی
ست ستوده محموده و قرین بیت الله مقبوله معصومه که عظمت تمام بدانجای معبد پارینه انبیا
علیهم السلام ست و باین هیئت اجتماعی مناجاتیکه بدانجا کرده آید امید مزید قبول آن از حضرت
باری ست میدان عرفات جای ست که سیدنا ابراهیم عم با جبرئیل عم در انجا برای
حج تشریف آوروند جبرئیل عم فرمود که این جای شناخته من ست از ان آن میدان را
بعرفات کنند رکاه خاص صلی ست که کیفیتی خاص دارد برای قبول عمل و شرعًا آن هیئت
اجتماعی بانجا مشروع و واجب کردیده و نیز از نص قرآن ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ
مستنبط ست که آدم ناسی باز رسید در عرفات و صاحب کشاف و بیضاوی کسر و سین و اوم
همین معنی تاویل کرده اند و این آیه قرآنی به ثبوت عظمت عرفات برهانی ست بیّن و نیز منار
میمنی ست و سیع محدود حدود اربعه آن این ست اعنی از جانب مشرق ۶ شش میل و از جانب
مغرب دوازده ۱۲ میل و از جانب شمال هیجده میل و از جانب جنوب بست و چهار میل پس بدین
پهناسی فراهم آمدن خلقت کثیر ممکن ست و عرفات قریب تر به بیت الله است که فائق از
مساجد دیگر ست و به تعظیم آن براهین قاطعه شاهد و هر که به بیت الله میرود بشوق لقای باری
مهمان خداوند کریم میشود و خداوند کریم مهمانداری و ضیافت آن مهمان بر خود لازم و متحتم می سازد
و از طواف بیت الله فیضی ست عام و این هم سبب خاص اجتماع و وقوف عرفات ست و در حدیث
آمده که هر سال در بطن وادی عرفات بروز عرفه زاید بر شش لک مردم مجتمع میشوند اگر در نصف
کم شود خداوند کریم ملائک بجهه نقصان ان متعین می فرماید پس ازین جا کدام جا فاضل تر و بهتر
خواهد بود و اگر این اجتماع بان واحد متقرره شرعیه مقرر نشود اهتمام و احتشام ناممکن و همین ست
وجه خاص تقرر ذی الحجه علمای دین عشره ذی الحجه را از عشره اخیره رمضان احسن فرموده اند و حج
بهترین وسیله و عمده ترین ذریعه است بدفع غوائل رسمیه و سفر حج سفری ست شامله و عملی ست

شاقه که بکمال کوشش نفس تمام میشود و حج مکفر خطیات و هادم معصیات ماضیه است بمنزل ایمان و دیگر فوائدها است اولاً تعظیم بیت الله که تعظیم خانه تعظیم صاحب خانه است لقوله تعالی وَاِذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ اَمْنًا و لما فی تفسیر روح البیان و الکعبة سمی بیتی من دخل بیتی امن من عذابی ثانیاً واقفیت بالتوارث سیدنا ابراهیم عم و اسمعیل عم که آنان دو امامان ملت حنیفیه بودند و بنیاد نه عرب که نبینا علیه السلام مبعوث باظهار آن ملت عالیه حنیفیه شده لقوله تعالی مِلَّةَ اَبِیْکُمْ اِبْرَاهِیْمَ و لقوله عم قفوا علی مشاعرکم فانکم علی ارث من ارث ابیکم ابراهیم الحدیث ثالثاً اعلان باتباع ملت حنیفیه و شکر انعام اول ملت خویش را ابتداً مشرکان عرب حج میکردند و لیکن خلاف دستورات ابراهیم عم انضمام شرک بدان میکردند و تعظیم اصنام بجای می آوردند و اهلال بنام آنان میساختند در اسلام آنهمه حرام شده حکم ذکر الهی بالذات گردید و چون انصار از سعی صفا و مروه خود را باز می داشتند آن مشروع گردید لقوله تعالی اِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللهِ و خامساً بیشتر مردم بلا زاد حج میرفتند و اهل مکه را تنگ روزگار میکردند و می گفتند که ما متوکلیم آن ممنوع شد که بلا زاد حج نباید رفت لقوله تعالی تَزَوَّدُوْا فَاِنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوٰی سادساً عمره را در ایام حج نامشروع میدانستند جناب سرور کائنات عم در سال حج الوداع امر فرمود که احرام نموده اولاً عمره بجا آورده بعد از آن حج بگذارند اگر چنان نمی شد برای آفاقی تکلیف می شد و برای ایشان تجدید سفر خیلی مشکل می گشت اصل حج چهار چیز است شعث و تفل و عج و ثج زاد و راحله از شرائط حج است شعث غبار آلوده سر شدن و تفل بی خوشبوئی شدن و عج بلند کردن آواز است به تلبیه و ثج خونریزی کردن است افضل قربانی ذبح نفس است بکارد مجاهده فنای وجود نست و بذل مجهود است برای تطهیر تا تجلیات ربانی واقع شود لما فی النیشاپوری افضل القربان بذل المجهود و تطهیر کعبة القلب لتجلیات الرب المعبود ذبح النفس بسکین المجاهدة جان که بقربانی جانان بود ۞ جیفه تن بهتر از آن جان بود ۞ هر که نشد کشته شمشیر دوست ۞ لاشه مردار به از جان اوست ۞ حقیقت حج تذلل نفس خود است بانواع تقربات الله الکریم و اعلاء کلمة الله العظیم پس شکل خود را بشکل اخلاص و محبت متشکل کردنی است و باید ترک عادت مالوف خود کردنی چنانچه بدترین عادت مالوف جماع است و ترک آن در احرام حج ضرور است و چون در قانون شرع بالکل سد این باب جایز نیست لاجرم موقتاً نموده تا ترک

آن مشروع گردید چنانچہ بحالت احرام حج و اعتکاف و صوم و کو پوشیدن جامۂ دوختہ برائے صاحب
احرام حرام است چہ در پاپوشیدہ دوختہ تجمل و شان ذرینتی و تفاخری ست لاجرم قاطبۂ حرام گردیده
بخلاف پارچۂ غیر دوختہ کہ ستر عورت ست و ترک آن سوءالادب است مگر زنان را جامۂ دوختہ
پوشیدن باید چرا کہ ستر عورت ایشان شرعاً بلا جامۂ دوختہ ہرگز نمی شود و آنکہ زنان ملک بنگالہ
در نماز جامۂ دوختہ نمی پوشند پس ستر عورت ایشان بغیر جامۂ دوختہ بخوبی شرعاً نمی شود و ستر عورت
در نماز واجب ست و بترک آن نماز فوت میشود و چنانکہ قمیص و ازار و روداا ازضروریات پوشش
ایشان در نماز است ہمچنان در حج نیز پوشیدن ایشان جامۂ دوختہ را ضروریست و شارع
پوشیدن جامۂ دوختہ در احرام برائے زنان روا داشتہ و آنکہ زنان ملک بنگالہ ساریہای
دہاکائی جامدانی و دوٹور یا اکثر پوشاہن می باشند و بآن لباس ستر پوش بے سترے نماز ہم ادا
می کنند بجواز نماز و ستر پوشی زنان بدین شعار و گفتگو و محل شک ست اگر لباس بے دوخت
ساتر نسوان میشد تا شارع در حج ستر نسوان را با مردان ہمزی میساخت بخلاف ان بلحاظ
عدم ستر پوشی نسوان بدون جامۂ دوختہ شارع پوشش جامۂ دوختہ صرف برائے زنان صحیح معمول
داشت و بدین لباس بے سترے بدربار بارے حاضری نہایت بے ادبی و سبب نفرت ملائکہ
و موجب لعنت شان ست کو بخلوت ہم نماز بر گذارده باشند و کشتن صید بری برائے صاحب احرام
ناجائز و حرام است و لیکن کشتن زاغ جیفہ خوار و زغن و موش و عقرب درست ست و ذبح غنائم
و خروس و دجاجہ نیز جائز است و احرام در حج چون نیت و تکبیر ست در نماز و جائے احرام اہل مدینہ
ذوالحلیفہ و اہل عراق ذات عرق و اہل شام جحفہ و اہل نجد قرن المنازل و اہل یمن یلملم ست
چہ اگر حاجے از خانۂ خویش حین برآمدن خود بعزیمت حج احرام کند رہ نوردان شاسع را تکلیف
کشیدن خواہد افتاد ازان رو شارع قریب تر جائے عرفات را معد احرام فرمودہ و حج بر دو قسم ست
حج مبرور و حج غیر مبرور حج را تا عمر یکبارہ فرض نمودہ و حج بر دو قسم ست حج مبرور و حج غیر مبرور
ہرکہ بلا رفث و فسق حج نمود آن حج مبرور ست و جزائے حج مبرور جنت است و حاجی از روز
حج پاک و صاف چون طفل مادر زاد می شود و بخلاف آن حج غیر مبرور بقولہ علم الحج المبرور لیس لہ
جزاء الا الجنۃ علامت حج مبرور آن است کہ حاجی مائل با خرت و تارک الدنیا شود ان حاجی مبرور

ومغفور ومستجاب الدعوات است وغرور عجب در دل الحاجی گاهی پیدا نمی شود چه پیدا شدن غرور موجب زوال
نور ایمان وعرفان است وسیم آنکه حج از مال حلال نموده شود در فقه الاکبر آمده اگر کسب حرام آن حج ادا کرده
شود آن حج مقبول نیست فلما فی روح البیان علامة الحج المبرور ان یرجع زاهدا فی الدنیا
وراغبا فی الآخرة فاذا رجع من الحج المبرور قلبه مغفور وسعیه مشکور وعاده مقبول الی قوله الا ان عذرک
واعطیت نفسک قدرا ومنزلة فلا انزلت عن ربک حلم تراه تمور الی قوله من کسب حراما فان
الله لا یقبل الا الطیب الی قوله من حج بیت الله من کسب الحلال ولم یخط خطوة الا کتب الله
له سبعین حسنة وحط عنه سبعین خطیئة ورفع له سبعین درجة ودر تفسیر فتح العزیز تحت قوله تعالی
وَاِذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وظاهر است این مثابه برای تحصیل ثواب است زیرا که حج
این جا موجب کفارت جمیع گناهان است بحکم حدیث صحیح که من حج لله فلم یرفث ولم یفسق
رجع کیوم ولدته امه اه این حدیث را صاحب بغوی بخنسه نقل کرده اند وعمره نیز قسمت حج است
وباصطلاح علمای دین حج حج اکبر وعمره حج اصغر است وعمره مابین عمره مکفر خطیئات ما بینهما است
وهر عمرهٔ رمضان مساوی یک حج است لقوله عم ان العمرة فی رمضان تعدل حجة در خبر آمده
کسیکه با وصف استطاعت زاد وراحله حج نگذارد یهودی یا نصرانی شده خواهد مرد
چه بترک رکن اسلامی شبیه بالخروج عن الملة می شود یهودی ونصرانی نماز میگذارند اما حج نمی
کنند از آن باعث مسلمانان تارک حج نیز همان فرده می رسند کما فی روح البیان و
من لم یحج فلیمت ان شاء یهودیا او نصرانیا کذا فی تفسیر کشاف سر رمی الجمار اینکه این سنت
ابراهیمی است وآن قصه مشهور است که برای دفع شیطان زده شده بود یا برای تنبیه
نفس چه بکدامی وجه تنبیه سعی برای آنست که بفعل سیدنا ابراهیم عم نفس متنبه شود ودلیل
شود که سیدنا ابراهیم عم طاعة لربه ذبح پسر خویش کرده وسیدنا اسمعیل عم راضی باطاعت
پدر وحضرت باری گشت وسر حلق آنست که اتمام حج کرده شود وسبب سعی صفا ومروه آنست
که هاجره مادر سیدنا اسمعیل عم از زمزم تا صفا ومروه دویده بود وآن دوادوش بهای اولاد
ایشان یادگار باقی مانده واجب گردیده است صفا از آن نام شد وبعضا گفته اند که نخستین نشستن آدم صفی
الله بر آن کوه گردیده بیشتر بلا ایش مبنی بود وممکن مروه آن نام آن پیشا ساف بود که ورا ان

اسلامیون آن شب را از انجا بنید اختند و مروه از ان مروه نامی شد که مجلس بی بی حوا بر بالای ان
کوه بود و بعضی ہمشکل نسوان بر ان کوه نایله نام بود اہل اسلام آن را نیز دور کردند بحقیقت صفا و
مروه دو در جنة الفردوس ست و مابین صفا و مروه جاے ست که بانجا نصرو باجابت دعوات میگردد
و مروسیست که مابین صفا و مروه مدفن ہفتاد ہزار انبیا ست ولما فی روح البیان الصفا علم لجبل بمکة
وسمی الصفا لانه جلس آدم صفی الله علیه والمروة علم لجبل فی مکة وایضا تسمی المروة لانها جلست علیها
امراة آدم حوا وایضا فیه روی انه کان علی الصفا صنم علی صورة رجل یقال له اساف وصنم علی المروة
علی صورة امراة یقال لها نائلة وایضا فیه فی الخبر الصفا والمروة بابان من الجنة وموضعان لمن مع الله
الاجابة وما بینهما قبر سبعین الف نبی و مرفت رکن یمانی الان بر بنای سیدنا ابراہیم علیه السلام باقی ست
و حجر اسود از بہشت برنگ سفید رسیده بود از گناه گنهگاران این رنگ گرفته و رکن ہای دیگر
ایام جاہلیت متغیر گردیده که ذکرش بالا گذشت فی الحقیقت حجر اسود یمین الله است بر زمین
ہر که بید خدا و رسول الله بیعت نکرده از مسح و بوسه حجر اسود بیعت ید الله و رسوله حاصل میگردد
و شیطان علیه اللعان را انجا جای نیست ولما فی روح البیان الحجر الاسود یمین الله فی ارضه فمن لم
یدرک بیعة الله و رسوله یمسح الحجر فقد بایع الله و رسوله ولما فی فتوحات مکی انه من صافح الحجر فقد
صافح الحق تعالی ومن صافح الحق فهو فی محل الامن الی قوله فلا یجد الشیطان الیه دخولا لان
الشیطان لیس له علی الیمین سبیل آه و در حج سه چیز فرض ست احرام در میقات و وقوف بعرفات
و طواف زیارت و پنج چیز واجب ست وقوف مزدلفه و سعی و رمی جمار و حلق یا قصر سر و طواف کعبه
برای آفاقی و وقوف ساعته اما در عرفات حج ست و اگر به ترتیب مناسک حج تفرقه واقع شود کفاره
بذبح دادنی ست و مزدلفه جاے ست که آدم علیه السلام با حوا در عرفات ملاقی شده در انجا یعنی در مزدلفه
شب باش شده بود از ان شب باشی مزدلفه یادگار آدم و حوا تا انیدم مشروع ماند و عمره تعظیم بیت الله
است و احرام حج و عمره بر سه قسم ست اولا احرام حج مفرد و عمره مفرد ثانیا قران و آن آنکه احرام
حج و عمره معاً کرده شود ثالثا تمتع و آن آنکه میقات با احرام عمره تجاوز کرده عمره بجای آورده
احرام شکسته باز احرام حج نموده شود و علامت حج مبرور آنست که کاہی از و نواہی و معصیت
سر نزند نکرده و علامت دیگر حج مبرور آنست که دلش بسوی گناہ و معصیت رغبت نکند

وانکه حج روز جمعه به حج اکبر مشهور ست آن غیر متعارف فقها ست ولیکن اصح آنست که حج روز جمعه برابر هفتاد حج روزهای دیگر ست ولما فی روح البیان ۲ روان الرفقه یوم الجمعة تعدل سبعین حجة وهو الحج الاکبر وعمره حج اصغر و حج حج اکبر ست اگر کسی بحالت خواب در عرفات باشد حج ادا می شود میدان عرفات میدان قیامت ست زنان را بدون معیت شوهر یا محرم ابدی وغیر فاسق بسفر حج رفتن جائز نیست وفقها در تفسیر زاد و راحله نوشته اند که شخصے چنان زاد و راحله دارد که به آمد و رفت او کافی باشد و نفقهٔ اهل و اعیال چندان داشته باشد که تا باز آمدنش از سفر حج کافی بود و حرفه او تا آمدنش باقی باشد ولما فی القاضیخان یشترط جواز الحج ان یملک الزاد والراحلة الی رجوعه ویبقی له آلات حرفته کان علیه الحج والافلا زنان را تلبیه آهسته گفتن باید چه در آواز ایشان خوف انبعاث شهوت ست همین ست حج و عج

پرتو بست و هفتم در بیان زکوة

الزکوة اسم مشترک بین عین ومعنی فالعین القدر الذی یخرجه المزکی من النصاب الی الفقیر والمعنی فعل المزکی الذی هو التزکیه وهو الذی اراده الله تعالی فجعل المزکین فاعلین له زکوة بمعنے تزکیه کردن و زکوة دادن از مال ست در صراح و صاحب قاموس گفته زکوة بمعنے نمو و تطیب و تطهیر آمده و در شرع از زکوة آنرا گویند که مومن مال خود را از ادای زکوة مقدر در شرعیه آن طیب و طاهر کند تا از میان ادای زکوة مال طیب قبول نمو کند و نفع حال و مآل حاصل شود انانیکه زکوة واجب از مال خود نمید هند انان بشکل اژدها بقیامت خواهد برخاست و آن اژدها گلوگیر شان بروز قیامت خواهد گردد مانع ادای زکوة کافر و مشرکین اند منهم نے که با دای زکوة تهاون می کنند انان نیز بدان زمره داخل می شوند و زکواة اهم الاعمال خیر مالیه است که از حکمت آن غلب از ولسن بخل و مال از خبث حرمت پاک میشود و مال را بال اگران بر مینگویند که میلان طبیعت انسان بمال ست والنسان مجبول بالذات و بالطبع مائل بسوی مال ست زکواة و دیگر صدقات در قیامت سائبان تمازت افتاب و حرارت قیامت خواهد گردید فاما امتناع از ادای صدقات واجب نمودن بخل ست و شیخ و امتناع با دای صدقات بطوع نمودن بخل نیست ولما فی روح البیان فی الحدیث یجاء لصاحب المال الذی لم یود زکواة

بذلک المال علی صورة ثعبان الی قوله لما کان حب المال من اشد صفات النفس الامارة التی
ہی فی صورة ثعبان لاجرم تظہر یوم تبلی السرائر علی ہذہ الصورة المزعجة وتصیر طوقا لعنق صاحبه
ولما فی اللمعات من منع الزکاة حیث جعل من اوصاف المشرکین وقرن بالکفر بالاخرة حب مال
وہم بالاخرة ہم کافرون بقال الزکاة فطرة الاسلام فمن ادی نجا من تخلف عنہا ہلک والصافیه
ان الزکاة ہی ام الاعمال المالیة بہا یطہر القلب من دنس البخل والمال من خبث الحرمة الی قوله
فی الحدیث من تصدق بقدر تمرة من کسب حلال ولا یقبل الله الا الطیب والصافیه ثم اعلم
ان المال انما سمی بالمیل النفوس الیه کان الله تعالی قد اشہت النفوس بما فی المال من
قضاء الحاجات المجبول علیہا الانسان اذ ہو فقیر بالذات ولذلک مال الی المال بالطبع
الذی لا ینفک عنه سه زبان خویش باحسان منتی بردار مشو چو گنج بنامی جواہر اقایم +
ولما فی روح البیان اعلم ان البخل عبارة عن امتناع اداء الواجب والامتناع عن التطوع
لا یکون بخلا سعدی علیه الرحمة فرموده + بیت + زکوة مال بدر کن که فضله رز را + چو باغبان
ببرد بیشتر دہد انگور + و زکوة مر دہندہ را مزکی و مطہر میکند از گناہان و زکوة قرض
شریعت ماست و براست انبیاء سلف فرض نبود و عبادت بر سه قسم ست بدنی محض چون
صوم وصلوة و مالی محض چون زکوة و مرکب از ہر دو چون حج اعظم ترین اخلاق حمیدهٔ
انسانی جستجوی مرضیات جناب باری ست و اہذب تہذیب نفسانی طلب خوشنودی حضرت
سبحانی و خداوند کریم ناراض ست از بخیل و دوست میدارد جواد را القوله علم لا یجتمع الشح والایمان
فی قلب ابدا در مجاہدت زکوة نصوص قرانی و احادیث نبوی شاہد حال ست و در زکوة فوائد
کثیرہ ہست اولا سکینی که بتنگی روزگار خود ناله بدرگاه ایزد سبحان نمود رحمت کریمانه جوش زد و به
قلب زکی سخی جوادی بارقهٔ از بوارق الہامی پرتو نزول افگند در رفع حاجت معاملیت شد در
تخصوص بظاہر کثیرہ بیش ادنی و اعلی ظاہر ست چون نفقه حضرت ابی بکرؓ بود که روزی حضرت ابی بکرؓ
باتفاق جمیع مال خود بپرداخت حضرت فاطمهؓ پارچه پوشش برای شان فرستاد حضرت ابوبکرؓ از ان
ستر بدن خود ساخت که جبرئیل عم بران حضرت عم رسید ہمزی صدیق اکبر بود و گفت که با کل
ملائکه عرش و فرش امروز ہمزی صدیق اکبر بوده اند و الله رب العالمین از صدیق اکبر و ثاق

اثنین اذ ہما فی الغار بدرجہ غایت راضی بوده است و لما فی لمعات ان مذہب الصوفیہ یدل
الکل والتوجہ من الاسباب الی المسبب فقال ہذا مذہب ابی بکر الصدیق و ذلک ان الصدیق
انفق جمیع بالتجرد والی قولہ قال ان اللہ تعالیٰ یسلم علیک ویقول قل لابی بکر ہل رضی منی فقد
رضیت عنہ ای صاحب کرامت شکرانہ سلامت + روزے تفقدے کن درویش بے نوا را
سه پیش از خزان حق نفشا برگ و بار را + و ثانیاً انسا اوقات خلائق بہ تنگی معیشت و قحط زدگار و
تا مساعدت وقت محتاج می شوند و بباعث نایابی مرزوق جان سپید میند و بیجان میشوند مدد
ادان جوادان عالی ہمت مخیران اہل دولت بتائید خلائق بارزاق و انفاق شان مستفیض
از انوار الہی می شوند و ازالہ عذاب قبر خود می سازند و بنیت خالصہ تقرب مقرب حضرت الٰہیہ
میشوند چہ بخل قوم سلف را بہلاکت انداختہ لقولہ علیہ السلام اتقوا الشح فان الشح اہلک من قبلکم و اکثر
خواہان جنت اند بلا انفاق مال و جویای محبت باری اند بدون ترک محارم اللہ و مدعی محبت
نبینا صلعم اند بلا محبت فقرا پس این سہ قوم کذاب لاغی و دعوی دار زور اند و لما فی تاویلات النجمیہ من
ادعی ثلاثاً بغیر ثلاثۃ فہو کذاب ومن ادعی محبۃ اللہ بغیر ترک محارم اللہ فہو کذاب ومن ادعی
محبۃ النبی صلعم من غیر محبۃ الفقراء فہو کذاب الی قولہ فی الحدیث لکل شی مفتاح و مفتاح الجنۃ حب المساکین
والفقراء حب درویشان کلید جنت ست + دشمن ایشان سزای لعنت است ثالثاً زکوة
مہذب نفس است ز دفع شح و شحہ مصر سعادت ست کہ بالفت مال قرین شحہ شد و او مبتلا
خواہد شد بعذاب دردناک از کور الی ان یشار اللہ و ہم بدین زکوة مہذب میشود نفس انسانی
و معرف میشود بجوش اخلاقی و حس سعاد و مستفیض میگردد از انوار قدس چہ سخاوت مسترق
میکند مردم را از ہیبت خسبتہ دنیہ زیرا کہ سخاوت براسہ قاہرہ بہیمیہ ست بقوت ملکی و
دفع ملال نفس و لیسا مزاج سلیم مخلوق اند برقت جنسیہ و انوار ملکیہ کہ طبیعت شان بجود
منبعث بہ انفاق مال میگردد بر حسب احتیاج محتاجین و لا کلام صدقات مکفر خطیات ست و اشیاء
علما سوای شرک العیاذ باللہ کبائر را ہم شامل این خطیات کرده اند قال علیہ السلام فان الصدقات
مکفر الخطیات و تزید فی البرکات و ایضاً قال علیہ السلام ان الصدقۃ تطفی الخطیئۃ کما تطفی الماء النار
صدقات دفع می کند عذاب دنیا و عذاب قبر و یوم القیامت از مومن و انفاق و صدقہ بر چند قسم است

انفاق عامی از مال کر اجر شان جنت ست به بر قند بر آنکه نقصان خواص اصلاح حال و تزکیه نفس و تصفیه
قلب ست اجر شان لقای ربانی ست در روز قیامت و بر مومنین واجب که تزکیه نفس نا طقه و
صفای قلب سیل کنند و باعتبار صرف مال فی سبیل الله مقامی اشرف فی الجنان پیدا کنند و صوفی تا
تا آنکه بذل مال و روح خود بطلب حق تعالے نکنند تا آن زمان صوفی از اهل و بناست از وصول
حضرت حق تعالے ممتنع ست و لما فی روح البیان فی الحدیث صدقة المومن تدفع عن صاحبها آفات
الدنیا و غصة القبر و عذاب یوم القیامة و التأویلات النجمیة اعلم ان الانفاق علی مراتب انفاق العامة بالمال
فاجرهم الجنة و انفاق الخواص اصلاح الحال بتزکیة النفس و تصفیة القلب فاجرهم یوم القیامة النظر الی
وجه الله تعالے ینبغی للمومن ان یزکی نفسه و یصفی قلبه من حیث المال بالانفاق فی سبیل الله
الملک المتعال حتے ینال الشرف فی الجنان و لما فی الفتحات البرقیات قال الصوفی مالم یبذل ماله
و وجه فی طلب الله فهو صاحب دنیا و الدنیا مانعة عن الوصول فعلیک بالایثار بکمال الاقتدار اما
رابعاً حب مال بد ترین اخلاق و مذموم ترین عادات ست چه آنانکه دوست میدارند مال را و دنیا
بحرص و شره آنانند داخل فحوای قوله تعالی و یحبون المال حبا جما کلا اذا دکت الارض دکا دکا خامسه
مصلحت نظام مدنیه موقوف ست بر بذل مال تا محتاجین و فقرا از انهماک به جوع و عطش وا رهان
شوند و چون در بذل مال همچو فوائد ستوده و عوائد سنده ست از آن رو خداوند کریم بجاوندی کرم
برین امت مرحومه زکوة مال را فرض مطلق گردانیده و در قرآن مجید با ذکر صلوة بر جا ذکر زکوة را
فرموده و در هشتاد و دو جا از آن تعمیم زکوة هر کرده تا افزایش و فربهی تبع نگردد و بندگان از گران جانی
حاصل بنا شد و تکلیفی بالایطاق دست نهد و از برای آن تقدیر و تخمین زکوة و مال فرموده که از آن مقدار
شرعی بکسی را تلفی رسد و نه مال را تلفی و برای ادای زکوة حریت و اسلام و عاقل و بالغ شدن
ضروری و برای ملک مالکیت تامه و فارغ از حاجت اصلیه و دین و نصاب کامل شدن و کار
و مرور حول بر مال لازم چنانچه برای کتاب و رای تجارت زکوة نیست و بیان نصاب در قطره
گذشت و حول حول قمری ست و هر که مالک شد بعدش اتمام حول باید و زکوة بر سه چیز مقدر ست اولاً
اصناف سوائمه یعنی ماشیة سائمه ثانیاً زروع ثالثاً تجارات قسم اول ابل و بقر و گاو میش و غنم و قسم
ثانی اقوات و ثمار و قسم ثالث از هر شیایکه بخرند و فروخت رجاے ربح داشته شود و مستحق زکوة

محتاج باشند اعنی فقرا و مساکین و ابنای سبیل و غارمین و عامل که بگرفتن صدقات و عشر مامور اند
و مکاتبین که استعانت برای آزادی رقبات خود شان می کنند و مدیون که اورا صورت ادای
دین یکبار نبوده باشد فقرا آنانند که مالک مادون نصاب اند مساکین آنکه برای او چیزی نیست
و ابن السبیل آنانند که غریب منقطع المال باشند و غارمین مجاهدین تهیدست اند لیکن ازین مستحقین
مستحق عالم افضل است از جاهل و لما فی العالمگیری التصدق علی الفقیر العالم افضل من التصدق
علی الجاهل کذا فی الزاهدی و زکوة دادن جایز نیست هر کسی را که صاحب نصاب باشد بکدامین
وجه لما فی الهدایة لا یجوز دفع الزکوة الی من یملک نصابا من ای مال کان آه و هکذا فی العالمگیری
و زکوة سوای مستحقین اهل اسلام دیگران را دادن نیز درست نیست اگر داده شود ادای زکوة نخواهد
شد و لما فی القاضیخان و لا یجوز صرف الزکوة الی الکافر حربیا کان او ذمیا و اهل بدعت را نیز زکوة
دادن درست نیست و لما فی الدر المختار لا یجوز دفعها لاهل البدع و بنی هاشم را نیز زکوة دادن درست
نیست لقوله عم ان هذه الصدقات انما هی اوساخ الناس لا تحل لمحمد عم و لا لآل محمد عم و لما فی القاضیخان
بنو هاشم الذین لا یحل لهم التصدق آل عباس و آل علی و آل عقیل و آل جعفر و ولد حارث بن
عبد المطلب رض و این قول مطابق احادیث معتبره کثیره بوده است اما عالمای متاخرین بجواز دفع زکاة
برای بنی هاشم فتوا داده اند و لما فی روح البیان عن ابی حنیفة انه یجوز دفع الزکاة الی الهاشمی و انما
لا یجوز فی ذلک الوقت الی قوله عن ابی حنیفة ان الصدقات کلها جائزة علی بنی هاشم و الحرمة کانت
فی عهد النبی صلعم لوصول خمس الخمس الیهم فلما سقط ذلک بموته حلت لهم الصدقة قال الطحاوی و بالجواز
ناخذ کذا فی شرح الوقایة و شرعا مکروه است فرستادن زکوة از جایی که بود باش خود بجای دیگر لیکن
باوصف کراهت نیز بجای دیگر از برای اقارب محتاج فرستادن جایز است و لما فی العالمگیری
و یکره نقل الزکوة من بلد الی بلد الا ان ینقلها الانسان الی قوله و ان کان مکروها و لما فی الفتاوی
السراجیة الافضل ان یتصدق بزکوة ماله علی فقراء بلدة فیها النصاب و لا یخرجها الی موضع آخر
الا اذا کانت ثمه اقرباء محاویج و در تقسیم بر اقارب اعتبار عصبه و ذوی الارحام است و جانب پدر
را رجحان بر جانب مادر است و در تصدق بزکوة مکان وضع مال را اعتبار است و لما فی العالمگیری
المعتبر فی الزکوة مکان المال و بعوض مال زکوة قیمت آن مال دادن درست است و لما فی

القاضیخان ویجوز دفع القیمة فی الزکوة ولما فی الفتاوی السراجیة ودفع القیمة فی باب الزکوة
جائز و زکوة و فطره و جمیع صدقه از دست راست خویش بدست مستحق باید داد و صدقات را
خداوند کریم بید خود میگیرد پیش از انکه بید سائل می آید لقوله عم ان الصدقة تقع بید الله عزوجل قبل
ان تقع بید السائل و در تقسیم زکوة چون تقسیم فطره بشخص واحد را دادن افضل ست اگر بقدر نصاب
نباشد و لما فی العالمگیری والدفع الی الواحد افضل اذا لم یکن المدفوع نصابا و در کم از پنج شتر
زکوة نیست و در دادن بست و پنج شتر در هر پنج یک گوسپند زکوة ست بشرطیکه آن شتران
در چراگاه چرند و یک سال تمام بگذرد و بر شترانیکه در خانه علف خورند زکوة واجب نیست و بر
بست و پنج شتر یک ماده بچه شتر که در سن دومین پا نهاده باشد تا سی و پنج شتر و بر بالای آن تا
چهل و پنج شتر یک ماده بچه شتر که پا بسوم سال نهاده باشد و بر بالاے آن تا شصت شتر یک ماده
بچه شتر که بسال چهارمین پا نهاده باشد و بر بالاے آن تا هفتاد و پنج یک ماده بچه که بسال پنجمین پا
نهاده باشد و بر بالاے آن تا نود دو ماده بچه شتر که بسال سوم پا نهاده باشد و بر بالای آن
تا یکصد و بست دو ماده بچه شتر که بسال چهارم پا نهاده باشد و بر بالای آن چهل و پنج زائد بر یک
صد و بست مذکور الفوق در هر پنج یک شاة و بر بالای آن باز به حساب مرقومه بالا زکوة دادنی ست
در گاو و گاومیش کم از سی زکوة نیست و از سی تا سی و نه یک گوساله نر یا ماده که بسال دوم پا نهاده
باشد و بر چهل یک گوساله نر یا ماده که در سال سوم پا نهاده باشد و بر بالای آن تا شصت بحساب این
بر شصت دو چند سی گوسپند یعنے دو گوساله نر یا ماده که در سال دوم پا نهاده باشد و بعد ازان بر هر سی یک
گوساله نر یا ماده که در سال دوم پا نهاده باشد و بر هر چهل یک گوساله نر یا ماده که در سال سوم پا نهاده
باشد و در غنایم بکم از چهل زکوة نیست و چهل تا یکصد و بست گوسپند واحد و بر بالای آن تا دو صد دو گوسپند
و همین طور بر هر صد یک گوسپند زکوة واجب ست باید دانست که در غنایم بز و میش
داخل اند و در زروع و ثمار عشر آن زکوة ست و در طلا بکم از بست مثقال زکوة دادن
ضرور نیست و نیز در نقره بکم از دو صد درهم زکوة واجب نمیشود و در دو صد درهم نقره و بر
بالای آن هر قدر که باشد و در بست مثقال طلا و بر بالای آن هر قدر که شود حصه چهلم
آن زکوة دادنی ست خواه آن طلا و نقره از قسم زیورات باشد یا اسباب و اجناس و خواه

اندراخته باشد یا غیر ان و شرعاً برائے طلا و نقره غرض تجارت شرط نیست در زر و اشرفی مروجه بروفق درہم و مثقال شرعی زکوة واجب خواہد شد و لما فی الفتاوی السراجیة الزکوة فی الفلوس الرائجة کما فی دوھنا الیوم لا تجب ما لم تکن قیمتها مأتی درہم من الدراہم التی تغلب النقرة فیها علی الغش او عشرین مثقالا من الذہب و لا یشترط فیها التجارة اہ و یک درہم شرعی به مقدار جو و مثقال شرعی به صد جو میشود و لما فی الدر المختار فیکون الدرہم الشرعی سبعین شعیرة و المثقال مایة شعیرة اہ و لیکن اعتبار وزن بوزن مکه معظمه ست و لما فی الاشباہ والنظائر لا اعتبار لوزن مکة اہ و دو صد درہم باعتبار سکه مروجه دیار ما پنجاه روپیه میشود کما حققه اکثر العلماء الدہلوی و نیز بر نوٹ و بر اسرری نوٹ که بهر دو کاغذ زر است باعتبار دراہم زکوة واجب خواہد شد چه بذریعه آن نوٹ ہا زر نقد موجود بدست می باشد و درای مذکوره بالا در دیگر اجناس تجارت باعتبار قیمت بروفق دراہم زکوة واجب خواہد شد و بر اسپ زکوة نیست اگر برائے تجارت نباشد اللهم رزقنا علما و نفعنی به وارزقنی نصیب صحبة الصالحین

پر توبست هشتم کتاب الصید والذبح

صید در لغت بمعنی شکار کردن ست و عموما شکار کرده شده را گویند اعنی مصدر مبنی علی المفعول است صاحب قسطلانی و اللمعة اللمعات فرموده که چنین ثابت نشده که نفس نفیس حضرت رسالت مآب صلعم گاہی شکار کرده و لیکن تقریر ان فرموده و اجماع بران منعقد ست اما شکار کردن مباح گشت از کتاب و سنت بخوبی اباحت بثبوت پیوسته و لما فی المبسوط بان الاصطیاد مباح بالکتاب و السنة اما الکتاب بقوله تعالی اذا حللتم فاصطادوا و الی قوله و السنة قوله الصید لمن اخذه فعلم ان الاصطیاد مباح و مشروع و ذبح بفتح و کسر بمعنی کاو بریدن فذبوح آمده و بعد ازان بار اقدام بر نهج شرعی مستعمل گردیده مخفی نیست که حصول و اکتساب سعادت انسانی موقوف بر حفظ صحت بدنی و دفع امراض جسمانی و روحانی ست و بالاجماع بر حضرات حکمائے روحانی و جسمانی صحت انسانی و عاقبت ابدانی را موقوف علیها ست مراغذ

داشتن به مناسبِ حال چه اکثر اوقات باغذیهٔ حامضه انهماک قوتِ جسمانی بوجود مِن عوارض مهلکه ابدانی
میگردد و بیا آن چنان اغذیه است که بکیلوس وکیموس آن هیأت ردیه خبیثه نفس انسانی تولد
میشود و هیجان وصورت آن قوتِ انسان مشابه باشیاطین و دور دست از ملائکه ملأ اعلی میگردد
پس ضرور افتاد که نفس انسانی محتاط باشد از استعمالِ آن اغذیهٔ فاسده و تصریح آن فاسدات
در مبادی پس ضرور در علم آن اجماع امت را واجب و لابدی ازان، و برخی ازان مکتوب میگردد انسان
را هر آن از ماکولات فاسده که اجتناب واجب ست خداوند کریم آنرا باقسامی چند منقسم گردانیده اولاً خداوند
کریم به غضب قاهره و نصفت عادله قومی را از سفاهت شان مبتلا به غضب خود فرموده بشکل جانوران
همشکل و مسخ ساخته چون بوزنه و خنزیر که این جانوران بدترین جانوران و مغضوب علیهم اند نزد حضرت خداوند
کریم و قومی باعث لعنت و غضب باری همشکل آن جانوران مغضوب علیهم گردیده اند و لما فی المبسوط ثم قد بینا
ان الممسوخ لا نسل له ولا بقاء فهذا الذی یوجد الآن لیس بممسوخ وان مسخ قوم من جنسه ولکنه من الخبائث
و لهذا عافه رسول الله صلعم فیدخل تحت قوله تعالی ویحرم علیهم الخبائث لکونه مستخبثا طبعا کسائر الهوام اه
و هر آینه آن جانوران از تیه رحمت در شاسع ضلالت افتاده اند پس خون و لحم آن جانوران نیز غالباً اشد
ناپاک بوده است حتی که نبینا عم فرموده که خنزیر بلائی ست در دنیا تا زمانیکه حضرت عیسی عم باز تشریف در دنیا آورده
قتلِ عام جنس خنازیر نکنند بنابرآن از خوردن گوشتِ این جانوران اشد احتراز ضرور و واجب ملت
اسلامی ست و شارع بخوردنِ خنزیر مصلحةً و حکمةً باشد تاکید نهی فرموده و چون بوزنه و موش کسی نمی خورد
ازان از خوردنش نهی تاکید نفرموده تا نفس انسانی بخوردن آن گوشت خصلت مکر و مهلکات روحانی
انسانی پیدا نکند و لما فی المبسوط قال العلماء الغذاء یصیر جزء من جوهر المغتذی ولابد وان یحصل
للمغتذی اخلاق وصفات من جنس ما کان حاصلاً فی الغذاء ثانیاً جانوران سباع یعنی درنده که خلقت ایشان
بر خدش و جرح و صولت و سطوت قلب ست بهضم گوشت این جانوران خون متولد در نفس انسانی نفس انسان را
بهمان خصلت مبتلا میکند ازان باعث آن جانوران را خداوند کریم حرام کرده و لما فی روح البیان کذا یحرم الحیوانات لما
تاثیر عظیم اه ثالثاً جانورانیکه خلقت جبلی شان منبعث بر ایذای ناس ست آن جانوران قبولِ الهام شیاطین نموده اند
چون مار و کژدم و غیر ذلک پس شرعاً خوردن لحم شان حرام شده رابعاً جانورانیکه مستقذره اند چون فاره و حشرات الارض لحم اینها
حرام گردیده خامساً جانورانیکه معیشت شان بر نجاسات دنیه ست یعنی خوراک و مخامرت اینها ست چنانکه ایمان شان ناشی از ان ست

نغذے آنہا نیز حرام شدہ ولما فی المبسوط یحرم علیہم الخبائث ولہذا حرم تناول الحشرات لانہا مستخبثۃ طبعاً انما ابیح لنا اکل الطیبات سادساً حمار کہ آوازشان محبوب شیاطین ست از شنیدن آواز حمار تعوذ خواندن مشروع ست لقولہ عم اذا سمعتم نہق الحمار فتعوذوا باللہ من الشیطان فانہ رای شیطاناً گوشتش نیز حرام گردیدہ سابعاً میتہ ومتردیہ ونطیحہ وخوردہ سباع کہ دران سمیت جانوران اثر میکند واین ہمہ گوشت بدان جہت خبائث موذیہ گردیدہ کہ خداوند کریم بمصلحۃ بندگان خود را از خوردن آن گوشتہا نہی فرمودہ حرام ساختہ ونیز جمہور اطبائے جسمانی موافق برآنکہ گوشت جانوران مکتوبہ بالا مضرابدان انسانی ست پس خوردن گوشت آن جانوران حرام ست طبعاً وشرعاً ثامناً ذبح مشرکین وما اہل بہ لغیر اللہ خواہ عند الذبح باشد یا قبل آن ام چہ پیشین مشرکین عرب بدان نہج یعنی باہلال ذبح می کردند وگاہی خفہ گلو نیز بعمل آوردہ ازان رو شارع از خوردن گوشت آن ذبیحہ نہی تاکیدے فرمودہ ازان ازہاق روح جانوران ماکول بنام خدا کردہ ضرور شد زیراکہ چون خداوند کریم اباحت علی ما رزقہم من بہیمۃ الانعام کرامت فرمودہ بنام خداوند کریم قبول آن نعمت کردن ضرور ورنہ کفران نعمت لازم می آید وبسبب نیت وفعل حرام ذابح ومہلل حرمت بر مذبوح وما اہل بہ لغیر اللہ اثر کردہ چون ربوا ومہر البغی وحلوان الکاہن واجرت نائحہ واجر زانیہ کہ در جیب گیرندہ مال حرام ودر جیب دہندہ قبل اعطاء آن زر حلال ست بدان نہج باعث فعل بد گیرندہ ہمون زر پاک صاف حرام میشود ہمچنان ما اہل بہ لغیر اللہ نیز بفعل مہلل حرام غیر ماکول الخبث نجس العین میشود تاسعاً مجوس افسردگی گلو وشق شکم نمودہ جانوران ماکول را می خوردند در شرعیتاً آن چنان استعمال حرام گردیدہ ذبح ونحر دراراقۂ دم مشروع شدہ ودر ذبح دو فائدہ است اولاً اراقۂ دم مسفوح کہ آن غالباً نجس وحرام ست ولما فی المبسوط ولہذا کان المزکی الطیب لما من المیتۃ والبعد من التشیش والفساد الی قولہ فکانت الزکاۃ ازالۃ الخبث ولطیبہا تمیز الطاہر من النجس اہ ثانیاً ذبح ونحر شعائری از شعائر ملت حنیفیہ است وباید کہ اہل اسلام بانصرام شعائر ملت حنیفیہ خویش باہتمام تمام مہذب نفس باشند وبدین وتیرہ ذبح ونحر از انبیاے ما سلف مشروع بودہ ست ذبح بر دو قسم ست اضطراری واختیاری ذبح اضطراری طعن وجرح وخونریزی از ہر موضعیکہ شود

بوده است ولما فی فتاوی السراجیة قال رضی الله عنه الذکوة الاضطراریة هو الطعن والجرح وانهار الدم فی ای موضع کان که ذکر آن بعد ازین می آید واما ذکوة اختیاری پس رکن آن ذبح است در گوسپند وگاو وغیره ونحر در شتر ولما فی العالمگیری واما الاختیاریة فنحو کهنا الذبح فیما یذبح من الشاة والبقر والنحر فیما ینحر وهو الابل وذبح مشروع ست برای جانوران انسی که آن جانوران بلا ضرورت عجز بذبح اضطراری حلال نخواهد شد ولما فی العالمگیری الاصل ان الانسی اذا توحش ووقع العجز عن الذکوة الاختیاریة یحل بالذکوة الاضطراریة کذا فی الظهیریة چنانچه ماکیانی بر شجر آویزان شد وصاحبش بآن رسیدن نمی تواند وخوف مرگش نیز لاحق اند بآن حالت بذبح اضطراری نیز انداختن حلال خواهد شد ولما فی الفتاوی السراجیة دجاجة تعلقت بشجرة لا یصل الیها صاحبها ویخاف علیه الموت فرماها فانه یوکل آه ودر ذکوة اختیاریه بریدن حلقوم که مجرای نفس ست ومری که مجرای طعام ست ودو رگ که جانبین گردن واقع است وآنرا ودجان نامند واز آن دو رگ آمد شد دم مسفوح ست ضروری ست پس اگر آن چهار چیز وقت ذبح بالکل بریده شد پس آن ذبیحه بالاتفاق حلال ست واگر اکثر آن چهار بریده شد پس حسب قول مفتی به امام ابوحنیفه آن مذبوح حلال خواهد شد ولما فی البیضاوی الذکوة فی الشرع لقطع الحلقوم والمری آه ولما فی العالمگیری العروق التی تقطع فی الذکوة اربعة الحلقوم وهو مجری النفس والمری وهو مجری الطعام والودجان وهما عرقان فی جانب الرقبة یجری فیهما الدم فان قطع کل الاربعة حلت الذبیحة وان قطع اکثرها فکذلک عند ابی حنیفة رح وفی فتاوی السراجیة موضع الذکوة الاختیاریة ما بین اللبة واللحیین رح فی الهدایة العروق التی تقطع فی الذکوة اربعة الحلقوم والمری والودجان وضرورست که ذبح قبل مرگ واقع شود سوای صید که حکم آن جداگانه است وعلامت حیات قبل الذبح دو چیز ست حرکت مذبوح بعد از ذبح یا بر آمدن خون از وی واگر بخوبی علم حیات مذبوح قبل ذبح بوده باشد پس بلحاظ این دو امر غیر ضروری ست ولما فی القاضیخان ان علم حیاته عند الذبح ولم یتحرک ولم یخرج منه الدم اصلا اکل ولما فی العالمگیری ذکر فی بعض الفتاوی انه لا بد من احد الشیئین اما التحرک واما خروج الدم فان لم توجد لا یحل وایضا فیه اما اذا علمت حیاتها یقینا وقت الذبح اکلت بکل حال

وبرای شتر نحر ست واگر کسی ذبح کند جایز خواهد شد باکراهت ودرگاؤ وگوسپند ذبح مسنون ست
واگر کسی نحر کند جائز خواهد شد باکراهت ولما فی الهدایة والمستحب للابل النحر فان ذبحها جاز
ویکره والمستحب فی البقر والغنم الذبح فان نحرهما جاز ویکره ذبح مسلمانان ویهودیان ونصاری
وزنان مسلمانان ویهودیان ونصاری درست ست وطفلان ایشان اگر یاد ای بسم الله
وضبط آن حیثیتے دارند ذبح آنان نیز حلال خواهد شد ورنه نخواهد شد ویهودی ونصاری اگر باسم
عزیر یا مسیح علیهم السلام ذبح کنند آن ذبیحه حرام ست وذبح مشرک وبت پرست وآفتاب پرست حرام ست
ولما فی الهدایة وذبیحة المسلم والکتابی حلال ولما فی الظهیریة ان یکون ملة التوحید دعوی و
اعتقادا کالمسلم او دعوی لا اعتقادا کالکتابی ولما فی القاضیخان کذا ذبیحة الیهودی والنصرانی
حلال ولما فی العالمگیری منها ان یکون مسلما او کتابیا فلا یوکل ذبیحة اهل الشرک والمرتد آه
وایضا فیه والمرأة المسلمة والکتابیة فی الذبح کالرجل ولما فی القاضیخان وصنف منهم ینکرون
النبوة والکتب اصلا ویعبدون الشمس فهم کعبدة الاوثان لا یوکل صیدهم ولا یحل ذبیحتهم آه
ولما فی الهدایة ویحل اذا کان یعقل التسمیة والذبیحة ویضبط وان کان صبیا او مجنونا او امرأة
اما اذا کان لا یضبط ولا یعقل التسمیة فالذبیحة لا تحل ولما فی الکفایة انما یحل ذبیحة الکتابی
فیما اذا لم یذکر وقت الذبح اسم عزیر او اسم مسیح واما اذا ذکر ذلک فلا یحل ضرور ست که ذبح کننده
وقت ذبح بسم الله الله اکبر گوید بهر زبانیکه خواسته باشد واگر ذابح قصدا ترک بسم الله کند
ذبیحه حرام وغیر قابل خوردن خواهد شد ونیز اگر وقت ذبح دیگرے بسم الله گوید وذابح ساکت
باشد غیر فراموش ذبیحه حرام خواهد شد ودر هر ذبح جداگانه بسم الله گفتن ضروری ست در میان
بسم الله وذبح عجلت باید کرد که بتفرقه ذبح حرام میشود وچیزے دعا قبل تسمیه وبعد ذبح خواندن
ممنوع نیست واگر سهوا ترک بسم الله نموده باشد ذبیحه حرام نمیشود ولما فی العالمگیری ومن شرط
التسمیة ان یکون التسمیة من الذابح حتی لو سمی غیره والذابح ساکت وهو ذاکر غیر ناس لا یحل
وایضا فیه ومنها التسمیة حالة الذکوة عندنا بای اسم کان الی آخر القول سواء کانت التسمیة
بالعربیة او بالفارسیة او ای لسان کان آه وایضا فیه لا بد ان تجدد لکل ذبیحة تسمیة علحدة
وایضا فیه المستحب ان یقول بسم الله الله اکبر بدون الواو ومع الواو یکره وفی الهدایة

وان ترک الذابح التسمیة عمداً فالذبیحة میتة لا تؤکل وان ترکھا ناسیا اکل لقوله علیه السلام المسلم یذبح علی اسم الله تعالی سمی او لم یسم وفی الدر المختار والدعاء قبل التسمیة او بعد الذبح لا باس به یعنی مشرکین عرب میتة میخوردند و بحضور رسالت مآب صلعم عرضه دادند که گوسپند مرده کشته کیست سید العالمین صلعم فرمود که کشته آفریننده اوست بی ادبان گفتند که واعجبا کشته یاران تو و سگ و چرغ حلال و پاک ست و کشته خدا حرام و ناپاک ازان وسوسه بخاطر اهل اسلام پیدا شد خداوند کریم نهی تاکیدی مومنان را به نخوردن جانوری که بنام خدا ذبح نشده انداز فرموده و بشارت داده قوله تعالی ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه وانه لفسق امام ابو حنیفه رح نسیان را بجواز راه داده و خوردن میتة فسق ست اعنی مذبوحه که به بسم الله ذبح نشد خوردن آن مذبوحه فسق ست ولما فی الکشاف وان اکله لفسق او جعل مالم یذکر اسم الله علیه فی نفسه فسقا و جائز ست ذبح بقشر قصب که آنرا لیطه می نامند و از مروه که آن سنگ سفید پر تیز ست مثل کارد و از هر شے که ازان خونریزی شدن تواند و مستحب آنست که ذبح کرده شود باله آهنی پر تیز چون کارد و شمشیر و غیر ذلک و صحیح آنست که بغیر آله آهنی ذبح مکروه ست اما خوردن آن جانور جائز و درست ست ولما فی الهدایة ویجوز الذبح باللیطة والمروة وکل شیء انهر الدم ولما فی الدر المختار او بلیطة ای قشر قصب او مروة هی حجر ابیض کالسکین یذبح بها الی آخر القول حل عندنا مع الکراهة ولما فی العالمگیری ویستحب فی الذبح حالة الاختیار ان یکون ذلک بآلة حادة من الحدید کالسکین والسیف ونحو ذلک ویکره بغیر الحدید و سنت ست که جانور ذبح شدنی را قبله رخ کرده خوابانیده ذبح کرده شود و شتر را برپا قایم داشته نحر کرده خواهد شد و اگر قبله رخ نکرده ذبح کرده شود مکروه خواهد شد ولما فی العالمگیری والسنة ان ینحر قائما معقول الید الیسری فان اضجعه جاز والاول افضل والسنة فی الشاة والبقر ان یذبح مضطجعة لانه امکن لقطع العروق ویستقبل القبلة فی الجمیع ولما فی الجوهر الاخلاطی اذا ذبحها بغیر توجه القبلة حلت ولکن یکره ولما فی الدر المختار وکره ترک التوجه الی القبلة لمخالفة السنة اگر کسے بتقرب نذر آن ایام پیر یا بزرگ کدام جانور ذبح کند گو وقت ذبح نام خدا ذکر کرده شود تاهم مذبوح حرام خواهد شد چرا که داخل ما اهل به لغیر الله شد و اگر برای ضیافت مهمان ذبح کند حرام نخواهد شد ولما فی الاشباه

والنظائر ذبح لقدوم الامیر او لواحد من العظماء یحرم ولو ذکر اسم الله ولضیف لا ولما فی الدر المختار
یحرم لانه اهل به لغیر الله ولو وحده ذکر اسم الله تعالیٰ ولو ذبح للضیف لا یحرم لانه سنة الخلیل
واکرام الضیف واکرام الله تعالیٰ باید دانست که حیوانات ماکول بر دو قسم اند قسمے ازان را
بلا ذبح خوردن حلال ست وقسمے بذبح چه حیوانات بر دو قسم اند یکی معیشت بدریا میکنند ودیگر
معیشت بخشکی حیوانات دریائی جمله حرام مگر بمذهبنا ماهی با نواعه حلال ست سوائے طافی
که عبارت از خود بخود مرده باشد ولما فی العالمگیری الا السمک خاصة فانه یحل اکله الا ما طفا منه
ولما فی الدر المختار وانواع السمک بلا ذکوة ومار ماهی وجریث نیز حلال ست ولما فی الکفایة
لا باس باکل الجریث والمار الماهی وهما نوعان من السمک ولما فی المبسوط فالمتوحش
نوعان منها صید البحر لا یحل تناول شیء منها سوی السمک ومنها صید البر یحل تناولها الا
ما له ناب او مخلب لنهی النبی صلعم عن اکل ذی ناب من السباع واکل ذی مخلب من الطیر
ماهی وملخ در جانوران بحری وبری بلا ذبح خوردن حلال ولما فی السراجیة انواع السمک والجراد
حلال لا یشترط فیه الذکوة وفی العالمگیری لا باس باکل الجریث ولما رالماهی بلا ذکوة
ملخ مرده نیز حلال ست خواه بسبب خاص مرده باشد یا بلا سبب ولما فی العالمگیری الجراد
یوکل مات بعلة او بغیر علة آه قاعده کلیه حلت وحرمت ماهی آنست که اگر ماهی بلا سبب جدید
مرده باشد اعنی خود بخود مرده باشد آن ماهی حرام ست واگر بوجه خاص چون تنگی مکان
یا جدا شدن از آب یا مقید شدن از اختیار خود بمیرد حلال ست . ماهی که خود بخود بمیرد آن
ماهی را طافی میگویند ولما فی الکفایة المراد من الطافی ما یموت حتف انفه من غیر سبب حادث
ولما فی العالمگیری والاصل ان السمک متی مات بسبب حادث حل اکله وان مات حتف انفه
بلا سبب ظاهر لا یحل اکله لیکن ماهی که از تابیدن آب یا از سردی آب بمیرد پیش امام ابو حنیفه
وابو یوسف رحمهما الله حرام ست وپیش امام محمد حلال وفتوی بر قول امام محمد ست ولما
فی العالمگیری وروی عن محمد انه یوکل لانه مات بآفة ولانه قد یموت لسبب برودة الماء
وحرارته فیحال بالموت علیه وهذا ارفق بالناس کذا فی محیط السرخسی علیه الفتوی وکذا
فی الجواهر الاخلاطی ولیکن احتیاط آنست که بقول شیخین اتباع کنند وصاحب کفایه غالباً

بسوے حرمت میل کردہ ولما فی الکفایۃ اما اذا ماتت بحر الماء او برده ففیه روایتان فی احد الروایتین یوکل لوجود السبب لموتها وفی روایۃ اخری لا یوکل لان الماء لا یقتل السمک حارا کان او باردا ماہی کہ در بطن ماہی یافتہ شود خوردنش جائز ست ولما فی الکفایۃ لو وجد فی بطن السمک سمکۃ اخری فانها توکل لان ضیق المکان سبب لموتها واگر سگے قدرے از ماہی خوردہ وبعد ازان چون شکم آن ماہی پارہ کردہ شد درون شکمش ماہی دیگر صحیح یافتہ شد آن ماہی کہ از شکمش برآمدہ حلال ست وخوردن آن درست ولما فی العالمگیری وان اکلها کلب فشق بطنها فخرجت سمکۃ توکل اذا کانت صحیحۃ جانوران بری بر چند قسم اند انسی اہلی وانسی متوحش ومتوحش وجملہ آن بر سہ قسم اند اولاً آنکہ برای شان قاطبۃ خون نیست چون ملخ وزنبور ومگس وعنکبوت وغیر آن پس سوائے ملخ اقسام این قسم خوردن حرام وملخ حلال بالاتفاق ست ولما فی العالمگیری فما لا دم لہ مثل الجراد والزنبور والذباب والعنکبوت والخنفاء والعقرب والبناء ونحوها لا یحل اکلہ الا الجراد خاصۃ ثانیاً جانورانیکہ برای شان دم مسفوح یعنی خون جاری نیست چون مار وحشرات الارض وابن عرس وموش وغیرها وایںها بالاتفاق بمذہب حنفیہ ما حرام وخوردن این جانوران ناجائز ولما فی العالمگیری ولا خلاف فی حرمۃ ہذہ الاشیاء ثالثاً آن قسم جانوران کہ در اجسام شان ہر قسم خون ست وآن بر چند قسم ست اولاً مستانس اہلی چون شتر وگاو وغنم کہ بالاتفاق حلال ست ثانیاً متوحش چون آہو وبقر الوحش وابل الوحش باتفاق حلال ثالثاً مستانس سباع چون سگ وگربہ اہلی وفہد باتفاق حرام ومتوحش سباع وذی ناب سباع چون شیر وغیرہ جملہ حرام وسباع آنرا گویند کہ درندہ باشد وذی ناب آنرا گویند کہ از دندان قوی ترین رباعیات شکار میکند وعادت شان آزار دادن باشد ولما فی الدر المختار ولا یحل ذوناب یصید بنابہ فخرج نحو البعیر ومخلب یصید بمخلبہ ای ظفرہ فخرج نحو الحمامۃ من سبع بیان لذی ناب والسبع کل مختطف منتہب جارح قاتل عادۃ اوطیر آہ نہب عادت سباع ست وخطف عادت طیور ست وفی الحقیقۃ طیور بمخلب وسباع بدندان شکار میکنند وآلۂ جارح این ہر دو ہمین ست ولما فی الکفایۃ قالوا المراد بالناب والمخلب ما ہو سلاح منها بان یصید بها ولیکن گاومیش داخل گاو ست ودر بیان اضحیہ بیان آن

وگوشت وخر وحشی حلال ست اگرچه اهلی هم شود ولما فی العالمگیری الحمار الوحشی اذا صار
اهلیا یوضع علیه الاکاف فانه یوکل وخر اهلی حرام ست اگرچه وحشی هم شود ولما فی العالمگیری
واما الحمار الاهلی فلحمه حرام کذلک لبنه وشحمه والاهلی اذا توحش لایوکل خرگوش حلال ست
ولما فی الهدایة لاباس باکل الارنب خچر که بعربی آنرا بغل میگویند اگر مادرش خر باشد حرام
واگر مادرش گاو یا دیگر جانور حلال ست ولما فی الدر المختار البغل الذی امه حمارة حرام فلو امه
بقرة اکل اتفاقا ولو فرسا فکامه ودر اسپ اختلاف علما ست ابو حنیفهؒ حرام گفته وصاحبین
حلال گفته ودر در المختار نوشته که امام ابو حنیفهؒ سه روز قبل از موت خود از بیان حرمت اسپ
رجوع فرموده وبر حلت فتوی داده ودر فتاوای سراجیه وکفایه مرقوم ست که امام عبد الرحیم الکرمنی
بجواب استفتای این مسئله از ابو حنیفهؒ کرده کراهت تحریم ثابت نموده وقاضی خان تصنیف
فرموده که احتیاط آنست که اسپ نخورده شود گو فی الحقیقة خوردن نادرست نبوده باشد
ونوشیدن شیر اسپ بالاتفاق حلال ست زیراچه بدان تقلیل آله جهاد نمی شود ولما فی العالمگیریة
یکره لحم الخیل فی قول ابی حنیفهؒ خلافا لصاحبیه اه وفی القاضیخان ما قال ابو حنیفهؒ احوط
وما قالا اوسع اه وفی الدر المختار والخیل عندهما والشافعی تحل وقیل ابو حنیفهؒ رجع قبل موته
بثلثة ایام وعلیه الفتوی ولاباس بلبنها علی الاوجه وفی فتاوی السراجیة حکی ان الامام
عبد الرحیم الکرمنی سال ابا حنیفهؒ فی المنام عن کیفیته قال کراهة التحریم یا عبد الرحیم اه و
فی الکفایة لاباس بلبنه لانه لیس فی شربه تقلیل آلة الجهاد اگر از شکم جانور ماکول مذبوح
بچه مرده بر آید نزد امام اعظمؒ حرام ست اگر زنده بر آید وذبح نکرده شود و بمیرد بقول مفتی به ابو حنیفه
حرام ست وحسب قول امام ابو حنیفهؒ ذبح جانوران زاینده مکروه ست ولما فی القاضیخان
جنین الناقة اذا خرج میتا بعد ذبحها حرام فی قول ابی حنیفهؒ وایضا فیه لان عنده الجنین
لایتذکی بذکوة الام یشعر ان الجنین مفرد بحکم لم یتذک بذکوة امه وفی القاضیخان شاة
او بقرة اشرفت علی الولادة قالوا یکره ذبحها لانه تضیع الولد وهذا قول ابی حنیفهؒ اه گاو و
گوسپند یکه مردم نجس میخورد وعادتش نجس وجیفه خواری گردد حتی که شیرش وبدنش متعفن شود
خوردن گوشت آن جانور درست نیست واگر گاه گاه خورده باشد خوردن گوشت وشیر

آن جانور مکروه نیست و جانوران نجس خوار مدامی را جلاله میگویند مناسب آنست که تا سه
روز آن جانور را بسته داشته ذبح کرده شود ولما فی المبسوط یعتبر الجلالة التی یعتاد اکل
ولا یختلط فیتغیر لحمها یکون لحمها میتا محرم الاکل لانه من الخبائث ولما فی العالمگیری
روی ابو یوسف رح عن ابی حنیفة انما یحبس ثلثة ایام وروی ابن رستم عن محمد رح فی الناقة الجلالة
والشاة الجلالة والبقر الجلال انها تکون جلالة اذا انتین وتغیر ووجدت منه ریح منتنة
فهی الجلالة حینئذ لا یشرب لبنها ولا یؤکل لحمها والقیا فیه فان خلطت فلیست بجلالة
فلا تکره اگر از شکم گوسپندی یا گاوی چون سگ بچه پیدا شود پس اگر آن بچه آواز چون سگ
کند حرام ست واگر آواز چون گوسپند کند حلال واگر هر دو نیع آواز کند آب پیشش آورده
خواهد شد اگر از زبان خورد حرام واگر از لب خورد حلال واگر از هر دو خورد پس گوشت و کاه پیشش آورده خواهد شد
اگر گوشت خورد حرام ست واگر کاه خورد حلال واگر هر دو خورد پس ذبح کرده خواهد شد
اگر از شکمش کرش یعنی شکنبه ستور نشخوار زننده بر آید حلال واگر امعا بدر شود حرام و بنگرا
از حلت و حرمت طرف حرمت راجح خواهد شد ولما فی العالمگیری شاة ولدت ولدا
بصورة الکلب فاشکل امره فان صاح مثل الکلب لا یؤکل وان صاح مثلها یوضع الماء بین
یدیه فان شرب باللسان لا یؤکل لانه کلب وان شرب بالفم یؤکل لانه شاة وان شرب بهما
یوضع التبن واللحم قبله ان اکل التبن یؤکل لانه شاة وان اکل اللحم لا یؤکل وان اکلهما جمیعا
یذبح ان خرج الامعاء لا یؤکل وان خرج الکرش یؤکل کذا فی جوهرة الاخلاطی وهکذا فی قاضیخان
والفتاوی السراجیة باید دانست که در بدن جمیع حیوانات ماکول هفت چیز حرام ست
که خوردنش گاهی درست نیست اولاً دم مسفوح یعنی خون جاری ثانیاً غده و غده آنست
که بالای گوشت جانوران غدود مانند گره پیدا میشود ثالثاً مرارة یعنی پتا رابعاً مثانه یعنی بولگاه هر جانور خامساً
خصیه سادساً ذکر یعنی کیر سابعاً فرج ولما فی العالمگیری وانما یحرم اکله من اجزاء الحیوان
سبعة الدم المسفوح والذکر والانثیان والقبل والغدة والمثانة والمرارة کذا فی البدائع
للشاعر اذا ما ذکیت شاة فکلها + سوی سبع ففیهن وبال + فحا ثم خا ثم غین ثم دال + فمیم ثم
میمان وذال + در ماهی خرد افشردنش برای بر آوردن زهره او کافی ست چرا که زهره

ماہی خرد را بدرکردن مشکل ست کما صرح استاذی قدوة العلما المولوی محمد رکن الملة والدین ونیز شرعا در جمیع جانوران ماکول مردہ و دم مسفوح ومنخنقه وموقوذه ومترديه ونطيحه وخوردۂ سباع حرام ست بشرطیکه ذبح شرعی یافته نشود وجانورانیکه برنام غیر خدا آواز داده شود حرام ونیز ذبح علی النصب ونیز اقداح که سه تیر مشرکین عرب بود وقصۂ آن طویل ست واین جای ذکر آن نیست حرام ست وفسق لقوله تعالی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ منخنقه افشرده گلو وموقوذه انچه بسنگ یا بچیزی دیگر ضرب زده شده باشد مترديه انچه از بالا افتاده باشد ونطیحه انچه شاخ زده جانور دیگر باشد اگر بدان سببها جانور ماکول بمیرد حرام ست واگر بحیات ذبح کرده شود حلال ست ودر جانوران پرند مستانس چون مرغ وبط ووحشی چون کبوتر وفاخته وگنجشک وقبج یعنی کبک وکرکی یعنی کلنک بالاتفاق حلال وزاغ دشتی اگر نجس نخورد حلال ست واگر نجس خوارد ودانه خوار باشد تاہم بقول امام ابو حنیفه مکروه نیست ولما فی الفتاوی السراجیة وان کان یخالط فیاکل الجیف ویاکل الحب قال ابو حنیفة لا یکره آه وقمری وسودانی وزرزور یعنی شارک وخطاف یعنی پرستو وصلصل که نوع از فاخته ست وہدہد وعقعق که مرغی ست سیاه وسفید که آوازش ملفوظ عق می ماند وآنرا زاغ دشتی میگویند حلال ست وقاعده کلیه جانوران پرند آنست که چنگل گیر وجیف خوار جمله حرام چون صقر یعنی چرغ وبازی ونسر وباشق یعنی باشره وشاهین وبغاث وزاغ وزغن حرام ولما فی القاضیخان وما یاکل الجیف من الطیور کالغراب الابقع آه ولما فی الفتاوی السراجیه لا یحل اکل کل ذی مخلب من الطیر آه هکذا فی العالمگیری والهدایه ولیکن ماکیان خانگی که وارسته باشد خوردنش مکروه نیست ولیکن افضل آنست که زمانی بسته داشته شود که شکمش از نجاست پاک گردد ولما فی العالمگیری ولا یکره اکل الدجاج المخلی وان کان یتناول النجاسة لانه لا یغلب علیه اکل النجاسة بل یخالطها بغیرها وهو الحب والافضل ان یحبس الدجاج حتی یذهب ما فی بطنها من النجاسة آه وفی القاضیخان والفتاوی السراجیة هکذا بوم حلال ست بالاتفاق ولیکن ظاهرا این بوم که در دیار ماست حرام ست که از مرغان شکاری وانچه مذکور شد شاید آن بوم دیگر باشد که شکاری وپنجه گیر نبوده باشد وغذایش حرام ست

قال الله تعالی وما علمتم من الجوارح مکلبین تعلمونهن مما علمکم الله فکلوا مما امسکن علیکم واذکروا
اسم الله علیه مصداق این آیه کریمه واحادیث کثیره وبقول فقها شکار کردن جائز ست بسگ معلم
که تعلیم شده باشد بترک خوردن وهمچنان بفهد یعنی یوز وباز وشاهین ومثل آن ونیز به تیر که بذکر
بسم الله بلا تعیین صید بگذارند وبجرح آن آله صید شکار بمیرد خوردن آن حلال ست لیکن
در صید سگ وفهد شرط آنست که آنان چیزی از صید نخورده باشند واگر خورده باشند آن صید
حرام خواهد شد وبلا جانوران مذکوره وتیر صید مرده که دامی آله دیگر بلا ذبح خوردن جائز نیست
چون بندقه که هندش گلیل می گویند اگر از زدن آن کدامی جانور صید شود وبمیرد خوردنش حرام
واگر از صید آن جانوران وتیر صید زنده بدست صیاد آید پس ذبح کردن ضرور خواهد شد واگر
بمجرد رسیدن بدست صیاد فی الفور بمیرد ووقت ذبح یافته نشود معهذا آن صید بلا ذبح حلال
است واگر احدی حین تیراندازی تسمیه را عمداً ترک کرده وصید آن مرده باشد آن صید حرام
خواهد شد واگر سهواً ترک شده باشد حرام نیست وضرورست که صید همینکه شکار شد ومرد بدست
صیاد برسد که درین حالت حلال ست ورنه حرام چنانچه اگر صید تیر خورده از هوا بدست صیاد
افتاد حلال ست واگر از هوا بسقف خانه افتاد وازانجا برزمین افتاد ومرد دسترس صیاد شد
حرام خواهد شد وهمچنان صید جانوران صیدگیر واگر با جانوران معلم جانوران غیر معلم شریک صید
شوند وصید بمیرد آن صید حرام ست وصید اهل اسلام ویهود ونصاری که اهل کتاب اند
وزن ومرد شان بحسب قاعدۀ بالا حلال ست واگر اطفال ایشان حیثیت درک وضبط
بسم الله دارند صید شان ارسالاً ورمیاً حلال خواهد شد والا لا واگر یهود ونصاری رمی وارسال
باسم عزیر ومسیح عم کنند صید حرام خواهد شد وسوای اهل کتاب واهل اسلام صید مجوسی ومرتد
وبت پرست ومشرک بلا ذبح حلال نیست ونخواهد شد واگر کسی جانورے معلم را برای صید
واکرد وخودش صیاد بشغل دیگر رفت واز فکر آن غافل شد وبعد از زمانی چند طلب آن صید
کرد ویافت آن صید را مرده وسگ معلم پیش ایستاده وجراحت آن معلوم نیست که از چه شد
پس برحسب قول مفتی به آن صید حرام ست وهمچنان ست حکم افتادۀ تیر وشکار جانوران
معلم دیگر واگر صیاد درمی وارسال نموده بتلاش آن صید دیگر را تعیین کرد جائز ست مطلقا

تسمیه کرده باشد و بسهو تسمیه اختلافهاست و بصورت ثانیه احوط آنست که آن صید مرده خورده نشود و در صید ماهی بشبکه وغیر آن هرچه از ماهی صید شده باشد خوردنش جائزست چراکه ماهی بلا ذکوة خوردن جائزست واگر سگ معلم مجوسی با سگ معلم اہل کتاب شرکت بصید نمایند آن صید مرده نیز حرام ست ہکذا فی العالمگیری وجمیع کتب المعتبرة الفقهیة وخوردن صید حرم ومحرم درست نیست ولما فی العالمگیری ویشترط مع ذلک ان لایکون محرما وان لایکون فی الحرم حتی لایؤکل صید المحرم واما اصطاده الحلال فی الحرم ولاباس بصید الاخرس من المسلم والکتابی کذا فی المحیط ویشترط فی الرمی وفی ارسال الکلب والبازی وما اشبه ذلک من شرط التسمیة وقت الارسال والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

پرتو بست و نهم در بیان خطر و اباحت

دانستنی ست که بمصداق قوله تعالی خَلَقَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا خداوند کریم جلشانه مخصوصا برای منفعت فرزند آدم که بنده برگزیده اہم حضرت بارگاه او تعالی اند مخلوقات ارضی دیگر را تکوین فرموده تا بنی آدم بعنایت ربانی و نوازش سبحانی برجمیع عنصریات و معدنیات و مخلوقات شتی دست تملک دراز کنند و در قبضه تصرف خویش آرند و علت غائی دیگر مخلوقات کونیه همین آدم و اولاد آدم اند الحمد لله رب العالمین ولیکن در دست درازیها بتصرف اکلا و شربا وجمیعا لحاظ حلت وحرمت و اجازت مالک حقیقی و اباحت اصلی مودعه مالک الملک والهب العطایا ضروری و لابدی و حکمای نوامیس شرعی و اساطین مذہبی برای آئینان تصرف قواعد کلیه مقرر فرموده اند رضی الله عنهم بعض فقها اصل هر شی را مباح گفته اند که تا زمان عدم ثبوت حرمت بدلیل قطعی بنی آدم را استعمال بر اشیا روا ست و بعضی بسوی خلاف آن رفته گفتگوی خلافانه فرموده اند ولیکن مذهب مختار مفتی به آنست که باعتبار هر شی لحاظ خطر و اباحت آن ضروری چون فرج زن قاطبة حرام تا زمانیکه بران وجه حلت از نکاح در عمل یافته نشود چون اشیای ماکولی که جمیع آن حلال ست تا زمانیکه وجه حرمت یافته نشود ازینجاست که علمای دین و ائمه ارکین شرع متین جداگانه جداگانه ذکر این مسائل فرموده اند و نیز مسائل

مستنبطهٔ متفرقهٔ آن خصوص را به یکیک باب جداگانه مذکور فرموده ونام آن باب ہا بر ابواب خطر
واباحت وکتاب الکراہت نامزد ساخته ومبادیش را از مکروه تحریمی وتنزیہی موشح فرموده وکرا
هت در رضا وخواهش ست در لغت یعنی خدا وند کریم ارفع شانه ہرانچه خواهش ندارد که بنی آدم
استعمال آن کنند وناراض ست ازان آن برای ما مکروه ست ولما فی الهدایة الکراهة ضد الرضا
والارادة پیش امام محمدؒ جمیع مکروه حرام ست مگر تا زمانیکه نص قطعی بر حرمت یافته نشود واستعما
لفظ صریح حرام بران روا نیست صاحب ہدایه ودیگر فقہا مکروه را بر دو قسم تقسیم ساخته اند تحریمی
وتنزیہی ہمانچه قریب تر بحرام ست مکروه تحریمی ست ثبوت حرمت آن شئی بدلیل ظنی بوده باشد
واگر بدلیل قطعی ثبوت حرمت گردد آن حرام بعینه ست مکروه تحریمی ست وہرانچه قریب تر بحلال ست
مکروه تنزیہی ست وقاعدهٔ کلیه آن اینست که اگر اصل شئی حلال باشد وبباعث کدام
عارض دیگر ترک غیر جازم بر وواقع گردیده پس کراہت تنزیہی بوده ست ورنه کراہت تحریمی
ولما فی رد المحتار شامی قوله ومکروهة هو ضد المحبوب قد یطلق علی الحرام الی قوله المکروه فی
هذا الباب نوعان احدهما ما کره تحریما وهو المحمل عند اطلاقهم الکراهة فی زکاة فتح القدیر وذکر انه
رتبة الواجب لا یثبت الا بما تثبت به الواجب یعنی بالظنی الثبوت ثانیهما المکروه تنزیها ومرجعه الی
ما ترکه اولی وکثیرا ما یطلقونه کما فی شرح المنیة فحینئذ اذا ذکروا مکروها فلا بد من النظر فی دلیله فان کان
نهیا ظنیا یحکم بکراهة التحریم الا لصارف للنهی عن التحریم الی الندب فان لم تکن الدلیل نهیا بل کان
مفیدا للترک الغیر الجازم فهی تنزیهیة اه

وصل در بیان صلوة وتسبیح وقرات قرآن وذکر دعا وغیره

اگر از مسلمے که میخوار باشد پارچه خریده شود پس بلا شوب نماز از ان درست ست چه اصل مسلمانی
اجتناب از نجاست ست برخلاف ازار مجوسی که بدان نماز جائز خواهد شد بلا شوب ولیکن باکراهت
وقرین نجاست یعنی در جائے یا خانه که نجس قرین آن باشد نماز بدانجا وبآنخانه درست ست
واگر تصویر بدون جثه فقط سر باشد کرتنش باخود وبآن نماز کردن مکروه ست ودر خانه خود
یا در لباس خود تصاویر داشتن برای تعظیم مکروه ست واگر برائے تحقیر احدی داشته باشد

مکروه نیست و اگر ذکر تسبیح و تحمید و قرائت قرآن و ذکر احادیث نبوی و علم فقه در مجلس فاسقان کرده شود و معلوم باشد که سامعین بمان خنده زنیها خواهند کرد پس ذاکر آن گنهگار خواهد شد و اگر آنچنان یقین باشد که سامعین متنبه و پند پذیر خواهند شد گفتن رواست و قائل ثواب خواهد یافت و در راه تسبیح کردن مکروه ست و جماعت مشتغلین امور دنیا را بهتر ست تنها در خانه خود نشسته تسبیح خوانند و تاجران که مال خود را بر مشتریان وا کرده برای اظهار خوبی مال خویش و تعظیم آن سبحان الله و درود میخوانند حرام ست و نادرست و نگهبانان که مین پایه لا اله الا الله و درود میخوانند درست نیست و مرتکب آن گنهگار خواهد شد و همچنان کسی مجلس آمده درود خواند یا سبحان الله بگوید اگر نیت قائل تعظیم خودش باشد و اراده اش باشد که حاضرین مجلس ازو خورسند شود حرام ست و ذاکر گنهگار خواهد شد و هکذا فی العالمگیری بشنودن اسمای خداوند تعالی بهر مجلس اگر هزار بار هم باشد سبحان الله و ارفع شانه گفتن باید و بعد شنیدن نام نامی سرور کائنات صلعم درود گفتن واجب تا سه بار بیک مجلس و بعد از ان مستحب و ذاکر مستحق ثواب خواهد شد و افضل ست چه اولین دین ست و بعد از ان افضلیت ست و همین قدر کافیست درود گفتن اللهم صل علی محمد و علی آله و اصحابه و بارک و سلم و اگر جماعت بشنیدن نام نامی رسول پاک علیه الصلوة والسلام درود نخوانند همه شان گنهگار خواهند شد و درود خواندن بر غیر نبی عم ناروا ست در تلاوت قرآن اگر نام نامی آن شفیع المذنبین در آید افضل ست که بادای صلوة ادای دین خود کرده شود و در ان صورت اگر نکند گنهگار نخواهد شد و در اوقات مکروه از تلاوت قرآن درود خواندن افضل ست و تلاوت قرآن از ادعیه دیگر بهتر ست لقوله عم مثل المؤمن الذی یقرأ القرآن کمثل الاترجة ریحها طیب و طعمها طیب و مثل المؤمن الذی لا یقرأ القرآن کمثل التمرة طعمها طیب ولا ریح لها و مثل الفاجر الذی یقرأ القرآن کمثل الریحانة ریحها طیب و طعمها مر و مثل الفاجر الذی لا یقرأ القرآن کمثل الحنظلة طعمها مر ولا ریح لها آن فضیلت که قرآنی را بر قرآن دیگر تفصیل داده نشود و در تلاوت قرآن و فقه تعظیم ضروریست و لما فی العالمگیری ان تعظیم القرآن و الفقه واجب تالی قرآن را باید که با حسن لباس و پاک و بتکریم و احترام قبله رخ شده تلاوت قرآن کند اگر برای خواندن چیزی دیگر بسم الله خوانده شود

تعوذ خواندن ضرور نیست و برای تلاوت قرآن تعوذ خواندن ضروریست و تعوذ را با قرأت
وصل باید کرد و اگر از سوره بسوره منتقل شود درینصورت هم بسم الله و تعوذ خواندن باید و تعوذ
مشروع اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ست و باک نیست به قرأت قران در حالیکه سوار باشد
کسی یا رونده ولیکن در نجاست گاه و قرین آنجا ها تلاوت قرآن نادرست و در حمام بخفا قرأت
درست ست و بقول مفتی به در حمام و مغسل و مخرج اگر کسی جهرا قرآن خواند حرفا حرفا خواندن روا ست
و حین طواف قرأت قرآن مکروه ست و مکروه ست درمیان مشتغلین اعمال دنیا و بر سر بازار
و موضع لغویات تلاوت قرآن کردن و در مجالس اگر بطمع دنیوی قرآن خوانده شود مکروه ست
و لوجه الله خواندن مکروه نیست در حین قرأت قرآن تعظیم احدی بقیام جائز نیست مگر تعظیم
پدر قاری یا اوستاد او که از و علم دین آموخته باشد و نیز اگر فاضل باعمل بیاید انچنان تعظیم
روا ست و به تعظیم دیگران قاری گنهگار خواهد شد بکذا فی القاضیخان والعالمگیری و پشت
بر زمین نهاده قرآن خواندن رواست ولیکن باید که آن وقت پای خود را بسته دارد و بر پهلو
خوابیده اگر سر از لحاف بدر باشد تلاوت رواست و افضل ست قرأت قرآن مجید ورای
صلوة جهرا یعنی بآواز بلند شنیدن قرآن از قرأت قرآن موجب حصول مزید ثواب ست و لما
فی الاشباه والنظائر استمع القران ثواب من قرأته از خواندن باواز دو نفع میشود یکی خود ثواب
می یابد و دیگران نیز شامل ثواب میکند چه تائید عبادت نیز یک عبادت ست در قرأت قران
افضل آنست که بلحاظ معنے ختم و تلاوت کرده شود زیرا که اصل قرآن معنی قران ست و تلاوت
آن موجب نفع ست و ختم بیک روز کردن مکروه ست و کم از ۳ سه روز هرگز ختم تلاوت قران
نکند چه بدان صورت به تعظیم قرآن فتوری می آید مستحب ست حافظ قرآن را ختم بچهل روز
کردن و در موسم سرما اول روز و در گرما اول شب تلاوت کردن مستحب ست و در سال دو ختم
احسن ترین ختم هاست و لما فی الفتاوی السراجیة و قاری القرآن ینبغی ان یکون له فی کل
اربعین یوما ختمة و قال ابو اللیث ان یکون فی کل سنة ختمتان قرأت قرآن بدان نهج باید که
سامع را فهم معنی حاصل آید و قل هو الله احد عقیب ختم سه بار خواندن احسن ست و در نماز مکتوبه
یک رکوع قرآن بترتیل خواندن مسنون ست اما بالحان خواندن مکروه چرا که لحن خود حرام ست

و در امر معروف تضمین منکر نا جائز و مکروه ست و در موقع وصل فصل کردن و در موضع فصل وصل کردن و قرأت قرآن بخوف ریا ترک نباید کرد و لما فی العالمگیری اذا اراد ان یقرأ القرآن ویخاف علیه ان یدخل الریا لا یترک القراة لاجل ذلک وحین قرأت رفع صوت و دعوی محبت و وجد چیزی نیست بل بدعت ست و بعد ختم قرآن ادعیه ماثوره خواندن مستحب ست وحین ختم اولاد و اهل را جمع کردن مستحب ست و لما فی العالمگیری ویستحب له ان یجمع اهله و ولده عند الختم ویدعو لهم وصبی که قرأت قرآن در خانه خود میکند و اهل آنخانه قبل آن قرأت مشتغل بامور خود شده باشند در ینحالت نشنیدن هم روا ست ورنه شنیدن ضرور نیست و مدرس فقه را حین درس فقه سماعت قرآن ضروری نیست و روبروی کاتب فقه از قرأت قران بروقت کتابت او قاری گنهگار خواهد شد وحین ختم قرآن دعا بجماعت خواندن مکروه است و بدعت و رفع صوت از دیگری حین قرأت قرآن مکروه است قرآن بر اهل باطن و اهل ظاهر نازل گردیده قرآن متضمن بر ظاهر و باطن ست ظاهرش احکام شرعی و عقود نظام دنیوی ست و احکام ظاهر محتمل فسخ ست و باطن محتوی بر حقائق ربانی و اسرار ایزد سبحانی و مشمول بر مواعظت و هدایت ارباب ورع و تقوے و اصحاب تلوین و تمکین ست ازینست که ارباب معنی میفرمایند هیچ احکام قرآن منسوخ نیست قرآن دوای هر درد و شفای هر مرض ست برای صفائی قلب تلاوت قرآن لفظاً باشد یا بامعنے ولیکن اصل تلاوت بامعنے ست حکم اکسیر اعظم میدارد و اهل قرآن اهل الله اند و صغائر که قرآن بعبغرسنی میخوانند قرآن خون و گوشت شان میگردد و قرآن فصل ربیع قلب مومنین ست چون ابر بیع زمین ست مجرد تلاوت قرآن هیچ فائده نمیدهد بدون عمل بر مثال آنکه سلطان وقت پیش امیری فرمانی فرستاد و بر آن فرمان مندرج نمود که رعایای ماتحت آن امیر برای سلطان بنائی آراسته تیار کنند رعایا بمجرد درود منشور شاهی تمنا آن منشور در گرفتند و روزانه یک دو بار آن منشور را میخواندند لیکن حسب الحکم آن بنا تیار نکردند چون سلطان بآن قریه درمیرسد و بنای خواسته خود نمی یابد دران هنگام آن رعایا موجب شفقت و مرحمت خواهند شد یا مستحق عذاب و عقاب خواهند گردید ملاحظه طلب ست همچنان حکم بر قاری قرآن بلا عمل ست و کسانیکه قرآن در خانهٔ خود باحبت خیر و برکت میدارند و گاهی نمیخوانند و بآن سو نمی نگرند در آن

بنام شان به خداوند کریم نالش مند خواهد شد و خداوند کریم تجویز آن خواهد فرمود سورهٔ قرآن
یا آیتی یاد کرده فراموش کردن گناه کبیره است و وقت قرأت بآواز بلند و بر هر آیه سبابه
نهاده قرأت باید کرد تا زبان و دست و چشم نفع تلاوت حاصل کند و بروز قیامت حفاظ و اهل
قرآن را تاج مرصع بجواهر ثمین عنایت خواهد شد که اهل محشران را خواهند دید قرآن که بر کاغذ
یا پوستین نوشته باتش انداز ند نمیسوزد و بدل مومنی که قرآن منقوش ست آن دل قابل سوختن جهنم
هرگز نخواهد شد و قرآن بر هفت لغت واقع شد که آن لغتها مشهور عرب بفصاحت و بلاغت ست
و قرآن قبل زمان حجاج بن یوسف منقسم بسی پاره نبود حجاج سی پاره کرد بلکه احزاب عثمانی بدین
نهج بود که از روز جمعه تلاوت شروع میشد و روز جمعه از اول تا سورهٔ انعام میشد و بروز هفته از انعام
تا سورهٔ یونس و بروز یکشنبه از سورهٔ یونس تا سورهٔ طه و بروز دوشنبه از سورهٔ طه تا سورهٔ
عنکبوت و بروز سه شنبه از عنکبوت تا زمر و بروز چهارشنبه از زمر تا سورهٔ واقعه و بروز پنجشنبه از واقعه
تا آخر قرآن خوانده میشد این را حزب عثمانی می نامند و بعد هر ختم هر دعائیکه کرده میشود مستجاب ست
و اینمعنی بتحقیق اکابر بدین تحقق رسیده اما حجاج بن یوسف بهر امور شرعی دست اندازی نموده
بحزب قرآن نیز ترتیب فمی بشوق نهاده اعنی بروز جمعه از سورهٔ فاتحه تا سورهٔ مائده و بروز شنبه
از مائده تا سوره یونس و بروز یکشنبه از یونس تا سورهٔ بنی اسرائیل و بروز دوشنبه از بنی اسرائیل
تا سورهٔ شعرا و بروز سه شنبه از شعرا تا والصافات و بروز چهارشنبه از والصافات تا قاف و بروز
پنجشنبه از قاف تا آخر سوره باین طریقه حجاج بن یوسف صرف حفاظ قرآن و قرا تلاوت میکنند
در مصحف جامع عثمانی نقطه و اعراب نبود ابوالاسود دولی تابعی بصری نقطه و اعراب درداد
اما آن اعراب بطرز نقطه بود مگر فرق رنگ بود بعد از ان نصیر ابن عاصم لیثی ترکیب اعراب درداده
تا امروز قرآن بدان نهج اعراب معرب ست و بعض علما می گویند که خلیل ابن احمد ترکیب اعراب
حالیه مدداده حق آنست که خلیل ابن احمد قرابندی مد و شد و همزه و علامت و سکون و وقف
و منزل بقرآن درنشانده ابن مقله وزیر مقتدر بالله و قاهر بالله قرآن مجید را از خط کوفی بخط
عربی ترکیب داده اما خط نسخ عربی شیخ احمد الله مغربی بنیاد نهاده و قرآن مجید یکصد و چهارده
سوره و آیات قرآن مجید شش هزار و شش صد و شصت و شش ست و لفظ قرآن مجید

ہفتاد و ہزار چہار صد و سی و شش ست ا چہل و ہشت ہزار و ہشت صد و ہفتاد و دو ب یازدہ ہزار و چہار صد و بست و ہشت ت دہ ہزار و یکصد و نود و نہ ث یکہزار و دو صد ہفتاد و ہفت ج سہ ہزار و دو صد ہفتاد و دو س ح سہ ہزار نہ صد نود و سہ خ دو ہزار چہار صد و شانزدہ د پنجہزار و شش صد و چہل و دو ذ چہار ہزار و شش صد و ہفتاد و ہفت ر یازدہ ہزار نہ صد و نود و سہ ز یکہزار پانصد و نود و سہ س پنجہزار ہشت صد و نود و یک ش دو ہزار دو صد و پنجاہ و سہ ص دو ہزار و سیزدہ ض یکہزار ہفت صد و ہفت ط یکہزار دو صد و ہفتاد و چہار ظ ہشت صد و چہل و دو ع نہ ہزار دو صد و بست غ دو ہزار دو صد و ہشت ف ہشت ہزار چہار صد و نود و نہ ق شش ہزار ہشت صد و سیزدہ ک نہ ہزار و پنج صد ل سی ہزار چہار صد و سی و دو م بست و شش ہزار و پنجصد و شصت ن بست و شش ہزار و پنجصد و شصت و پانزدہ ہزار پنجصد و سی و شش ہ نوزدہ ہزار و ہفتاد لا چہار ہزار ہفت صد و بست ی بست و پنجہزار نہ صد و نوزدہ و قرأت قرآن نزدیک قبر بقول مفتی بہ درست ست و لما فی فتاوی السراجیۃ قراۃ القرآن عند القبور مکروہ عند ابی حنیفۃ و عند محمد لا و علیہ الفتوی و لما فی القاضیخان و ان قرا القرآن عند القبور ان نوی بذلک ان یونسہم صوت القرآن فانہ یقرو مستحب ست در دعا خواندن کہ ہر دو دست تا سینہ برداشتہ باشد و در میان ہر دو دست فرجہ باشد و کشادہ و بعد از دعا مسح کند روی خود را بہر دو دست و لما فی العالمگیری و المستحب ان یرفع یداہ عند الدعا بحذاء صدرہ و لما فی فتاوی السراجیۃ و مسح الوجہ بعد الدعا لا باس بہ و در مسجد یکہ قرأت قرآن و وعظ میشود آنجا سماعت وعظ اولی ست و لما فی العالمگیری فی المسجد عظۃ و قراۃ القران فالاستماع الی العظۃ اولے و قراۃ دعا بآواز برای تعلیم قوم درست ست

وصل در بیان آداب مسجد و قبلہ و غیرہ

آلائش مسجد از زر و نقرہ و غیرہ نادرست نیست و از آب نجاست خمیر مسجد را کلابہ کردن درست نیست برخلاف سرگین کہ بضرورت خاص ازان کلابہ کردن درست ست کہ بدون آن یک ضرورت خاص مرتفع نمیشود و لما فی العالمگیری و ان یکرہ ان یطین المسجد بالنجس بخلاف السرقین اذا جعل فیہ الطین لان فی ذالک ضرورۃ و ہو تحصیل غرض الحفظ الا بہ و ہکذا فی السراجیۃ

ومکروه ست بسوی کعبه و کتب شریعت بخواب پا دراز کردن عمدًا و بسوی متوضی و حمام و قبر قبله
مسجد کردن مکروه است ولیکن این حکم برای مسجد خانگی نیست بلکه برای مسجد جماعت ست
و تیر انداختن بسوی قبله مکروه ست و هر مسلمان را ضرور ست و مستحب که در خانهٔ خود جای نمازی
جداگانه دارد و اگر کسی مسجد بجائی بنا کرده که آنجا عبور و مرور و آمد و رفت مردم نیست الا بقلت
آن مسجد بحکم مسجد نیست ولما فی العالمگیری لعدم الحاجة الی صیورته مسجدًا و محدث را در مسجد
رفتن جائز ست علی الاصح ولیکن خواب و خور و نوش در مسجد سوای معتکف دیگری را درست نیست
و اگر خواهد کسی که بمسجد بود و باش کند باید که اولاً نیت اعتکاف کند و بعد ازان ذکر باری تعالی
اسمه شانه و تم دو رکعت صلوٰة گذارد و تم هرچه خواهد بکند غریب و صاحب خانه را رواست
که در مسجد خواب کند علی الاصح لیکن برای صاحب ورع احسن نیست که در مسجد خواب کند با اندانی
در مسجد داشتن مکروه ست و خفاش وغیره را که مسجد را خراب میکند بدر کردن مسجد رواست
با کفش و نعلین درون مسجد داخل شدن ناجائز و از شدت سرما آتش افروختن و تابیدن
در مسجد رواست و امتعهٔ خود را حفاظةً و برای دفع فتنه در مسجد داشتن درست ست تعویذ فروختن
در مسجد نشسته حرام ست و هم کدامی عمل دنیا سوای عقد نکاح در مسجد کردن حرام و عقد نکاح
در مسجد کردن مستحب ست معلم و کاتب را حسبةً لله عمل نمودن جائز ست و با جرت ناجائز و
نجس آلود مسجد رفتن ناروا ست حرمت و تعظیم مسجد پانزده است اولاً هرگاه درون مسجد
درآید سلام گوید اگر احدی دران مشغول نماز یا ذکر یا درس نباشد و اگر مردمان مسجد باشغال دینی
شاغل باشند یا مسجد خالی باشد از مردمان آنگاه باید بگوید السلام علینا من ربنا و علی عباد الله
الصالحین ثانیاً قبل جلسه در مسجد دو رکعت نماز دخول مسجد خواندن ضروریست ثالثاً تبایع و شرا
و دیگر کدامی عقود دنیوی در مسجد نکند رابعاً خونریزی نکند در مسجد خامساً گم شده را بجوید سادساً
بر ندارد آواز خود را بدون ذکر خداوند کریم در مسجد سابعاً احادیث دنیا نکند ثامناً غیبت وغیره
نکند تاسعاً تکرار و تنازع برای مکان نماز نکند عاشراً تنگی صف نکند بر کسی حادی عشر نه برآید
بالای کسی ثانی عشر نیندازد لعاب دهان را در مسجد ثالث عشر فرقع اصابع خود نکند و فرقع نمایدن انگشتان ست که ازان آواز برآید رابع عشر از نجاست پاک باشد و طفلان و دیوانگان

درمسجد نبرد و اقامت حدود و قصاص در مسجد نکند خامس عشر در مسجد همیشه بذکر آلهی باشد اصل آنست
که مسجد خانه خداست و برای انصرام امور دنیوی بنا لیش نگردیده و لما فی العالمگیری الجلوس
فی المسجد للحدیث لایباح بالاتفاق لان المسجد مابنی لاموالدنیا بالای سقف مسجد بر آمدن
مکروه نیست بضرورت و کاغذی که بر و نام خدا یا رسول الله صلعم نوشته باشد انداختن آن
مکروه ست و همچنان نوشته نام خدا و رسول خدا هم و کتاب فقه و حدیث و تفسیر را پیچیدن و نام خدا
و رسول را از لعاب دهان محو کردن مکروه ست و بعد از اکل دست از کاغذ پاک کردن حرام
و بر آن سخت تنبیه شرعی ست اگر احدی قرآن شریف را برای خیر و برکت خانه بلا تلاوت در خانه
خود داشته باشد گنهگار نخواهد شد بلکه دارنده مستحق ثواب خواهد گردید قرآن شریف آویزان کرده
بمقابله آن نشستن و پا دراز کردن بعید از دیانت ست آنچنان فعل مناسب اسلامیان نمی باشد
بزیر سر یا پا یا زانو قرآن شریف و کتب حدیث و فقه و دیگر کتب دینیه محض از برای حفاظت نگاه داشتن
مکروه نیست و اگر احدی استخفافاً آنچنان خواهد کرد کافر خواهد شد نوشتن کتاب و قرآن شریف
وغیره بالای فرش و بساط و سفره وغیره نادرست ست و عامل آن گنهگار خواهد شد چنانکه نام
فرعون و ابوجهل نیز نوشتن مکروه ست چه حرمت حروف گو حروف نام آن اشقیا نیز باشد
ضروری و واجب شرعی ست و از خط باریک تحریر قرآن شریف نادرست و مذهب نمودن قرآن
مجید درست ست و در داشتن قرآن و حدیث و کتب فقه تعظیم ضروری که بترتیب یکی بر دیگری
داشته شود و از چراغ مسجد درس و تدریس تا ثلث شب درست ست والله اعلم بالصواب

وصل در بیان سلام و جواب عطسه

هر مسلمان را اولاً سلام کردن سنت ست و جواب سلام دادن واجب پس ازین متحقق گردید
که رد سلام افضل ست یعنی جواب سلام دادن اولی و افضل هر مسلمانیکه بر در خانه مسلمانی گردد
باید که باجازت مالک خانه درون خانه در آید و سلام بگوید یا هر جاییکه مسلمانی با مسلمانی
ملاقی شود قبل گفتگو سلام فیمابین کردن ضروریست و معنی سلام شرعاً آنست که الله تعالی
واقف ست بر حال تو پس غافل مباش یا اینکه سلام خدا تعالی بر تست امنی تو در حفظ نگهبانی
اولی یا اینکه تو در سلامتی از من هستی و مرا نیز سلامت دار از خود [illegible]

مشرکین پیشین که در ملاقات و رخصت فیما بین خود ها میگفتند انعم الله بک و انعم الله بک صباحاً
وصبحک الله بالخیر ومساک الله بالخیر اعنی شب بخیر و صبح بخیر و مجوس میگفتند هزار سال بزی و
روز ترا آرام بود و شب ترا خوش باشد و زن از تو خوش و تو ازو خوش باشی و یهودی و نصاری
میگفتند خوش صبح و خوش شام و خوش ما بین آن در عهد شفیع المذنبین حبیب رب العالمین این همه
طریق منسوخ گردیده و سلام بصیغه جمع مشروع گشت که هر مسلمانی مسلمان دیگر را حین لقا و رخصت
بگوید السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و در جواب بضم واو باید گفت وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته
از عهد آدم تا عهد ابراهیم علیهم صرف السلام علیکم مشروع بود و در عهد پیغمبر ما صلعم ورحمة الله وبرکاته
افزوده شده است و اگر بجواب بلا واو و بترک رحمة الله وبرکاته سلام کرده شود کافیست اما
بترک افضلیت خواهد شد و برداشتن دست وقت سلام متروک ست و مکروه و عادت کفار سلف
مسلمان را نباید که بعادت متروک عادی شود بلکه بطریقه شرعی نبوی خود صلعم باشد اگر یک جماعت
مسلمین دیگر را سلام نکند هر دو فریق گنهگار خواهند شد و اگر احدی از ایشان سلام کرد کفایت شد
و افضل آنست که هر فرد هر فرد را سلام کند و جواب یکبار دادن واجب بار بار غیر ضروری و زن و مرد
اگر ملاقی شوند مرد را باید اولا سلام بکند و اگر زن اجنبیه مرد را سلام کرد و زن پیر باشد جواب
باواز دادن نادرست نیست و اگر زن جوان باشد باید که جواب سلام زن مذکور خفیه بنفس خود دهد
ولیکن زن شابه را اولا سلام علیک گفتن مکروه ست و لما فی الفتاوی السراجیة ویکره السلام
علی الشابة و اگر احدی در خانه کسی رفته باشد و خانه خالیست باید که گفته شود السلام علینا وعلی
عباد الله الصالحین و طفلان را سلام کردن احسن ست و مستحب ست جواب سلام با طهارت
دادن و تیمم هم کافیست کفار را اولا سلام کردن ناروا ست و بجواب ایشان علیکم گفتن رواست
و اگر بارادهٔ مسلمانی السلام علیکم گفته شود ناروا نیست و نیز السلام علی من اتبع الهدی گفتن
ناروا نیست بسلام سائل جواب دادن واجب نیست و نیز قاضی را در محکمه و زائرین را در حین زیارت
و آنانکه در مسجد بقرأت و تسبیح و انتظار نماز نشسته اند و نیز حین قرأت قرآن جهراً و حین اذان
و اقامت و خطبه و وعظ و استاد فقه را بسلام شاگرد جواب دادن واجب نیست و نیز حین بول و براز
و حمام ولیکن بعد فراغت از بول و غائط در جواب دادن خیار ست و جماعت مذاکر علم و سامعین را

سلام نباید گفت که سلام کننده گنهگار میشود و شطرنج باز را سلام کردن نارواست نزد امام ابو یوسف
مکروه گفته تحقیراً و فاسق را اولاً سلام نباید کرد و شیخ مازح و زندیق و کذاب و لاغی و غیبت گو و
دشنام دهنده مردمان را و آنان را که بر سر راه بسوی زنان مینگرند تا زمانیکه ثبوت توبه شان نشود
اولاً سلام نباید کرد تادیباً و همچنان رقص کننده و سرود گوینده و شنونده را اولاً سلام نباید کرد
و اگر کسی عطسه زند باید که الحمد لله بگوید و هر که بشنود واجب ست که بگوید یرحمک الله تعالی و مستحب
بعد ازان مر عاطس را که بگوید غفر الله لی و لک و فرض جواب ساقط نمی شود الا بسماعت چنانچه
واجب نمیشود بلا سماعت و اگر احدی در مجلسی بار بار عطسه زند تا سه بار جواب دادن واجب ست
و بعد ازان حمل بر زکام کرده خواهد شد و چون مسئله سلام درین مسئله نیز احکام زن و مرد متحد
بوده است و در عطسه الحمد لله گفتن بدو سبب مشروع گردیده اولاً از خروج ابخره غلیظه دماغ
شکر گفتن ست مر خدا تعالی را ثانیاً سنت آدم علیه السلام معروف ست فیما بین الناس و در فاژه یعنی
دهان دره باید که دست خود بر دهان خود بگذارد تا شیطان درون شکم گذر کردن نتواند گنگ را
تحریک لب کافیست در جواب سلام و عطسه حین تلاوت قرآن باخفا جواب سلام دادن باید ..

والله اعلم بالصواب

وصل در بیان دیدن مرد زن را و دیدن زن مرد را

رویت مرد مر مردان را جائز ست مگر عورت و عورت مرد از زیر ناف تا هر دو زانو ست
و زانو داخل عورت ست نزد علمای ما و از بدن مرد آنچه دیدنش مرد دیگر را جائز ست مس آن
نیز جائز ست و لما فی الهدایة ما یباح النظر الیه للرجل من الرجل یباح المس و حمامی برای تنوره
بدن عورت مرد را از دست خود مالیدن تواند لیکن باید که حمامی چشم خود بند دارد و زنان
مر زنان دیگر را فیما بین خودها دیدن و مس کردن توانند و لیکن بهای بزنان جائز نیست که شکم
زنان دیگر را بشهوت بنگرند و زنان صالحه را نباید که با زنان فاجره روبرو و دوبدو شوند مگر بجلباب
و خمار چه زنان فاجره می توانند که بر مردان اجنبی محاکات آن زنان صالحه بکنند لاجرم ...
احتیاطاً ازان زنان مر زنان صالحه را ضروریست که آن زنان کو بکو و شهر بشهر دوان ...
میباشند و آن زنان بحکم مردان اجنبی اند و نیز زنان مومنه صالحه را نباید که روبروی کنیزکان

ومشرکه بی پرده میشوند تا ان را دیدن مرد اجنبی سوای از سر تا رکبه یعنی زانو درست ست بشرطیکه
یقین کلی باشد که در دل آن زنان قاطبةً میلان شهوت نخواهد شد و اگر از شهوت شکی هم بدل
افتد پس قاطبةً دیدن زنان مر مرد اجنبی را درست نیست و دیدن مردان اجنبی مر زنان امینه را
بلا ضرورت خاص حتی الوسع درست نیست بلکه حرام ست امته را دیدن جائزست اگر مامون از
شهوت باشد که درینحالت دیدن حرام نیست ولیکن مکروه ست و اگر احتمال شهوت باشد قاطبة
حرام و صرف پا و کف و چهرهٔ زنان بقدر ضرورت دیدن مرد را جائزست و با زن جوان مصافحه
کردن و مس کردنش حرام اگر زن و مرد هر دو پیر باشند مصافحه کردن میتوانند ولیکن نکردن
احسن و بران فتوی ست و زن کافره نیز مثل زن مومنه است و با زنیکه عزم نکاح داشته باشد
و خوف شهوت هم باشد معهذا سرو پا دیدن درست ست ولما فی السراجیه اذا اراد ان یتزوج
امرأة لا باس ان ینظر الیها وان کان یعلم انه یشتهیها آه زوجه و کنیزک خود را از فرق تا قدم دیدن
درست ست و احسن آنست که نه بیند یکی شرمگاه دیگری را و از کنیزک آن کنیزک مرادست که از و
وطی حلال ست و وقت جماع دیدن فرج زن درست ست که دران لذت جماع زیاده میشود
و نیز مرد را درست ست فرج زن را حرکت دهد از ید و زن را درست ست آلت مرد را بجنباند که استاده
شود و آماده گردد بوطی حسب قول امام ابوحنیفه و امام محمد و زوجه بدین فعل مستحق ثواب و اجر جزیل
خواهد گشت ولما فی العالمگیری و کان ابن عمر یقول الاولی ان ینظر فرج امرأته وقت الوقاع
لیکون ابلغ فی تحصیل معنی اللذة و ایضا فیه قال ابو یوسف سألت اباحنیفة عن رجل یمس فرج
امرأته وهی تمس فرجه لتحرک آلته هل تری بذلک باسا قال لا و ارجوا ان یعظم الاجر آه زن و
شوهر را وقت جماع مجرد شدن باید در روبروی ضره یعنی انباغ و وسنی و در روبروی امته یعنی کنیزک نیز
وطی کردن با زوجهٔ دیگر مکروه ست پیش امام محمد و همچنان بالای سقف خوابیدن و اعلان
بوطی کردن مکروه ست و بعید از مروت و دیانت چنانکه کنیزکی را درون خانه برده در خانه بند
کردن بعید از دیانت ست و محرم خود را با زینت ظاهر و باطن دیدن سوای پشت و شکم و فخذ
و رکبه درست ست خواه محارم نسبی باشند یا رضعی یا صهری و پسر میتواند که پشت و شکم مادر خود را
مس کند از پارچه حائل و قابله و طبیب را دیدن بدن زن و مرد بقدر ضرورت جائزست و اگر

زن و شوہر بر بستر خوابیده باشند آنجا محارم را باجازت آمدن درست ست و لواطت با زوجه و امه
موطوءه حرام ست و اگر پرده فرج زن دریده تا در وی آید تا زمان تیقن و بر و قبل وطی حرام ست و طفلیکه
قریب البلوغ ست بحکم مرد ست و طفلان صبی بحکم زنان اند و زنان را دیدن مردان اجنبی بکنوع درست
بخلاف دیدن مردان زنان را یعنی مردان را دیدن زنان اجنبی مطلقاً درست نیست و وجه فرق این ست
که زنان مغلوب الشهوة اند اعتباراً پس اگر مردان زنان را خواهند دید شهوت ناک خواهند شد حقیقة
و از دیده بازی ایشان فتنه ها خواهد برخاست و چنین نیست اگر صرف زن مرد را به بیند و شهوت ناک
شود زیراکه درین صورت شهوت از جانب مرد غیر موجود ست و از وجود شهوت صرف از جانب زن کاری
نمیکشاید و لما فی الهدایة و وجه الفرق ان الشهوة علیهن غالبة وهو کالمتحقق اعتباراً فاذا اشتهی الرجل
کانت الشهوة من الجانبین موجودة ولا کذلک اذا اشتهت المرأة لان الشهوة غیر موجودة فی
جانبه حقیقة واعتباراً والله اعلم بالصواب

در بیان لباس مکروه و غیر مکروه

مستحب ست پوشیدن لباس سیاه و آویختن ذنب عمامه بین کتفین تا وسط پشت و لما فی العالمگیریه
ندب لبس السواد وارسال ذنب العمامة بین الکتفین الی وسط الظهر و قلنسوه پوشیدن باک نیست
و پارچه ابریشم خیط آمیخته پوشیدن مکروه نیست و پوشیدن ابریشم محض اعنی دیبا و حریر و دیگر اقسام
ریشمینه صارفه و خواب بران برای مردان حرام ست و در خصوص آن وعید اتم منصوص ست بخلاف
زنان که برای ایشان پوشیدن ریشمینه حلال ست و پرده و غیره از حریر کردن درست ست و پشمینه
پوشیدن مستحب ست و لباس پشمینه لباس انبیا عم ست لقوله علم نوروا قلوبکم بلباس الصوف الحدیث
و نیز پارچهائیکه از ریشم و پشم بافته شود پوشیدنش درست ست و آن قسم پارچه با خرقه قرنا مند در ریشمینه
و زر دوخته بقدر اربع اصابع برای مردان حلال ست و لما فی الهدایة الا ان القلیل عفو وهو مقدار
ثلثة اصابع او اربع کالاعلام مکروه ست برای مردان قلنسوه ابریشمی و طلائی و نقره و کثیر کار کرده
طلا و نقره و ساز زردوز صدریه و در ریشمی اختلاف علما ست و هر که همیشه بر برف میگذرد بهای او
روا ست انداختن خمار ابریشمی اسود بالای چشم برای دفع رمد و پوشیدن لباس جمیله مباح ست
مگر باید که بدرجه تکبر نرسد و همیشه لباس فاخره نباید پوشیدن که متابعین اقلاق و بدل شان بهوری

در هر سه دو گاه گاه باید پوشید که اظهار عنایت پروردگار خود شود و زنان را با قسام مرقومهٔ بالا بجانهٔ خود پوشیدن رواست هر انچه پوشیدن برای مرد حرام ست پوشانیدن آن طفلان و غلام را نیز حرام ست و پوشاننده گنهگار خواهد شد و سنت ست تقصیر لباس و درازی ازار و قمیص بدعت ست و زنان را باید که ازار خود را از ازار مردان دراز کنند تا پشت قدم شان مستور باشد افضل ست برای مردان تا نصف ساق ازار داشتن و تا کعبین درازی ازار مردان مکروه تنزیهی ست و پوستین وغیره که دباغت داده باشد پوشیدن رواست خف سرخ و سفید پوشیدن نادرست ست و خف سیاه پوشیدن رواست چه خف سرخ لباس فرعون و خف سفید لباس هامان بوده و خف اسود لباس علماست هکذا فی العالمگیری وغیرها من الکتب الفقه و مردان را پوشیدن لباس رنگین بعصفر و زعفران و ورس حرام ست والله اعلم بالصواب

وصل در بیان استعمال طلا و نقره

استعمال طلا و نقره از قسم اسباب وغیره حرام ست برای زن و مرد و طفلان ولیکن از قسم زیورات که وجه آرایش زنان ست پوشیدن آن برای زنان حلال ست قاعده کلیه طلا و نقره اینست که سوای زیورات زنان استعمال اسباب طلا و نقره بدان مشابه که مس را استعمال کنند برای همگنان یعنی زن و مرد نادرست ست و اگر چنان نباشد مکروه نیست ولیکن باید بدرجه تکبر و تحشم نرسد و استعمال ظروف عقیق و بلور و یاقوت و زجاج یعنی شیشه و آبگینه و زبرجد و رصاص یعنی ارزیر جائزست و هر اسبابیکه بران نقش و نگار طلا و نقره باشد استعمال آن درست ست و انگشتری نقره بقدر یک مثقال آنانکه ضرورت مهر کردن دارند بهر دستی که خواهند بپوشند مگر در انگشت خنصر باید داشت و باید که فص بسوی کف دست دارند و از آهن و صفر یعنی مس و نحاس یعنی روی و رصاص یعنی سرب انگشتری ساختن حرام عقیق بقدر مهر داشتن جائز ست و مرد از دندان خود از طلا بستن نادرست ست جلاجل که هند آنرا جهانجهه نامند یا زیوریکه زنان بپای پوشند و ازان بر رفتار یا بفعل دیگر آواز بر می آید خواه از طلا باشد یا نقره حرام و وعید شدید در پوشیدن آن مر زنان راست والله اعلم بالصواب

وصل در بیان خوردنی و نوشیدنی و متعلقات آن

خوردنی بر چند وجه است اولا آنکه ازان دفع هلاکت گردد و آن خوردنی فرض ست اگر آنقدر ترک
شود تارک آن گنهگار خواهد شد و ثانیا آنکه ماجور علیه است اعنی شی زائد از اول بمقداری که بدان
قدر اکل آسانی بقیام و قعود نماز و سهولت به روزه ممکن شود ثالثا مباح که تا شبع خورده شود تا
قوت بدن بدان زیاده شود لقولهم لا اجر فیه ولا وزر ویحاسب حسابا یسیرا ان کان من حل
رابعا حرام اگر فوق شبع خورده شود ولیکن اگر آن خورش سحری روزهٔ روز دیگر باشد یا بدفع شرم
میهمان خورده شود یا برای ریاضات دیگر خورده آید باک نیست و اسراف ست الوان طعام و
زیاده بر حاجت بر دسترخوان آوردن و لقمهٔ افتاده از دست را نخوردن و مسنون ست آن لقمه را
برداشته خوردن و مسنون ست قبل و بعد طعام خوردن تا رسغ دست شستن و قبل خوردن باید
جوانان اول دست بشویند و بعد ازان پیران و بعد خوردن برعکس و قبل خوردن طعام دست
شسته از رومال مسح نباید کرد و بعد خوردن مسح مسنون ست و فم شستن و غرغره کردن مسنون نیست
صاحب قاضیخان فم شستن را مستحب گفته و غرغره را بدعت از دقیق و سویق و اشنان و صابون
دست شستن ممنوع نیست و زن و مرد جنب و حائضه را نباید که بلا شستن دست و دهن چیزی
بخورند و مسنون ست که قبل خوردن بسم الله بگویند و اگر سهو شده باشد پس بهر لقمه که یاد آید بگویند
بشرطیکه آن خوردنی حلال باشد و در آخر طعام الحمد لله بگویند و مسنون ست بسم الله گفتن برفع
صوت تا ساهی را یاد بشود و الحمد لله بخفا و هر که به نخستین خورش بسم الله نگوید شیطان با خورش
او شریک و همنواله گردد و هرگاه بسم الله گفته شود شیطان از جنب آن خورش پس دور میگردد
و صاحب قسطلانی و نووی و عالمگیری تصریح آن کرده اند و نیز مسنون ست ابتدا و انتها از نمک
کردن که مستعمل آن از امراض کثیره محفوظ میماند چون برص و جذام و غیر ذلک من الامراض الصعب
مسنون ست که از وسط طعام اولا خورده نشود و دست و انگشت و ظرف خوردنی را لیسیدن
مستحب و مسنون ست و جلسهٔ طعام خوردن مسنون ست بر دو زانو نشسته یا زانوی راست برداشته
بنشیند بر زانوی چپ افتاده و دسترخوان را خوردن مسنون ست که خداوند کریم کشایش رزق
به برکت آن میکند بر سر راه خوردن مکروه ست و شکایت طعامیکه پیش آید حرام و شاکی گنهگار
میشود و خداوند کریم ازو ناخوش میگردد قال علیه السلام الطاعم الشاکر کالصائم الصابر و ظرف گو

چون کشمش وغیره خوردن نامناسب و کم خوردن عادت مؤمنان ست بخلاف کفار و مکشوف سر
خوردن جائز ست تکیه زده و پهلو زده و بپشت خوابیده خوردن نادرست نیست اگر قصد تکبر نباشد
در حالت اضطرار و مخمصه برای دفع هلاکت جان بخوردن میتة باک نیست و در وقت خوف هلاکت
غارتیده خوردن درست است و اگر چنان نکند و هلاک شود گنهگار خواهد شد محتاج و عاجز وغیره را
خورانیدن بنهایت ضرور و سنت تاکیدی ست و بیضه که از بطن مرغ مرده برآید خوردنش
درست است و همچنان شیر برآمده پستان گوسپند مرده ولما فی الفتاوی السراجیة البیضة
اذا اخرجت من دجاجة میتة اکلت وکذالک اللبن الخارج من ضرع الشاة المیتة وهکذا فی جمیع
کتب الفقه و مکروه است شستن برنج و عدس وغیر از آب نجس و گوشت اگر بدبو شود خوردن حرام
و روغن و شیر و زیت اگر بدبو شود حرام نیست و طعام اگر متغیر و جوش زده باشد حرام و نجس ست
و شربت متغیر حرام میشود و هیزم ها که در آب یافته میشود اگر غیر قیمتی ست حکم لقطه دارد هدیه صدقه گرفته
فقیر را خوردن اغنیا را جائز ست و خاک خوردن مکروه است گلی باشد یا بخاری زنانیکه عادت
خوردن گل میدارند ایشان را منع باید کرد زجرًا اگر نقصان جمال شان بدان باشد و انواع اطعمه
چون فالوده وغیره خوردن مکروه نیست ولیکن ترک افضل ست و ایستاده آب نوشیدن درست ست
و برای مسافر بحالت رفتار نیز جائز ولما فی العالمگیری لاباس بالشرب قائمًا ولا یشرب ماشیا
ورخص للمسافرین آه وهکذا فی القاضی خان والدر المختار ولما فی الحجة البالغة وروی انه عم
شرب قائما شاه عبد الحق قدس سره فرمود ولیکن استاده آب خوردن حرام نبود کذا فی
المواهب اللدنیه و در بعض روایات فقهیه آمده که آب وضو و آب زمزم استاده بخورند و غنی و فقیر را
از سقایه آب خوردن درست ست ولیکن طرف سقایه را بلا اجازت سقاه در خانه خود بردن
نادرست ست و اگر قطره خمر درون خم سرکه افتد بعد ساعتی سرکه آن خم خوردن درست ست و اگر
یک کوزه خمر در خم سرکه افتد اگر تغیر طعم نگردد خوردن آن سرکه درست ست و بالای نان نمک
بر کاغذ کرده و بقولات پخته را داشتن مکروه نیست و از کارد نان و گوشت پاره پاره کردن
مکروه نیست ولما فی العالمگیری قال علاء الترجمانی یکره قطع الخبز بالسکین وقال ابو الفضل
الکرمانی وابو حامد لا یکره کذا فی القنیة سئل عنها علی بن احمد فقال ان کان خبز مکة معجونا بالکلیت

فلا یکره ولا بأس واما اذا لم یکن فهو من اخلاق الاعاجم و شاه عبد الحق قدس سره در شرح مشکوة شریف فرموده قطع بسکین احیاناً از ان حضرت نیز ثابت شده چنانکه باید پس تطبیق آنست که لحم اگر نرم باشد بنهش باید کرد و اگر نه چنین باشد جائزست قطع بسکین و در حقیقت این حدیث اشارت ست بآنکه خوردن بدندان اطیب و الذست و نهی تنزیهی ست از مداومت ستعمل خمیر کردن درست و موش که گندم وغیره شکسته باشد خوردن آن بضرورت درست ست و خی مسلم که در خمیر افتد اگر قلیل باشد خوردن نان خمیر درست ست و در بوستان وغیره بلا اجازت صاحب آن بوستان میوه جات آن خوردن و باخود آوردن نادرست و همین حکم ست در اثمار اشجار مقابر و مساجد و خوردن شهد و حلوا خوردن مسنون ست چه محبوب ترین غذای شفیع المذنبین و سید العالمین بود عن عائشة قالت کان رسول الله صلعم یحب الحلوا والعسل آه و خوردن و نوشیدن از دست راست باید چه از دست چپ شیطان خورد و نوش می کند لقوله عم اذا اکل احدکم فلیاکل بیمینه و اذا شرب فلیشرب بیمینه فان الشیطان یاکل بشماله و یشرب بشماله والله اعلم بالصواب ✦ ✦

وصل در آداب هدیه و ضیافت

شخصیکه غالب مال او حرام باشد روا نیست هدیه و ضیافت او را قبول کردن و اگر او اقرار کند که در صورت قرض آن هدیه و ضیافت پیش کرده یا از مال حلال ساخته پس قبول کردن درست ست و اگر غالب مال او حلال باشد پس باکی نیست و آنرا امرای جائر فی زماننا هدیه قبول کردن جائز نیست چه اکثر مال ایشان حرام ست و درین باب اعتبار غالبیت مال ست و اشیای اشخاص ظالم گرفتن مناسب نیست و نه صدقه شان تا زجر و تنبیه شان شود و دعوت مدیون قبول کردن باکی ندارد و لیکن تورع افضل ست و در قبول دعوت اختلاف ست بعضی واجب و بعضی سنت گفته اند افضل آنست که دعوت عام قبول کرده شود که دل هر مومن شاد بشود و در جائیکه رسوم بدعت و معصیت ست اگر از پیشتر علم آن باشد پس بدان ضیافت نرفتن بهتر و اگر بعد از رفتن معلوم شود که رسوم بدعت و معصیت آنجاست و ضیف مقتدای قوم نباشد و لیکن میتواند که ایشانرا از ان معصیت و بدعت باز دارد پس باز دارد و نه صبر کرده بخورد و مقتدی را ضرورست که از ان مجلس برخیزد و بیاید در خانه اقارب نیز بدین صورت همین حکم ست و اگر در دعوت ولیمه یا غیر آن یک یا دو یا سه روز ضیافت کرده شود پس بدان روزهای معینه خوردن جائز.

ودعوت فاسق معلن ومرتشی وسودخوار وکاسب حرام قبول نباید کرد ونباید خورد ودر خانه اهل مصیبت روز اول ودوم وسوم با خود طعام آورده با ایشان خوردن مکروه نیست ولیکن از اهل مصیبت تا سه روز طعام گرفتن مباح نیست واگر گرفته شود خوردن جائز نیست ومناسب نیست کسی را که میهمان شد برخوان دیگری طلب کند وبخواند دیگرے برا از آن خوان یا ببرد برای دیگری چیزی از آن خوان هر میهمان را لحاظ چهار چیز ضروری ومستحب ست بقبول دعوت اولاً بنشیند جائیکه صاحب خانه بنشاند ثانیاً راضی باشد بطعامیکه صاحب خانه پیش آرد وچون وچرائی بخوشگواری هایش نکند ثالثاً برنخیزد از آن مجلس الا باجازت صاحب خانه رابعاً وقت خروج صاحب خانه را دعا گوید ومستحب ست در ضیافت که خاموش نباشد ولیکن غیبت نکند وشکوه مردمان واذکار اهل دنیا وذکر سوء وسرزنش بخدمتگار صاحب خانه نکند وتنگ نکند صاحب خانه وعیالش را برای آوردن طعام ومکروه ست خاموشی وقت خوردن طعام که عادت مجوس ست ولیکن بهتر آنست که گفتگوی نیکو کند وقصه صالحین بگوید وصاحب خانه را باید که خدمت میهمان خود کند که این خدمت سنت ابراهیمی ست وتا سه روز دعوت ست وبعد از آن صدقه است وقبل آوردن طعام آب دست شستن را پیش آوردن باید ودست شستن را از آخر مجلس ابتدا باید کرد واگر از صدر مجلس ابتدا کرده شود باک نیست وخلال کردن بعد خوردن مسنون ست ودر طشت دست شستن مکروه نیست والله اعلم بالصواب

وصل در بیان زیارت قبور وغیر ذالک

زیارت قبور جائز ست مرزن ومرد را بقول مفتی به وکیفیت زیارت قبور چون کیفیت زیارت حیات ست ومستحب ست برای قاصد زیارت قبور اولاً در خانه خود دو رکعت نماز بگذارد ودر هر رکعت سوره فاتحه وآیة الکرسی یکبار وسوره اخلاص سه بار خواند بعد از آن دعای مغفرت برای آن مرده کند وبعد از آن روانه بسوی مقبره شود ودر راه چیزی کاروبار دنیا نکند چون بمقبره برسد کفش ونعلین را بیرون مقبره اندازد ودرون رود وپشت بسوی قبله ورو بسوی میت کرده بگوید السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم انتم لنا سلف ونحن بالاثر واگر اراده دعا باشد باز مستقبل قبله شود ودعا کند واگر اهل شهید باشند بگوید سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبى الدار واگر مقبره مخلوط بقبر کافر ومومن باشد بگوید السلام علی من اتبع الهدی بعد از آن سوره فاتحه وآیة الکرسی وسوره اذا زلزلت والهکم التکاثر بخواند وما فی الشامی

وفی شرح اللباب ویقرأ من القرآن ما تیسر له من الفاتحة واول البقرة الی المفلحون وآیة الکرسی وآمن الرسول وسورة یٰس وتبارک الملک وسورة التکاثر والاخلاص اثنی عشر مرة او احدی عشر او سبعا او ثلاثا ثم یقول اللهم اوصل ثواب ما قرأناه الی فلان او الیهم آه و قرآن شریف در مقبره بآواز وغنا خواندن جائز نیست و ورثهٔ میت را جائز ست که قرآن خوان را بر قبر مورث نشانند که قرآن خوانی کند ولما فی العالمگیری ولو مات رجل واجلس وارثه علی قبره من یقرأ الاصح انه لا یکره و افضل ایام زیارت قبر چهار روز ست شنبه ویکشنبه و پنجشنبه وجمعه و در شبهای متبرکه چون شب برات و عشرهٔ محرم وعیدین و عاشورا زیارت افضل ست و در دیگر مواسم نیز و زیارت شبها نیز جائز ست و بر قبر ده بار سوره اخلاص خواندن نهایت احسن ست و دست بر قبر داشتن ممنوع شریعت و نامستحسن وبعض فقها بدعت گفته اند بوسه دادن و مسح کردن قبر عادت نصاری ست واما بوسه دادن قبر والدین جائز ست ولما فی العالمگیری ولا بأس بتقبیل قبر والدیه کذا فی الغرائب و بالای قبر رفتن نشاید و بر سقف قبر برآمدن جائز ست چرا که سقف قبر بمنزل سقف خانه است ولیکن کاروبار دیگر کردن بر بالای سقف قبر نشاید قبل دفن چهرهٔ مرده را کفن وا کرده دیدن جائز ست و بعد از دفن مکروه و در قبر نهادن را دفن میگویند بنای قبر و تابوت برای خود کردن و نهادن مکروه ست و داشتن گل سرخ و دیگر گلها بالای قبر حسن ست ولیکن افضل آنست که قیمت آن ورد و ریاحین صدقه کنند که ثواب مرده برسد فی العالمگیری وضع الورود والریاحین علی القبور حسن وان تصدق بقیمة الورد کان احسن و چراغ افروزی در شبهای اولین بالای قبر بدعت ست تعمیر قبر مکروه نیست بمذهب مختار هکذا فی الدر المختار ولما فی فتاوی السراجیة ذکر فی تجرید ابی الفضل ان تطیین القبور مکروه والمختار انه لا یکره آه هکذا حکم الکتاب والله اعلم بالصواب ؞

وصل در بیان غنا ولهو وغیره

غنای مجرد حرام و شنیدن آن حرام ست و غنا از قسم لهو و ملاهی بنواختن آلات ارباب نشاط چون طبله و ستار وغیره حرام و نشستن بران و شنیدن آن حرام و مسلمان از غلبهٔ شنیدن آواز ملاهی فاسق میشود و از تلذذ بدان کافر میگردد لقوله عم استماع الملاهی معصیة والجلوس علیها فسق والتلذذ بها کفر و صوت غنا و ملاهی نفاق از ایمان در دل مؤمن پیدا میکند

چون آب از زمین سبزه می رویاند و اگر اتفاقاً کسی بشنود گنهگار نخواهد شد ولیکن باید که جهد کند بجهد بلیغ که نشنود و شکستن آلات طرب مباح ست علی الاصح و بعض علما به سنت تقریر فرموده اند و آنچه بعض فساق استدلال بر عمل بعض علمای صوفیه ع نموده اند اغوای شیطانی ست و علمای صوفیه سماع غنا را نسبت بذات خود شان بشرائطیکه روا داشته اند غیر آن بزرگواران نیز آنرا حرام قطعی فرموده اند و ادنی ترین شرط ایشان اینست که دران مجلس زنان هر قسم و امردان و مطربان هر جائی نباشند و اخذ دراهم و دنانیر در میان نباشد و مجلس شان خالی باشد از نااهل و این قدر سماعت ملاهی با وصف شرائط را نیز دوای یک مرض لاحقهٔ حال شان میگفتند تا دنیا که ذات پاک شان بدان مرض مریض باشد و بعد ازاله آن مرض شنیدن غنا را حرام میدانستند کما صرح به صاحب احیاء العلوم و غیرهم من اکابر الصوفیة و در فهم قوافی و فصاحت باتغنی باک نیست و شنیدن اشعار مملو از مضمون حمد و نعت و مسائل شرعی جائز ست ولیکن اشعاریکه دران صفات زنان و امردان و ذکر سور ارباب دنیا باشد شنیدن و خواندن آن حرام و اگر صفت زنان و امردان باشد و آنان مرده باشند در شنیدن آن باک نیست و همچنان اشعار هائیکه خواندن و شنیدن آن باز دارد از تلاوت قرآن و نماز و مشتغل سازد باشغال دنیوی حرام بوده است و در دف زدن بروز عید باک نیست لیکن احسن آنست که زده نشود و مزاح درست ست اگر دران ذکر غیبت و بهتان و ذکر سور نباشد و فحش در لغت بد کردن و بد گفتن ست علمای شرع مرتکب گناه کبائر چون زنا و غیره و نیز غیبت گو را فاحش گفته اند و دل مردم را آزار دادن و سخت گوئی کردن را نیز فحش گفته اند لقوله عم یا عائشة علیک بالرفق و ایاک والعنف والفحش الحدیث نام کردن کدامی ذکر خاص که از ان دل کسی نمی رنجد فحش نیست و اکثر کسان در فهم معنی فحش خطای فاحش کرده اند والیه مال صاحب النهایة و غیرها من کتب الفقه ولیکن در مزاج رعایت این امر ضروریست که کلام منهی عنه شرعی واقع نشود و از قسم ملاهی و غیبت احتراز ضروری و غیبت آنست که هرچه ذکر کرده شود از برادر دینی خود بنا شد انچه مکروه دانند بخود ها پس اگر آن فعل در وی باشد و گفته شود غیبت ست و اگر نباشد در وی و گفته شود پس بهتان ست لقوله عم اتدرون ما الغیبة قالوا الله و رسوله اعلم قال ذکر احدکم اخاه بما یکره فقال رجل ارایت ان کان فی اخی ما اقول قال ان کان فیه

ما تقول تعقبته وان لم یکن فیه ما تقول فقد بهته الحدیث شاه عبد الحق قدس سره العزیز هرچ جا
جواز فرموده منسوب بآنحضرت عم قصهٔ مشهورهٔ بوسهٔ مهرنبوت را ذکر فرموده و بازی از بلیغ و رسکت
و سوای شطرنج بازی از نرد و غیره قاطبهٔ حرام و در شطرنج اختلاف ست و راجح آنست که عدالت
شطرنج باز باقی نمی ماند و گواهیش درست نیست و جواب سلام او تحقیراً نزادن درست ست
و برای امر معروف پنج چیز ضروریست اول عالم بالمسائل باشد چرا که جاهل امر بالمعروف نهی دانم
ثانیاً خالصةً لوجه الله و غرض از آن اعلای کلمهٔ دین باشد ثالثاً شفقت باشد بر مامور رابعاً
خود صابر و حلیم باشد خامساً عامل بر گفتار خود باشد و جرس بستن بر گلوی گاو و اسپ و غیره درست
است و حسن که خبر بحکم گشته بدان یافتن ممکن ست و لعب با اهل خود و وقت تادیب اسپ و همین
تیر اندازی مکروه نیست والله اعلم بالصواب

وصل در بیان استعمال دوا و علاج وغیره

بلحاظ سوء زمان بهتر آنست که اولاد نشود و از نجاست که در وطی بیرون فرج منی انداختن نیز
جائز ست خواه موطوءه حره باشد یا کنیزک و نیز همین لحاظ اسقاط حمل بادویه جائز ست وَلما فی العالمگیری
العلاج لاسقاط الولد اذا استبان خلقه کالشعر والظفر ونحوهما لایجوز وان کان غیر مستبین
الخلق یجوز واما فی زماننا یجوز علی کل حال وعلیه الفتوی اه وَلما فی القاضیخان واذا عزل الرجل
عن امرأته بغیر امرها ذکر فی الکتاب انه لایباح وقالوا فی زماننا یباح لسوء الزمان استعمال ادویه درست
است مر اهل اسلام را ولیکن اراده باید داشت که شافی حقیقی خداوند تعالی جلشانه است و دوا مورد
محکوم حکم حاکم حقیقی ست و بخلاف آن اگر کسی اعتقاد بدوا خواهد کرد گنهگار خواهد شد از استخوان خشک و تر جمیع حیوانات ماکول
باشد یا غیر ماکول سوای استخوان خنزیر و آدمی دوا کردن جائز ست و از استخوان خنزیر و آدمی دوا کردن جائز نیست
خشک باشد یا تر بول ابل وغیره نوشیدن بر ای دوا اگر دوا حرام دوا کردن تو تحمل را مانع نیست تشنیه بحیره
برای دوا نوشیدن درست ست و برای غیر دوا در نوشیدن زنان برای بلوغ اختلاف علما ست و
برای دوا خوردن اشیای حرام چون بول و خون و غیره میته بدان صورت جائز ست که طبیب مسلم حکم
کرد جز همین اشیای حرام از اشیای مباح دوای شما وجود ندارد و ده از شی حرام دوا کردن جائز
نیست و اگر کدامی زن دوای سمن بدن خورد از برای آنکه شوهرش با او الفت کند جائز ست و علاج کردن

طفلان را برای دوا و جانوران را برای شان درست ست بستن تعویذ در دست جائزست ولیکن
حین مجامعت و رفتن به بیت الخلا جدا باید کرد و حین تولد مالیدن خون بر سر مولود نارواست و هم داغ کردن
به چهره نادرست و استخوان برای دفع چشم زخم سوختن رواست و استعمال افیون و بنج برای دوا
درست است کما فی الدر المختار وان کان للتداوی فلا تعد منها کذا فی فتح القدیر وایضا فیه واما
التعلیل فان کان للهو حرام الی قوله وان کان للتداوی فلا هکذا حکم الکتاب والله اعلم بالصواب

وصل در بیان ختنه وغیره

ختنه سنت است و ابتدای وقت مستحب در هفت سالگی ست تا دوازده سالگی و بعد از هفت روز
ولادت هم جائزست زنان را نیز ختنه کردن سنت ست و بعضی مکرم گفته اند و اگر پیری مسلمان شود و
خوف ضرر باشد ختنه کردن ضرور نیست و اگر جوان مختن نباشد باید که بدست خویش ختنه خود کند ورنه
ضرور نیست و اگر مختونی را باز چرم حشفه بالیده ساتر حشفه شده باشد باز قطع کردن باید ورنه ضرور نیست
در گوش زنان جوان و اطفال آن جنس سوراخ کردن جائزست و خصی کردن بنی آدم بالاتفاق
ناجائز و حرام و در فرس اختلاف ست و درای آن در بهائم دیگر اگر قصد نفع باشد خصی کردن
جائزست ورنه حرام مردان را موی سر داشتن و حلق کردن هر دو رواست ولیکن قتل موی
مردان حرام و مسنون برای مردان حلق ست و از بین سر مویستردن مردان حرام و نزد علمای
سلف حلق موی سر مردان در هر جمعه مسنون ست ناخن تراشیدن و زیر ناف و زیر بغل تراشیدن در
هر هفته مسنون ست و اگر نتواند پس بر دو هفته ورنه بچهل روز باید تراشید ورنه گنهگار خواهد شد و از نوره
حلق زیر ناف و بغل جائزست و تراشیدن زیر ناف بدست خود و حجام جائزست و باید که حجام چشم
بند دارد و باید که این چهار چیز را زیر خاک دفن کنند ناخن و موی و خرقه حیض و خون آبرو و شارب
داشتن ناجائز نیست و بریدن شارب احسن ست و بقدر یک مشت و قدری زاید از ان ریش داشتن
سنت ست و زلیره بران تراشیدن هم جائزست و شعر لب زیرین انداختن بدعت ست موی بینی و
سینه و پشت انداختن ترک ادب ست و ناخن انداختن از دندان مکروه است و از ان برص پیدا
میشود و در جنابت انداختن موی و ناخن بلا دفن مکروه ست حلق در روز جمعه خیلی بهترست که خداوند تعالی
از بلیاتش محفوظ دارد و کما فی الدر المختار من قلم اظافیره یوم الجمعة اعاذه الله من البلایا الی یوم الجمعة الاخری

زنان را بباعث مرض انداختن موی سر جائزست و بدون مرض اگر تشبیه مردان کنند گنهگار خواهند شد
و فعل حرام ست و موی مستعار از موی خود یا موی غیرے بر موی خویش بستن زنان را حرام ست و خلاف
ست بحالت همچون بستگی موی مستعار در بارهٔ جواز نماز ایشان و اصح آنست که نماز خواهد شد ولیکن آن
زنان گنهگار خواهند شد و خضاب بستن در غیر حرب مردان را جائزست از حنا و کتم و وسمهٔ سیاه و خضاب
اسود در جها محمودست اگر قصدش خیان نباشد که از خضاب بچشم زنان محبوب خواهد شد و اگر آنچنان قصد
خواهد کرد گنهگار خواهد شد و آن مثل فعل مکروه خواهد شد و مردان را غالیه سائی بریش و سر جائزست
و خضاب بستن بلا ضرورت بر دست و پای مردان و طفلان ذکور نا درست و مر زنان را درست
است و سرمه کشیدن از اثمد بالاتفاق درست ست و کحل اسود بلا نیت زینت در چشم کشیدن مردان را
جائزست ورنه جائز نیست اشکال غیر ذی روح در خانهٔ خود یا آویزان کردن درست ست خدام خود
را بعد عشا خفتن دادن باید و برای نماز و تعلیم قرآن رخصت دادن ضرور و زن حامله اگر بمیرد و بتحقیق
معلوم باشد که بچه اش در شکم زنده است پس از سمت چپ شکمش دریده بچه اش بدر کرده خواهد شد و به
اذن ابو حنیفه رح یکبار همچنان بعمل آمده و آن بچه معیشت کرد کما فی العالمگیری وحکی انه فعل ذلک
باذن ابی حنیفة رح فعاش الولد کذا فی السراجیة والله اعلم بالصواب ؎

وصل در بیان عقیقه و نام نهادن طفلان

بهترین اسما عبد الله و عبد الرحمن ست و باسما صفاتیه نام نهادن افضل بوده است ولیکن
بدین نامها بتصغیر آواز دادن نا درست و بنام نامی حضرت رسالت مآب عم یا بکنیت نام نامی
آنحضرت عم نام نهادن مستحسن و احدی را نباید که بنام پدر و مادر خویش ایشان را بخواند و زنان را نیز
نباید که نام شوهران خود بگویند و نبا مرد شوهر شوهر را بخوانند که این امر دلالت بفحاشی میکنند و عقیقه
در مذهب حنفیهٔ ما نه سنت ست و نه واجب و نه مباح بلکه مکروه ست چه اهل عرب پیشتر از اسلام
عقیقه میکردند و امر لازم خود شان و سنت موکده میدانستند در اوائل اسلام نیز عقیقه شائع بود
چون اضحیه شروع گردید جمیع ذبح دیگر منسوخ شد کما فی العالمگیری و ذکر محمد رح فی العقیقة فمن شاء
فعل ومن شاء لم یفعل وهذا یشیر الی الاباحة فیمنع کونه سنة وذکر فی الجامع الصغیر ولا یعق عن
الغلام ولا عن الجاریة وانه اشارة الی الکراهة هکذا فی البدائع فی کتاب الاضحیة وملا فی اشعة اللمعات

شرح المشکوٰۃ عن شاہ عبد الحق قدس سرہ و نزد ما سنت نیست اما محمد رح در موطای خود میگوید ما را چنین رسیدہ است کہ عقیقہ از رسوم جاہلیت بود در اول اسلام نیز معمول شد پس ازان نسخ کرد اضحیہ ہر ذبح را کہ پیش ازوی بود اھ وکما فی القسطلانی شرح صحیح البخاری قال ابو حنیفۃ رح فیما نقل العینی لیست بسنۃ وقال محمد بن الحسن ھی تطوع کان الناس یفعلونہا ثم نسخت بالاضحیۃ وقال بعضہم ھی بدعۃ وفی الموطا عن زید بن اسلم عن رجل من بنی ضمرۃ عن ابیہ سئل النبی صلعم عن العقیقۃ فقال لا احب العقوق کانہ کرہ الاسم وکما فی حجۃ اللہ البالغۃ للمولوی ولی اللہ المحدث الدھلوی قدس سرہ اعلم ان العرب کانوا یعقون عن اولادہم وکانت العقیقۃ امرا لازما عندہم اھ وکثیر علماء حنفیہ چنانچہ صاحب ہدایہ و در المختار و قاضیخان وغیرہم در کتب معتبرۂ فقہیۂ خویش بباعث منسوخ شدن عقیقہ ترک ذکرش کردہ اند باید کہ بعد ولادت در گوش راست مولود اولا اذان بگویند و در گوش چپ اقامت و بعد ازان بہر گوش مولود باید گفت اِنِّیْ اُعِیْذُھَا بِکَ وَذُرِّیَّتَھَا مِنَ الشَّیْطٰنِ الرَّجِیْمِ تا مولود از ایذا و مس شیطان محفوظ خواہد بود و اگر تا شش ماہ ہمین طور گفتہ شود بہتر است ہکذا حکم الکتاب واللہ اعلم بالصواب ؛-

وصل در بیان معانقہ و مصافحہ و بوسہ دادن دست و دہان وغیرہ

تواضع و گردن نہادن پیش کسے سوای ذات خداوند کریم جل شانہ حرام ست و مرتکب آن گنہگار خواہد شد و اگر کسے پیش سلطان سجدۂ تحیت کند یا بوسہ بر زمین رو بروبش دہد گو مرتکب کافر نخواہد شد اما گنہگار کبیرہ خواہد شد و بوسہ بر زمین رو بروی عظما دادن ناجائز و ہمچنان پیش زہاد و فضلا فاعل و راضی ہر دو گنہگار خواہند شد واین فعل جہال ست وکما فی العالمگیری تقبیل الارض بین یدی العلماء والزہاد فعل الجہل والفاعل والراضی آثمان الانحناء للسلطان او لغیرہ مکروہ لانہ یشبہ فعل المجوس و انحنا وقت تحیت نیز مکروہ است دبران نہی وارد ست وکما فی العالمگیری یکرہ الانحناء عند التحیۃ وبہ ورد النہی کذا فی التمرتاشی سوای دست عالم و زاہد و بادشاہ و سلطان عادل بوسہ دادن بر دست دیگری جائز نیست وکما فی الکفایۃ ورخص بعض المتاخرین تقبیل ید العالم سنۃ وتقبیل ید غیرہ لا رخص فیہ قال الصدر الشہید رح ہو المختار وکما فی الدر المختار لا باس بتقبیل ید الحاکم المتدین والسلطان العادل و بوسہ دادن بر پای عالم و زاہد جائز ہست وکما فی العالمگیری طلب من عالم او زاہد ان یدفع الیہ قدمیہ لیقبلہ

لا یخص فیہ و بوسہ بر دست خود دادن بعد از مصافحہ مکروہ ست وفعل جاہلان و بوسہ دادن مردی مر مرد دیگر را بر دست و دہن وغیرہ و زنی مر زن دیگر را بر دہن و رخسار وغیرہ مکروہ است وَلما فی القاضیخان یکرہ ان یقبل الرجل فم الرجل او یدہ او شیأ منہ فی قول ابی حنیفۃ ومحمد رح ولما فی الدر المختار وکرہ تحریما تقبیل الرجل او یدہ او شئی منہ وکذا تقبیل المراۃ المراۃ و بوسہ بر شش قسم ست بوسہ رحمت چون بوسہ مادر و پدر مر فرزندان را بر رخسارہ و بوسہ تحیت چون بوسہ مومنین یکے مر دیگری را و بوسہ دوستانہ چون بوسہ برادری مر برادری را بر جبہ و بوسہ شہوت چون بوسہ مرد زن خود را و مصافحہ مابین برادران دینی جائز ست بلا خلاف و سنت است بالاتفاق ہر کہ با برادر دینی خود مصافحہ کند امید ست کہ خدای کریم صغائرش را عفو کند و طریقہ مسنون مصافحہ اینست کہ ہر دو باہم ہر دو دست خود را بلا حائل پارچہ وغیرہ بگیرند و حرکت دہند وَلما فی الدر المختار یجوز المصافحۃ لانہا سنۃ قدیمۃ لقولہ علیہ السلام من صافح اخاہ المسلم وحرک یدہ تناثرت ذنوبہ وَلما فی العالمگیری ویجوز المصافحۃ والسنۃ فیہا ان یضع یدیہ علی یدیہ من غیر حائل من ثوب او غیرہ اہ اما مصافحہ بعد از نماز جمعہ و عیدین چیزی نیست آنکہ بدعت از جہت تخصیص وقت وَلما فی اشعۃ اللمعات من شاہ عبد الحق قدس سرہ و آنکہ بعض مردم مصافحہ بعد از نماز میکنند یا بعد از نماز جمعہ چیزی نیست و بدعت ست از جہت تخصیص وقت اہ و معانقہ کہ با یکدیگر گلو آمیختن را میگویند شرعاً جائز ست اگر کسے از سفر باز آید بشرطیکہ ہر دو ازار و قمیص و جبہ پوشان باشند و مامون باشند از شہوت و در غیر قدوم از سفر چون بعد نماز عید وغیرہ مکروہ و تحریم ست و حظ شیطانی و بدعت تحریمی و مرد را با زن و امرد معانقہ کردن ہیچ گونہ جائز نیست آنچہ نوذی بیان کردہ آن دلیل حنفی مذہب شدن نمی تواند چہ ماتن و ایشان ہر دو شافعی المذہب اند در سرزمین ہند خصوصاً ملک بنگالہ بعد نماز عیدین در مسجد کہ معانقہ میکنند بدعت سیئہ است بدین نہج طریقہ مشروعہ حنفیہ نیست وفعل اقتضای طبعی در مسجد نمودن نارواست معانقہ و مصافحہ کہ مروج شرعی ست آن ذرا اول ملاقات مشروع ست وقت رخصت فیما بین ہر دو مومنین معانقہ و مصافحہ خلاف شرع و مورد ست و معانقہ بمورد خاص استعمال گردیدہ مومنین را بران مورد اقتصار کردن مناسب شاہ عبد العزیز قدس سرہ در تفسیر خویش تحت آیہ کریمہ اِذِ ابْتَلٰی اِبْرَاهِیْمَ رَبُّهٗ بِكَلِمٰتٍ فَاَتَمَّهُنَّ بیان فرمودہ کہ قبل ابراہیم ع سجدہ تحیت فیما بین

ہر دو ملاقاتی مشروع بود و از ان خلیل اللہ معانقہ مروج گردیدہ بود و در دین اسلام ما امت حنیفیہ بعوض معانقہ مصافحہ مروج شد و در محل خاص بندرت معانقہ عمل آمدہ وکما فی الهدایۃ قال کرہ ان یقبل الرجل فم الرجل او یدہ او شیاً منہ او یعانقہ وذکر الطحاوی ان ہذا قول ابی حنیفۃ ومحمد رح وقال ابو یوسف لا باس بالتقبیل والمعانقۃ لما روی ان النبی صلعم عانق جعفر رضی اللہ عنہ حین قدم من الحبشۃ وقبل بین عینیہ ولما روی ان النبی صلعم نہی عن المکامعۃ وہی المعانقۃ وعن المکاعمۃ وہی التقبیل وماروا محمول علی ما قبل التحریم ثم قالوا الخلاف فی ازار واحد اما اذا کان علیہ قمیص او جبۃ فلا باس بہا بالاجماع وکما فی القاضیخان والاولی ان لا یقبل ویکرہ المعانقۃ وہکذا فی کثیر من کتب الفقہ قدور فتح العزیز در تحت تفسیر اذ ابتلی ابراہیم ربہ بکلمات فاتمہن بیان نمودہ امی حضرت ابراہیم فرمودند کہ دعاے تو مستجاب شد بیا تا با تو معانقہ کنم حضرت ابراہیم آن پیر را کشیدہ معانقہ آن حضرت فرمودند کہ از ہمان روز معانقہ رائج گشت وقبل ازان رسم سجود بود کہ در مقام تعظیم یکے دیگر را سجدہ مے کردند باز در اسلام مصافحہ رائج گشت آہ واللہ اعلم بالصواب۔

وصل در بیان مسائل متفرقہ

اگر مسلمانی را زن فاسقہ باشد و بزد و ضرب ہم متنبہ نشود مہما اطلاق دادن ضرور نیست کنیزک را بعرض موتش آزاد کردن بہتر ست کہ خود بپیر و طفل دیگرے را بلا اجازت شوہر خویش شیر دادن کروہ ست اگر خوف ہلاکت آن طفل نباشد خمر در خانۂ خویش برای ساختن سرکہ داشتن درست است اسباب سرود چون طبلہ دستار وغیرہ گرفتن و داشتن حرام پیر مرد جاہل را بر عالم جوان بر فتار و گفتار و نشست و برخاست و جمیع امورات پیش دستی جائز نیست اگرچہ شیخ جاہل قریشی ہم باشد حق عالم بر جاہل چون حق استاد بر شاگرد ست وجاہل و شاگرد را نباید کہ بر جای عالم و استاد بنشیند و در کلام او کند بغیبت او و حق شوہر بر زوجہ بیشتر ازین ست نباید کہ بر سقفِ خانہ بر آید بلا خبر صاحب خانۂ دیگر کہ متصل باشد قیلولہ مسنون ست کہ شیطان قیلولہ نمیکند و مستحب ست در قیلولہ کہ اولاً بر پہلوی راست بخوابد و باز بر پہلوی چپ در اول نہار و مابین عشاء و مغرب خوابیدن مکروہ ست مومنین بر پہلوی راست مے خوابند و شاہان بر پہلوی چپ و انبیاء علیہم السلام رو بسوی آسمان کردہ بر پشت میخوابند و کفار بر پشت بر روے آسمان کردہ بر رو میخوابند اگر درد شکم باشد بر رو خوابیدن چون خواب کفار روا باشد باید کہ حین خفتن و برخاستن از خواب ذاکر باشد بہ تہلیل و تسبیح

تحمید زمینی که بران زانی غسل کند و قتل ناحق کرده شود شکایت میکند بر خدا و نه کریم دعای بد میکند برای فاعلان آن بهترین بیداری شب بر سه وجه است اولاً شب را بمذاکرهٔ علم بگذارد و این بیداری از همه بیداری افضل ست دوم به تسبیح و تهلیل و استغفار شب را بسر کند سوم بیداری مباح که گفتگوی دوستانه کند ورای کذب و باطل واگر فاید باشند تذکرهٔ علم کند ورنه خاتمه آن بیداری را به تسبیح و تهلیل بالخیر کند زبان عربی افضل ست از جمیع زبانها و زبان عربی زبان اهل بهشت است هر که آموخت علم عربی را و تعلیم کرد غیری را علم عربی ماجور خواهد شد وکما فی العالمگیری العربیة فضل علی سائر الالسن وهو لسان اهل الجنة فمن تعلمها او علم غیره فهو ماجور وهمچنین ست در سراجیه و قاضیخان مردان را ایستاده بول کردن بعضے جائز داشته اند و بعضے مکروه گفته اند و راجح آنست که بلا عذر جائز نیست برباد کردن مال بلا فائده مکروه است خواستن موت به تنگی روزگار وغیره مکروه و بحفظ عن المعصیت مکروه نیست مستحب ست که حین زلزله از خانه بدر شده در فضا رود در حالت شیوع وبا در جائی رامی بر قضا بوده اگر از انجا خارج و بجای دیگر داخل شود مکروه نیست مومنان را باید که با همه خنده رو باشند و علامت مومن همیشه خنده روئی است و باید که با همگنان خوش خوش کلام کند و باید که بعد از طلوع فجر تا نماز ذکر خیر کند و همین حکم ست طلوع شمس خندیدن در مصیبت کسے مکروه است در ماه صفر کدامی امر چون نکاح وغیره نکردن فعل جاهلان ست و مکروه و همچنان در ایام نحس اهل نجوم را اعتماد بران کردن حرام و تهمت بر شریعت ست اگر پدر از میان پسران صالح خود یک پسرے را املاک خود هبه کند گنهگار خواهد شد واگر از میان پسران خودش پسر صالح را هبه کند گنهگار نخواهد شد آبریزی در راه برای تسکین غبار جائز ست و زائد بران فضول قید کردن جانوران در قفس ناجائز ترداشتن اسپ را بر فرد و خر را بر اسپ و دیگر بهائم را بر بهائم دیگر جائز ست خناق و ساحر را قتل باید کرد که توبهٔ شان مقبول نیست همچنان زندیق منکر معروف را در آب جاری بول کردن مکروه است مردم ذی اهل را روبروی همگنان غسل کردن مکروه است که بدان اظهار جماع میشود و این بعید از مروت است لعاب دهن زن مرد را و لعاب دهن مرد زن را خوردن مکروه است اگر مگس در آب افتد باید که هر دو پرش را در آب تر کند که در یک پرش شفا و در دیگرش آزار خواب بر سقف کردن نباید چراغ بعد نوم در خانه روشن نباید داشت مکروه ست مسلمانان را رفتن

در بتخانہ وغیر ذلک چراکہ انجا مجمع شیاطین ست در ظروف مشرکین اگر کسے ناشستہ بخورد گنہگار نخواہد شد
ولیکن شستہ خوردن بہتر ست در ضیافت کافر رفتن و کافر را دعوت کردن بباعث قرابت درست ست
مصافحہ با یہود و نصارا کردن [illegible] ست بخلاف مشرکین کہ اگر با ایشان مصافحہ کردہ شود باید دست ما
بشوید اگر زن یا مرد را والدین کافر باشند نفقہ دادن و با ایشان ملائمت کردن باید و بملاقات شان رفتن
جائز ست و اگر ایشان ترغیب دین خود شان کنند پس زیارت نکردن ہم جائز ست و بعیادت ذمی
و فاسق رفتن جائز ست کسب بقدر ضرورت نفس و عیال و ادای دین فرض ست و برای نفقہ عیال
و ابوین سنت و مستحب زائد بران و مباح زائد بران و برای تجمل مکروہ ست و برای تفاخر و تکاثر اگرچہ از مال
حلال باشد و بودنِ خوراک یکروزہ پیشِ خود سوال حلال نیست از سوالِ مال جمع کردن خبث ست
کسب از حرام معصیت است چون کسب سرودگویندگان و رشوت خواران و سود خواران کہ حرام ست
بہترین کسب اول جہاد ثم تجارت ثم زراعت ثم صنعت سگِ دیوانہ را قتل باید کرد و سگ برای حفاظت
خود و برای حفاظت زرع و برای شکار پروردن و بخانہ خود داشتن جائز ست اگر کسے با بہائم غیر ماکول
اللحم وطی کند آنرا ذبح کردہ سوختہ انداختہ خواہد شد و اگر جانور ماکول اللحم باشد ذبح کردہ خواہد شد سوختن
ضرور نیست و خوردن آن جانور درست ست کما فی العالمگیری رجل وطی بہیمۃ قال ابو حنیفۃ رح
ان کانت البہیمۃ للواطی یقال لہ اذبحہا واحرقہا الی آخر القول ان لم تکن ماکول اللحم وان کانت ماکول
اللحم تذبح ولا یحرق کذا فی فتاوے قاضیخان و ایضا فیہ واما بہذا الفعل لا یحرم اکل الحیوان الماکول کذا فی
خزانۃ الفتاوی جانوران ذی روح را در آتش نباید سوخت و بآفتاب نہادہ زدن درست نیست سپس را
زندہ گذاشتن مباح و لیکن بعید از ادب ست صحبت با کسیکہ نماز نمی گذارد داشتن جائز نیست اگرچہ زوجہ
ہم باشد و اگر شوہر نماز نمی خواند صحبت زوجہ با او مکروہ نیست کما فی الاشباہ والنظائر و یکرہ معاشرۃ
من لا یصلی ولو کان زوجتہ الا اذا کان الزوج لا یصلی لم یکرہ للمراۃ معاشرتہ اگر اموال پدر از خبث باشد
و وارث را حال آن معلوم باشد باید کہ آن مال بذی حق واپس کند یا اگر از حال ذی حق واقفیت
نباشد برید رسومتوفی صدقہ کند و اگر وارث را از حال مال واقفیت نباشد کہ چیست پس برای او تصرف
آن مال حلال ست اگر خمر در وراثت یافتہ شود بدون سرکہ ساختنش تقسیمش بورثہ جائز نیست اگر زوجہ
نصرانی باشد درون خانہ خود صلیب داشتن سار و ادار نباید شد اما او بطریق خود درون خانہ نماز گذاردن

می توانند پدر در تعظیم مقدم ست از مادر و مادر بخدمت گذاری مقدم ست از پدر برای پسر زنان میتوانند که درون خانه خود با سر برهنه باشند لیکن احسن آنست که همیشه بر سر خمار داشته باشند و سیر یک روزه نیز زنان را بلا محرم درست نیست و محرم مرد عاقل صبی و معتوه لا یعقل محرم شدن نمیتوانند ولیکن با مردان صالح زنان سفر کردن می توانند و کما فی العالمگیری قال حماد رح لا بأس للمرأة ان یسافر بغیر محرم مع الصالحین اگر شخصیکه بر دین باقیست بمیرد پس اگر نیتش بادای آن دین بوده امید قویست که مواخذه بقیامت نشود سخن گفتن در مسجد و خلف جنازه و در بیت الخلاء و در هنگام وطی مکروه ست و کما فی الدر المختار و یکره الکلام فی المسجد و خلف الجنازة و فی الخلاء و فی حالة الجماع آه واللہ اعلم بالصدق والصواب ۞ —

پرتو سی ام — در کتاب الفرائض

فرائض علمی ست که شرعاً نصف علم دینیش نامند زیرا که علم بر دو قسم ست یکی متعلق بحیات انسان و دوم متعلق بمماتش و علم فرائض پیشتر از موت هر فرد انسان بعد متعلق میگردد ازین ست که علم فرائض نصف علم دینی متحقق گردیده هر مسلمانی را ازین علم واقفیت و عمل این علم خیلی ضروریست چه اکثر کار دبار دنیوی نیز منحصر بر واقفیت این علم بوده است بمصداق حدیث شریف تعلموا الفرائض و علموها الناس فانها نصف العلم نخستین از برای عمل فرائض واقفیت اموری چند از مبادی علم فرائض ضروری ست و آن اینکه ارث بمعنے بقاست در لغت و انتقال مال غیری بسوی غیری علی سبیل قائم مقامی را شرعاً ارث نامند و شخصیکه اموال خود را گذاشته فوت کند آنرا مورث نامند و قائم مقام مورث را وارث گویند و مالی که شخصے بحیات خود مالک آن بوده فوت کند آن مال ارث و ترکه میباشد چه ترکه میت را چهار حق متعلق بوده است اولاً دفن و کفن میت ثم ادای دین او ثم ادای وصیت میت پس اگر ورثا تنفیذ وصیت از کل متروکه او جائز دارند جائز خواهد شد ورنه از ثلث ترکه وصیتش جاری خواهد گردید کفن میت بلا کم و بیش از مال حلال میت داده خواهد شد و پیشتر از همه وراثت جاری خواهد گردید وارثان میت حصص خود ها خواهند یافت و وارثی که مورث خود را قتل نموده شرعاً مستحق عقوبت گردیده باشد او ترکه آن مورث نخواهد یافت و آن گونه وارث را محروم المیراث می نامند و کافری وارث مسلمی و مسلمی وارث کافری نمیشود و باختلاف دار الاسلام و دار الحرب نیز وراثت جاری نمیشود کما فی العالمگیریہ

لکن هذه الحکم فی حق اهل الکفر لا فی حق المسلمین حتے لو مات مسلم فی دار الحرب یرث ابنه الذی فی دار الاسلام

و کما فی رد المحتار و الرابع اختلاف الدارین فی ما بین الکفار عندنا خلافا للشافعی آه و کما فی فتاوی شامیه

و اما اذا کان بینهما تناصر و تعاون علی اعدائهما کانت الدار واحدة و الوراثة ثابتة آه ایضا فیه ای اختلاف

الدار لا یوثر فے حق المسلمین و کما فی شریفیة فی شرح فرائض سراجیه و اما اذا کان بینهما تعاون و تناصر

علی اعدائهما کانت الدار واحدة و الوراثة ثابتة ثم و لیس اختلاف الدار بمانع من الارث عند الشافعی رح

اصلا و هو عندنا مانع فی ما بین الکفار دون المسلمین غلام و کنیز وارث موالی نمیشود و مولی وارث غلام و

کنیز خود میشود و غلام و کنیز فیما بین خودها یکی وارث دیگر حسب طریق فرائض خواهد شد و فرضهائیکه مذکور قرآن مجید ست

شش فرض ست اعنی نصف و ربع و ثمن و ثلث و ثلثان و سدس و مستحق این شش سهام مفروضه چند قرابت داران نسبی اند

و دو خویشاوند سببی اعنی آنان که میان آنها بسبب نکاح صحیح شرعی قرابت متحقق شود و آنانند زن و شوهر۔

احوال پدر۔ اولا۔ با پسر یا پسر پسر میت مستحق سدس اعنی ششم حصهٔ ترکه بوده است و ثانیا۔ با دختران

و دختران پسر میت پدر سدس خواهد یافت و مابقی باعتبار عصوبت نیز خواهد یافت و بدون اینان

پدر عصبه محض بوده است اعنی گیرنده جمع ترکه می شود و سوای زن یا شوهر و مادر و جدهٔ اولاد میت

و دیگری با پدر وارث نمیشود۔ دوم جد و جد صحیح آن کس ست که بقرابت میت فیما بین او زنی داخل

نشود و او مانند پدر وارث میشود اگر پدر نباشد و با پدر وارث نمیشود سوم برادران و خواهران اخیافی

که زادهٔ مادر بغیر نطفهٔ پدر باشند یعنی میت و ایشان اولاد یک مادر و دو پدر باشند زن و مرد ایشان

برابر حصه می یابند بوراثت پس اگر برادر یا خواهر اخیافی یک تن باشد سدس می یابد و زائد بر واحد ثلث

یعنی سومین حصهٔ ترکه می یابند و با فرزند و فرزند پسر میت و با پدر و جد میت اینان وارث نمیشوند۔

چهارم دختران واحدهٔ شان نصف ترکه و زائد بر واحدهٔ ثلثان یعنی دو سومین حصهٔ ترکه خواهند یافت

و با پسر میت یعنی برادر خود دختر عصبه خواهد شد و نصف سهام پسر خواهد یافت بمصداق للذکر مثل حظ

الانثیین۔ پنجم دختران پسر میت که ایشان چون دختران میت وارث می شوند و با پسر و دو دختر صلبی میت

اینان وارث نمیشوند اگر پسر پسر بوده باشد پس با دو دختر صلبی اینان عصبه شده وارث خواهند شد

و با یک دختر صلبی اینان سدس خواهند یافت ششم مادر۔ و مادر با فرزند و فرزند پسر میت و دو برادر

و دو خواهر علاتی یا عینی یا اخیافی سدس خواهد یافت ورنه ثلث ترکه نصیب مادر و بعد ادای حصهٔ زوج

احوال پدر

احوال جد صحیح

احوال اولاد ام

احوال بنات

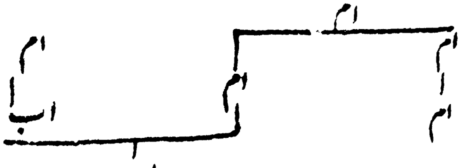
احوال بنات ابن

احوال ام

باشوهر یا در ثلث مابقی خواهد یافت و صورتش جز بدو مسئله نیست و آن اینکه —

مسئله ۴			مسئله ۶		
زوجه	اب	ام	زوج	ام	اب
۱	۲	۱	۳	۱	۲

اگر بجای اب جد باشد تا ثلث الکل ام خواهد یافت هفتم جدۂ صحیحه یعنی مادر مادر و مادر پدر اسلے غیر بنا بر حق شان سدس است یکی باشد یا زائد مگر ادنی شان با اعلی شان محروم المیراث می باشند جدات پدر با پدر وارث نمے شوند و جمله جدات با مادر وارث نخواهند شد صورت مساوی بدین طریق بوده است —



هشتم خواهران عینی اگر یک خواهر عینی باشد نصف خواهد یافت و رنہ ثلثان و ایشان با دختران صلبی و دختران پسری و برادران خود عصبه خواهند شد نهم خواهران علاتی ایشان چون خواهران عینی نه وارث میشوند و با یک خواهر عینی سدس خواهند یافت و با دو خواهر عینی ایشان وارث نمیشوند واگر برادر شان بوده باشد پس ایشان عصوبۃ وارث خواهند شد و با برادران عینی جمله علاتی محروم المیراث اند برادران و خواهران علاتی و عینی با پسر و پسر پسر و پدر و جد میت هیچ حصۂ ترکه نخواهند یافت — دهم زوج یعنی شوهر که با فرزند و فرزند پسر ربع یعنے چهارم حصۂ ترکه و بدون ایشان نصف ترکه نصیب ایشان ست، یازدهم زوجه با فرزند و فرزند پسر ثمن یعنے هشتمین حصۂ ترکه و بدون ایشان ربع ترکه خواهند یافت —

در بیان عصبه

عصبه شرعاً آن کسان را گویند که برای شان کدامی حصه در قرآن شریف بالتعیین مذکور نیست اگر عصبه منفرد باشد وارث جمیع متروکه میشود و در حالت اجتماع با ذوی الفروض بعد گرفتن حصۂ ذوی الفروض مابقی خواهد یافت و عصبه بر دو قسم اند نسبی و سببی و عصبه نسبی بر سه نوع اند عصبه بنفسه و عصبه بغیره و عصبه مع غیره و عصبه بنفسه جزو میت اعنی اولاد و اولاد پسر میت و اصل میت اعنی آبا و اب ابا و جزو اب ابا اعنی اخوات و ابن الاخ و جزو جد اعنی اعمام و ابنای شان

ے باشند دبرترین عصبات پسران و پسران پسر بطریق ترتیب بوده اند و آبای ایشان برادلاد ایشان غالب بوده یک جهت قرابت دارد و جهت غالب خواهد بود دوم عصبه بغیره آن زنانند که با مردان هم درجه خود عصبه میشود چنانچه دختران با پسران و دختران پسر با پسران خود و خواهران عینیان و علات با برادران خود عصبه مع غیره آن زنان اند که با زن دیگر عصبه میشوند چون خواهران با دختران دوم عصبه سببی و آنان مولی و وارث مولی اند که غلام و کنیز خود را آزاد کرده بودند و آن غلام و کنیز بلا وارث خود ها فوت کرده اند که دران حالت آن مولی و وارث مولی عصبه ایشان خواهند شد و مقرله بالنسب اعنی کسیکه میت او را بحیات خود فرزند خود گفته باشد اگر وارث واقعی میت دیگر کدامی نباشد پس این کس وارث خواهد شد۔

دربیان حجب

هرگاه وراثت وارثی از حالی بحالی منتقل شود یا وارثی وارث دیگر را از اخذ میراث بازدارد شرعاً آن طریقه تقسیم وراثت را حجب نامند و آن حجب بر دو قسم است یکی حجب نقصان و دیگرے حجب حرمان۔ حجب نقصان آنست که وارثی بوجود ورثه دیگر چیزے از حصه خود کم می یابد چنانچه ذکر شان بالا رفت چون مادر وغیره و حجب حرمان آنست که وارثے خویشاوند قریب خویشاوند بعید من جهت خود را محجوب میگرداند اعنی رد بردی قریب بعید برابر او وارث نمیشود مگر برادران و خواهران اخیافی با مادر نیز وارث میشوند صاحب حجب حرمان وارث دیگر را از حالی بحالے دیگر منتقل میکند چون دو برادر و دو خواهر با پدر وارث نمی شوند مگر مادر را از ثلث بسوی سدس مے آرند و ارث محروم المیراث حصه وارث دیگر را کم و بیش کردن نمی تواند اما محجوب المیراث حاجب وارث دیگر می تواند شد

دربیان ذوی الارحام

وارثان بر سه قسم اند ذوی الفروض و عصبه که بیشتر ذکر شان و بیان احوال شان نموده شده ثم خویشان و قرابت داران قریب اند که ایشان با ذوی الفروض و عصبه وارث نمیشوند الا که با زن یا شوهر وارث میشوند این خویشاوندان را شرعاً ذوی الارحام نامند و آنان چهار صنف اند جزء میت اعنی اولاد دختران و اولاد دختران پسر و اصل میت اعنی اجداد فاسده ساقطه و جدات فاسده ساقطه و جزء اب اعنی اولاد دختران برادران یا اولاد دختران پسر برادران و اولاد خواهران

بہ جہتے کہ باشند و جز و جد و جدہ اعنی خال و خالہ و عم و عمہ از طرف مادر و اولاد شان الی غیر نہایہ و
این ہر چہار صنف یکی بعد دیگرے وارث میشوند اعنی بحیات اول ثانی و بحیات ثانی ثالث و بحیات
ثالث رابع وارث نمیشود و نیز وارث دو قرابت دا بر قرابت یک جہت مقدم است بعدہ غالب خواہد بود
و نیز اولاد ذوی الفروض و عصبہ بر اولاد ذوی الارحام بیشتر خواہند بود و اگر بدرجہ فروع و
اصول تکرار واقع شود دران ہنگام دو ثلث حصہ برای اقربای جانب پدر و یک ثلث حصہ
برای اقارب جانب مادر نصیب شان خواہد بود و علیہ الفتویٰ ٭

در بیان خنثیٰ

خنثیٰ آنرا گویند کہ عضو علامت زن و مرد ہر دو در شخص واحد موجود باشد پس اگر از ذکر بول کند
از ذکور و اگر از فرج بول کند انثیٰ متصور خواہد شد و اگر از ہر دو جانب بول کند پس بر جانب اسبق
حکم کردہ خواہد شد و وراثت ایشان نیز ہمان لحاظ خواہد بود و اگر از ہر دو عضو یکسان پیشاب کند
پس آن شخص را خنثیٰ مشکل نامند و بلحاظ زن و مرد ہر حصہ کہ کمتر باشد ہمان حصہ بہ خنثیٰ مشکل خواہد گردید ٭

در بیان حمل

شخصے وارث دیگر و زوجہ حاملہ را گذاشتہ فوت کردہ اندرین حالت مناسب آنست کہ بعد وضع
حمل مال ترکہ تقسیم کردہ شود و اگر ورثہ بآن راضی نشوند پس برای حمل حصہ یک پسر داشتہ
خواہد شد با ورثہ مختلف الدرجہ وراثت بطوری تقسیم کردہ خواہد شد کہ ورثہ دیگر محجوب شوند و باقی برای حمل موجود خواہد ماند

مسائل متفرقہ

اگر شخصے از خویشاوندان خود آنچنان گم گردیدہ کہ سراغش یافتہ نمیشود پس تا نود سال عمر او
زندہ بمال خود است و بمال دیگری وارث نخواہد شد و مرتد وارث مسلم نمیشود و قیدیان محارب
بحکم جمیع مسلمانان اند اگر دفعۃً جماعتی از آفت سماوی بمیرند کہ خبر موت یکی بر دیگرے نرسید پس متروکہ
ہر یک واحد ازانان بر ورثہ زندہ شان تقسیم خواہد شد و از آنہا یکے وارث دیگرے نخواہد شد
و اگر وارثے صلبی متبرے از حصہ خود گردیدہ باشد حصہ اش فرد گذاشتہ ترکہ بورثہ دیگر
بدستور تقسیم خواہد یافت ٭

در بیان تقسیم حصهٔ ورثه و حساب ضروری آن

فرضهای مذکورهٔ کتاب الله بر دو نوع است نوع اول نصف و ربع و ثمن و نوع ثانی ثلث و ثلثان
و سدس و اگر گیرندهٔ ترکه از اقسام هر دو نوع منفرد یا مفرده واقع شوند پس از همنام آن مخرج مسئله نموده
خواهد شد چنانچه نصف از اثنان و ربع از اربعه و ثمن از ثمانیه و ثلث و ثلثان از ثلثه و سدس از سته و اگر
یابندهٔ نصف از نوع اول با گیرندهٔ حصهٔ کل یا بعض نوع ثانی باهم شود پس از شش مسئله
نموده خواهد شد و اگر وارث گیرندهٔ ربع از نوع اول باشد و با یابندهٔ حصهٔ کل یا بعض نوع ثانی
یکجا شود پس از دوازده مسئله نموده خواهد شد و اگر وارث مستحق ثمن از نوع اول با مستحقان کل
یا بعض نوع ثانی بیک صورت واقع شود پس از بست و چهار مسئله خواهد شد بدین وجه۔

مسئله ٦ — میت

زوج	ام	اخ
٣	١	٢

مسئله ١٢ — میت

زوج	ام	ابن
٣	٢	٧

مسئله ٢٤ — میت

زوجه	ام	ابن
٣	٤	١٧

و برای عمل فرائض واقفیت و مشق حسابی چند اعنی جمع و ضرب و تقسیم و تضعیف و تنصیف
نهایت ضروری و هم عمل چهار نسب بغایت لابدی و آن اینکه اگر دو عدد جانبین برابر باشند نسبت
فیما بین این هر دو عدد را نسبت تماثل نامند مفرد باشند یا مرکب چنانچه هشت و هشت و شانزده
و شانزده و اگر در یک جانب عدد کم و بجانب دیگر عدد زائد باشد و بعد از یک مرتبه تا بمرات وضع
نمودن عدد کم مذکور از عدد زائد مزبور هرچه باقی ماند آن برابر عدد کم مذکور باشد پس نسبت فیما بین
آن هر دو عدد را نسبت تداخل نامند چنانچه سه و نه و هیجده و پنجاه و چهار و اگر بدین طور بعد وضع
نمودن عدد کم از عدد زائد خواه یک مرتبه یا بمرات یک عدد سوم چنان حاصل آید که عدد کم مذکور
را بعد وضع شدن عدد سوم مذبور از آن هم مرتبه خود گرداند پس نسبت فیما بین آن هر دو عدد را
نسبت توافق نامند چنانچه هشت و بست که بعد وضع هشت دو باره از بست چهار ماند و از هشت

بعد وضع چہار ہمان چہار ماند و در توافق بہر عدد یکہ طرفین برابر شوند بنامزد آن توافق موسوم خواہد گردید چنانچہ بصورت بالا توافق بالربع بودہ است وہمین طور تا دہ توافق بالعشر خواہد شد وبالاے دہ توافق بجزء ذکر کردہ میشود چنانچہ توافق بجزء یازدہ یا دوازدہ واگر بعد وضع دو عدد از طرفین صرف یک باقی ماند پس آن را نسبت تباین نامند چنانچہ سہ و پنج و پانزدہ و شانزدہ وغیرہ و در اکثر اوقات در نسبت تداخل نیز بنامزد توافق عمل میشود زیراچہ در آن صورت ہم زیادہ کم عمل فرائض حاصل می آید ورنہ باعتبار نسبت تداخل عمل کردہ خواہد شد۔

در بیان عول

تقسیم فرائض بر ورثہ بر سہ قسم ست یکے عادلہ و آن این ست کہ سہام اصحاب فرائض با سہام مال مساوی باشد آنکہ در صورت بودن قدری زائد عصبہ گیرندۂ آن زائد موجود باشد چنانچہ

مسئلہ ۳	زید	مسئلہ ۶	ہندہ
۲ خواہر عینی	پدر	۲ خواہر اخیافی	پسر
۲	۱	۱	۵

دوم فریضۂ قاصرہ کہ سہام مال از نصیب ورثہ زائد باشد و عصبہ مستحق آن موجود نباشد پس درین صورت آنقدر بر ذوی الفروض رد نمودہ خواہد شد کہ بیان آن پس تر می آید سوم فریضۂ عائلہ کہ سہام اصحاب فرائض از سہام اصل مسئلہ زائد شود در آن ہنگام آن قدر زائد را بالاے اصل مسئلہ نوشتہ خواہد شد و آن مجموع بنامزد عول اصل مسئلہ آن خواہد بود اصول مخارج یعنی طریقہ نمودن اصل مسئلہ ہفت عدد اند یعنی دو و سہ و چہار و شش و ہشت و دوازدہ و بست و چہار و دو و سہ و چہار و ہشت گاہے عول نمودہ شوند مگر شش تا دہ و ترًا و شفعًا یعنے جفت و با جفت عول مے شوند چنانچہ۔

مسئلہ ۶ بالعول ۷	ہندہ
زوج	۲ اخت عینی
۳	۴

مسئلہ ۶ بالعول ۱۰

ہندہ

زوج	ام	۲ دخت عینی	۲ دخت اخیافی
۳	۱	۴	۲

و دوازدہ تا ہفتدہ دو ترا اعنی بے جفت عول میشود چنانچہ۔

مسئلہ ۱۲ بالعول ۱۳

زید

زوجہ	۲ دخت عینی	یک اخت اخیافی
۳	۸	۲

مسئلہ ۱۲ بالعول ۱۷

زید

زوجہ	ام	۲ دخت عینی	۲ اخت اخیافی
۳	۲	۸	۴

و بست و چہار صرف یک مرتبہ تا بست و ہفت عول میشود و این مسئلہ را مسئلہ منبریہ وا کدریہ نامند زیرا چہ از سیدنا علی کرم اللہ وجہہ بحین بودن جناب ایشان بالاے منبر سوالی کردہ شد جناب سیدنا رد جواب آن بدین طریق فرمود۔

مسئلہ ۲۴ بالعول ۲۷

زید

زوجہ	۲ بنت	اب	ام
۳	۱۶	۴	۴

رد کا بیان

خویشاوندان نسبی کہ ذوی الفروض اند صرف آنان مستحق رد خواہند شد و آنان را شرعا جنس من یرد علیہ نامند و زن و شوہر کہ قرابت ازسببی اند بر آنان رد نمی شود و آنان را جنس من لا یرد علیہ گویند و در اشباہ والنظائر مرقوم ست کہ اگر از ذوی الفروض و عصبہ و ذوی الارحام ہیچ وارثے نباشد و بیت المال نیز موجود نباشد بدان صورت بر زن و شوہر نیز ترکہ رد خواہد شد و قاعدہ رد بر چہار و تیرہ بودہ است یکی آنکہ اصحاب من یرد علیہ اگر از یک جنس باشند مسئلہ بشمار عدد رؤس آنان خواہد شد چنانچہ دو بنت یا دو جدہ یا دو اخت و دوم آنکہ اگر چند فریق ورثہ من یرد علیہ باہم شوند پس بدان صورت از سہام جملہ شان مسئلہ نمودہ خواہد شد و از عددہائی کہ بصورت رد مسئلہ نمودہ شود آن چہار عدد اند دو و سہ و چہار و پنج زیرا کہ باقیدہ دو سدس باہم آیند از دو یا گہ

گیرندهٔ ثلث وسدس باہم باشند از ۳ و اگر وارث یابندهٔ نصف وسدس یکجا باشند از چہار و گر مستحقین دو ثلث یا ثلث یا نصف وارث شوند از پنج مسئلہ نمودہ خواہد شد سوم آنکہ اگر جنس من لا یرد علیہ با جنس واحد من یرد علیہ باہم جمع شوند پس نخستین از اصل اعنی کمترین درجہ مخرج فرض من لا یرد علیہ مسئلہ نمودہ نصیب من لا یرد علیہ دادہ خواہد شد و ما بقی اگر بر فریق ہائے من یرد علیہ تقسیم یافت فہو المراد چنانچہ۔

مسئلہ ۴ ہندہ

زوج	۳ دختر
۱	۳

و اگر ما بقی بر ورثہ من یرد علیہ تقسیم شدن نمی تواند پس در آن صورت لحاظ نسبت فیما بین عدد ما بقی و عدد رؤس ورثہ من یرد علیہ کردہ خواہد شد اگر توافق باشد پس وفق اگر تباین باشد پس کل عدد رؤس ورثہ من یرد علیہ را بر اصل مسئلہ ضرب نمودہ مسئلہ ردیہ نوشتہ خواہد شد و عددیکہ بر اصل مسئلہ ضرب کردہ شود بر ہمان عدد عدد سہام ما بقی را ضرب نمودہ حصہ من یرد علیہ دادہ خواہد شد چنانچہ۔

مسئلہ ۴ بالرد ۸ ہندہ توافق بالثلث

زوج	۳	۶ دختر
$\frac{1}{2}$		۶

مسئلہ ۴ بالرد ۲۰ ہندہ تباین

زوج	۳	۵ دختر
$\frac{1}{5}$		۱۵

چہارم آنکہ اگر اجناس ورثہ من یرد علیہ با من لا یرد علیہ بیک صورت جمع شوند پس دران صورت نیز از اقل مخرج فرض من لا یرد علیہ مسئلہ نمودہ نصیب شان دادہ خواہد شد بعد ازان دیدہ خواہد شد کہ از اصل مسئلہ من یرد علیہ آنچہ مجموعاً نصیب ایشان ست آن را از عدد سہام ما بقی چہ نسبت بودہ است یعنی باعتبار نسبت مابین ما بقی و مجموع نصیب شان از اصل مسئلہ ایشان توافق است یا تباین اگر توافق باشد پس وفق و اگر تباین باشد پس کل

نصیبِ شان را بر مسئله اولین ضرب نموده حاصل ضرب را اصل مسئلہ ردیہ نموده خواہد شد وعدد یکہ براصل مسئلہ ضرب نموده شود بر آن عدد حصۂ من لا یرد علیہ را ضرب کرده نصیبِ شان داده خواہد شد و باقی اصل مسئلۂ اول را بر نصیب ہر ہر وارث من یرد علیہ از اصل مسئلۂ ایشان ضرب کرده حصص ورثۂ من یرد علیہ داده خواہد شد واگر بدان سہام ترکہ کسر واقع شود بقاعدہ تصحیح تصحیح کرده خواہد شد چنانچہ مسئلہ ۸ بالرد ۴ تباین ۵ براصل مسئلہ ضرب نموده شد۔

میت زید

۴ زوجه	۹ بنت	۶ جده
۵	۲۸	۷

درصورت مرقومہ ۹ بنت و شش ۶ جده اند واصل مسئلۂ شان شش بوده زیرا چہ سدس و ثلثان باہم جمع شده اند پس درین حالت نصیب بنات چہار ست اعنی ثلثان و نصیب جدات یک بوده است اعنی سدس و مجموع آن پنج گردیده پس ہمان پنج را براصل مسئلہ من لا یرد علیہ کہ ہشت بوده ضرب کرده شده و بہر صورت حین لحاظ حصۂ من یرد علیہ بلحاظ اصل مسئلۂ من یرد علیہ نموده خواہد شد ونیز بصورت ہائیکہ عصبہ موجود نباشند عول ورد میشود و بصورت وجود عصبہ رد و عول نمیشود۔

دربیان تصحیح

در فرائض از عدد کسر تقسیم وراثت درست نیست بلحاظ بران علمای شرع قاعدۂ برای آن مقرر نموده اند کہ بذریعۂ آن قاعده عدد کسر را عدد کامل نموده میشود و نامِ آن قاعدۂ تصحیح بوده است چنانچہ

مسئلہ ۸ تصحیح ۲۴

میت زید

زوجه	ابن	بنت
۳	۱۴	۷

طریقۂ تصحیح آن ست کہ اگر کسر در عدد رؤس یک فریق ورثہ واقع شود پس ہمان عدد رؤس را بر اصل مسئلہ ضرب نموده حاصل ضرب بنام تصحیح بالاے اصل مسئلہ نوشتہ خواہد شد و بر ہمان عدد رؤس حصۂ ہر فریق ورثہ ضرب کرده حاصل ضرب بآن فریق داده خواہد شد چنانچہ صورتش بالا مرقوم شد و اگر عدد اصل مسئلہ بر عدد رؤس چند فریق ورثہ کسر واقع شود اندرانحالت بلحاظ نسبت فیما بین عدد رؤس ہر ہر فریق وفق یا کل عدد رؤس یک فریق را بر عدد رؤس

فریق دیگر ضرب نموده و همچنان ضرب یکی بر دیگرے بعمل آورده مجموع حاصل ضرب آن را بر اصل مسئله ضرب کرده خواهد شد و این حاصل ضرب تصحیح اصل مسئله خواهد شد و عا دیکه بر اصل مسئله ضرب کرده شود بر همان عدد حصۂ هر هر فریق ورثه را ضرب کرده نصیب هر هر وارث داده خواهد شد و این با قاعدۂ عادله و قاصره و عائله نافذ خواهد بود چنانچه۔

مسئله ۰ بالرد ۰۴ تصحیح ۰۴ ۱۴۴ ۳۶

۴ زوجه		۹ بنت		۶ جده	
۱/۵ ۱۸۰	نصیب هر واحد ۴۵	۲۸/۱۰۰۸	هر واحد ۱۱۲	۲۵۲	[illegible]

در بیان مناسخه

شخصے فوت کرد و بگذاشت متروکه و ورثه خود پس از آن و نیز علی التعاقب آن ورثه یکی بعد دیگری بگذاشت ورثه خود شان قبل تقسیم ترکۂ مورث اول فوت نمودند پس درین حالت فیما بین وارث هر فرد آنان از ابتداے مورث اول ترکه بطریقه که منقسم خواهد گردید آن طریقه را قاعدۂ مناسخه نامند طریقۂ آن اینست که برای هر هر میت یک یک خط کشیده نامهای ورثۂ آنها که حین موت هر هر میت زنده بودند نوشته خواهد شد و آن خط ها را بطن نامند اعنی بطن اول و دوم و سوم وغیره کرده خواهد شد و بطریقۂ عمل فرائض در هر هر بطن مسئله نموده عول یا رد یا تصحیح نموده خواهد شد ثم میت بطن ثانی از بطن ثانی از بطن اول هر قدر که یافته باشد بالای خط بطن ثانی مذکور در سمت چپ نبا مزد ما فی الید نوشته خواهد شد اعنی میت بطن ثانی همان قدر در دست خود گرفته فوت نموده بعد از ان ما بین مسئله و ما فی الید بطن ثانی لحاظ نسبت نموده خواهد شد اگر تماثل باشد پس ما فی الید را بر رؤس ورثۂ بطن ثانی مذکور تقسیم کرده خواهد شد و اگر توافق باشد پس وفق و در صورت تباین کل اصل مسئله بطن ثانی را بر تصحیح مسئلۂ اول ضرب نموده حاصل ضرب را بنام مزد مناسخه بالای آن نوشته خواهد شد ثم حصۂ ورثه بطن اول را بر عدد مضروب مذکوره ضرب کرده حصۂ آنان داده خواهد شد پس تر در بطن دوم حصۂ خود آن بطن را بر ما فی الید بلحاظ نسبت ضرب کرده حصۂ ایشان داده خواهد شد ثم در بطن سوم و چهارم و پنجم وغیره همین طریق

عمل کرده خواهد شد و در هر بطن زیرین نخستین از مافی الید اگر فیما بین آن مسئلهٔ بطن مذکور نسبت
تماثل باشد حصص ورثهٔ آن بطن داده خواهد شد وگرنه از عدد حاصل ضرب که بنام مزد مناسخهٔ
هر هر بطن بالای مسئلهٔ اول نوشته خواهد شد نصیب جملهٔ ورثهٔ هر هر بطن ما فوق بطریق ضرب بعدد
مضروب حسب نوشتهٔ بالا داده خواهد شد و نصیب ورثهٔ بطنی که عمل در آن ست بطریق ضرب
سهام آنان بر مافی الید بلحاظ نسبت داده خواهد شد و یاد داشتنی است که هر میت در یک یا دو
یا سه بطن هرچه بنصیب خود یافته کل آن را مجموع نموده در بطن آن میت بما فی الید نوشته
خواهد شد و بالای مافی الید یا به پهلوی آن نسبت واقع را نیز نوشته خواهد شد و سوای مسئلهٔ
اول بر کدامی مسئلهٔ زیرین بدین عمل مناسخه ضرب کرده نخواهد شد و چون عمل مناسخهٔ تمامی بطن ها
با تمام برسد پایین جملهٔ بطن ها لفظ المبلغ نوشته عدد مناسخهٔ آخره برابر آن نوشته خواهد شد و زیر آن
خط الاحیاء منهم را برای [illegible] در زیر آن تمامی نامهای ورثهٔ زنده نوشته خواهد شد و آنان از هر هر
بطن هرچه که یافته باشند مجموع آن جمع نموده زیر هر نام آنان نوشته خواهد شد پس اگر مجموع
اعداد حصص باقیماندگان با عدد المبلغ موافق گردید عمل صحیح برآمد ورنه غلط چنانچه

مناسخه ۳۶ مناسخه ۱۲۰

مسئلهٔ ۴ تصحیح ۱۶ — فاطمه

میت		
زوج	بنت	ام
علی	زینب	خدیجه
۱/۴ میت	میت ۹	۱/۴ ۳ میت

مسئلهٔ ۴ — علی — تماثل — مافی الید ۴ — مستقیم

میت		
زوجه	اب	ام
سکینه	طلحه	زهرا
۱/۴ ۱ ۱	۲ ۲ ۱۱	۱ ۱ ۲

مسئلهٔ ۶ — زینب — مافی الید ۹ — توافق بالثلث

میت			
جده	ابن	ابن	بنت
خدیجه	یوسف	احسن	رابعه
۱/۶	۲ ۲ ۲۲	۲ ۲ ۲۲	۱ ۱ ۱۲

مسئلہ ۲ تصحیح ۴	خدیجہ	مافی الید و تباین
زوج	اخ عینی	اخ عینی
محسن	حسن	حسین
$\frac{1}{2}$ $\frac{}{18}$	$\frac{1}{9}$	$\frac{1}{9}$

المبلغ
۱۲۸

الاحیاء

سکینہ	طلحہ	زبیرہ	یوسف	محسن	رابعہ	حسن	حسین	محسن
۸	۱۶	۸	۲۴	۲۴	۱۲	۹	۹	۱۸

دربیان تقسیم ترکہ روپیہ و اشرفی

اگر ترکہ روپیہ و اشرفی باشد پس دران صورت دراصل مسئلہ بدستور عمل فرائض معمل شدہ نصیب ہر ہر وارث دادہ خواہد شد ثم فیما بین اصل مسئلہ و ترکہ لحاظ نسبت نمودہ خواہد شد توافق باشد یا تباین بصورت توافق ہر وفق و بشکل تباین ہر کل نصیب ہر ہر وارث وفق یا کل ترکہ را ضرب نمودہ وفق یا کل اصل مسئلہ آن ہر ہر مجموع را تقسیم نمودہ حصۂ ہر ہر وارث دادہ خواہد شد چنانچہ۔

مسئلہ ۶ بالعول ۹	ہندہ	توافق بالثلث	ترکہ ۴۰۔ اشرفی
زوج	۴۔ اخت عینی		۲۔ اخت اخیافی
۱۰۔ اشرفی $\frac{3}{}$	۱۳۔ اشرفی $\frac{4}{}$ و یک ثلث اشرفی		۶ اشرفی $\frac{2}{}$ و دو ثلث اشرفی

مسئلہ ۶ بالعول ۹	دیگر	تباین ترکہ ۲۵ روپیہ
زوج	اخت عینی	ام
$\frac{3}{9}$ روپیہ و سہ ثمن روپیہ	۱۲ روپیہ $\frac{4}{}$ و چہار ثمن روپیہ	۴ روپیہ $\frac{1}{}$ یک ثمن روپیہ

قصیدهٔ مختصرهٔ قصص الانبیا

بسم الله الرحمن الرحیم

از حمدِ حق تعالی و نعتِ پیمبرا
صدرِ کلام راست یقین زیب و زیورا

خود را بجود ستود خداوند در قرآن
گفتن همین بس است که الله اکبرا

بنشاند از عنایتِ خود مرسلِ شفیع
در صدرِ افسری ز دو عالم مهین ترا

آن سرورِ دو عالم و آن جامع الکلم
مقصودِ هر دو عالم و محمود داورا

بعد از ثنای خالق و نعتِ رسولِ حق
گویم کلام مومن و پاک و نکوترا

از حال و از حکایتِ کلّ انبیای حق
منظوم مختصر بسرایم سراسرا

خود خواست حق که جلوه کند از فرازِ عرش
پیدا نمود آدم و آراست کشورا

نامش ابو البشر شد و از خاک خلقتش
شد اوّلین نشیمنِ او خلد برترا

بی ذریعهٔ میانجی و بی مانعِ حجاب
آدم شده خلیفهٔ الله اکبرا

کردند قدسیان همه آن خاک را سجود
خاکی ز قدسیان بشرافت شد اکبرا

حوا زنِ جوان سن آدم بباغِ خلد
پیدا شد از یسارش و شد جفت اطهرا

حوا زنِ حمیدهٔ او غمگسارِ او
بد بر فراز خلد به آنِ مقررا

از فکرِ نفسِ سرکشِ خود بهر دانهٔ
حوا شده مسخرِ شیطانِ منکرا

خورده فریبِ آدم مجبور از فریب
هنتای خلد بر در او راه پیکرا

آدم چو خورد دانهٔ گندم ز اوجِ خلد
آمد سوی سراچهٔ عالم مکدّرا

کید و فسونِ دیو فقط یک بهانه بود
بود این چنین نه آخرِ کارش مقدّرا

افتاده در خرابهٔ ظلمت ز اوجِ خلد
تدبیرِ نظم و نسقِ جهان کرد یکسرا

او کرد در جهان نسب‌ها و مهر را پدید
از حق چو یافت خلعتِ فضل آن پیمبرا

آدم پس از خلافت عمر دراز خویش
در منصب خلافت او جانشین او
او هم ادای خدمت بابا نموده چند
آدریس شد پیمبر و شد جانشین او
پیشش رسید از در ایزد صحیفه
او رفت در بهشت بلا مرگ و حساب
بر منبر سفارت ایزد ز علم و فضل
او کرده از دعا همه عالم شکست و ریخت
بودند نوح را پسر این هر سه نامور
آن نوح زادگان نبوت ز مرگ نوح
چون شد زمانه خالی ازان نوح زادگان
شد قوم عاد را سخن حق پسند گو
چون بر فراز خلد نشیمن گرفت هود
آن مرد حق شناس نبی ثمود بود
صالح چو رفت ناقه سواره سرای خلد
بنیاد کعبه و حج و عمره نهاد او
انداختش بنار چو آن شاه بد نهاد
خواندش خدا خلیل خود و پیشین وی فرستاد
بودش دو طفل نامور ارجمند او
پور مهین ز هاجره زادش عزیز خلق
او شد مشرف از نسب سید بشر
او یافت هم کتاب ز دربار ایزدی
طفل خجسته سیرت ساره نزاد او

چون شد ز حق بدعوت رحلت مبشرا
شد شیث پور کهتر او سر برآورا
شد در سرای مسکن بابا مجاورا
پور رشید بد ز بنای هنروَرا
مشمول با نصیحت و وعظ نکوترا
بی رنج و بی تردد و تکلیف دیگرا
ادریس از جهان شد و شد نوح سر برا
غارت جهان نموده ز طوفان یکسرا
آن سام و حام و یافث این سه برادرا
نشستند جای نوح یکی بعد دیگرا
آمد به هود نوبت و او شد پیمبرا
شداد بود در عصر آن پیمبرا
صالح بجای هود بسر کرد افسرا
او بود نیک طینت و او بود مهترا
بعدش رسید نوبت فرزند آذرا
نمرود بود در عصرش شاه بنگرا
گلزار شد ز صحبت او نار یکسرا
صحف نداکر خود و وعظ نکو ترا
بودند حق شناس هم هر دو پیمبرا
ز و گشت چاه زمزم و بطحا مقرا
پور نکوترا که از آبا مهین ترا
شد نامور و گشته بعالم سراسرا
اسحاق پور کهتر آن مرد مخبرا

اسحاق هم پیمبر حق بود در جهان　　پور خلیل بود ولی بود کهترا
پور دگر برادر خرد خلیل حق　　بد لوط نام صاحب صحف و پیمبرا
این انبیای بر حق و این چار حق شناس　　رفتند در بهشت یکی بعد دیگرا
پور خجسته خصلت اسحاق نامور　　یعقوب شد پیمبر و آراست کشورا
او کرده در زمانه نبوت زمان چند　　او بود حق شناس و هم بود صابرا
یعقوب حق شناس چو شد در سرای خلد　　یوسف بجای باب بسر کرد افسرا
یوسف شده پیمبر و در مصر شد مقیم　　شد او غلام دختر طیموس یکسرا
یوسف نمود در چه رحلت فرودگاه　　شاهی سپرده در ید دیگر برادرا
یعقوب زادگان چو سوی خلد در شدند　　ایوب شد پیمبر و بد مرد شاکرا
او شوهر دخت یوسف و اولاد عیص بود　　او شد صبیر و شکر معزز بکشورا
افراشت سر بچنبر گیتی شعیب نام　　ایوب شد فزود چو در خلد عرعرا
منسوب ناقه کش به نسب ناقه شد شعیب　　این پاک دین ز تخمهٔ آن پاک گوهرا
بد موسی شوهر دخت مهین ارجمند او　　بود او خطیب انبیا و پاک گوهرا
برخاست چون شعیب ازین منزل سپنج　　آمد ز طور جلوه کنان یک غضنفرا
آمد ز بطن وادی ایمن بزد رو شور　　موسی بمصر ابن ولید بد اخترا
توریت وحی منزل حق شد کتاب او　　موسی ز مرسلین بد و بود صفدرا
هارون شد از سیاستش و از نوال حق　　در بزم انبیا سر ثروت بر آورا
نامش کلیم ایزد و گردیده سرفراز　　با حق نموده رد و کد آن مرد مجبرا
شد در ته مصیبت و شد در ته زمین　　قارون چو کرد تهمت آن پاک گوهرا
از در قصاص عامل مقتول بیگناه　　فرمان رسید و کرده طلب گاو اصفرا
آخر شدند در ته بحر از دعای او　　آن قوم بت پرست و فرعون بنگرا
هر شب ز آسمان من و سلوا برای او　　می آمدش ز ایزد و میخورد و اکثرا
بودش بدست معجزهٔ اژدها مدام　　بشکست خام بندش سحر مزورا

موسیٰ ز فضل ایزد بیچون جهان را — خوش خوش نمود از ید بیضا منورا
یوشع بنام راهبری شد رسول حق — رفتند در بهشت چو آن دو برادرا
او یافت نو نوید ز فتح بلاد شام — خود کرده او محاربه با قوم منکرا
خط عزل بمنصب بلعم کشید چون — یوشع شده ز بلعمیان تا مظفرا
یوشع چو رخت هستی خود بست از جهان — کالیوب نامور شده آخر پیمبرا
شمعون نژاد پور که یعقوب بود او — او شد بقوم خویش مبشر ز داورا
او در بهشت تا شد حزقیل شد نبی — پور خجسته سیرت و مرد مخیرا
او هم ز نسل لاوی یعقوب زاد بود — او رفت در بهشت و شد الیاس مبتلا
او در فضای کوه و بیابان گرفت جا — از کید جفت بعلبک شوم و بدترا
الیاس شد بجنت و الیسع شد نبی — او شد بشهر شام نبی مبشرا
الیاس را خلیفه بد او رهنمای خلق — مرد لطیفه گوی و سخنگوی بهترا
بعدش رسید نوبت ذی الکفل در جهان — ذی الکفل شد پیمبر و شد دین پرورا
او در بهشت چون شد و شموئیل شد نبی — او شد به چهل سالگی خویش مخبرا
جنگ و جدل نموده ز جالوتیان و فتح — فتح و ظفر نموده شد او سر برآورا
شموئیل زین خرابه بجنت رسید چون — داود ذی زبور شد آخر پیمبرا
داود خوش نواز حضور خدای پاک — شد در هدایت همه عالم مقررا
رفت و سپرد خود بسلیمان خلافتش — او بود طفل نامور آن پیمبرا
بلقیس را نموده نکاح حلال خویش — سلطان جن و انس سلیمان شد آخرا
لقمان دین پسند و حکیم خجسته خو — بد در زمان ثروت آن پاک گوهرا
در لحد کرده جا چو سلیمان نزد اوری — یونس برآمده و بیاراست کشورا
یونس نموده دعوت حق هم زبان چند — شد در دهان ماهی مرگ او چو آخرا
شد حنظله و شعیا و هم ارمیا و خضر — از دین حق مبشر و هر جا مخبرا
رفتند در بهشت چو آن سه تن از نخست — شد قصه هم تمام از آن هر سه رهبرا

شد رہنمای عالمِ اسباب دانیال — هم بود خوش خصال و هم بود سرورا

اندر پسین او ز در آفریدگار — اعنی عزیر جلوه کنان مرد مخبرا

او شد سفیرِ ایزد و او شد عزیزِ خلق — توریت او بخواند به گهواره ازبرا

هم بود نیک طینت و هم بود نیک نام — هم شد ز بطنِ مادرِ خویش او پیمبرا

تا در بهشت شد چو عزیرِ عزیزِ خلق — ذکریا شد پیمبرِ ایزد سراسرا

روح الامین رسانده به پیرش این نوید — گر دو زنِ عقیمه او بار آورا

یحیی پیمبرے پسرِ نیک نامِ او — او شد شهید از پیِ شاهِ بد اخترا

او بود خود محافظِ مریم زمانِ چند — زد سکه در نبوّت و شد شاه کشورا

یحیی چو کشته شد بحیاتِ شریفِ او — آزرده دل شد از غمِ پورِ مهین ترا

شیطان چو کرد بندشِ مکر و فریبِ خویش — ذکریا شد دو پاره و هم گشت صابرا

جرجیس شد پیمبرِ حق ز فضلِ حق — ذکریا شد چو کشته و عالم شد ابترا

جرجیس رہنمای جهان شد بروزگار — مردِ حمید بد به خلایق سراسرا

جرجیس در بهشت شد و جانشینِ او — شمعونِ حق شناس دگر شد پیمبرا

او رفت در بهشت چو زین مسکنِ عدم — تا در رسید نوبتِ آن پورِ مادرا

مریم عفیفه دخترِ عمران عفیفِ وقت — گاهی نه خفت و دیده و نی روی شوهرا

روزیکه او طهارتِ تازه نموده بود — روح الامین رسیده برِ او مبشرا

روح الامین سپرد به مریم امانتے — تا شد ز بارِ عیسوی او بار بردرا

عیسے چو شد تولد و کردند تهمتے — بر مریم عفیفه جداسنے سراسرا

عیسی سخن بمهد بگفت از قضای حق — هم داد از شهادتِ عصمت زمادرا

بر دوشِ مادر او ز ایزد رسید گو — خورشید در رسید بعالم ز خاورا

روشن ز روی روشنِ او شد دو چشمِ نام — شد خیره چشمِ مردمِ تهمت سراسرا

او گشت در جهان برسالت رسولِ حق — بوده مسیح خوش لقبِ آن پیمبرا

جبریل در رسید برش باکتابِ حق — انجیل آن کتاب و ز فرقان مبشرا

شد درمیانِ امتِ او بهرِ اعتقاد
هرجا عیان و فاش بر اهلِ روزگار
یک خوانِ نعمت از درِ ایزد برای او
آخر ز جورِ خسروِ کافر نهاد وقت
زعین السلوک عیسی نهان شد و جبرئیل
شد چون تمام حالِ رسولانِ ماسلف
گویم سخن سراسر نعتِ حبیبِ حق
هاشم نیاے نامور و ابن آمنه
نامش محمدؐ و پدرِ قاسمش لقب
در روم زدن بعرش برفت و رسید بار
سالارِ مرسلین شده آن خاتم النبین
سالارِ انبیا و سرِ خیلِ اتقیا
بود او حبیبِ ایزد بیچون بروزگار
بود او انیس و محرمِ راز و نیاز حق
او شد مشرف از لقبِ سیدِ بشر
سرو معیش سایه ده آفتابِ حشر
او شد مشرف از کرمِ ذو الجلال پاک
فرقان وحی منزلِ حق شد کتابِ او
شصت و سه سال سن شریفش شمار بست
از خیر بچپنش سالگی آخر رسولِ حق
بیشش ز لامکان در شبِ منتهای عرش
شد خاتمِ رسالت و محبوبِ ایزدی
احیاء مرده معجزه امتانِ او

احیاء مرده معجزهٔ آن پیمبرا
آن مرده کو ز خاتمِ دین شد مبشرا
روزِ چهل رسید به آن مقررا
عیسیٰ گرفت راه سوِ دشتِ یکبرا
بردش با وج رابعه چرخ اخضرا
خوانم دگر قصیده ازین نیز بهترا
حق را پیمبر او و جهان را مبشرا
بطحا مقام مولدِ آن پاک گوهرا
خواندش خدا مزمل و گاهش مدثرا
دیدار دیده با خبر از خواب بسترا
دانای ادل او شده واقف ز آخرا
ممتاز با شرافت و هم شان اکبرا
از چاکِ سینه شد بسته بار او مطهرا
دید و شنید و کرد تکلم ز داورا
ظهرش بداغِ مهرِ نبوت منورا
قدش ز سایه پاک و هم سایه گسترا
بر فرقِ لامکان بفضیلت ز دیگرا
خلقِ عظیم معجزهٔ آن پیمبرا
مقصودِ دو سرا و شفیع او به محشرا
فردوس ملکِ او شد و هم حوضِ کوثرا
در سالِ چهل و یک وحی آمد سراسرا
آدم نخست شد ز جهانش معنورا
بود او مقتدا ز انبیا ز ارواح یکسرا

او پیشوای عیسیٰ و موسیٰ و مرسلین
او مقتدای اول و آخر دیگرا
زو منتسب شوند همه مرسلین حق
او شد بمرسلین سبب ثروت برادرا
شد افضل رسالت و شد جامع الکلم
آن سید دو عالم و آن شمس انورا
آن قبلۂ ارادت و آن کعبۂ ادب
منصور بر حسود شد و هم مظفرا
روزیکه بر زمین قدم زد زبطن اُم
آن روز گشت طارم کسریٰ بکسرا
واصل بوصل حق شد امت بحق سپرد
یثرب محل مدفن آن سید الورا
خاکی قصیده را نذر مصطفیٰ نمود
تا بخشدم ز صدمت محشر پیمبرا

دامان مصطفیٰ بصلایش کم گرفت
تا در جزا جزاے دهد مصطفیٰ مرا

خاتمه از جانب مصنف کتاب هذا

بر ارباب بصارت و اصحاب خبرت و دقیقه سنجان علوم وراثت و نکته کشایان فنون درایت معبد عجز و نیاز عرضه میدهد که کتاب هذا موسوم به تنویر القلوب منفعت العام و طبائع مرغوب هنگامیکه فقیر بهنگامۂ جبر و قدر چاکری و سخت گیری خیر و شر نوکری پابند و دست بسته و بتحقیقات بایدو شاید و تدقیقات ما لابد بوجه احسن کاکردن نتوانسته مجبور المشاغلی و با وراالفرط شوق البالی آن کتاب ناتمام را جامۂ طبع پوشانیده بر خدمت خاص بزرگواران دین و عوام منتسبان شرع متین رسانیده بودم چون بافضال الٰهی از سوی نوکری یکسو شدم و فارغبالی از هر سیم شد کمر همت چست بربستم و آستین مساعدت درست بر چیدم که بتنقیحات مناسب الحال و توضیحات بما ناسب المقال از سرتا پا این کتاب را حسن انتظام تصنیف و نیکوانصرام تالیف به نونگار سیاه ده و هم خداوند کریم یک چند توفیق آن عنایت فرمود و رفیق حالم شد که مین جلسه مسجد سوفے محمد دائم قدس سرهم روح الله روحهم باستمداد ارواح متبرکه مقدسه منوره آن اساتین دین و اراکین شرع متین از دهم رمضان المبارک ۱۳۱۱ هجری آغاز تالیف را روز نخستین و بدو تصنیف را جلوۂ تزئین بخشیده بودم که تا کتاب الصوم بشوال ۱۳۱۱ هجری صورت خوب مطلوب

بشکلِ مرغوب و محبوب را بر حسبِ لیاقتِ خودم و به نہجِ حیثیتِ خویشتنم صدر الصدور اراکِ بروز
و صدرِ اعظم قواعد نشوز می ساختم کہ ہلالِ ذیقعدہ نمایان شد و چرخ بکامِ ما گردان شد و اہتمامِ
ما را از بیخ و بُن بر کند و خانۂ انتظامِ ما را بالکل خراب ساخت و ہمین کہ ششم ذیقعدہ ایستاد ظلم از
وستم در افتاد و چشم از مطالعۂ کتاب خیرہ و عالم بر رویم تیرہ شد و الرشدم حیران ماندم کہ کارِ ایزد
رفت دست از کار برست وقتِ کار و کارِ وقت در گذشت چہ در کل کائنات عبارت از کائنات
فقط یک بی بی مے داشتم آن عفیفۂ جنت نشین و آن خلوت گزینِ فردوسِ برین باآن تاریخ سعد نما
مرحانہ وار چون اہلِ اللہ با ایمانِ کامل عید کبیر نمودہ بخاکِ عظیم پورہ در جنت مرقد شیخ الشیوخ
نور اللہ مرقدہم جای مدگرفت و بنوم نمت کنوم العروس در خفت تو رختِ سفر از ین دار المحن
بر بست و بجوارِ رحمتِ حق در پیوست و خاکِ بے سر و سامانی دخانہ ویرانیہا بر فرقِ من آوارہ
دوران دست شستہ از ہمکان در افشاند ✤

قطعات تاریخ و اصل بحق شدنش لمؤلفہ ہذا

چو عمدہ بی بی از دنیای فانی — روان شد سوی ملکِ جاودانی
چو رختِ ہستی از دنیای دون بست — بفردوسِ برین شد دست بر دست
بایمان کامل و تہلیل گویان — سوی جنت شد از دنیا خرامان
زماتم خانۂ فانی قضا کرد — سرای خویش را ماتم سرا کرد
باعظم پورہ رفت و گشت قائم — بجنبِ قبرِ صوفی شاہ دائم
چو از ذیقعدہ شد اتمام پنجم — بسر افتاد این ماتم بہ ششم
سنِ موتش رقم شد سالِ قمری — ہزار و سہ صد و یک بود ہجری
۱۳۰۱ھ

ایضاً

چو عمدہ بی بی از دنیا سفر کرد — بجنت کرد جای استراحت
بظلِ رحمتِ حق کردہ جای — فشاندہ بر سر ما خاکِ حسرت
چو جستم سالِ تاریخِ وفاتش — خرد بہ گفت تاریخ از عنایت

بر آورده سر دہر دو از لبِ شعر	زد نیا شد نشیمن گاہ جنت

ایضاً

زین جہان عمدۃ النسا بی بی	شد بدار القرارِ رحمتِ حق
از سرِ آہ سال موتش دان	جاے وی شد جوارِ رحمتِ حق

سنہ ۱۳۱۸ھ

کردلم ازین ویرانہ سرای پُرغم یکبار برخاست و دامن از بود و باشِ این دیار تا بسر کشیدم و دامنِ بستہ ہمت پارینہ را منظر آبر گذاشتم و آستین برچیدۂ سابقہ را مجبور آواکردم و از کتاب الزکوٰۃ الے آخر الکتاب دفتر کہن باز بلطفہ این مجموعۂ نو آئین ضم کردم و کتاب الدعوات و شرح اسماے حسنٰی داخلہ سابق را ازین نو نوشت خارج کردم انشاء اللہ المستعان بشرح کلمۃ الحق مصنفہ مولوی عبد الرحمٰن موحدِ عالم ربانی محققِ حقایق سبحانی آن دو باب را ضم خواہم کرد ان اللہ ولی التوفیق و ہو خیر الرفیق ؎

الٰہی بحقِ بنے فاطمہ	کہ بر قولِ ایمان کنم خاتمہ

مدتے گذشت و زمانے سپری شد کہ عقائد امانی و قصص الانبیا را تن زیب وار اشعار مختصر و تار نظم کردہ بودم عقائد امانی را شرفاً رتبۃ سربند راس الکتاب و قصص الانبیا را خاتمۂ این کتاب موجز انتخاب نمودہ شد۔

تاریخ ختم الکتاب من مولفہ

سن اتمامِ این تالیف محسود	ہزار و سہ صد و بالاش دو بود

قد تم ہذا الکتاب بعون اللہ الملک الوہاب الذی الفہ و اختتمہ العبد الضعیف عبد الکریم خاکی فی بلدۃ ڈھاکہ المرجو من اللہ تعالیٰ ببرکۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یجعلہ خالصاً لوجہہ الکریم و ینفع بہ المبتدین و سائر المسلمین الطالبین ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین ربنا انت السلام و منک السلام و ادخلنا دار السلام بحرمۃ نبینا شفیع المذنبین رحمۃ للعالمین اللہم صل علے محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین اولا و آخرا و ظاہرا و باطنا آمین آمین آمین سبحانک اللہم و تحیتہم فیہا سلام و آخر دعواہم ان الحمد للہ رب العالمین۔ آمین آمین +

قطعات تاریخ وفات اہلبیت مؤلف برادرم مولوی عبد النعیم صاحب سلمہ ارشاد نمودہ زیب خاتمۂ کتاب نمودہ شد

آہ چہ درویست کہ دور انددوا
آہ کہ این کج رو گردون دون
آہ چہ ماتم کہ جگر لخت لخت
یعنے کہ آن با فواحشم بزرگ
بود چو مادر بسرم سرپرست
دست نوالش ہمہ را دستگیر
دل ز غمش دامن خود چاک زد
آنکہ خوشا بانوے پاکیزہ بود
آن اہلیۂ مولوی عبد الکریم
بود سحر خیز و شب زندہ دار
داشت بلب ذکر خدا در حیات
زان بدم مرگ بصدق و صفا
ہو بدمش ہمدم و ہمراز بود
بود بہ تہلیل زبانش روان
با ہمہ خویشان خودش الوداع
وعدۂ حج از پے خود خواستہ
بر سر این منزل ڈھا کہ زمین
مدفن او گشت زمین لطیف
مرقد او گشت معطر ببین
دولت دایم شدہ اورا نصیب

بر دلم از زخم خدنگ بلا
خانۂ ما ساخت چو ماتم سرا
گشت ازان درد و غم جانگزا
کرد سفر زین در دار الفنا
بلکہ مربی ہمہ اقربا
بود چو دریاے کرم در سخا
دیدہ زنا دیدن او در بکا
داشت بسیرت صفت اصطفا
بود بصد دانش و دین با وفا
صالحہ بے بدل و بے ریا
دمبدم از شوق دلی برملا
بود لبش مائل ذکر خدا
تا بدم آخر عمر از رضا
تا کہ فرو بست لبش را قضا
گفت و روان گشت بدار البقا
دین مہر کردہ بہ شوہر رہا
زیر زمین خفت مر آن ذی حیا
آنکہ مزار یست ز اہل صفا
پیش در مقبرۂ پر ضیا
از اثر دایم و دایم سرا

ششم ذیقعده به یوم الخمیس
رفت چو مردان خدا آن نسا
بود که یکسال و سه صد به هزار
خاتمه بالخیر گذشت از قضا

قطعهٔ تاریخ دیگر

آن اهلیه اخ بزرگم که چون
رفت ز دنیای دون جانب دار البقا
مصرعهٔ تاریخ آن ملهمی گفت آن زمان
واصل حق شد بجنان عمدة النسا

قطعهٔ تاریخ تعمیه

چون اهلیت مولوی عبد الکریم خان
یوم الخمیس ششم ذیقعده بر جهان
زد بیت یا ز پاک سنش گفت هاتفی
شد عمدة النسا بجنان صاحب مکان

قطعهٔ سه تاریخ

چون ترک جهان گفت بحکم خدا
مخلوط فلکی شد سال سیمی پیدا
آن فارغی در ینگ و سن هجریش
بنگر ز عشا خاتمهٔ عمدة النسا

قطعهٔ تاریخ دیگر

چون در زمین ڈھاکه در تربت خود تس خفت
اخت بزرگ جفتم و رخ از جهان نهفت
تاریخ رحلت او خوش بر مزار پاکش
فایز شد عمدة النسا یارم هاتفی بگفت

مادهٔ تاریخی

الٰهی قدّ ضیاء مرقدها

غزلیات تصنیف مؤلف مدظله

غزل

عرش جای محمد عربی
حق فدای محمد عربی
سرمهٔ چشم آفرینش ها
خاک پای محمد عربی
کرو ایزد فدا دو عالم را
بر رضای محمد عربی
بلبل شاخ سدره در هر فن
همنوای محمد عربی

بادشاهی گدای در درہاست — از غنای محمدِ عربی
تا مُرد در جهان از شاهی — شد گدای محمدِ عربی
بوی خلدِ برین همی آید — از سرای محمدِ عربی
کرد در مصحفِ جدید و سلف — حق ثنای محمدِ عربی
هست پرّان نشانِ رحمت ها — بر لوای محمدِ عربی
رای غالب بد لوری گاهی — خاص رای محمدِ عربی
خالیا باک روزِ محشر نیست — از عطای محمدِ عربی

دیگر

ای همه پیغمبران پاسنگِ میزانِ شما — منصبِ پیغمبری زیبنده بر شانِ شما
رونقِ عالم ز حسنِ ماهِ تابانِ شما — صبح را نوری ز عکسِ روی رخشانِ شما
حامیانِ اُمّت را نیست بیم روزِ حشر — هست ظلِ رحمتِ حق زیرِ دامانِ شما
ای شفیع المذنبین ای سیدِ اُمّت نواز — هست عالمگیر مثلیک دستِ احسانِ شما
همسری با انبیای قوم دیگر کرده اند — از عنایتهای بیچون دیده بازانِ شما
جادوی خلقِ تو تسخیرِ دو عالم کرده است — با همه ناز و نیاز این چشمِ عریانِ شما
یوسف از سودای حسنت تا بمصر آورد شور — مشرق و مغرب زلیخا وار جویانِ شما
احمد و محمود نام و شد ابوالقاسم لقب — مُرسلینِ ما سلف را قسمت از خوانِ شما
یا رسولِ یثربی یا سیدِ عالی حسب — سورۂ یٰسین بود زیبنده بر شانِ شما
رحمۃ للعالمینی یا شفیع المذنبین — دین و ایمان را فروغ از نورِ لمعانِ شما
ظلمتِ کفر از جهان نورِ جبینت دور کرد — یا مگر از برقِ آبِ تیغِ بُرّانِ شما
خدمتِ صدر الصدوری ختم بر نامِ تو شد — خاتمِ دستِ سلیمان زیرِ فرمانِ شما
سکۂ نامِ تو جاری تا دمِ بعث و نشر — ناسخِ ادیانِ ماضی خطِ قرآنِ شما
کشور آرای توکل شهریارِ صبر و فقر — مطلعِ الفقر فخری بندِ دیوانِ شما
آتشِ نمرود سرد از بهرِ ابراهیم شد — تا بہ دوزخ سد بہر د مستمند ارانِ شما

سدره ور فرق نیاز پای بوسی میکند — قدسیان با صد تمنا مرحبا خوانِ شما
دستِ فیاضِ تو هر جا قسمت افزائی کند — حاتم طائی چه کاره شد بدورانِ شما
یا حبیبِ حق تعالے یا رسولِ هاشمی — سنگ گریان هم در دداغِ هجرانِ شما
آیتِ لاتقنطوا انعامِ خاصِ امتت — رحمتِ عامست حفیظِ جبهه سایانِ شما
سرخ و سبز در محشر بے حساب و بی کتاب — از لباسِ فقر و فاقه خاک بوسانِ شما
یا محمد مصطفےٰ یا چاره سازِ ماندگان — خاکی ما نیز گردِ دور دامانِ شما

دیگر

تو مصری بنازِ ما تمنا خاکپاے او — هزاران لعبتِ کنعان خریدارِ ادا ے او
بقامت قامتِ نازی بشوخی شوخ طنازی — کند نازِ دل آشوبی جهان را مبتلاے او
بخوبی از همه نازان بفتنه فتنهٔ دوران — بلای جانِ انس و جان نگاهِ دلرباے او
ببزمِ دلبری گویا ز سحر الذے اسرے — قیامت میکند برپا دو چشمِ فتنه زاے او
دو چشمِ فتنهٔ دوران همانا خیره شد اختر — چو دید آن برقِ نورانی جمالِ مه لقاے او
بهارِ عالمِ امکان شد عنبر خیز کز بوے — وزیده با صبا انیک ز زلفِ مشک سلسلے او
ز وحشت سو کنشان آورد ظلمت فلاطون را — رسیده بر گلِ رویش خمِ زلفِ دوتاے او
درونِ دل اگر گویم مقامِ او غلط گویم — بعدِ لامکان بیشک مقامِ خاص و جاے او
اگر فردوس میخواهی بیا اینجا بصدق ایدل — که فردوس برین ست این درِ دولتسراے او
محمد نامِ پاکِ او حبیبِ ایزدِ بیچون — فدای ما گنهگاران نگر ایزد فداے او
چه پاک از تابشِ محشر گنهگارانِ امت را — که گرد سایه بان آنجا عبای او رداے او
شفیعِ حضرتِ آدم شفیعِ اول و آخر — پناهِ هر کس و ناکس بود زیرِ لواے او
نصیبِ ناپسندانش شود تیخانهٔ دوزخ — رضاے حضرتِ باری علق بر رضاے او
بحیرت بوعلی سینا بفهمِ معنے نازش — همین قانونِ عقلِ او شد آخر بلاے او
هواے کعبه لاحاصل خیالِ خلد لاطائل — شود جاے اگر گاهے بکوی دلفزاے او
فروغِ مه جبین او ضیاے وادیِ ایمن — خدا در پردهٔ تمکین طلبگارِ اداے او

وجودِ کشتیِ نوح از نیاز نام پاک او — نگاه رحمتِ عامش بجودی ناخدای او
فلک طبلِ قدومِ او بزد بر سینهٔ خسرو — شود خمخانهٔ کسری ز آهنگِ درای او
بشوقِ دیدنِ روی تو خاکی شد غزلخوانی — خدا را ای محبِ رعنا بجنشایم صلای او
ز مهجوریست جان بر لب مسیحا جلوهٔ فرما — بفرشِ خوابِ رنجوری تبقریب دوای او

وله

مرحبا یک یا حبیب العالمین — مرحبا ای مرجع روح الامین
مرحبا ای سیدِ روزِ جزا — مرحبا ای نورِ چشمِ آفرین
مرحبا ای سیدِ خیر الوری — مرحبا ای شافعِ روزِ پسین
مرحبا ای سیدِ عالیجناب — مرحبا ای صورتِ انسان گزین
مرحبا ای از تو آدم فیض یاب — مرحبا ای منبعِ حق الیقین
مرحبا ای مصدرِ نورِ قدم — ما غلط کردم که گفتم ما و طین
مرحبا ای زبدهٔ ارض و سما — مرحبا ای کی و شیرب مکین
مرحبا ای نور بانت شاطرت — مرحبا ای طلعِ عرش برین
مرحبا ای جانِ با بام رحبا — مرحبا ای شارعِ شرعِ متین
مرحبا یک کامدی از بامِ عرش — با خطِ آزادگیِ مذنبین
مرحبا ای صدرِ اعظم مرحبا — مرحبا ای خاتمِ دین را نگین
مرحبا ای شاد از دیدارِ حق — مرحبا ای عرش رو باشان نشین
مرحبا ای صدرِ عالم آخر شد — کامدی مقصودِ دورِ اولین
مرحبا ای قابِ قوسینت مقام — مرحبا ای پیشوای واصلین
مرحبا ای جانِ جانِ دو جهان — مرحبا ای صاحبِ دنیا و دین
ای گلِ رعنای باغِ اصطفا — چشمِ تو نرگس در رویت یاسمین

آرزوی دیدنِ روی شما
خاکی درمانده می دارد همین

مخمس بر غزل امام زین العابدین سیدنا عم

دل سوی یثرب میکشد شوقِ حریمِ محترم — کانجاست ختمِ مرسلین مشتاقِ دیدارم
ایزد ز خیلِ انبیا کردش سرافرازِ اُمم — اِن نِلتَ یا ریحَ الصَبا یوماً الی ارضِ الحرم

بلغ سلامی روضةً فیها النبی المحترم

مسند نشینِ ارتضا صدر الصدور اجتبا — ظلمت کشای دوسرا خورشید برج اهتدا
نورِ مجسم اور ضا ذاتِ جنابِ مصطفےٰ — من وجهه شمس الضحیٰ من خده بدر الدجیٰ

من ذاته نور الهدیٰ من کفه بحر الهمم

آدم صفوت یافته از فیضِ عامِ مقدمت — رشدِ نبوت قسمتا فرمان برانِ درگهت
عیسیٰ برای میمنت آید ز بالا بر درت — قرآنه برهاننا نسخاً لادیانٍ مضت

اذ جاءنا احکامه کل الصحف صار العدم

یا دش بخیر ای جانِ ما کز شورشِ حسنِ شما — چون غنچه صد چاکم جگر چون گل پر از خونم قبا
چشم از تمنا ماند وا جان بر لب از شوقِ لقا — اکبادنا مجروحة من سیف هجر المصطفیٰ

طوبیٰ لاهل البلدة فیها النبی المحتشم

جا در مدینه کی بود چون بینم آن روی حسین — کانجا شفیع المذنبین با حق بخلوت همنشین
یا رب ز فضلِ خود همین گر سازدم قسمت چنین — یا لیتنی کنت کمن یتبع نبی العالمین

یوماً ولیلاً دائماً وارزق کذا لی بالکرم

آن روز روزِ بعث و نشر است نوای کلهم — کارِ تو ای مولای من جنت ربائی کلهم
[illegible] بزمِ انس آورده خطرِ رہائی کلهم — لست بناج مفرد بل اقربائی کلهم

فی القبر استشفع یا شفیع بالصاد والنون القلم

عالم بتو آورده رو ایزد طلبگارِ شما — تو از خدا خواهانِ ما درگاهِ تو ماوای ما
دستِ من و دامانِ تو روزِ جزا یا مصطفےٰ — یا مصطفےٰ یا مجتبیٰ ارحم علیٰ عصیاننا

مجبورة اعمالنا طمعاً و ذنباً والظلم

تا است شفیع المذنبین کارت شفاعت یا یقین — تو رحمة للعالمین خاص خصوصِ آفرین

ایزد فرستادت یقین بہر شفاعت بر زمین | یا رحمة للعالمین انت شفیع المذنبین

ادرک لنا یوم الحزین فضلا و جودا و الکرم

فرزند دلبندت ہمین سوی دمشق آید حزین | بے زاد و ہم بے راحلہ محبوس دست ظالمین
خاکی ز دل نالد ہمین حال جگربندت ببین | یا رحمة للعالمین ادرک لزین العابدین

مظلوم ایدی الظالمین فی المرکب و المزدہم

مسدس بر غزل مولانا جامی رحمة اللہ علیہ

سحر چو عزم ہوای دل شد خیال گلگشت باغ بطحا | ز باغبان بہشت جستم نشان مینو سواد اینجا
برہنمائی ز سدرہ آمد فرود جبریل برد ما را | بکوی یثرب بخواب خواہش کہ دل در اینجا منور بادا

کہ مے رساند نوید لطفی ازان نواحی بجانب ما
اجن شوقا الی دیار لقیت فیہا جمال سلمی

جمال رویت کمال کردہ ز جملہ عالم بدلربائی | چو سرو قدی تو جلوہ فرما دگر نباشد این جدائی
فروغ حسنت ہمیشہ بادا چو حال پرسی مدام مائی | ز راہ و رسم محبت آگہین بلطف و خوبے و آشنائی

بناز گفتی فلان کجائی چہ بود حالت درین جدائی
مرضت شوقا و مت ہجرا فکیف اشکوا الیک شکوا

بدلفریبی فرید دوران بحسن و خوبی عزیز ہر دل | نکات خال و خط و عذارت بیان بناز و ادای مجمل
کہ نظم رخسار نازنینت تمام آیات وحی منزل | کند دو چشم تو از نگاہی بشوخ و شنگی ہزار بسمل

زہی جمال تو قبلۂ جان حریم کوے تو کعبۂ دل
فان سجدنا لدیک نسجد وان سعینا الیک نسعی

شود فلاطون ببزم خوبان بعقل و دانش ہمیشہ آئین | شود دو چشم نیاز مندان ز راز سینہ مدام خائن
غم تو بر دل ز روزگاری کہ گشت جانان بشوق ساکن | ربودہ تاب زبان درازی نگاہ نازت نہ اہل باطن

ز سر عشق تو بود ساکن بیان ارباب شوق لیکن
ز بے زبانی غم نہانی چنان کردانی شدہ آشکارا

[illegible] ز جعدِ عنبرِ او چو روزگار سے گره کشاده — بجسته دلهای مستمندان بجستجوی گره فتاده
ز بیخودی بهار روانِ عالم بحیرت اینجا بخود ستاده — چو قیس شیدا بدشتِ سودا قدم ز شوق و هوس نهاده

بوادیِ غم منم فتاده زمامِ فکرت ز دست داده
نه بخت یاور نه عقل رهبر نه تن توانا نه دل شکیبا

ز دلبرانِ جهان دارد فروغِ حسنِ تو رنگِ دیگر — بعرش و فرش این بهارِ حسنت بخوبروئی ز جمله بهتر
ندیده چشمِ زمانه دیگر که چون تو نورِ نهان بظاهر — عتاب تا کی بود مناسب ز دل گرفته بخود ستمگر

اگر بجورم برآوری جان و گر بقتلم برافگنی سر
قسم بجانت که برندارم سرِ ارادت ز خاک آن پا

چو شورِ حسنِ جمالِ احمد ز نیکنامی فتاده هر سو — ربود غارت ز جلوهٔ او زمینِ یثرب ز خلد ابرو
سرای فردوس خاکی است این بعینه دهلیزِ خانهٔ او — کنند شام و سحر ملائک ز صدقِ دل چون طوافِ آن کو

بر آستانت کمینه جامی مجالِ بودن ندید لرزان [illegible]
بکنج ذلت نشسته محزون بکنجِ محنت گرفت ماوا

مسبّع بر غزل مولانا جامی رحمة الله علیه

احمدِ خیر الوری یا حسنِ بی پرواست این — یا کهٔ اصلِ کون و امکان یا نبی خواست این
یا شهنشاهِ عرب یا والیِ ادنی ست این — پیشوایِ انس و جان یا سیدِ اقصی ست این
روی آن خورشید روی صاحبِ بطحی ست این — عارضت این یا قمر یا لالهٔ حمراست این

یا شعاعِ شمس یا آئینهٔ دلهاست این

پیکری از جانِ عالم یا که نورِ اتحاد — مخزنِ اخلاق یا که معدنِ صدق و سداد
قبله گاهِ هر دو عالم مطلبِ کون و فساد — واجب این یا وجودِ ما وطین حق نهاد
یا غذاے آسمان یا احمدِ آدم نژاد — قامتت این یا الف یا سرو یا نخلِ مراد

یا مگر گلدستهٔ باغِ جنان آراست این

نافه است این یا که شاخِ سنبلِ باغِ عدن — یا که مارِ رهزن ست این یا خیابانِ چمن

یا کمندِ گردنِ جان یا کہ دلہا را وطن   یا کہ دامِ دلبریہا یا کہ زلفِ پُر شکن
یا حفیظِ باغِ جنّت یا رقیبِ نیش زن   زلفِ تو زنجیر یا قلاب یا مشکِ ختن

یا دو گیسوے سیہ یا عنبر سارا ست این

ذاتِ بیچون ست یا خود باعثِ بنیادِ خلق   رحمة للعالمین یا پیکرِ حبّیادِ خلق
یا شفیع المذنبین یا مرجعِ فریادِ خلق   صاحبِ لولاک یا بر عرش خوش فیادِ خلق
یا مگر نور ست یا حور ست یا کیبادِ خلق   چشمِ تو جادو ست یا آہو ست یا صیادِ خلق

یا دو بادامِ سیہ یا نرگسِ شہلا ست این

قبلۂ اشراقیان یا کعبۂ اہلِ کلام   خاتمِ پیغمبران یا فارسِ بالاحترام
ماسنِ اسلامیان یا مرجعِ ہر خاص و عام   یا جوانِ رشکِ یوسف یا رسولِ نیکنام
مالکِ روزِ جزا یا والیِ دار السلام   یا رب این خورشیدِ تابان ست یا ماہِ تمام

یا فرشتہ یا پری یا حورِ بے پروا ست این

این زمینِ یثرب ست این یا کہ گلزارِ جنان   مسکنِ عرش آشیان یا منزلِ فردوسیان
یا سرایِ امن و آمان یا کہ جای قدسیان   یا فضاے باغِ رضوان یا زمینِ لامکان
یا مقامِ انس و جان یا خاص کوی انس و جان   کوی تو کعبہ ست یا خلدِ برین یا بوستان

یا گلستانِ ارم یا جنت الماوا ست این

خاکیِ بے خانمان یا بندۂ حسنِ بتان   یا فداے نازنینان یا خرابِ دو جہان
یا اسیرِ زلفِ پیچان یا شہیدِ نوخطان   یا انیسِ دردِ ہجران یا غلامِ میکشان
جان نثارِ خوبرویان یا کہ ننگِ خاندان   بلبلِ باغِ جنان یا قمریِ بی خانمان

طوطیِ شیرین زبان یا جامیِ شیدا ست این

غزل

چہ قامت ست این قیامت ست این کہ سرو جویِ رسالت ست این
چہ سرو سروِ نزاکت ست این چہ نازِ نازِ نیابت ست این
چہ رنگ رنگے کہ زردی دارد چہ زردی رو ے ز نور پیدا

دو زلف مشکین بتنگ سائے زمین عنبر نمود خاک

چه زلف حبل متین ایمان خجسته شام برائت ست این

نگاه مستی ذلفریبی فریب بابل نمود بر

بچشم سحر عجیب دارد چه سحر شور قیامت ست این

جبین ساده بجنده روئے ربوده لها زانس وجان

بهار صبح ملاحت ست این چه صبح صبح سعادت ست این

دو ابروے خمیده دارد که ابروے زکفر برد

چه ابروے بی پاک روی که آبروی هدایت ست این

لبان نازک به نغز گوئے وحید عالم فرید دورا

چه گفتگوئے روانه نهرے زآب جوے متانت ست این

خدا اش گفتم غلط نباشد به حسن و خوبی که دارد آخر

زصدق حسب نیاز باطن برای عاشق عبادت ست این

بخاک کوے حبیب عالم گرفته جاے چه دوش خاکی

بگفت هاتف زغیب خندان که یار راه سلامت ست این

تمت

بعون عنایت بی غایت خدای علام الغیوب غافر الذنوب ساتر العیوب کتاب هدایت اسلوب بخاص و عام محبوب باهل اسلام مرغوب اسم با مسمی **تنویر القلوب** که برای ازاله زنگ آئینه قلوب صیقل کامل ست و بهر اهل حسن تدبیر فلاح عاجل و آجل تذکره ایست بهر غافلان و تبصره ایست از آیات قرآنیه و احادیث نبویه برائے عاملان انتخاب کتب فقه و تصوف تالیف لطیف عالم باعمل فاضل اجل شریعت دستگاه طریقت حاج حرمین زائر روضه منوره رسول ثقلین جامع اخلاق عمیم جناب مولانا الحاج **عبدالکریم** صاحب اللاجی ... نشین یافته ڈپٹی کلکٹر فریدپور اوصله الله تعالی الی ما یتمناه حسب فرمایش ممدوح الصدر در مطبع **احمدی** حاجی شیخ **محمد یعقوب** مهتمم کمپنی تجارت صانه الله تعالی عن الخسارة واقع کاینور با اهتمام نیاز مند بلگاه احد عاجز محمد عبد ... نبیره جناب محمد مصطفی خان صاحب مبرور و مغفور بماه جمادی الاول سنه ۱۳۰۳ هجریه مقدسه از حلیه تصحیح آراسته لباس طبع پوشید

قطعاتِ تاریخ

از عاجز محمد یعقوب مہتمم کمیٹی تجارت و مالک مطبع احمدی کانپور محلہ ٹپکاپور

زہے عبد الکریم عالم و حاج — نوشتہ شرحے کان متنِ متین شد
جزاہ اللہ فی الدارین خیرا — کتابے جامعِ احکامِ دین شد
بجکمش چون شدہ مطبوع نادر — مفیدِ خاص و عام مسلمین شد

پے سالش بجان بی روی اشکال
کہ تنویرِ قلوبِ مومنین شد
سنہ ۱۳۰۳ ہجری

از عاجز بالک رام تخلص گہر شاگرد اوستاد عالی خیال فصیح مقال جناب منشی خیراتی لال صاحب شگفتہ دام کمالاتہم کاتب مطبع ہذا

گفت حاجی مولوی عبد الکریم — خوش کتابے بہر تطہیر القلوب

گفتم این تاریخ طبعش از ادب
خوب شد مطبوعہ تنویر القلوب
سنہ ۱۸۸۶ء

اشتہار

مد للہ کہ یہ کتاب ہدایت نصاب مطبع احمدی واقع

پور میں بعرق ریزی تمام وتصحیح تام مطبوع ہوئی حق

کا مؤلف ممدوح الصدر نے نیازمند کو ہبہ کیا ہے لہذا

حب بدون اجازت عاجز قصد اسکے چھاپنے کا نفرما

م قانون حق تبعی اپنے کو ماخوذ نہ بناویں ہاں جسقدر نسخ

لوب ہوں مہتمم مطبع احمدی واقع کانپور محلہ ٹپکا پور یاد کان

ع کلکتہ نمبر ۱۷ عاجز سے بارسال قیمت نقد یا بذریعہ ویلیو

ل پارسل طلب فرماویں قیمت مع محصول